فرهنگ
الفبایی مهدویت
پیرامون حضرت مهدی (عج)
مجتبی تونه‌ای

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ الفبایی مهدویت پیرامون حضرت مهدی (عج)

نویسنده:

مجتبی تونه ای

ناشر چاپی:

مشهور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
فرهنگ الفبایی مهدویت پیرامون حضرت مهدی (عج) ----- ۱۹
مشخصات کتاب ----- ۱۹
حرف «آ» ----- ۱۹
آخر الزمان ----- ۱۹
آخر الزمان ----- ۱۹
نشانه‌های آخر الزمان ----- ۲۲
سیمای زندگی در آخر الزمان ----- ۲۳
دین در آخر الزمان ----- ۲۳
مردان آخر الزمان ----- ۲۳
زنان آخر الزمان ----- ۲۴
نجات یافتگان آخر الزمان ----- ۲۴
آستانه سامرا ----- ۲۴
حرف «أ» ----- ۲۵
ابدال ----- ۲۵
ابوالادیان ----- ۲۶
ابو صالح ----- ۲۸
اثنی عشری ----- ۲۹
احمد بن اسحاق قمی ----- ۲۹
احمد بن هلال عبرتائی ----- ۳۱
اخیار ----- ۳۲
اربع رسالات فی الغیبة ----- ۳۲
اسماعیلیه ----- ۳۳

فرقه‌های اسماعیلیه ----- ۳۳
اشراط الساعهٔ ----- ۳۴
اصحاب کهف ----- ۴۰
الزام الناصب فی اثبات الحجهٔ الغائب ----- ۴۱
امامت حضرت مهدی ----- ۴۱
امامت حضرت مهدی [در خردسالی] ----- ۴۱
نبوت در کودکی ----- ۴۲
امامت در کودکی ----- ۴۲
آخرین پیشوا ----- ۴۴
امام حسن عسکری ----- ۴۵
امام زمان ----- ۴۶
امام مهدی از ولادت تا ظهور ----- ۴۷
امامیه ----- ۴۸
امدادهای غیبی در عصر ظهور ----- ۵۰
انتظار ----- ۵۳
انتظار ----- ۵۳
صبر و انتظار ----- ۵۴
انتظار سازنده ----- ۵۶
انتظار ویرانگر ----- ۵۶
انجمن حجتیه ----- ۵۷
انطاکیه ----- ۵۸
اوتاد ----- ۵۸
ایام الله ----- ۵۹
حرف «ب» ----- ۶۰

باب ----- ۶۰
بابیه ----- ۶۱
بارانهای پیاپی ----- ۶۳
باقریه ----- ۶۴
برخاستن هنگام شنیدن لقب قائم ----- ۶۴
بِشارهٔ الاسلام فی علامات المهدی ----- ۶۵
بقیهٔ الله ----- ۶۵
بلالیه ----- ۶۷
بیت الحمد ----- ۶۷
بیت المقدس ----- ۶۸
بیعت با حضرت مهدی ----- ۶۹
بیعت نامه حضرت مهدی ----- ۷۰
البیعهٔ لله ----- ۷۰
حرف «پ» ----- ۷۱
پایان تاریخ ----- ۷۱
پرچم حضرت مهدی هنگام ظهور ----- ۷۴
پرچم‌های سیاه از خراسان ----- ۷۵
پیراهن حضرت مهدی ----- ۷۶
حرف «ت» ----- ۷۷
تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ----- ۷۷
تاریخ الغیبهٔ الکبری ----- ۷۸
تبیین المحجهٔ الی تعیین الحجهٔ ----- ۷۹
التحفهٔ المهدیهٔ ----- ۷۹
تناثر النجوم ----- ۸۰

توقیع ----- ۸۰
توقیعات ائمه ----- ۸۰
توقیعات ائمه ----- ۸۰
توقیعات حضرت مهدی ----- ۸۱
اعجاز در توقیعات ----- ۸۱
توقیع در دوران غیبت کبری ----- ۸۴
چگونگی صدور توقیعات ----- ۸۴
موضوعات توقیعات ----- ۸۴
حرف «ث» ----- ۸۵
ثاراللّه ----- ۸۶
حرف «ج» ----- ۸۶
جارودیه ----- ۸۶
جبرئیل ----- ۸۶
جده ----- ۸۷
جزیره خضرا ----- ۸۸
جزیره خضرا و مثلث برمودا ----- ۹۳
جعفر کذاب ----- ۹۳
جعفریه ----- ۹۸
جمعه ----- ۹۹
جنهٔ المأوی ----- ۹۹
حرف «ح» ----- ۱۰۰
حجت ----- ۱۰۰
حرز حضرت مهدی ----- ۱۰۱
حسن شریعی ----- ۱۰۱

حسین بن روح رحمه الله ----- ۱۰۲
حسین بن منصور حلاج ----- ۱۰۴
حکومت جهانی حضرت مهدی ----- ۱۰۴
حکومت جهانی مهدی ----- ۱۰۸
حکومت صالحان ----- ۱۰۸
حکومت مستضعفان ----- ۱۰۸
حکیمه خاتون ----- ۱۰۹
حرف «خ» ----- ۱۱۰
خاتم الاوصیاء ----- ۱۱۰
خروج خراسانی ----- ۱۱۱
خروج دجال ----- ۱۱۲
خروج سفیانی ----- ۱۱۵
خروج سید حسنی ----- ۱۱۶
خروج شعیب بن صالح ----- ۱۱۷
خروج شیصبانی ----- ۱۱۸
خروج عوف سلمی ----- ۱۱۸
خروج یمانی ----- ۱۱۸
خسف به بیداء ----- ۱۱۹
خسوف و کسوف غیرعادی ----- ۱۲۰
خطبه قیام ----- ۱۲۱
خمس رسائل فی اثبات الحجة ----- ۱۲۲
خورشید پشت ابر ----- ۱۲۶
خورشید مغرب ----- ۱۲۸
خیمه ----- ۱۲۹

حرف «د» ----- ۱۲۹
دابهٔ الارض ----- ۱۲۹
دادگستر جهان ----- ۱۳۱
دانشمندان عامه و مهدی موعود ----- ۱۳۱
در انتظار ققنوس ----- ۱۳۲
در فجر ساحل ----- ۱۳۲
دعای افتتاح ----- ۱۳۳
دعای عهد ----- ۱۳۳
دعای فرج ----- ۱۳۴
دعای ندبه ----- ۱۳۵
دوران حیرت ----- ۱۳۶
دین در عصر ظهور ----- ۱۳۷
حرف «ذ» ----- ۱۳۹
ذوالفقار ----- ۱۳۹
ذی طوی ----- ۱۴۰
حرف «ر» ----- ۱۴۱
راه مهدی ----- ۱۴۱
رجعت ----- ۱۴۲
رجعت ----- ۱۴۲
جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه ----- ۱۴۲
رجعت از نظر اهل سنت ----- ۱۴۳
ادله نقلی بر وقوع رجعت ----- ۱۴۳
اخبار از وقوع رجعت در گذشته ----- ۱۴۳
آیات تأویل شده به رجعت در آخر الزمان ----- ۱۴۵

نقش اعتقاد به رجعت در زندگی معتقدان ----- ۱۴۷
رساله عملیه ----- ۱۴۷
رکن و مقام ----- ۱۴۷
رهبری بر فراز قرون ----- ۱۴۹
حرف «ز» ----- ۱۴۹
زمینه سازان ظهور ----- ۱۴۹
زمینه سازان ظهور ----- ۱۴۹
ویژگی‌های زمینه سازان ----- ۱۵۱
زن و فرزند حضرت مهدی ----- ۱۵۵
زیارت آل یس ----- ۱۵۷
زیارت ناحیه مقدسه ----- ۱۵۷
حرف «س» ----- ۱۵۸
سامرا ----- ۱۵۸
سربداران ----- ۱۵۹
سرداب سامرا ----- ۱۶۰
سردابیه ----- ۱۶۰
سلاح حضرت مهدی ----- ۱۶۱
سیره حکومتی حضرت مهدی ----- ۱۶۲
سیصد و سیزده ----- ۱۶۴
تعداد یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام ----- ۱۶۴
یاران حضرت طالوت ----- ۱۶۵
سیمای حضرت مهدی در قرآن ----- ۱۶۶
حرف «ش» ----- ۱۶۷
شاهدان ولادت مهدی ----- ۱۶۷

شرایط ظهور ----- ۱۶۹
شرایط ظهور ----- ۱۶۹
پاره‌ای از شرایط ظهور ----- ۱۶۹
شرید ----- ۱۷۱
شریعیه ----- ۱۷۱
شعبان ----- ۱۷۱
شلمغانی ----- ۱۷۲
شلمغانیه ----- ۱۷۴
شمایل حضرت مهدی ----- ۱۷۴
شیعه ----- ۱۷۶
حرف «ص» ----- ۱۷۸
صاحب الامر ----- ۱۷۸
صاحب الدار ----- ۱۷۸
صاحب الزمان ----- ۱۷۸
صاحب الزمانی ----- ۱۷۹
صاحب السیف ----- ۱۷۹
صاحب الغیبهٔ ----- ۱۸۱
حرف «ط» ----- ۱۸۱
طالقان ----- ۱۸۱
طرید ----- ۱۸۲
طلوع خورشید از مغرب ----- ۱۸۲
طول عمر ----- ۱۸۴
طول عمر ----- ۱۸۴
طول عمر از منظر قرآن کریم ----- ۱۸۵

از نگاه روایات ----- ۱۸۶
از نگاه عقل ----- ۱۸۶
طی الارض ----- ۱۸۷
طیبه ----- ۱۸۷
حرف «ظ» ----- ۱۸۸
ظهور ----- ۱۸۸
ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب جهان ----- ۱۹۰
ظهور نور ----- ۱۹۰
حرف «ع» ----- ۱۹۱
عاشورا ----- ۱۹۱
عبداللّه یا عبیداللّه مهدی ----- ۱۹۲
العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان ----- ۱۹۳
عثمان بن سعید عمری ----- ۱۹۴
عدل و قسط ----- ۱۹۵
عصائب ----- ۱۹۶
عقد الدرر فی اخبار المنتظر ----- ۱۹۷
عقیقه ----- ۱۹۷
علی بن محمد سمری ----- ۱۹۸
حرف «غ» ----- ۱۹۹
غریم ----- ۱۹۹
غلام ----- ۲۰۰
غلام احمد خان ----- ۲۰۰
غیبت (پنهان زیستی) ----- ۲۰۱
غیبت ----- ۲۰۱

انواع غیبت ----- ۲۰۲
فلسفه غیبت ----- ۲۰۲
غیبت صغری ----- ۲۰۵
غیبت صغری ----- ۲۰۵
فلسفه غیبت صغری ----- ۲۰۵
غیبت کبری (تامه) ----- ۲۰۶
الغیبهٔ ----- ۲۰۶
حرف «ف» ----- ۲۰۷
فترت ----- ۲۰۷
فراگیر شدن ظلم و جور ----- ۲۰۹
فرید ----- ۲۰۹
حرف «ق» ----- ۲۰۹
قائم ----- ۲۱۰
قتل نفس زکیه ----- ۲۱۱
قم ----- ۲۱۳
قیام‌های قبل از ظهور ----- ۲۱۵
حرف «ک» ----- ۲۱۸
کتاب الغیبهٔ ----- ۲۱۸
کمال الدین و تمام النعمهٔ ----- ۲۱۹
کوفه ----- ۲۲۱
کوه رضوی ----- ۲۲۳
کیسانیه ----- ۲۲۳
حرف «ل» ----- ۲۲۵
لوح حضرت زهرا ----- ۲۲۵

حرف «م» ----- ۲۲۷
مجموعه فرمایشات حضرت بقیهٔ اللّه ----- ۲۲۷
المحجهٔ فیما نزل فی القائم الحجهٔ ----- ۲۲۷
محدث ----- ۲۲۸
محمد ----- ۲۲۹
محمد بن تومرت ----- ۲۳۲
محمد بن عثمان بن سعید عمری ----- ۲۳۳
محمد بن علی بن بلال ----- ۲۳۴
محمد بن نصیر نمیری ----- ۲۳۴
عقاید انحرافی محمد بن نصیر نمیری ----- ۲۳۵
محمد یه ----- ۲۳۶
مدت حکومت جهانی مهدی ----- ۲۳۶
مدعیان دروغین نیابت ----- ۲۳۷
مدعیان دروغین نیابت ----- ۲۳۷
آغاز فعالیت مدعیان دروغین ----- ۲۳۸
مدعیان مهدویت ----- ۲۴۰
مدعیان مهدویت ----- ۲۴۰
سه گروه مدعی مهدویت ----- ۲۴۰
مرجع تقلید ----- ۲۴۱
مرگ جاهلی ----- ۲۴۲
مرگ سرخ ----- ۲۴۳
مرگ سفید ----- ۲۴۳
مستضعف ----- ۲۴۴
مستضعف فکری و عقیدتی ----- ۲۴۴

مستضعف عملی ----- ۲۴۴
مسجد سهله ----- ۲۴۵
مسجد صاحب الزمان (مسجد جمکران) ----- ۲۴۷
مسجد کوفه ----- ۲۴۷
مضطر ----- ۲۴۸
معجم احادیث الامام المهدی ----- ۲۴۹
معمرین ----- ۲۵۰
مغیریِه ----- ۲۵۱
مقتدای مسیح ----- ۲۵۲
مکیال المکارم فی فواید الدعاء للقائم ----- ۲۵۳
ملاقات با حضرت مهدی ----- ۲۵۳
ملاقات با حضرت مهدی ----- ۲۵۳
عدم امکان ارتباط ----- ۲۵۵
امکان ارتباط ----- ۲۵۸
روایات ----- ۲۵۸
اجماع ----- ۲۵۸
داستان‌ها ----- ۲۵۹
منتخب الاثر ----- ۲۵۹
منتخب الانوار المضیئه ----- ۲۶۰
منتظِر ----- ۲۶۱
منتَظَر ----- ۲۶۴
منتقم ----- ۲۶۵
منصور بِالرعب ----- ۲۶۵
مواریث انبیا ----- ۲۶۶

الموتور بِابیه ----- ۲۶۷
موسویه یا موسائیه ----- ۲۶۸
مهدی ----- ۲۶۹
مهدی سودانی ----- ۲۷۰
مهدی شخصی و مهدی نوعی ----- ۲۷۱
مهدی موعود ----- ۲۷۲
مهدیه ----- ۲۷۳
حرف «ن» ----- ۲۷۳
ناحیه مقدسه ----- ۲۷۳
ناووسیه ----- ۲۷۳
نجبا ----- ۲۷۴
نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب ----- ۲۷۴
ندای آسمانی ----- ۲۷۵
نرجس ----- ۲۷۷
نزول حضرت عیسی ----- ۲۸۲
نشانه‌های ظهور ----- ۲۸۳
نشانه‌های ظهور ----- ۲۸۳
شمار نشانه‌ها ----- ۲۸۴
انواع نشانه های ظهور ----- ۲۸۴
نماز امام زمان ----- ۲۸۶
نمیریه ----- ۲۸۷
نوائب الدهور فی علائم الظهور ----- ۲۸۷
نواب اربعه (سفرای چهارگانه) ----- ۲۸۸
نیابت خاص ----- ۲۹۰

نیابت عام ----- ۲۹۱
نیمه شعبان ----- ۲۹۳
حرف «و» ----- ۲۹۴
واقفه ----- ۲۹۴
وقت ظهور ----- ۲۹۵
وقت معلوم ----- ۲۹۹
وکلای حضرت مهدی ----- ۳۰۰
ولایت فقیه ----- ۳۰۱
حرف «ی» ----- ۳۰۳
یأجوج و مأجوج ----- ۳۰۳
یاران حضرت مهدی (خاص) ----- ۳۰۴
یاران حضرت مهدی (خاص) ----- ۳۰۴
فرق بین یاران خاص و یاوران ----- ۳۰۵
ویژگی‌های یاران خاص ----- ۳۰۶
یا لثارات الحسین ----- ۳۰۶

فرهنگ الفبایی مهدویت پیرامون حضرت مهدی (عج)

مشخصات کتاب

سرشناسه: تونه‌ای، مجتبی، ۱۳۴۹

عنوان و نام پدیدآور: موعود نامه: فرهنگ الفبایی مهدویت پیرامون حضرت مهدی (عج)، غیبت، انتظار، ظهور و / ... مجتبی تونه‌ای.

مشخصات نشر: قم: مشهور، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۸۰۰ ص.

شابک: ۴۵۰۰۰ ریال؛ ۸۵۰۰۰ ریال: چاپ هفتم: ۹۶۴-۸۳۵۰-۵۳-۱؛ ۸۵۰۰۰ ریال (چاپ دهم) ؛ ۸۵۰۰۰ ریال (چاپ دوازدهم) ؛ ۸۵۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم)

یادداشت: چاپ هفتم، دهم دوازدهم و سیزدهم: ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۷۹۱] - ۷۹۷.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق

موضوع: مهدویت- دایره‌المعارف‌ها

رده بندی کنگره: BP۵۱/۳۵/ت۹م۸ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲۰۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۴۳۵۱

حرف «آ»

آخر الزمان

آخر الزمان

روزگاری بر دنیا سپری شده که دیباچه زندگی دنیایی به شمار می‌آید و زمانی نیز خواهد گذشت که پایان این کتاب خواهد بود. برگه‌های پایانی کتاب زندگی انسان در زمین «آخِرُ الزّمان» خوانده می‌شود.

«آخِرُ الزّمان» اصطلاحی است که در فرهنگ اغلب ادیان بزرگ به چشم می‌خورد و در ادیان ابراهیمی، از برجستگی و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

این اصطلاح معمولاً ـ به روزگار پایانی دنیا و رویدادهایی گفته می‌شود که ممکن است در این بخش از زندگی دنیوی به وقوع پیوندد؛ ادیان بزرگ در باره آن پیشگویی هایی کرده‌اند؛ برای مثال در «انجیل» آمده است:

...«و این را بدان که اوقات صعب در زمان آخر خواهد رسید، زیرا که خواهند بود مردم خود دوست و زرپرست و مغرور و متکبّر و کفرگو و نافرمان والدین و حق ناشناس و بی‌دین و بی الفت و بی وفا و خبث کننده و بی‌پرهیز و بی‌حلم و با خوبان بی‌اعتنا و خائن و کم حوصله و عبوس کننده و عیش را بر خدا ترجیح می‌دهند.»

(کتاب مقدس، ترجمه فاضل خان همدانی، نامه دوم پولس حواری به تیموتیوس، باب سوم.)

قرآن مجید در آیات فراوان به دوران «آخِرُ الزّمان» اشاره کرده

(ر.ک: سوره واقعه (۵۹)، آیات ۴۰ و ۱۴ و ۴۹؛ حجر (۱۵)، آیه ۲۴؛ اعراف (۱۲۸).)

و در معارف ارزشمند اسلامی، این اصطلاح در دو معنای کلی به کار رفته است:

۱. مدت زمانی طولانی که با ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آغاز و با شروع رستاخیز بزرگ پایان می‌یابد. از این رو آن پیامبر الهی را پیامبر آخِرُ الزّمان نیز نامیده‌اند.

(شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۹۰؛ علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۷؛ ج ۲، ص ۸۷؛ همچنین ر.ک: تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۵۷.)

۲. مدت زمانی که با ولادت واپسین جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حضرت مهدی علیه السلام مقارن شده و زمان غیبت و ظهور را در بر گرفته، با شروع قیامت به انجام می‌رسد.

روایات معصومین علیهم السلام نشان می‌دهد:

یکم.

با سپری شدن این دوران، بساط زندگی دنیوی برچیده و مرحله‌ای جدید در نظام آفرینش آغاز می‌شود.

دوم.

آخِرُ الزّمان خود به دو مرحله کاملاً متفاوت تقسیم می‌شود:

دوران نخست که در آن انسان به مراحل پایانی انحطاط اخلاقی می‌رسد. فساد اخلاقی و ستم همه جوامع بشری را فرا می‌گیرد و واپسین امیدهای بشری به ناامیدی می‌گراید. دوران بعد، عصر تحقّق وعده‌های الهی به پیامبران و اولیای خدا است وبا قیام مصلح جهانی آغاز می‌شود. کلیات عقاید مربوط به «آخِرُ الزّمان» تقریباً از سوی همه فرقه‌های بزرگ اسلامی پذیرفته شده است؛ ولی در خصوص وابستگی این تحولات به ظهور مهدی موعود علیه السلام و نیز هویت او اختلاف نظر وجود دارد. شیعیان دوازده امامی، حضرت مهدی علیه السلام و حکومت جهانی او را حسن ختام حیات بشر در کره زمین و او را همان موعود امت‌ها می‌دانند.

در نظر آنان، با ظهور حضرت مهدی علیه السلام، برخی از ائمه و نیکان و صالحان و نیز بدان و تبهکاران تحت عنوان «رجعت» به دنیا باز می‌گردند و زندگی دنیایی پایان می‌یابد.

با گلگشتی در کلمات نورانی معصومان علیهم السلام، می‌توان واژه‌هایی را که بیانگر پیوند مهدویّت و آخِرُ الزّمان است، یافت.

این واژه‌ها عبارت است از:

۱. «آخِرُ الزَّمان»

(پایان زمان)

پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«اَلا اُبَشِّرُکَ اَلا اُخْبِرُکَ یا عَلِیُّ فَقال:

بَلی یا رَسُولَ اللَّهِ فَقالَ کانَ جَبْرَئیلُ عِندی آنِفاً وَ اَخْبَرَنی اَنَّ القائِمَ الَّذِی یَخْرُجُ فِی آخِرِ الزَّمانِ فَیَمْلَأُ الاَرْضَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوراً مِنْ ذُرِّیَّتِکَ مِنْ وُلْدِ الحُسَیْنِ.»

(ابن ابی زینب نعمانی، الغیبهٔ، ص ۳۵۷.)

«آیا تو را بشارت ندهم؟ آیا تو را خبر ندهم؟

عرض کرد:

بله، یا رسول اللّه!

آن حضرت فرمود:

هم اینک جبرئیل نزد من بود و مرا خبر داد قائمی که در آخِرُ الزّمان ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌سازد - همان گونه که از ظلم و جور آکنده شده - از نسل تو و از فرزندان حسین علیه السلام است.»

۲. (لا تَذهَبُ الدُّنیا»

(دنیا به پایان نمی‌رسد)

این تعبیر بیانگر حتمی بودن تحقّق حوادثی است که پس از آن ذکر می‌شود.

عبداللّه بن مسعود می گوید:

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا تَذهَبُ الدُّنیا حَتّی یَلِیَ اُمَّتِی رَجُلٌ مِنْ اهل بیتی یُقالُ لَهُ المَهْدِیُّ.»

(شیخ طوسی، کتاب الغیبهٔ، ص ۱۸۲، ح ۱۴۱ و ر.ک: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۷؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۸۸.)

(دنیا به پایان نمی‌رسد؛ مگر اینکه امت مرا مردی رهبری کند که از اهل بیت من است و به او مهدی گفته می‌شود.»

و روشن است دنیا به پایان نمی‌رسد مگر اینکه بخش پایانی‌اش (آخِرُ الزّمان) را پشت سر گذارد.

۳. (لا تَقُومُ السّاعَهٔ»

(قیامت برپا نمی‌شود)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا تَقُومُ السَّاعَهُ حَتَّی یَقُومَ قائِمٌ لِلحَقِّ مِنَّا وَ ذلِکَ حِینَ یَأذَنُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ وَ مَنْ تَبِعَهُ نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَکَ»...

(شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص۵۹؛ ر.ک: کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۴۵۹.)

(قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه قیام کننده‌ای به حق از خاندان ما قیام کند و این هنگامی است که خداوند به او اجازه فرماید و هر کس از او پیروی کند، نجات می‌یابد و هر کس از او سرپیچد، هلاک خواهد شد.»

۴. (لا تَنقَضِی الاَیّامُ»

(روزها منقضی نگردد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَلا تَنْقَضِی الاَیّامُ حَتّی یَمْلِکُ رَجُلٌ مِنْ اهل بیتی یُواطِیءُ اِسمُهُ اِسْمی.»

(طبری، آملی، بشارهٔ المصطفی لشیعهٔ المرتضی، ص ۲۵۸.)

(روزها منقضی نگردد تا اینکه مردی از اهل بیت من بر زمین حکومت کند که همنام من است.»

۵. (لَوْ لَمْ یَبقَ مِنَ الدُّنیا اِلّا یَومٌ واحِدٌ»

(اگر از دنیا بیش از یک روز باقی نماند)

امیرمؤمنان علیه السلام بر بالای منبر در شهر کوفه چنین فرمود:

«لَو لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنیا اِلَّا یَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللّهُ ذلک الیَومَ حَتی یَبْعَثَ اللّهُ رَجُلاً مِنّی.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۶. ر.ک: شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۴؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ج ۲، ص ۲۲۷.)

(اگر از دنیا بیش از یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را چنان طولانی خواهد کرد تا اینکه مردی از خاندانم بر انگیخته شود.»

۶. (عِندَ اِنقِطاعِ مِنَ الزَّمانِ»

(در بخش پایانی زمان)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«یکُونُ عِنْدَ اِنقِطَاعٍ مِنَ الزَّمانِ وَ ظُهُورِ الفِتَنِ رَجُلٌ یُقالُ لَهُ المهدی عَطاؤهُ هَنیئاً.»

(اربلی، کشف الغمهٔ، ج ۳، ص ۲۶۰؛ ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۲.)

(هنگام پایان زمان و آشکار شدن فتنه‌ها، مردی هست که به او مهدی گفته می‌شود و بخشش بسیار دارد.»

نشانه‌های آخر الزمان

این محدوده زمانی نشانه‌هایی دارد که در اصطلاح «علایم آخِرُ الزّمان» خوانده می‌شود. علاوه بر این اصطلاح رایج، در فرهنگ مسلمانان، اصطلاح مشابه دیگری به نام «اشراطُ الساعَهٔ» وجود دارد.

این اصطلاح که بیشتر نزد اهل سنّت رایج است، به نشانه‌های وقوع قیامت اختصاص دارد.

(ر.ک: متقی هندی، کنزالعمال، ج ۲۵۳۳۵ و ۹؛ ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۲۶، ص ۶۹؛ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۲۴۴؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۸، ص ۲۹۱.)

ولی روایات ذکر شده ذیل این عنوان، نشان می‌دهد که بسیاری از نشانه‌های آن، همچون نشانه‌های آخِرُ الزّمان است و می‌توان بسیاری از نشانه‌های آخِرُ الزّمان را نیز نشانه‌های قیامت دانست.

بخشی از مشخصه‌های آخِرُ الزّمان عبارت است از:

گریز از دین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره ویژگی‌های انسان‌های این دوران می‌فرماید:

یَأتِی عَلَی النَّاسِ زَمانٌ ... دینُهُم دَراهِمُهُمْ وَ هَمُّهُمْ بُطُونُهُمْ وَ قِبلَتُهُمْ نِساؤُهُمْ یَرکَعُونَ لِلرَّغِیفِ وَ یَسْجُدُونَ لِلدِّرْهَمِ حیارَی سُکاری لا مُسلِمینَ وَ لا نَصاری.»

(محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۹، ح ۱۳۳۰۵؛ ر.ک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۱.)

«زمانی بر مردم خواهد آمد که درهم‌های آنان دینشان خواهد بود و همت ایشان شکمشان و قبله آنها زنانشان. برای طلا و نقره، رکوع و سجود به جای می‌آورند. آنان همواره در حیرت و مستی خواهند بود. نه بر مذهب مسلمانی‌اند و نه بر مسلک نصرانی.»

دنیا پرستی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«سَیَأتِی عَلَی اُمَّتی زَمَانٌ تَخْبُثُ فِیهِ سَرائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِیهِ عَلانِیَتُهُمْ طَمَعاً فِی الدُّنیا وَ لا یُریدُونَ بِهِ مَا عِنْدَاللهِ رَبِّهِمْ یَکُونُ دِینُهُمْ رِیَاءً لا یُخالِطُهُم خَوفٌ یَعُمُّهُمُ اللّهُ مِنْهُ بِعِقابٍ فَیَدعُونَهُ دُعَاءَ الغَرِیقِ فَلا یَستَجِیبُ لَهُمْ.»

(شیخ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۰۶، ح ۴۷۶؛ ر.ک: شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۵۳.)

«زمانی بر امت من می‌آید که در آن زمان، درونهای مردم پلید می‌شود؛ ولی ظواهرشان به طمع مال دنیا آراسته می‌گردد، به آنچه در پیشگاه خداوند هست، دل نمی‌بندند. کارشان ریا و تظاهر است. خوف از خدا به دلشان راه نیابد و خداوند آنان را به عذابی فراگیر دچار سازد.

آنها چون غریق، خداوند را می‌خوانند؛ ولی او دعایشان را مستجاب نمی‌کند.» آزمایش‌های بزرگ یکی دیگر از ویژگی‌های این دوران امتحاناتی است که انسان‌ها در آن پشت سر می‌گذارند. با این آزمون‌ها، مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند:

موفق‌ها و ناموفق‌ها.

در این باره پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«یا عَلیُّ!

اَعجَبُ النَّاسِ اِیماناً وَ اَعْظَمُهُمْ یَقیناً قَوْمٌ یَکونُونَ فِی آخِرِ الزَّمانِ لَمْ یَلْحَقُوا النَبِیَّ وَ حُجِبَ عَنْهُم الحُجَّةُ فَآمَنُوا بِسَوادٍ عَلَی بَیاضٍ»...

(شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۳۶۶؛ کمال‌الدین، ج۱، ص۲۸۸، باب ۲۵، ح۸.)

«ای علی!

بدان شگفت آورترین مردم در ایمان و بزرگ‌ترین آنان در یقین مردمی هستند که در آخِرُ الزّمان - با آنکه پیامبر خود را ندیدند و از امام خود محجوبند - به نوشته که خطی سیاه بر صفحه‌ای سپید است، ایمان می‌آورند.»

سیمای زندگی در آخر الزمان

با توجه به ویژگی‌های یاد شده، می‌توان سیمای زندگی در آخِرُ الزّمان را این گونه ترسیم کرد:

دین در آخر الزمان

عوامل فراوانی روز به روز حقیقت تابناک دین را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برند. از این رو همواره دین رو به کم رنگ شدن در جوامع می‌رود و خرافات و انحرافات فراوانی، گریبان‌گیر آن می‌شود؛ به صورتی که وقتی حضرت مهدی علیه السلام قیام نمود، غبار از چهره دین بر می‌گیرد. همگی گمان می‌کنند این دین جدیدی است که آن حضرت ارائه می‌فرماید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام این حقیقت را این گونه بیان فرموده است:

«اَیُّها النَّاسُ!

سَیَأتِی عَلَیْکُم زَمانٌ یُکْفَأُ فِیهِ الاِسْلامُ کَما یُکْفَأُ الاِناءُ بِمَا فِیهِ»

(نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۳.)

(ای مردم!

به زودی زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام چونان ظرف واژگون شده، آنچه در آن است ریخته می‌شود.» رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید:

«سَیَأتِی عَلَی اُمَّتی زَمانٌ لا یَبقَی مِنَ القُرآنِ اِلَّا رَسْمُهُ وَ مِنَ الاِسْلامِ اِلَّا اِسْمُهُ ... مَساجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَ هِیَ خَرابٌ مِنَ الهُدَی»...

(شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۵۳.)

(بر امت من زمانی پیش می‌آید که از قرآن جز نقش آن و از اسلام جز نام آن باقی نماند [به ظاهر] مسلمان نامیده می‌شوند؛ در حالی که بیش از همه مردمان از آن دورند! مساجدشان آباد است؛ ولی از هدایت خالی است.»

مردان آخر الزمان

اگرچه امتحانات خداوند برای زن و مرد یکسان است؛ ولی پاره‌ای از روایات درباره مردان نقل شده است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

...«وَ رَأَیتَ الرَّجُلَ اذَا مَرَّ بِهِ یَوْمٌ وَ لَمْ یَکْسِبْ فِیهِ الذَّنبَ العَظِیمَ مِنْ فُجُورٍ اَوْ بَخْسِ مِکْیالٍ اَوْ میزانٍ اَوْ غِشیَانِ حَرامٍ اَوْ شُرْبِ مُسْکِرٍ کَئیباً حَزِیناً یَحْسَبُ اَنَّ ذَلِکَ الیومَ عَلَیهِ وَضِیعَةٌ مِنْ عُمُرِهِ»...

(الکافی، ج ۸، ص ۴۰.)

مردی را می‌بینی هنگامی که یک روز بر او گذشته و گناه بزرگی انجام نداده است - از قبیل فحشا، کم فروشی، کلاهبرداری و یا شرب خمر - بسیار غمگین و اندوهگین می‌شود.»

زنان آخر الزمان

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در وصف برخی از زنان آخِرُ الزّمان چنین می‌فرماید:

«کَیْفَ بِکُمْ اِذا فَسَدَ نِساؤُکُم وَ فَسَقَ شُبَّانُکُم وَ لَمْ تَأمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوا عَنِ المُنْکَرِ.

قِیلَ لَهُ:

وَ یَکُونُ ذَلِکَ یَا رسولَ اللّه؟

قال:

نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلک»...

(حرانی، تحف العقول، ص ۴۹.)

(چگونه می‌شود حال شما هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانانتان فاسق و شما نه امر به معروف می‌کنید و نه نهی از منکر!» به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد:

آیا این چنین خواهد شد؟!

آن حضرت فرمود:

«بله و بدتر از آن [نیز خواهد شد].

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

«یَظْهَرُ فِی آخِرِ الزَّمانِ وَ اقتِرَابِ السَّاعَةِ وَ هُوَ شَرُّ الاَزمِنَةِ نِسْوَةٌ کَاشِفاتٌ عَارِیاتٌ مُتَبَرِّجاتٌ مِنَ الدِّینِ دَاخِلاتٌ فِی الفِتَنِ مَائِلاتٌ اِلَی الشَّهَواتِ مُسرِعاتٌ اِلَی اللَّذَّاتِ مُستَحِلّاتٌ لِلْمُحَرَّمَاتِ فِی جَهَنَّمَ خَالِداتٌ.»

(من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۰.)

(در آخِرُ الزّمان و نزدیک شدن قیامت - که بدترین زمان‌ها است - زنانی ظاهر می‌شوند که برهنه و لخت هستند! زینت‌های خود را آشکار می‌سازند، به فتنه‌ها داخل می‌شوند و به سوی شهوت‌ها می‌گرایند! به سوی لذت‌ها می‌شتابند، حرام‌های الهی را حلال می‌شمارند و در جهنم جاودانه خواهند بود.»

نجات یافتگان آخر الزمان

امام علی علیه السلام درباره نجات یافتگان این دوران می‌فرماید:

«و آن زمانی است که از فتنه‌ها نجات نمی‌یابد؛ مگر مؤمنانی که بی نام و نشانند.

اگر در حضور باشند، شناخته نشوند و اگر غایب گردند، کسی سراغ آنان را نمی‌گیرد.

آنها برای سیر کنندگان در شب ظلمانی جامعه‌ها، چراغ‌های هدایت و نشانه‌های روشنند.

نه مفسده جو هستند و نه فتنه‌انگیز.

نه در پی اشاعه فحشایند و نه مردمی سفیه و لغو گو.

اینانند که خداوند درهای رحمتش را به سوی شان باز می‌کند و سختی‌ها و مشکلات را از آنان برطرف می‌سازد.»

(نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۳.)

آستانه سامرا

«آستانه سامرا» در شهر سامرا در ۱۲۰ کیلومتری شمال بغداد و در شرق دجله قرار دارد.

مدفن شریف امام هادی علیه السلام (الکافی، ج ۱، ص ۴۹۸.) و امام عسکری علیه السلام (کتاب الغیبهٔ، ص ۲۱۸.)، جد و پدر بزرگوار حضرت مهدی علیه السلام (مجمع البلدان، ج ۴، ص ۱۲۳.) و نیز مقبره نرجس خاتون مادر امام زمان علیه السلام و حکیمه خاتون عمه پدر آن حضرت (و شاهد ولادت ایشان) در آنجا قرار دارد. در ضلع غربی آستانه، سرداب معروف به «غَیْبَةُ المَهْدِی» علیه السلام، محل غایب شدن حضرت مهدی علیه السلام واقع شده است.

(ر.ک: همان، ج ۳، ص ۱۷۶.)

شیعه و اهل سنّت، اتفاق نظر دارند که امام هادی علیه السلام پس از شهادت، در خانه خود به خاک سپرده شد و پس از شهادت امام عسکری علیه السلام پیکر مطهر ایشان نیز در کنار مرقد مطهر پدر بزرگوارشان دفن گردید.

از آنجایی که در اطراف آن پادگان نظامی بود، شیعیان و دوستداران خاندان عصمت و طهارت، به صورت پنهانی به زیارت آن دو امام می‌شتافتند.

این بارگاه ملکوتی و مکان مقدس، در طول تاریخ، همواره مورد توجه و علاقه دوستداران خاندان وحی بوده و هم اکنون به عنوان یکی از مهم‌ترین زیارتگاه‌های شیعیان، هزاران عاشق شیفته را همه روزه در خود جای می‌دهد.

حرف «أ»

ابدال

«ابدال» جمع «بَدَل» یا «بَدِیل»، عده‌ای معلوم از صالحان و خاصان خدا [هستند] که گویند:

هیچگاه زمین از آنان خالی نباشد و جهان بدیشان برپاست. آنگاه که یکی از آنان بمیرد، خدای تعالی دیگری را به جای او برانگیزد

(کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۱۲۵.)

تا آن شمار - که به قولی هفت و به قولی هفتاد است - همواره کامل بماند.

(علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ابدال.)

برخی نیز گفته‌اند:

«آنان گروهی اند که خداوند به وسیله آنها دین را بر پا نگه می‌دارد و روزی را نازل می‌گرداند. چهل نفر از ایشان در شام و سی نفر در سایر بلاد هستند. هر گاه یکی از دنیا برود، کس دیگری همانند او به جای او قرار می‌گیرد.»

(خلیل بن احمد، العین، ج ۸، ص ۴۵؛ ر.ک: حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۱۴؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۵.)

علت اینکه «ابدال» نامیده شده‌اند، همین است که چون یکی از دنیا رود، کسی مانند او جایش را می‌گیرد.

(مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۱۹.)

در روایات اسلامی آمده است:

«ایشان گروهی از یاران حضرت مهدی علیه السلام در شام هستند

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۷۶؛ شیخ مفید، اختصاص، ص ۲۰۸ و مسند ابی یعلی، ج ۱۲، ص ۲۷۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۵۹.)

و هنگام ظهور آن حضرت، خود را به مکه رسانده با ایشان بیعت می‌کنند.»

البته در برخی روایات «ابدال» همان اوصیا معرفی شده‌اند.

از خالد بن هیثم فارسی نقل شده که گفت:

«به امام رضا علیه السلام عرض کردم مردم اعتقاد دارند که بر روی زمین ابدالی هستند؛ ایشان کیانند؟

حضرت فرمود:

راست می گویند، ابدال همان اوصیا هستند که خداوند ایشان را بدل پیامبران قرار داد؛ وقتی که دیگر نبوّت با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به پایان رسید..»

(طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۷.)

درباره ویژگی این افراد گفته شده است:

...«رُهْبانٌ بِاللَّیْلِ لُیُوثٌ بِالنَّهارِ کانَ قُلُوبُهُم زُبُرَ الحَدِیدِ فَیُبایِعُونَهُ بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الْمَقامِ»...

(شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۰۸.)

(آنان راهبان شب و شیران روز هستند. دل‌هایشان چون فولاد سخت است که در میان رکن و مقام، با آخرین ذخیره الهی حضرت مهدی علیه السلام بیعت می کنند.»

ابوالادیان

«اَبُو الادْیان» یکی از خدمتکاران بیت شریف امام حسن عسکری علیه السلام بود که علاوه بر حضور در بیت آن بزرگوار، متصدی امور نامه‌های آن حضرت و بردن آنها به شهرهای مختلف نیز بود.

او یکی از کسانی است که روایت شهادت امام عسکری علیه السلام و نماز خواندن حضرت مهدی علیه السلام بر آن حضرت را ذکر کرده است.

شیخ صدوق رحمه الله در «کمال‌الدین و تمام النعمه» (باب ۴۳)، بدون آن که آن را از کسی شنیده باشد - بلکه در نوشته‌هایی دیده است - چنین نقل کرده است:

«ابوالادیان گوید:

من خدمتکار امام حسن عسکری علیه السلام بودم و نامه‌های او را به شهرها می‌بردم. در آن بیماری که منجر به فوت او شد، نامه‌هایی نوشت و فرمود:

آنها را به مداین برسان.

چهارده روز اینجا نخواهی بود و روز پانزدهم وارد سامرّا خواهی شد و از آنجا صدای واویلا می‌شنوی و مرا در مغتسل می‌یابی.

ابوالادیان گوید:

ای آقای من!

چون این امر واقع شود، امام و جانشین شما که خواهد بود؟

فرمود:

هر کس پاسخ نامه‌های مرا از تو مطالبه کرد، همو قائم پس از من خواهد بود.

گفتم:

دیگر چه؟

فرمود:

کسی که بر من نماز خواند، همو قائم پس از من خواهد بود.

گفتم:

دیگر چه؟

فرمود:

کسی که خبر دهد در آن همیان چیست، همو قائم پس از من خواهد بود.

هیبت او مانع شد که از او بپرسم «در آن همیان چیست؟»

نامه‌ها را به مداین بردم و جواب آنها را گرفتم و همان‌گونه که فرموده بود، روز پانزدهم به سامرّا رسیدم. به ناگاه صدای واویلا از سرای او شنیدم و او را بر مغتسل یافتم.

برادرش جعفر بن علی را بر در سرا و شیعیان را بر در خانه‌اش دیدم که وی را به مرگ برادر تسلیت و بر امامت تبریک می‌گویند.

با خود گفتم:

اگر این امام است که امامت باطل خواهد بود، زیرا می‌دانستم که او شراب می‌نوشد و قِمار می‌کند و تار می‌زند، پیش رفتم و تبریک و تسلیت گفتم.

او از من چیزی نپرسید، آنگاه عقید بیرون آمد و گفت:

ای آقای من!

برادرت کفن شده است، برخیز و بر او نماز بگزار!

جعفر بن علی داخل شد و برخی از شیعیان مانند سمّان و حسن بن علی - که معتصم او را کشت و به سلمه معروف بود - در اطراف وی بودند.

چون به سرا در آمدیم، حسن بن علی را کفن شده، بر تابوت دیدم و جعفر بن علی پیش رفت تا بر برادرش نماز گزارد. چون خواست تکبیر گوید، کودکی گندم‌گون با گیسوانی مجعّد و دندان‌های پیوسته، بیرون آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و گفت:

«ای عمو!

عقب برو که من به نماز گزاردن بر پدرم سزاوارترم.»

جعفر با چهره‌ای رنگ پریده و زرد عقب رفت. آن کودک پیش آمد و بر او نماز گزارد.

آن حضرت کنار آرامگاه پدرش به خاک سپرده شد.

سپس گفت:

ای بصری!

جواب نامه‌هایی را که همراه تو است بیاور و آنها را به او دادم و با خود گفتم:

این دو نشانه، باقی می‌ماند همیان، آنگاه نزد جعفر بن علی رفتم، در حالی که او آه می‌کشید!

حاجز وشّاء به او گفت:

ای آقا من!

آن کودک کیست تا بر او اقامه حجّت کنیم؟

گفت:

به خدا سوگند!

هرگز او را ندیده‌ام و او را نمی‌شناسم!

ما نشسته بودیم که گروهی از اهل قم آمدند و از حسن بن علی علیهما السلام پرسش کردند و فهمیدند که او در گذشته است و گفتند:

به چه کسی تسلیت بگوییم؟

مردم به جعفر بن علی اشاره کردند، آنان بر او سلام کردند و به او تبریک و تسلیت گفتند و پرسیدند:

همراه ما نامه‌ها و اموالی است، بگو نامه‌ها از کیست و اموال چقدر است؟

جعفر در حالی که جامه‌های خود را تکان می‌داد، برخاست و گفت:

آیا از ما علم غیب می‌خواهید؟

راوی گوید:

خادم از خانه بیرون آمد و گفت:

نامه‌های فلانی و فلانی همراه شماست و همیانی که درون آن هزار دینار است و نقش ده دینار آن محو شده است. آنان نامه‌ها و اموال را به او دادند و گفتند:

آن که تو را برای گرفتن اینها فرستاد، همو امام است.

جعفر بن علی نزد معتمد عباسی رفت و ماجرای آن کودک را گزارش داد، معتمد کارگزاران خود را فرستاد و صقیل جاریه را گرفتند و از وی مطالبه آن کودک کردند، صقیل منکر او شد و مدعی شد که باردار است تا به این وسیله کودک را از نظر آنان مخفی سازد.

وی را به ابن الشوارب قاضی سپردند تا اینکه مرگ ناگهان عبیداللّه بن یحیی بن خاقان و شورش صاحب زنج در بصره پیش آمد.

از این رو از آن کنیز غافل شدند و او از دست آنها گریخت.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۷۵؛ باب ۴۳، ح ۲۵. همچنین ر.ک: منتخب الأنوار المضیئهٔ، ص ۱۵۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۰۱.)

ابو صالح

در بعضی از کتاب‌ها، «ابو صالح» به عنوان یکی از کنیه‌های حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. شاید این کنیه با استفاده از روایت ذیل باشد:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«هرگاه راه خود را در سفر گم کردی، سپس بانگ برآور:

«ای ابا صالح» یا «ای صالح.» خداوند رحمتش را بر تو فرود آورد! راه را به ما نشان ده.»

(شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۸.)

معروف است که برخی از عرب‌های شهری و بیابانگرد، پیوسته در توسلات و یاری خواستن‌های خود، آن حضرت را به این اسم می‌خوانند و شعرا و ادبا نیز در قصیده‌ها و مدح‌های خود، از این کنیه استفاده کرده‌اند.

(طبرسی نوری، نجم‌الثاقب، ص ۶۰.)

از این رو در برخی از ملاقات‌هایی نیز که رخ داده است، از آن حضرت به عنوان «ابا صالح» یاد شده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۹۲.)

اثنی عشری

«اثنی عشری» یا «دوازده امامی» پر جمعیت ترین فرقه‌های شیعه هستند.

آنان معتقد به دوازده امامند که با حضرت علی علیه السلام آغاز می‌شود و به محمد بن حسن مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله ختم می گردد.

(ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۷.)

ایشان دلایل فراوانی از آیات قرآن و احادیث نبوی بر امامت علی علیه السلام اقامه نموده و امامت آن حضرت را به نص صریح از طرف خداوند دانسته‌اند.

همچنین معتقدند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خداوند، تمامی امامان دوازده گانه را معرفی کرده است.

(ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷؛ کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۲۶۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۵؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۱۵۰.)

آنان، امامان را مانند پیامبر، ملهم از جانب خدا می‌دانند و می گویند:

امام ریاست عامّه دارد و مقام او ما فوق بشر عادی است و از آن روزی که خداوند آدم را آفرید، نور خود را در برگزیدگان خویش - از حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام گرفته تا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله، خاتم‌الانبیا - سرایت داد و از وی آن نور را به اوصیای او، ائمه طاهرین علیهم السلام، سریان داد و همان نور و روح خدایی است که در امام عصر علیه السلام تجلّی می کند و او را از سطح بشر عادی فراتر می‌برد وی را قادر می‌سازد که قرن‌ها؛ بلکه هزاران سال بی هیچ گزند و آزار و بدون ضعف و پیری، با بدن جسمانی - که در بشر عادی موجب کون و فساد است - زندگی کند و در زمان مناسب به امر خداوند از پس پرده غیب ظهور فرماید.

احمد بن اسحاق قمی

احمد بن اسحاق قمی، بزرگ شیعیان قم و از اصحاب امام جواد، هادی و عسکری علیه السلام بود.

او به دیدن حضرت صاحب الزّمان علیه السلام شرفیاب گردید او از وکلای حضرت عسکری علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام بود.

(ر.ک: کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، باب ۴۳، ش ۱۶.)

در خاندان امامت از شأن و مرتبه والایی نیز برخوردار بود که نمونه‌ای از آن حدیث در کمال‌الدین و تمام النعمهٔ نقل شده است.

شیخ صدوق رحمه الله با ذکر سند نوشته است:

احمد بن اسحاق گوید:

بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم و می‌خواستم از جانشین پس از وی پرسش کنم؛ او آغاز سخن کرد و فرمود:

ای احمد بن اسحاق!

خدای تعالی از زمان آدم علیه السلام زمین را خالی از حجّت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز خالی از حجّت نخواهد گذاشت.

به واسطه او بلا را از اهل زمین دفع می کند و به خاطر او باران می‌فرستد و برکات زمین را بیرون می‌آورد.

گوید:

پرسیدم:

ای فرزند رسول خدا امام و جانشین پس از شما کیست؟

حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت در حالی که بر شانه‌اش کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید.

پس فرمود:

ای احمد بن اسحاق!

اگر نزد خدای تعالی و حجّت‌های او گرامی نبودی، این فرزندم را به تو نمی‌نمودم.

او همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

ای احمد بن اسحاق!

مَثَل او در این امّت، مَثَل خضر و ذوالقرنین است، او غیبتی طولانی خواهد داشت که هیچ کس در آن نجات نمی‌یابد؛ مگر کسی که خدای تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد و در دعا به تعجیل فَرَج موفّق سازد.

احمد بن اسحاق گوید:

پرسیدم:

ای مولای من!

آیا نشانه‌ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟

آن کودک به زبان عربی فصیح به سخن در آمد و فرمود:

«اَنَا بَقِیَّةُ اللّهِ فی اَرْضِهِ وَ المُنْتَقِمِ مِنْ اَعْدائِهِ.»

ای احمد بن اسحاق!

پس از مشاهده، جستجوی نشانه مکن!

احمد بن اسحاق گوید:

من شاد و خرّم بیرون آمدم و فردای آن روز به نزد امام عسکری علیه السلام بازگشتم و گفتم:

ای فرزند رسول خدا!

شادی من به واسطه منّتی که بر من نهادید، بسیار است، بفرمایید آن سنّتی که از خضر و ذوالقرنین دارد چیست؟

فرمود:

ای احمد!

غیبت طولانی، گفتم:

ای فرزند رسول خدا!

آیا غیبت او به طول خواهد انجامید؟

فرمود:

به خدا سوگند چنین است تا به غایتی که اکثر معتقدان به او بازگردند و باقی نماند مگر کسی که خدای تعالی عهد و پیمان ولایت ما را از او گرفته و ایمان را در دلش نگاشته و با روحی از جانب خود مؤید کرده باشد.

ای احمد بن اسحاق!

این امری از امر الهی و سرّی از سرّ ربوبی و غیبی از غیب پروردگار است، آنچه به تو عطا کردم، بگیر و پنهان کن و از شاکران باش تا فردا با ما در علّیّین باشی.»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج۲، باب ۳۸، ح۱.)

احمد بن اسحاق در یکی از سفرها چون به شهر حلوان رسید، بیمار شد و در آنجا وفات یافت.

همراهانش او را در کفنی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یا حسین بن روح - بنا به اختلاف روایات - برایش ارسال داشته بودند، کفن کرده و در همان‌جا به خاک سپردند.

احمد بن هلال عبرتائی

احمد بن هلال، اهل روستای بزرگی از منطقه «نهروان» بود که میان واسط و بغداد قرار دارد.

گفته شده است:

وی از یاران حضرت هادی علیه السلام یا عسکری علیه السلام بود. به غلو مشهور و مورد لعن و نفرین ابدی است. نخست از افراد مورد اطمینان حضرت عسکری علیه السلام و از اصحاب خاصّ و روایت کننده از امامان معصوم علیهم السلام بود. ۵۴ مرتبه به زیارت خانه خدا رفت که بیست مرتبه آن با پای پیاده بود. امّا دچار انحراف و ارتجاع شد؛ به گونه‌ای که حضرت عسکری علیه السلام او را بسیار نکوهش کرد و در موردش فرمود:

«از این صوفی ریا کار و بازیگر پروا کنید.»

(محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ص ۵۳۵.)

برخی نیز این جمله را در نکوهش او، از جانب حضرت مهدی علیه السلام دانسته‌اند که در هر حال نشانگر پلیدی و گمراهی این مرد است. او تا زمان نیابت جناب محمد بن عثمان زیست و با سماجت بسیار، سفارت آن جناب را انکار کرد.

توقیع مبارکی از جانب حضرت مهدی علیه السلام در مورد لعن و نفرین بر او و لزوم اظهار بیزاری از کارهایش صدور یافته است.

(ر.ک: شیخ طوسی، کتاب الغیبهٔ، ص ۳۵۳.)

بیشتر کتاب‌های رجالی، او را ملقب به «عَبَرْتایی» می‌دانند.

(رجال ابن داوود؛ ص ۴۲۵؛ رجال طوسی، ص ۳۸۴؛ رجال علامه، ص ۲۰۲.)

شیخ طوسی رحمه الله در «کتاب الغیبهٔ» وی را «کرخی» نامگذاری کرده و «بغدادی» نیز درباره او گفته شده است.

(نجاشی، رجال، ح ۱، ص ۲۱۸؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۳۹۹، ح ۳۷۴.)

از تاریخ فهمیده می‌شود که احمد بن هلال تا آخر سفارت و نیابت نایب نخست منحرف نشده بود؛ لکن به مجرد وفات عثمان بن سعید در نایب دوم شک کرد و نیابت او را نپذیرفت!

(سید محمد صدر، تاریخ الغیبهٔ الصغری، ص ۵۰۲.)

شیعیان هم پس از عزل، او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند.

پس از مرگ وی توقیعی از طرف ولی عصر علیه السلام به دست حسین بن روح به شرح ذیل صادر شد:

«خداوند از فرزند هلال نگذرد که بدون اجازه و رضایت ما، در کار ما مداخله و تنها به میل خود عمل می‌کرد تا آنکه پروردگار، با نفرین ما زندگی‌اش را به انجام رساند. ما در زمان حیاتش نیز انحرافش را به خواص شیعیان خود اعلام کردیم.

این را به هر کس که درباره او می‌پرسد، برسانید. هیچ یک از شیعیان ما معذور نیست در آنچه افراد مورد اعتماد از ما نقل می‌کنند، تردید کند؛ زیرا می‌دانند ما اسرار خود را با آنان می‌گوییم.»

آن حضرت در توقیعی دیگر فرمود:

«ابن هلال ایمان خود را پایدار نداشت و با آنکه مدت طولانی خدمت کرد، به دست خود ایمانش را به کفر دگرگون ساخت و خدا نیز او را کیفر داد.»

(ر.ک: رجال الکشی، ص۵۳۵؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۳۵۳.)

اخیار

«اخیار» در لغت به معنای نیکان و انسان‌های نیک رفتار است.

در فرهنگ مهدوی گروهی از یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام و از جمله ۳۱۳ تن هستند که از عراق به آن حضرت می‌پیوندند و بین رکن و مقام با ایشان بیعت می‌کنند.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«یُبَایِعُ القائِمَ بَیْنَ الرُّکْنِ وَ المَقَامِ ثَلاثُمِائَةٍ وَ نَیِّفٌ عِدَّةُ اَهلِ بَدْرٍ فِیهِمُ النُّجَباءُ مِنْ اَهْلِ مِصْرَ وَ الاَبْدالُ مِنْ أَهلِ الشّامِ وَ الاَخْیارُ مِنْ اَهْلِ الْعِراقِ»...

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۷۶، ح ۵۰۲.)

«سیصد و چند نفر به تعداد اهل بدر با قائم بین رکن و مقام بیعت می‌کنند.

در بین آنان نجبا از اهل مصر، ابدال از اهل شام و اخیار از اهل عراق می‌باشند»...

اربع رسالات فی الغیبهٔ

این کتاب ارزنده به وسیله محمد بن نعمان بغدادی مشهور به «شیخ مفید رحمه الله» نگاشته شده است.

وی از علمای برجسته و از چهره‌های درخشان فقهای شیعه در نیمه نخست قرن پنجم هجری است.

موضوع این کتاب، غیبت امام زمان علیه السلام و ویژگی‌های قیام آن حضرت و پاسخ به شبهاتی درباره امامت ایشان است.

درباره انگیزه نگارش این کتاب می‌توان گفت:

مسأله امامت امام زمان علیه السلام و غیبت آن حضرت، از مهم‌ترین مباحث شیعه است.

در دوران شیخ مفید رحمه الله - که عصر قدرت گرفتن شیعیان و پیروان اهل بیت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بود - این بحث از پر رونق‌ترین مباحث جهان اسلام به شمار می‌رفت.

شیخ مفید رحمه الله با نگارش این چهار رساله، گامی ارزشمند در معرفی هر چه بیشتر امام زمان علیه السلام و غیبت آن حضرت به جهان اسلام برداشت.

این کتاب به سبک پرسش و پاسخ نگاشته شده است.

وی در این کتاب شبهات مخالفان را آورده و به بررسی و پاسخ‌گویی آنها پرداخته است.

او در این کتاب با سبکی استدلالی و شیوه‌ای قابل قبول برای تمام مذاهب اسلامی، وارد بحث شده، نتیجه‌گیری می‌کند. شبهات ذکر شده در این کتاب، از مهم‌ترین شبهاتی است که درباره امام زمان علیه السلام و غیبت آن حضرت مطرح شده است.

پاسخ به آنها در این زمان نیز بسیار کارساز و جالب توجه است.

شیخ مفید رحمه الله در این چهار رساله، به سؤالات زیر پاسخ می‌دهد:

۱. دلیل بر وجود امام زمان علیه السلام چیست؟

۲. به چه دلیل روایاتی که بر وجود آن حضرت دلالت می‌کند، دروغ نیست؟

۳. اگر امام زمان علیه السلام غایب است، پس بودن یا نبودن ایشان چه فرقی دارد؟

۴. چرا امام زمان علیه السلام ظهور نمی‌کند؟

۵. علم امام زمان علیه السلام از چه راهی است؟

۶. انگیزه غیبت چیست؟

۷. چرا دیگر ائمه علیهم السلام غایب نشدند؟

شیخ مفید رحمه الله در این کتاب با بیانی رسا و دقیق به این شبهات پاسخ می‌دهد.

اسماعیلیه

«اسماعیلیه» فرقه‌ای هستند که به امامت شش امام اوّل شیعیان اثنی عشری معتقدند؛ امّا پس از امام صادق علیه السلام بزرگ‌ترین فرزند او، اسماعیل یا فرزند او، محمد را به امامت پذیرفتند.

اسماعیل بزرگ‌ترین فرزند امام صادق علیه السلام و مورد علاقه و احترام آن حضرت بود. اگرچه از برخی روایات خلاف این به دست می‌آید؛ ولی علمای شیعه او را بزرگ داشته و از وی به نیکی یاد کرده‌اند. به نظر شیخ طوسی رحمه الله او جزء رجال امام صادق علیه السلام و اصحاب ایشان است.

با توجه به علاقه امام صادق علیه السلام به اسماعیل، او مردی جلیل‌القدر بوده است.

از امام صادق علیه السلام درباره امامت او سؤال شد و حضرت نفی کرد.

(ر.ک: شیخ طوسی، رجال، ص ۱۴۶.)

به این ترتیب اسماعیلیه به هفت امام معتقدند و همین مطلب اعتقاد مشترک در میان همه فرقه‌های اسماعیلیه است.

یکی از ادلّه نامیده شدن اسماعیلیه به «سبعه» نیز همین مطلب است.

از دیگر ادلّه این نام‌گذاری، اختلاف آنان با امامیّه در مورد هفتمین امام است. از دیگر نام‌های اسماعیلیه، «باطنیه» است.

مهم‌ترین ویژگی این گروه باطنی‌گری و تأویل آیات و احادیث و معارف و احکام اسلامی است.

آنان معتقدند:

متون دینی و معارف اسلامی دارای ظاهر و باطن است که باطن آن را امام می‌داند. فلسفه امامت تعلیم باطن دین و بیان معارف باطنی است. اسماعیلیه در جهت تأویل معارف اسلامی، معمولاً از آرای فیلسوفان یونانی - که در آن زمان سخت رواج یافته بود - سود می‌جستند. به اعتقاد همه فرقه‌های اسلامی، اسماعیلیان در تأویل دین افراط کردند.

حتی بسیاری از مسلمانان آنان را به عنوان یکی از فرقه‌ها و مذاهب اسلامی قبول ندارند.

(ر.ک: مطهری، مرتضی، کلام و عرفان، ص ۳۱.)

ریشه پیدایش اسماعیلیه شاید در این نکته نهفته باشد که اسماعیل فرزند ارشد امام صادق علیه السلام مورد احترام آن حضرت بود؛ به همین دلیل برخی پنداشتند که پس از امام صادق علیه السلام او به امامت خواهد رسید.

اما اسماعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام، از دنیا رفت وآن حضرت شیعیان را بر مرگ پسر شاهد گرفت و جنازه او را در حضور آنان و به صورت علنی، تشییع و دفن کرد.

فرقه‌های اسماعیلیه

پس از شهادت امام صادق علیه السلام (سال ۱۴۸ ه. ق)، گروهی مرگ اسماعیل را در زمان آن حضرت انکار کردند و او را امام غایب و امام قائم دانستند. اینان مراسم تشییع جنازه اسماعیل از طرف پدر را برای حفظ جان او تفسیر کردند.

نوبختی این گروه را «اسماعیلیه خالصه» می‌نامد.

(ر.ک: نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۸.)

این گروه به زودی منقرض شدند.

گروه دوم بر آن شدند که اسماعیل مرده است؛ اما چون در زمان حیات پدرش به امامت رسیده بود، پس از فوتش، امام صادق علیه السلام فرزند او محمد را به امامت نصب کرد. بنابراین پس از شهادت امام صادق علیه السلام، محمد به امامت رسید.

این گروه به «مبارکیه» معروف گشتند؛ زیرا رئیس آنان «مبارک» نام داشت.

(فرق الشیعه، ص ۶۹ و ر.ک: الفرق بین الفرق، ص ۳۴.)

همین گروه اخیر، پس از مدتی به دو فرقه انشعاب یافتند.

برخی از آنان مرگ محمد را پذیرفتند و سلسله امامان را در فرزندان او ادامه دادند.

برخی دیگر، منکر مرگ محمد بودند و غیبت او را باور داشتند و وی را امام قائم می‌پنداشتند. اینان «قرامطه» نامیده می‌شوند؛ زیرا لقب رئیس آنها «قرمطویه» بوده است.

(فرق الشیعه، ص ۷۲.)

امروزه اسماعیلیه به دو طایفه «آغا خانیه» و «بهره» تقسیم می‌شوند که بازماندگان دو فرقه نزاری و مستعلوی هستند.

گروه اوّل

(قریب به یک میلیون تن) در ایران، آسیای وسطی، افریقا و هند پراکنده‌اند و رئیس ایشان کریم آقا خان است.

گروه دوم

(قریب به پنجاه هزار تن) در جزیرهٔ العرب و سواحل خلیج فارس و سوریه به سر می‌برند.

(مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۵۳.)

اشراط الساعهٔ

«اشراط» (جمع «شَرَط»)» به معنای علامت است. بنابراین «اشراط الساعهٔ» به معنای نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است.

(کتاب العین، ج ۶، ص ۲۳۵؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۵۷.)

این اصطلاح بر مجموع حوادثی اطلاق می‌شود که پیش از واقعه عظیم قیامت، اتفاق خواهد افتاد. تعبیر «اَشْراطُ السَّاعَهٔ» تنها یک بار در قرآن کریم به کار رفته است:

«فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ السَّاعَهَٔ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَهً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنَّی لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِکْراهُمْ.»

(محمد (۴۷)، آیه ۱۸.)

(آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان بر پا شود؛ [آنگاه ایمان آورند] در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است، اما هنگامی که بیاید تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت.»

در روایات - به ویژه از طریق اهل سنّت (ر.ک: صنعانی، المصنف، ج ۱۱، ص ۲۷۴؛ علی بن جعد، مسند، ص ۲۴۸؛ ابن ابی‌شیبه، المصنف، ج ۸، ص ۲۶۷؛ ابن ابی عاصم، کتاب الاوائل، ص ۱۱۴؛ النسائی، السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۵۵؛ الطبرانی، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۲۹۶.) - این انگاره، فراوان مورد اشاره قرار گرفته است.

یکی از حوادث مهمی که در آستانه قیامت رخ خواهد داد و مورد اتفاق شیعه و اهل سنّت است، ظهور مردی از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

شیعه معتقد است:

او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در سال ۲۵۵ ق.

متولد شده و هم‌اکنون به قدرت الهی زنده است.

هر گاه خداوند اراده کند، او پرچم قیام را بر دوش خواهد گرفت و تا او نیاید و حکومت عدل را در گیتی برپای ندارد، عمر جهان به سر نمی‌رسد و قیامت بر پا نمی گردد.

به نظر می‌رسد روایات بیانگر نشانه‌های ظهور و روایات حکایتگر نشانه‌های برپایی قیامت، در هم آمیخته شده باشند.

(نشانه‌های ظهور) پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:

«عَشرٌ قَبْلَ السَّاعَةِ لا بُدَّ مِنْها السُّفیَانِیُّ وَ الدَّجّالُ وَ الدُّخانُ وَ الدّابَّةُ وَ خُروُجُ القائِمِ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ نُزُولُ عِیسی علیه السلام وَ خَسْفٌ بِالْمَشرِقِ وَ خَسْفٌ بِجَزیرَةِ العَرَبِ وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ عَدَن تَسُوقُ النّاسَ اِلَی المَحْشَرِ.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶؛ ر.ک: صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۷.)

(ده چیز، پیش از برپایی قیامت، به ناگزیر رخ خواهد داد:

خروج سفیانی

و دجّال،

پیدا شدن دود و جنبنده،

خروج قائم،

طلوع خورشید از مغرب آن،

فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان،

فرو رفتن [در زمین] در ناحیه مشرق

و فرو رفتن در منطقه جزیرهٔ العرب

و آتشی که از انتهای عدن بر می‌خیزد و مردمان را به سوی صحرای محشر می کشاند.»

بر این اساس، همه نشانه‌های ظهور، به گونه‌ای نشانه‌های قیامت هم هستند؛ ولی همه نشانه‌های قیامت، نمی‌توانند نشانه‌های ظهور باشند؛ زیرا ممکن است، برخی از آنها پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام واقع شوند.

یکی از مشروح ترین و جامع‌ترین احادیث در این زمینه، حدیثی است که ابن عباس از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در داستان حجةالوداع نقل کرده و حاوی نکات ارزشمند فراوانی است.

او می گوید:

«ما با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در «حجةالوداع» بودیم، حضرت حلقه در خانه کعبه را گرفت و رو به ما کرد و فرمود:

آیا شما را از «اَشْراطُ السَّاعهٔ» آگاه کنم و سلمان - که در آن روز از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود - عرض کرد:

آری ای رسول خدا!

فرمود:

از نشانه‌های قیامت تضییع نماز، پیروی از شهوات، تمایل به هواپرستی، گرامی داشتن ثروتمندان و فروختن دین به دنیا است. در این هنگام است که قلب مؤمن در درونش آب می‌شود - آن چنان که نمک در آب [ذوب می‌شود] -از این همه زشتی‌ها که می‌بیند و

توانایی بر تغییر آن ندارد.

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا چنین امری واقع می‌شود؟

فرمود:

آری، سوگند به آن کس که جانم به دست اوست!

در آن زمان، زمامدارانی ظالم، وزرایی فاسق، کارشناسانی ستمگر و امنایی خائن بر مردم حکومت می‌کنند.

سلمان پرسید:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می‌شود؟

فرمود:

آری سوگند به آن کس که جانم در دست اوست!

در آن هنگام زشتی‌ها، زیبا و زیبایی‌ها، زشت می‌شود.

امانت به خیانتکار سپرده می‌شود و امانتدار خیانت می‌کند.

دروغگو را تصدیق و راستگو را تکذیب می‌کنند.

سلمان پرسید:

ای رسول خدا!

آیا چنین چیزی واقع می‌شود؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست!

در آن روز حکومت به دست زنان و مشورت با بردگان خواهد بود، کودکان بر منبرها می‌نشینند و دروغ، «ظرافت» و زکات «غرامت» و بیت المال «غنیمت» محسوب می‌شود.

مردم به پدر و مادر [خود] بدی می‌کنند و به دوستانشان نیکی و ستاره دنباله‌دار در آسمان ظاهر می‌شود.

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می‌شود؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم به دست اوست!

در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می‌شود (و هر دو تمام تلاش خود را در بیرون خانه و برای ثروت اندوزی به کار می‌گیرند).

باران کم می‌شود.

صاحبان کَرَم خسیس و تهیدستان، حقیر شمرده می‌شوند.

در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک می‌گردد.

یکی می گوید چیزی نفروختم و دیگری می گوید سودی نبردم! همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می گشایند!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می‌شود؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست!

در آن زمان اقوامی به حکومت می‌رسند که اگر مردم سخن بگویند، آنان را می کشند و اگر سکوت کنند، همه چیزشان را مباح می‌شمرند! اموال آنها را غارت می کنند و احترامشان را پایمال و خون‌هایشان را می‌ریزند! دل‌ها را پر از عداوت و وحشت می کنند و همه مردم را ترسان و خائف و مرعوب می‌بینی!

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می‌شود؟!

فرمود:

آری، قسم به آن کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام چیزی از مشرق و چیزی از مغرب می‌آورند (قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من متلوّن می گردد! وای در آن روز بر ضعفای امت از آنها و وای بر آنها از عذاب الهی! نه بر صغیر رحم می کنند، نه به کبیر احترام می گذارند و نه گنهکاری را می‌بخشند! بدن‌هایشان همچون آدمیان است؛ اما قلب‌هایشان قلب‌های شیطان‌ها است.

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می‌شود؟!

فرمود:

آری سوگند به آن کسی که جانم در دست او است!

در آن زمان مردان به مردان قناعت می کنند و زنان به زنان و بر سر پسران به رقابت بر می‌خیزند؛ همان‌گونه که برای دختران در خانواده‌هایشان! مردان، خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می کنند! زنان بر زین سوار می‌شوند (و به خودنمایی می‌پردازند).

لعنت خدا بر آنان باد!

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می‌شود؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم در دست او است!

در آن زمان به تزیین مساجد می‌پردازند، آن چنان که یهود و نصارا معابد را تزیین می کنند! قرآن‌ها را می‌آرایند (بی‌آنکه به محتوای آن عمل کنند)! مناره‌های مسجد طولانی و صفوف نماز گزاران فراوان می‌شود؛ اما دل‌ها نسبت به یکدیگر دشمن و زبان‌ها

مختلف است!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می‌شود؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم در دست او است!

در آن هنگام پسران امت من با طلا تزیین می‌کنند و لباس‌های ابریشمین حریر و دیباج می‌پوشند و از پوست‌های پلنگ برای خود لباس تهیه می‌کنند!

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع شدنی است؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام زنا آشکار می‌گردد.

معاملات با غیبت و رشوه انجام می‌گیرد.

دین را فرو می‌نهند و دنیا را بر می‌دارند!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر شدنی است؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام طلاق فزونی می‌گیرد و حدّی برای خدا اجرا نمی‌شود؛ اما با این حال به خدا ضرر نمی‌زنند (خودشان زیان می‌بینند).

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این شدنی است؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام زنان خواننده می‌شوند.

آلات لهو و نوازندگی آشکار می‌شود و اشرار امتم به دنبال آن می‌روند!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این شدنی است؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام، ثروتمندان امتم، برای تفریح به حج می‌روند و طبقه متوسط برای تجارت و فقیران آنها برای ریا و تظاهر! در آن زمان اقوامی پیدا می‌شوند که قرآن را برای غیر خدا فرا می‌گیرند و با آن همچون آلات لهو، رفتار می‌کنند! و اقوامی روی کار می‌آیند که برای غیر خدا علم دین فرا می‌گیرند! فرزندان نامشروع فراوان می‌شوند و قرآن را به صورت غنا می‌خوانند و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می‌شود؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است!

این در زمانی است که پرده‌های حرمت دریده و گناه فراوان می‌شود.

بدان بر نیکان مسلط می‌گردند.

دروغ زیاد و لجاجت آشکار می‌شود.

فقر فزونی می‌گیرد.

مردم با انواع لباس‌ها بر یکدیگر فخر می‌فروشند.

باران‌های بی‌موقع می‌بارد.

قمار و آلات موسیقی را جالب می‌شمرند و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می‌دانند؛ به گونه‌ای که مؤمن در آن زمان از همه‌ی امت خوارتر می‌شود.

قاریان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگویی می‌کنند و آنها را در ملکوت آسمان‌ها افرادی پلید و آلوده می‌خوانند.

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می‌شود؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم در دست او است!

در آن هنگام ثروتمند رحمی بر فقیر نمی‌کند، تا آنجا که نیازمندی در میان جمعیت به پا می‌خیزد و اظهار حاجت می‌کند و هیچ کس چیزی در دست او نمی‌نهد!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر شدنی است؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام «رویبضهٔ» سخن می‌گوید!

سلمان عرض کرد:

پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا!

«رویبضهٔ» چیست؟

فرمود:

کسی درباره محروم سخن می‌گوید که هرگز سخن نمی‌گفت (و کسی اظهار نظر می‌کند که مجال اظهار نظر به او نمی‌دادند).

در این هنگام طولی نمی‌کشد که فریادی از زمین بر می‌خیزد، آن چنان که هر گروهی خیال می‌کند این فریاد در منطقه آنها است.

باز مدتی که خدا می‌خواهد به همان حال می‌مانند، سپس در این مدت زمین را می‌شکافند و زمین پاره‌های دل خود را بیرون می‌افکند.

فرمود:

منظورم طلا و نقره است.

سپس به ستون‌های مسجد با دست مبارکش اشاره کرد و فرمود:

همانند اینها! و در آن روز دیگر طلا و نقره به درد نمی‌خورد. [و فرمان الهی فرا می‌رسد]. این است معنای سخن پروردگار:

«فَقَدْ جاءَ اَشْراطُها.»

(سوره محمد (۴۷)، آیه ۱۸.)

(تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۵۴ - ۴۵۹؛ به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم. همچنین ر.ک: بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۰۸، ح ۶.)

اصحاب کهف

در قصص قرآنی «اصحاب کهف»، نام گروهی از مؤمنان است که از ستم پادشاهی مشرک به غاری پناه بردند و سالیانی دراز به خواب عمیقی فرو رفتند.

بر پایه روایات، این پادشاه مشرک «دقیانوس» و محل واقعه «افسوس» دانسته شده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۳۶ - ۴۱۱؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۶۵ - ۳۶۰.)

داستان این گروه با اشاراتی کوتاه در اوایل سوره «کهف» ذکر شده است. در آن سخن از یکتا پرستانی است که برای گریز از پرستش خدایان دروغین، به غاری پناه بردند تا از گزند ستمکاران بت پرست برهند.

خوابی که آنان را در ربود، به فرمان پروردگار سالیانی به طول انجامید و در این مدت، چنان هیبتی داشتند که کسی را یارای نزدیک شدن و نگریستن به آنان نبود. آنان را بیدار می‌پنداشتند.

این خفتگان سالیانی چند را (بر پایه آیات قرآنی ۳۰۹ سال) در همان حال گذراندند.

چون به خواست الهی از خواب برخاستند، چنان گمان بردند که تنها روزی یا کمی بیشتر از روز خواب بوده‌اند.

چون یکی از ایشان برای فراهم آوردن غذا به شهر در آمد، مردم از حال شگفت انگیزشان آگاهی یافتند و بر آن شدند تا بر در غار آنان مسجدی به پا سازند.

(ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۳۵۴ - ۴۰۵؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۰۷، باب قصهٔ اصحاب الکهف و الرقیم.)

آنچه این انسان‌ها را به بحث مهدویّت مرتبط می‌سازد، روایاتی است که از آنان به عنوان جمعی از یاران حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است آنان در این بازگشت از حکومت جهانی عدل و قسط بهره وافری خواهند برد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اذَا ظَهَرَ القـائمُ مِنْ ظَهْرِ هَـذا البَیْتِ بَعَثَ اللهُ مَعَهُ سَـبْعَةً وَ عِشْـرینَ رَجُلاً مِنْهُم اَرْبَعَـةَ عَشَـرَ رَجُلاً مِنْ قَومِ مُوسـی ... و اَصْـحابُ الکَهْفِ ثَمانِیَةٌ وَ المِقدادُ وَ جابِرُ الاَنْصارِیُّ وَ مُؤمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ یُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَصیُّ مُوسی»

(ر.ک: طبری، دلائل الامامهٔ، ص ۲۴۸؛ نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ص ۲۶۶.)

البته برخی از مفسرین اهل سنّت نیز به زنده شدن اصحاب کهف در دوران ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره نموده‌اند.

(ر.ک: القرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۳۹۰.)

الزام الناصب فی اثبات الحجهٔ الغائب

این کتاب کلامی، در شرح احوال حضرت مهدی علیه السلام و اثبات وجود آن حضرت با دلایل عقلی و احادیث متواتر نگاشته شده است. در این کتاب علاوه بر فضایل ائمه دوازده گانه، به شرح غیبت صغری و کبرای امام زمان علیه السلام و نایبان خاصّ و عام آن حضرت و نشانه‌های ظهور او و رویدادهای پس از ظهور - مانند گستردن دادگری در سراسر کره زمین و رجعت پیامبران و امامان - پرداخته است.

نویسنده کتاب، شیخ علی بن زین العابدین یزدی حایری (م ۱۳۳۳ ق) است.

در سال ۱۳۵۲ ق در ایران به روش سنگی به چاپ رسیده است و به عنوان یکی از آثار مهم استدلالی امامت - به ویژه درباره وجود مقدس صاحب الامر امام زمان علیه السلام - است.

این کتاب در ده «غُصْن» فراهم آمده که موضوعات آنها از این قرار است:

۱. خالی نبودن زمین از حجّت، شناخت امام، حالات و نشانه‌های امام و...

۲. اخبار قرآن به قیام قائم علیه السلام، بشارت‌های آسمانی به قیام مهدی علیه السلام...

۳. روایات پیامبر و ائمه علیهم السلام از طریق شیعه و سنی درباره حضرت مهدی علیه السلام و...

۴. امکان غیبت و غیبت انبیا و اولیا و اوصیا.

۵. روایات درباره مادر مهدی علیه السلام، ولادت، دیدار کنندگان با مهدی علیه السلام در کودکی، نواب خاصّ و...

۶. مدعیان دیدن حضرت مهدی علیه السلام در غیبت کبری.

۷. اخبار اهل سنّت به وجود حجّت علیه السلام.

۸. علایم ظهور حضرت مهدی علیه السلام از آیات و روایات و...

۹. در آنچه در زمان ظهور او اتفاق می‌افتد.

۱۰. در رجعت ائمه علیهم السلام با استفاده از آیات و احادیث ... توضیح: این کتاب اخیراً از سوی مؤسسه مطبوعاتی «حق بین» در دو جلد به زبان عربی منتشر شده که در بخش پایانی جلد دوم «کتاب البیان فی اخبار صاحب الزّمان» اثر گنجی شافعی به ضمیمه آورده شده است.

امامت حضرت مهدی

امامت حضرت مهدی [در خردسالی]

از نگاه شیعه، خداوند متعال از طریق آخرین پیامبر خود، مقام امامت و ولایت را به جهت قابلیت‌های ذاتی به افرادی خاصّ عطا فرموده و تنها از طرف ذات او است که امام بر جامعه نصب می گردد.

این قابلیت ذاتی ارتباطی به سن و سال نـدارد. آنچه در آغاز امامت حضـرت مهدی علیه السـلام بیش از همه چیز توجه‌ها را به خود جلب می‌کند، رسیدن به این مقام عظیم در سن پنج سالگی است.

البته ایشان اوّلین شخصی نبود که در خردسالی به افتخار امامت نایل آمد و نه تنها این گونه پیشوایی در بین ائمه علیهم السلام دارای سابقه بوده؛ بلکه در سلسله نبوّت نیز مواردی از آن وجود داشته است.

نبوت در کودکی

خداوند متعال پیامبرانی را در کودکی به مقام نبوّت مفتخر ساخت:

نبوت حضرت عیسی از ابتدای ولادت

خداونـد در آیـات نـورانی خـود در بخشـی از داسـتان حضـرت مسـیح علیه السـلام از زبـان آن پیـامبر الهی در جواب منکران چنین می‌فرماید:

«قَالَ اِنّی عَبْدُاللّه آتَانِیَ الکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبیّاً»

«[کودک] گفت:

من بنده خدا هستم، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.»

(مریم ۱۹: ۳۰.)

اعطای کتاب و مقام نبوت به حضرت یحیی در کودکی

خداوند در این باره می‌فرماید:

«یا یَحْیی خُذِ الکِتابَ بِقُوَةٍ وَ آتَیْناهُ الحُکْمَ صَبِیّاً»

«ای یحیی!

کتاب [خدا] را به جد و جهد بگیر و [ما] از کودکی به وی حکم (نبوّت) دادیم.»

(مریم ۱۹: ۱۲.)

بنـابراین همـان‌گونه که خداونـد متعـال، مقـام نبوّت را به کودک خردسالی عطا فرمود؛ مقام امامت را نیز می‌توانـد به انسانی با تمام صفات لازم، در سن کودکی عطا فرماید.

امامت در کودکی

قبـل از حضـرت مهـدی علیه السـلام دو امـام (امـام جواد علیه السـلام و امـام هادی علیه السـلام) قبل از سن بلوغ به مقام امامت نایل آمدند و این شاید خود به نوعی ایجاد آمادگی برای پذیرش امامت حضرت مهدی علیه السلام، در سن کودکی بوده است.

اولین امـامی که در سن کودکی به امامت رسـید، نهمین پیشوای شـیعیان بود و از آنجا که این مسأله در دوران امامت بی سابقه بود، ابتدا مورد پرسـش و تردید عده‌ای قرار گرفت؛ ولی کم کم با هدایت‌های امام رضا علیه السـلام و بیاناتی از خود آن حضـرت، قلب شیعیان آرام گرفت.

معمر بن خلاد گوید:

«سَمِعْتُ الرِّضا علیه السلام وَ ذَکَرَ شَیئاً فَقال:

ما حاجَتُکُمْ اِلی ذَلِکَ هَذَا اَبُو جَعفَرٍ قَدْ اَجْلَسْتُهُ مَجْلِسی وَ صَیَّرْتُهُ مَکانی وَ قالَ اِنّا اهل بیت یَتَوارَثُ اَصاغِرُنا عَنْ اَکابِرِنا القُذَّةَ بالقُذَّةِ.»

«از امام رضا علیه السلام شنیدم که مطلبی [راجع به امر امامت] بیان کرد و سپس فرمود:

شما چه احتیاجی به این موضوع دارید؟

این ابو جعفر است که او را به جای خود نشانیده و قائم مقام خود ساخته‌ام و فرمود:

ما خاندانی هستیم که خردسالانمان مو به مو از بزرگسالانمان ارث می‌برند.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۲.)

روایت یاد شده بیانگر این حقیقت است که مقام امامت، ربطی به کمی و یا زیادی سن ندارد.

صفوان بن یحیی گوید:

«به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

پیش از آنکه خدا ابی جعفر علیه السلام را به شما ببخشد، درباره جانشین‌تان از شما می‌پرسیدیم و شما می‌فرمودید؛ خدا به من پسری عنایت می‌کند.

اکنون او را به شما عنایت کرد و چشم ما را روشن نمود.

اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی کند، به که بگرویم؟

حضرت با دست اشاره به ابی جعفر فرمود که در برابرش ایستاده بود،

عرض کردم:

قربانت گردم، این پسر سه ساله است:

فرمود:

چه مانعی دارد عیسی علیه السلام سه ساله بود که به حجّت قیام کرد.»

(همان، ج ۱، باب الاشارة و النص علی ابن جعفر الثانی.)

علی بن اسباط گوید:

«امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که به طرف من می‌آمد، من نگاهم را به او تیز نموده و به سر و پایش نگاه می‌کردم تا اندازه و قامتش را برای اهل شهر خود (شیعیان) وصف کنم.

در آن میان که من او را ورانداز می‌کردم، حضرت نشست و فرمود:

«ای علی!

خدا حجّت درباره امامت را به مانند حجّت درباره نبوّت آورده و فرموده است:

«حکم نبوّت را در کودکی به او دادیم»، «و چون به رشد، رسید»، «و به چهل سالگی رسید»، پس روا است که به شخصی در کودکی حکم داده شود [چنان که به یحیی علیه السلام داده شد] و روا است که در چهل سالگی داده شود [چنان که به یوسف داده شد.] (الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۷ و با اندکی تفاوت، الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۲.)

البته کم نبودند انسان‌های وارسته‌ای که در برابر فرمایش امام، سر تعظیم و قبول فرود می‌آوردند و در برابر مشیت الهی، با کمال رضایت آن را می‌پذیرفتند.

محمد بن حسن عمّار گوید:

«من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمد (عموی امام رضا علیه السلام) بودم و هر خبری که او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بود، می‌نوشتم.

روزی در مدینه خدمتش نشسته بودم، ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد.

علی بن جعفر برجست و بدون کفش و عبا، نزد او رفت و دستش را بوسید و احترامش کرد؛ ابو جعفر به او فرمود:

ای عمو!

بنشین خدایت رحمت کند.

او گفت:

آقای من!

چگونه من بنشینم و شما ایستاده باشید؟

چون علی بن جعفر به مسند خود برگشت، اصحابش او را سرزنش کرده و گفتند:

شما عموی پدر او هستید و با او این گونه رفتار می‌کنید؟!

او دست به ریش خود گرفت و گفت:

خاموش باشید!

اگر خدای عزوجلّ این ریش سفید را سزاوار [امامت] ندانست و این کودک را سزاوار دانست و به او چنان مقامی داد، من فضیلت او را انکار کنم؟ پناه به خدا از سخن شما! من بنده او هستم.»

(الکافی، ج ۲، ص ۳۲۲، ح ۱۲.)

آخرین پیشوا

شیعه با این ذهنیت - که مقام امامت به سن و سال خاصی مربوط نیست - درباره امام هادی علیه السلام چندان تردیدی به خود راه نداد؛ به ویژه آنکه حاکمان جور زمان، هر چه تلاش کردند تا مسأله امامت را با مناظرات ساختگی دانشمندان بزرگ با این امامان خردسال خدشه دار کنند، شکست خوردند.

اما این وضع درباره آخرین پیشوای شیعیان به کلی متفاوت شد؛ چرا که او هم در سن و سال کمتر از دیگر امامان به امامت رسید و هم به خاطر مصالحی ولادت آن حضرت مخفیانه صورت پذیرفت.

این مسأله برخی از شیعیان را دچار تردیدهایی نمود و کار امام حسن عسکری علیه السلام را مشکل ساخت؛ اگرچه امامان پیشین تا حدودی زمینه را مساعد کرده و شیعه را برای درک چنان روزی آماده ساخته بودند.

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«صَاحِبُ هَذا الاَمْرِ اَصْغَرُنا سِنّاً وَ اَحْمَلُنا شَخْصاً.»

«صاحب این امر کم سن و سال ترین و گمنام‌ترین ما است.»

(الغیبهٔ، ص ۱۸۴؛ دلائل الامامهٔ، ص ۲۵۸.)

اسماعیل بن بزیع گوید:

از حضرت ابی جعفر علیه السلام راجع به امامت پرسیدم و گفتم:

آیا ممکن است امام از هفت سال کمتر داشته باشد؟

فرمود:

«نَعَمْ وَ اَقَلَّ مِنْ خَمْسِ سِنین.»

«آری، کمتر از پنج سال هم می‌شود.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۵.)

البته معرفی حضرت مهدی علیه السلام با دیگر امامان، این تفاوت را داشت که خواست الهی بر پنهان زیستن آن حضرت تعلق گرفته بود؛ بنابراین تنها افرادی خاصّ از ولادت او با خبر بودند.

ضوء بن علی از مردی از اهل فارس نقل می‌کند:

به سامرا آمدم و ملازم در خانه امام حسن عسکری علیه السلام شدم.

حضرت مرا طلبید، من وارد شدم و سلام کردم، فرمود:

برای چه آمده‌ای؟

عرض کردم:

برای اشتیاقی که به خدمت شما داشتم.

فرمود:

پس دربان ما باش.

من همراهِ خادمان در خانه آن حضرت بودم. گاهی می‌رفتم هر چه احتیاج داشتند از بازار می‌خریدم و زمانی که مردان در خانه بودند، بدون اجازه وارد می‌شدم.

روزی بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردان بود. ناگهان در اتاق حرکت و صدایی شنیدم، سپس با فریاد به من فرمود:

بایست، حرکت مکن!

من جرأت در آمدن و بیرون رفتن را نداشتم.

سپس کنیزکی - که چیز سر پوشیده‌ای همراه داشت - از نزد من گذشت. آنگاه مرا صدا زد که:

در آی!

من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد.

کنیز نزد آن حضرت بازگشت، او به کنیز فرمود:

روپوش از آنچه همراه داری بردار؛ کنیز از روی کودکی سفید و نیکو روی پرده برداشت و خود حضرت روی شکم کودک را باز کرد. دیدم موی سبزی که به سیاهی آمیخته بود، از زیر گلویش تا نافش روییده است، سپس فرمود:

این است صاحب شما و به کنیز امر فرمود که او را ببرد.

سپس من آن کودک را ندیدم تا امام حسن علیه السلام وفات کرد.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۱۲۰، ح ۶.)

با توجه به روایات یاد شده و تولّد آن حضرت در سال ۲۵۵ ق و شهادت امام عسکری در سال ۲۶۰ ق، آن حضرت در سن پنج سالگی به امامت رسید.

امام حسن عسکری

امام حسن عسکری علیه السلام پدر بزرگوار حضرت مهدی علیه السلام و یازدهمین پیشوای شیعیان، در سال ۲۳۲ ه. ق چشم به جهان گشود.

(همان، ج ۱، ص ۵۰۳.)

پدرش امام دهم، حضرت هادی علیه السلام و مادرش بانویی پارسا و شایسته به نام «حُدیثه» است که برخی از او به نام «سوسن» یاد کرده‌اند.

(همان، ج ۱، ص ۵۰۳.)

از آنجایی که پیشوای یازدهم به دستور خلیفه عباسی در «سامرا» در محله «عسکر» سکونت اجباری داشت، به همین جهت «عسکری» نامیده می‌شود.

(شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۷۶، ص ۲۳۰.)

از مشهورترین القاب آن حضرت «نقی» و «زکی» و کنیه‌اش «ابومحمد» است. او ۲۲ ساله بود که پدر ارجمندش به شهادت رسید.

مدت امامتش شش سال و عمر شریفش ۲۸ سال بود.

امام عسکری در سال ۲۶۰ ه در حالی که تنها پسر او به عنوان آخرین حجّت الهی در سن پنج سالگی قرار داشت، به شهادت رسید و در خانه خود در سامرا در کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد.

(ر.ک: پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۶۱۵.)

در شمایل آن حضرت آورده‌اند:

رنگش گندمگون، چشمانش درشت و سیاه، رویش زیبا، قامتش معتدل و اندامش متناسب بود و با آنکه جوان بود، بزرگان قریش و رجال و علمای زمان را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می‌داد.

دوست و دشمن به برتری او در علم، حلم، جود، زهد، تقوا و سایر مکارم اخلاقی اذعان داشتند.

مدت کوتاه عمر امام به سه دوره تقسیم می‌شود:

تا چهار سال و چند ماهگی (و به قولی تا ۱۳ سالگی) از عمر شریفش را در مدینه به سر برد.

تا ۲۳ سالگی به اتفاق پدر بزرگوارش در سامرا می‌زیست و تا ۲۸ سالگی (شش سال و اندی پس از شهادت امام دهم)، در سامرا ولایت بر امور و پیشوایی شیعیان را بر عهده داشت.

امام زمان

امام زمان علیه السلام، پیشوای دوازدهم شیعه امامیّه، مهدی موعود، یگانه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و واپسین امام است. همه شیعیان دوازده امامی، به اجماع بر امامت آن حضرت متفقند و او را زنده و از انظار غایب و حضرتش را نقطه امید خود و منجی عالم بشریت می‌دانند. پیوسته در حوادث سهمگین زندگی، بدو پناه می‌برند و منتظر فرج او هستند؛ تا آنگاه که حکمت الهی اقتضای ظهور، خلافت و تصرف ظاهری آن حضرت را بکند و بنا به وعده خداوند زمین را از عدل و داد و مساوات پر کند و عظمت شریعت را تجدید نماید و احکام الهی را در میان مردم جاری سازد.

نام آن حضرت همان نام حضرت رسول (م، ح، م، د) است. در اخبار شیعه از بردن نام ایشان منع شده است و اکثر علمای شیعه نام ایشان را به تصریح ذکر نمی‌کنند.

این روایات شاید مربوط به زمان کودکی و دوران پیش از غیبت ایشان بوده است تا مخالفان - که به شدت در تعقیب ایشان بودند - به وجود ایشان پی نبرند، از آن حضرت با القابی چون مهدی، حجّت، قائم، منتظَر، بقیَّةُ اللّه و صاحب زمان، خلف صالح، امام زمان، ولی عصر، امام عصر و ... یاد می‌شود و یا به کنایه او را الحضرة، الناحیة المقدسة، الغریم و ... می‌نامند.

تولد ایشان در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ ق روی داده است.

مادرش ام ولد و بانویی رومی بود که نرجس (نرگس) و به قولی ملیکه نام داشت. او را نواده قیصر روم گفته‌اند و در روایات به چگونگی ازدواج حضرت عسکری علیه السلام با این بانو و نیز کیفیت ولادت امام و معجزات آن حضرت اشاره شده است.

به موجب این روایات، آن حضرت از روز ولادت از انظار پنهان نگاه داشته می‌شد؛ ولی برخی از خانواده و خواص صحابه او را

زیارت می کردند.

امام عسکری علیه السلام اصحاب خود را از غیبت قریب‌الوقوع ایشان مطلع می‌ساخت.

در شمایل حضرتش گفته‌اند:

در شکل و خوی شبیه جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

آخرین بار وقتی که امام دوازدهم در جمع مردم دیده شد، هنگام خواندن نماز بر جنازه پدر بزرگوارش (ربیع‌الاول ۲۶۰ ق) بود و پس از آن غیبت آن حضرت آغاز شد.

بنابر اخبار و روایات شیعه، آن حضرت دو غیبت دارد:

صغری و کبری که قصری و طولی نیز می گویند.

غیبت صغری ۶۹ سال (از شهادت امام عسکری علیه السلام تا سال ۳۲۹ ق) طول کشید و در این مدت چهار سفیر یا نایب - که ایشان را «نواب» یا «ابواب» یا «سفراء» می‌خواندند - نامه‌ها و توقیعات حضرت را به مردم می‌رساندند و خود به زیارت ایشان نایل می‌شدند.

به جز این چهار تن - که «سفراء محمودون» و «نواب مرضیون» نامیده می‌شوند - ظاهراً کسانی دیگر نیز در مدت غیبت صغری، به حضور امام رسیده‌اند. امّا کسانی هم بوده‌اند که به دروغ ادعای سفارت و نیابت نموده‌اند و مورد تکذیب و لعن سخت حضرت مهدی علیه السلام و نواب خاصّ و شیعیان قرار گرفته‌اند؛ از قبیل «شریعی»، «نمیری»، «حسین حلاج»، «شلمغانی» و ... با پایان زندگی علی بن محمد سمری (نایب چهارم)، عصر نیابت خاصه به انتها رسید و دوره نیابت عامّه آغاز گردید.

به این معنا که از سوی امام شرایطی کلی و به طور عام تعیین شد که در هر زمان بر هر کسی منطبق شد، سخنش سخن امام بوده و اطاعتش واجب و مخالفتش حرام خواهد بود.

اعتماد شیعه امامیّه بر غیبت امام دوازدهم و زنده بودن او در طی قرون متمادی، اعتماد به ظهور او در آینده، خروج او از پرده استتار، گرفتن حکومت و خلافت الهی و ... موجب سؤالات و شبهات فراوانی از جانب مخالفان شیعه امامیّه شده است و علمای شیعه به خوبی در هر عصری به این موارد پاسخ داده‌اند.

اعتقاد به امام حی قائم و انتظار ظهور او و نیابت فقها، از نظر سیاسی، فرهنگی و دینی نتایج مهمی در تاریخ تشیّع داشته است و تکیه گاه شیعیان و سبب انسجام و اتحاد جامعه ایشان و زنده ماندن روح انقلاب و مقاومت در آنان بوده است.

این انگاره موجب گردیده است که همیشه عده‌ای در صدد تحصیل علم و وصول به مقام اجتهاد بر آیند.

مدارس بزرگ شیعه در ایران، عراق، هند و سایر بلاد آسیا و آفریقا، نه تنها موجب بقا و قوّت تشیّع بوده است؛ بلکه معارف پربار تشیّع را ترویج کرده و مشعل دانش و خرد را در تاریک‌ترین ادوار تاریخ روشن نگه داشته است.

(دایرةالمعارف تشیّع، ج ۲، صص ۳۷۷ - ۳۷۳ با تصرف و تلخیص.)

امام مهدی از ولادت تا ظهور

این کتاب ترجمه کتاب «الاِمامُ المَهدِی علیه السلام مِنَ المَهْدِ اِلَی الظُّهُورِ» اثر ارزشمندی از علامه فقید «آیت‌اللّه سید محمد کاظم قزوینی» است.

سید محمد کاظم قزوینی به سال ۱۳۴۸ ه. ق در شهر مقدس کربلا در خانواده علمی و روحانی «قزوینی» - که از خاندان‌های اصیل و ریشه دار آن خطه به شمار می‌آمد - دیده به جهان گشود، او در مدت عمر پر برکت خود، علاوه بر اینکه سخنوری توانا بود؛ ده‌ها کتاب ارزشمند از خود به یادگار نهاد. بالاخره پس از عمری تلاش، جهاد و فداکاری در ابعاد گوناگون علمی، دینی و

اجتماعی، در سیزدهم جمادی الثانی به (۱۴۱۵ ه. ق) جهان را بدرود گفت.

(ر.ک: سید محمد کاظم قزوینی مرد علم و اجتهاد.)

در این کتاب، موضوعاتی که در مورد شخصیت والای حضرت مهدی علیه السلام مورد بحث واقع شده عبارت است از:

۱. امام مهدی علیه السلام کیست؟

۲. نام و نسب آن حضرت

۳. قرآن و نوید از آن حضرت

۴. نویدها در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

۵. نوید از آن حضرت در روایات امامان نور علیهم السلام

۶. آیا حضرت مهدی علیه السلام جهان را به نور وجودش روشن ساخته است؟

۷. چگونه از دیدگان نهان گشت؟

۸. غیبت کوتاه آن حضرت

۹. سفیران چهارگانه یا چهار نایب خاصّ

۱۰. چه کسانی در دوران غیبت کوتاه او، به دیدارش مفتخر شده‌اند؟

۱۱. غیبت طولانی او

۱۲. چه کسانی در غیبت طولانی او به دیدارش نایل شده‌اند؟

۱۳. چگونه تا کنون زیسته است؟

۱۴. چه زمانی ظهور خواهد کرد؟

۱۵. ویژگی‌های حضرت مهدی علیه السلام و نشانه‌های او

۱۶. نشانه‌های ظهور آن حضرت

۱۷. مدعیان دروغین

۱۸. چگونه ظهور می‌کند و از کجا آغاز می‌نماید؟

۱۹. پس از ظهور چگونه حکومت خواهد کرد؟

۲۰. چگونه دولت‌ها و قدرت‌ها در برابر او سر فرود خواهند آورد؟

۲۱. زندگی جامعه در عصر طلایی او

۲۲. مدت حکومت عادلانه او

۲۳. چگونه روزگارش به پایان می‌رسد؟

۲۴. پس از او چه خواهد شد؟

و بحث‌های دیگری که ضمن این موضوعات مورد بررسی قرار گرفته است.

امامیه

امامیّه، نام عمومی فرقه‌هایی است که به امامت بلافصل علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان او معتقدند.

(شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۹.)

از دیدگاه آنان، جهان از امام تهی نتواند بود و منتظر خروج واپسین امام هستند که در آخِرُ الزّمان ظهور می‌کند و جهان را پس از

آنکه پر از ستم و بیداد شده، مالامال از عدل و داد می‌فرماید.

«امام» (از ریشه امّ) به معنای قصد کردن است و «امام» کسی است که مقتدا و پیشوای دیگران باشد.

به قافله سالار نیز امام گویند.

(لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۴؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۴.)

در قران کریم به معنای راهنما و دلیل و ... آمده است.

پیش نماز را نیز امام گویند و به این معنا نخستین امام مسلمین حضرت ختمی مرتبت بود و پس از وی پیشوایی و پیش نمازی به جانشینان او رسید.

(ر.ک: یس (۳۶)، آیه ۱۲؛ بقره (۲)، آیه ۱۲۴؛ هود (۱۱)، آیه ۱۷؛ فرقان (۲۵)، آیه ۷۴؛ احقاف (۴۶)، آیه ۱۲.)

«امامت» در شیعه ریاست عامّه مسلمانان در امور دین و دنیا و نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

عقلاً ـ واجب است که پیغمبر برای خود جانشینی تعیین کند؛ زیرا امامت «لطف خداوند» بر بشر است و اگر برای مردمان پیشوای عادلی باشد که از او اطاعت کنند تا حق مظلوم را از ظالم بستاند و ستمگران را از بیداد و ستم باز دارد و مردم را به صلاح و سداد آورد؛ موجب خیر دنیا و آخرت ایشان خواهد بود.

در نظر شیعه امامیّه، امام باید دارای اوصاف و شرایطی باشد:

یکم.

باید «معصوم» باشد.

یعنی، با وجود قدرت بر انجام فعل، هیچ انگیزه‌ای بر ترک طاعت و ارتکاب معصیت عمداً و یا سهواً در او وجود نداشته باشد.

دوم.

امام باید «مَنصُوصٌ علیه» باشد؛ زیرا عصمت از امور باطنی است و کسی جز خداوند بر آن آگاه نیست. پس خداوند – که بر عصمت او دانا است – باید به امامت او به نص حکم کند و یا کرامتی از امام صادر شود، که صدق دعوی او را برساند.

سوم.

امام باید «اَفْضَل» مردم زمان خود باشد.

چهارم.

امام بر حق بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام و بعد از آن یازده فرزند او هستند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلایق بودند. آنان به نص صریح امام قبلی، به این مقام تعیین شده‌اند.

همچنین شیعیان امامیّه اثنی عشریه معتقدند:

امامان دارای «علم لَدُنّی» هستند و آن علمی است که مفهوم تمام دین و علوم غیبی و همه دانستنی‌های جهان را در بر می‌گیرد.

این علم لدنی و مخفی، بر حضرت علی علیه السلام مکشوف شد و از آن حضرت پیاپی به دیگر امامان منتقل گردید، بنابراین امام از همه وقایع گذشته و آینده جهان اطلاع دارد.

همچنین معتقدند:

به جای «وحی» – که بر پیغمبران نازل می‌گردد – امامان ملهم از غیب هستند و خداوند امور غیبی را به آنان الهام می‌کند و ایشان را از اسرار عالم آگاه می‌سازد؛ با این فرق که پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را می‌دید و کلام او را می‌شنید؛ اما امام کلام جبرئیل را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند.

از دیدگاه شیعه امامیّه، وجود امام بر روی زمین، دلیل «لطف خداوند» بر خلایق است.

حکمت و عدالت اقتضای چنین لطفی را می‌کند؛ از این جهت خداوند در هر عصری امامی را بر مردم می‌گمارد، تا هادی و رهبر ایشان باشد و آنان را از خطا و گمراهی نگه دارد.

امدادهای غیبی در عصر ظهور

بدون تردید از برترین آموزه‌های پیامبران ایمان به «غیب» است.

خداوند متعال در ابتدای صحیفه آسمانی خود آنگاه که ویژگی‌های پرهیزگاران را بر شمرده، ایمان به غیب را در رأس ویژگی‌ها قرار داده می‌فرماید:

«ذلِکَ الکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدَیً لِلمُتَقینَ الذینَ یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ وَ»...

(بقره (۲)، آیه ۲ و ۳.)

(این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوا پیشگان است؛ آنان که به غیبت ایمان می‌آورند و » ...بخشی از این اعتقاد، مربوط به «امدادهای غیبی» خداوند است.

این امدادهای الهی، در طول تاریخ به بهترین صورت ممکن به کمک انسان‌ها آمده و آنان را در برابر زوال و نابودی یاری کرده است.

از آیات قرآن به روشنی استفاده می‌شود که خداوند در مقابله حق با باطل، جانب جریان حق را نگه می‌دارد و از آن دفاع می‌کند.

این دفاع، گاهی از طریق نیروهای پنهان و امدادهای غیبی صورت می‌گیرد و روشن است که در بزرگ‌ترین و وسیع‌ترین رویارویی حق با باطل و انقلابی که در راستای اهداف پیامبران در نظام هستی رخ خواهد داد (قیام حضرت مهدی علیه السلام)، این سنّت الهی بیش از پیش جلوه خواهد کرد. اگر چه اساس قیام حضرت مهدی علیه السلام بر امور طبیعی است؛ ولی به اقتضای عظمت و گستردگی آن قیام جهانی، خداوند برخی از نیروهای پنهان و فوق طبیعی را در اختیار آن حضرت قرار خواهد داد تا موجبات پیروزی ایشان، هر چه بهتر فراهم آید.

نمونه‌هایی از امدادهای غیبی:

نصرت الهی

نصرت الهی یکی از نمونه‌های بارز جانبداری خداوند از اهل ایمان و جریان حق است. قرآن در این باره می‌فرماید:

«وَ لَیَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزیزٌ» (حج (۲۲)، آیه ۴۰.)

(و قطعاً خداوند به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد؛ چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.»

این نصرت و یاری نه تنها شامل حال پیامبران الهی شده که در روایات فراوانی از آن به عنوان یکی از عوامل پیروزی حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

«قائِمُ اهل بیتی ... یُؤَیَّدُ بِنَصرِ اللّهِ.»

...«قائم اهل بیت من به نصرت الهی تأیید می‌شود.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج۱، ص۲۵۷، ح۲.)

فرشتگان

از دیگر نیروهای غیبی خداوند - که به یاری مؤمنان آمده و می‌آید - فرشتگان الهی هستند. خداوند در قرآن مجید، در مواردی چند یاری فرشتگان را این گونه بر شمرده است:

۲-۱. فرشتگان یاری دهنده حضرت لوط علیه السلام:

«قالَ فَما خَطبُکَمْ اَیُّهَا المُرْسَلُونَ، قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنا اِلی قَوْمٍ مُجْرِمِینَ لِنُرْسِلَ عَلَیْهِم حِجارَةً مِنْ طینٍ مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِکَ لِلْمُسْرِفینَ»

(ذاریات (۵۱)، آیه ۳۴ – ۳۱.)

...(پس مأموریت شما چیست ای فرستادگان (خدا)؟

گفتند:

ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شدیم تا بارانی از «سنگ – گل» بر آنها بفرستیم؛ سنگ هایی که از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان شده است.»

۲-۲. فرشتگان جنگ بدر:

«إِذْ تَسْتَغیثُونَ رَبَّکُمْ فَاسْتَجابَ لَکُمْ أَنّی مُمِدُّکُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُرْدِفینَ»

(انفال (۸)، آیه /۹) [به‌خاطر بیاورید] زمانی را [که از شدت ناراحتی در میدان بدر] از پروردگارتان تقاضای کمک می‌کردید و او تقاضای شما را پذیرفت [او گفت] من شما را به یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می‌آیند یاری می‌کنم.»

۲-۳. فرشتگان در جنگ احزاب:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ ریحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرًا»

(احزاب (۳۳)، آیه ۹.)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید؛ در آن هنگام که لشکرهای [عظیمی] به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید [و به این وسیله آنها را در هم شکستیم] و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بینا است.»

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی پس از آنکه نصر الهی را از جمله امدادهای غیبی مربوط به قیام حضرت مهدی علیه السلام ذکر فرموده، چنین می گوید:

...«و به وسیله فرشتگان خداوند یاری می‌شود»...

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج۱، ص۲۵۷، ح۲.)

از روایات استفاده می‌شود فرشتگانی که به یاری حضرت مهدی علیه السلام می‌شتابند، سه گروه هستند:

فرشتگان مقرب روایات فراوانی درباره نزول فرشته وحی و دیگر ملائکه مقرّب خداوند هنگام ظهور در دست است که حکایت از عظمت و بزرگی قیام حضرت مهدی علیه السلام دارد.

ابوحمزه ثمالی گوید:

از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

«لَوْ قَدْ خَرَجَ قائِمُ آلِ محمد لَنَصَرَهُ اللّهُ بِالْمَلائِکَةِ المُسَوِّمینَ وَ المُرْدِفینَ وَ المُنزَلینَ وَ الکَروُبینَ یَکُونُ جَبْرَئیلُ اَمامَهُ وَ میکائیلُ عَنْ یَمینِهِ وَ اِسْرافیلُ عَنْ یَسارِهِ»...

(الغیبهٔ، ص ۲۳۴، ح ۲۲.)

(هرگاه قائم آل محمد خروج کند بدون شک خداوند با ملائکه مسوّمین و مردفین و منزلین و کرّوبین او را یاری خواهد فرمود. جبرئیل پیش روی او، میکائیل در سمت راست او و اسرافیل در سمت چپ او قرار دارند»...

فرشتگان حاضر در جنگ بدر روایاتی چند، از یاری شدن حضرت مهدی علیه السلام توسط فرشتگان حاضر در جنگ بدر حکایت دارد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«یا ثابت!

کَأَنِّی بِقائِمِ اهل بیتی قَدْ اَشرَفَ عَلی نَجَفِکُمْ هَذا - وَ أَوْمَأ بِیَدِهِ اِلَی نَاحِیَةِ الکُوفَةِ - فَاِذَا هُوَ اَشْرَفَ عَلَی نَجَفِکُم نَشَرَ رَایَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاِذا هُوَ نَشَرَهَا اِنحَطَّتْ عَلَیهِ مَلائِکَةُ بَدْرٍ»...

(همان، ص ۳۰۷، ح ۲.)

(ای ثابت!

گویی که من هم اکنون قائم خاندان خویش را می‌نگرم که به این نجف شما نزدیک می‌شود - و با دست خود به سمت کوفه اشاره فرمود - و همین که به نجف شما نزدیک شود، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر خواهد افراشت و چون آن را بر افرازد، فرشتگان بدر بر او فرود آیند»...

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

«هنگامی که قائم قیام کند، فرشتگان روز بدر (آنهایی که در جنگ بدر به یاری پیامبر آمدند)، فرود می‌آیند و آنان پنج هزارند.»

(همان، ص ۲۴۴، ح ۴۴.)

فرشتگان قیام امام حسین از روایات استفاده می‌شود که فرشتگانی در روز عاشورا، جهت یاری امام حسین علیه السلام نازل شدند؛ ولی به تقدیر الهی آنگاه رسیدند که کارزار به پایان رسیده بود؛ از این رو خداوند آنها را مأمور ساخت تا هنگام قیام منتقم خون امام حسین علیه السلام، در زمین بمانند و چون آن منتقم ظهور کرد، او را یاری کنند و انتقام خون شهید کربلا را از ستمگران باز ستانند. شعار ایشان «یا لَثاراتِ الحُسَیْن» است.

(شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۵۸.)

القای ترس در دل دشمنان خدای جهان آفرین در قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام، ترس و دلهره را بر قلب کافران و مشرکان و ستمگران حق ستیز خواهد افکند و آنان قدرت تصمیم گیری و مخالفت را از دست خواهند داد.

البته این القای ترس قبلاً- نیز در زمان پیامبران وجود داشته است. قرآن شریف در آیات فراوانی به آن اشاره کرده است؛ از جمله می‌فرماید:

«سَنُلقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ»...

(آل عمران (۳)، آیه ۱۵۱.)

(ما در دل‌های کسانی که کفر ورزیدند بیم و هراس خواهیم افکند.»

بر اساس این باور، هیچ مانعی ندارد که یکی از امدادهای غیبی خداوند برای حضرت مهدی علیه السلام رعب و ترس باشد که خداوند در دل دشمنان می‌اندازد؛ همان‌گونه که در روایات بسیاری بدان تصریح شده است.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«القائِمُ مِنّا مَنصُورٌ بِالرُّعْبِ»

(کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶.)

(قائم ما منصور به رعب (یاری شده با القای ترس در دل دشمنان او) است.» نیروهای طبیعت بخشی از امدادهای غیبی در عصر ظهور، همان تسخیر نیروها و امکانات طبیعی است که خداوند پیامبران خود را به آنها مجهز کرده است؛ همانند:

بادها، طوفان‌ها، ابرها و ... قرآن درباره تسخیر برخی از این عوامل برای حضرت سلیمان علیه السلام چنین فرموده است:

«وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْری بِأَمْرِهِ إِلی الْأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فیها وَ کُنَّا بِکُلِّ شَیْءٍ عالِمینَ»

(انبیا(۲۱)، آیه ۸۱.)

(و تند باد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پر برکت کرده بودیم حرکت می‌کرد و ما از همه چیز آگاه بودیم.» همچنین درباره یاری رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، در جنگ احزاب به وسیله باد و طوفان می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرًا»

(احزاب (۳۳)، آیه ۹.)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

نعمت خدا بر خودتان را به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای [عظیمی] به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفانی سخت بر آنها فرستادیم»...

در روایات فراوانی «عوامل طبیعی» از جمله امدادهای غیبی برای آخرین حجّت الهی ذکر شده است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث «معراج» به نقل از خداوند متعال چنین فرموده است:

...«وَ لَأُسَخِّرَنَّ لَهُ الرِّیاحَ وَلَ أُذَلِلَنَّ لَهُ الرِّقابَ الصِّعاب»...

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۲۵۴، باب ۲۳، ح ۴.)

...(و باد را مسخر او می‌کنم و گردنکشان سخت را رام او می‌سازم»...

انتظار

انتظار

«انتظار» در فرهنگ متعالی اسلام - به ویژه در مذهب گران‌سنگ تشیّع - از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و در مباحث مهدویّت درخشندگی خاصی دارد. مجموعه روایاتی که سخن از انتظار گفته‌اند، به دو دسته کلی تقسیم می‌شود:

دسته نخست روایاتی است که به انتظار فرج و گشایش به صورت عام و کلی اشاره کرده است. اگرچه مصداق کامل و تام آن «فرج عمومی» در سطح جهان با ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز هست؛ ولی هر گشایشی را نیز شامل می‌گردد. دسته دوم، روایاتی است که در خصوص فرج قائم آل محمد علیهم السلام و ظهور آخرین مصلح جهانی و موعود است.

یک:

در دسته نخست با تعبیرهای متفاوتی مواجه می‌شویم: - گاهی از آن به عنوان عبادت یاد شده است:

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«اِنتِظارُ الفَرَجِ عِبادَةٌ»

(کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۱۰۱؛ الأمالی طوسی، ص ۴۰۵.) - گاهی از آن به عنوان برترین عبادات یاد شده است:

همان حضرت فرمود:

«اَفضَلُ العِبادَةِ اِنتِظارُ الفَرَجِ.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۲۸۷. همچنین ر.ک: سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۶۵.) - گاهی پا از همه آنچه گفته شد، فراتر نهاده می‌شود و از آن به عنوان برترین کارهای امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله یاد می‌شود:

«اَفْضَلُ اَعْمالِ اُمَّتِی اِنتظارُ الفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.»

(عیون اخبار الرضا صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۳۶؛ کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۶۴۴.) - گاهی هم به آثار وضعی انتظار اشاره شده، خودِ انتظار فرج نوعی فرج و گشایش معرفی گشته است. در این باره امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«اِنتِظارُ الفَرَجِ مِنْ اَعظَمِ الفَرَجِ.»

(الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۱۹.) - بالاخره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن را برترین جهاد امت اسلام دانسته است فرمود:

«اَفْضَلُ جِهادِ اُمَّتی اِنْتِظارُ الفَرَجِ.»

(تحف‌العقول، ص ۳۷.)

دو:

در دسته دوم نیز با مضامین فراوانی مواجه هستیم که برخی از آنها از این قرار است:

- امام صادق علیه السلام فرمود:

«عَلَیْکُمْ بِالتَّسْلیمِ وَ الرَّدِّ اِلینا وَ اِنْتظارِ اَمْرِنا وَ امْرِکُمْ وَ فَرَجِنا وَ فَرَجِکُم»

(رجال کشی، ص ۱۳۸.)

(بر شما باد به تسلیم و رد امور به ما و انتظار امر ما و امر خودتان و فرج ما و فرج شما.» - امام باقر علیه السلام نیز - آنگاه که دین مرضی خداوند را تعریف می‌کند - پس از شمردن اموری می‌فرماید:

«وَالتَّسْلِیمُ لِاَمْرِنا وَ الوَرَعُ وَ التَّواضُعُ وَ اِنتِظارُ قائِمِنا»...

(الکافی، ج ۲، ص ۲۳، ح ۱۳.)

این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار فرج - چه به معنای عام آن و چه به معنای خاصّ - در فرهنگ دین مقدس اسلام جایگاه والایی دارد.

اما انتظار چیست؟

ماهیت زندگی انسان با انتظار و امید به آینده عجین شده است؛ به گونه‌ای که بدون «انتظار» زندگی مفهومی ندارد و شور و نشاط لازم برای تداوم آن در کار نیست. حیات حاضر و کنونی، ظرف پویایی، تلاش و حرکت به سوی فردا و فرداها است.

این چنین پویایی و حرکتی، بدون عنصر «انتظار» ممکن نیست؛ زیرا احتمال معقول بقا و پایداری و امید به تداوم حیات است که به زندگی کنونی معنا و مفهوم می‌بخشد و پویایی و نیروی لازم برای ادامه آن را تأمین می‌کند؛ از این رو است که ماهیت زندگی با انتظار پیوندی ناگسستنی دارد. پدیده انتظار انسان را به حرکت در جهت مناسب با آن بر می‌انگیزد و از هر حرکت و گرایش به جهت‌های نامتناسب یا ناسازگار و متضاد با انتظار باز می‌دارد. انتظارهای دیگر نیز - که از انتظار اصل حیات فراتر می‌رود و به انتظار آرمان‌ها و هدف‌های برتر حیات و فرازهای زندگی می‌رسد - اندیشه و عمل آدمی را در راستای تحقق آن آرمان‌ها و هدف‌ها، قرار می‌دهد و او را وا می‌دارد تا راه‌ها و شیوه‌هایی را برگزیند تا به خواسته‌ها و هدف‌هایش نزدیک شود و موانع راه را کنار زند. از اینجاست که انسان به آمادگی و آماده سازی خود و محیط خود می‌پردازد و زمینه آرمان‌ها و هدف‌های خویش را فراهم می‌آورد.

صبر و انتظار

یکی از اموری که همواره همراه انتظار فرج از آن یاد شده «صبر» ست.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«ما أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَ اِنْتِظارَ الفَرَجِ»

(کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۴۵.)

(چه نیکوست شکیبایی و انتظار فرج.» آری انتظار بدون عنصر پایداری و شکیبایی و صبر در برابر مشکلات، پوسته‌ای بدون مغز و قالبی بی‌محتوا است و در حقیقت انتظار نیست! روح و جوهر اصلی انتظار، مقاومت و صبر است. کسی که منتظر تحقق یافتن هدف آرمانی است؛ باید تا فرا رسیدن زمان پیدایی هدف و شکل گرفتن آرمان، پایداری و شکیبایی کند و تاب و توان خود را از دست ندهد و هر نا ملایمی را در آن راه، با بردباری بپذیرد و چون صبر و پایداری را از دست داد و بی‌شکیب گردید و تاب و توان بر زمین نهاد، انتظار را نیز از دست داده است؛ زیرا که پایداری و صبر، تحقّق بخش جوهر انتظار است. از این رو، همواره خصلت حیاتی و الهی انتظار با صبر و پایداری، قرین گشته است. اما نکته بسیار جالبی که از روایات مربوط به انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام به دست می‌آید، اینکه انتظار فرج قائم آل محمد تنها طریق نیست؛ بلکه خود نیز موضوعیت دارد. بدان معنا که اگر کسی در انتظار راستین به سر برد، تفاوتی ندارد که به منتظر خویش دست یابد، یا دست نیابد. در اینجا به پاره‌ای از این روایات اشاره‌ای می‌شود. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید:

چه می‌فرمایید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می‌کشد و در این حال از دنیا می‌رود؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«هُوَ بِمَنزِلَةِ مَنْ کانَ مَعَ القائِمِ فِی فُسطاطِهِ - ثُمَ سَکَتَ هَنیئةً - ثُمَ قال:

هُوَ کَمَنْ کانَ مَعَ رُسولِ اللّه.»

(المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.)

(او همانند کسی است که با [رهبر این انقلاب] حضرت قائم علیه السلام در خیمه او بوده باشد - سپس کمی سکوت کرد - و فرمود:

مانند کسی است که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در «مبارزاتش» همراه بوده است.» عین این مضمون در روایات فراوانی با تعبیرات مختلفی نقل شده است؛ از جمله:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود:

«بِمَنزِلَةِ الضّارِبِ بِسَیفِهِ فِی سَبیلِ اللهِ»

(الکافی، ج ۸، ص ۱۴۶، ح ۱۲۲؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۴.)

(همانند شمشیر زنی در راه خدا.»

۲. همان حضرت فرمود:

«کَمَنْ قارَعَ مَعَه بِسَیفِهِ»

(المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۴.)

(همانند کسی است که در خدمت او [قائم علیه السلام] با شمشیر بر سر دشمنان بکوبد.»

۳. همچنین فرمود:

«بِمَنزِلَةِ مَنْ کانَ قاعِداً فِی عَسْکَرِهِ لا بَلْ بِمَنزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحتَ لِواءِ القائِمِ»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۲؛ الغیبة، ص ۳۲۹؛ ح ۲.)

(همانند کسی است که در لشکرگاه او باشد، بلکه به منزله کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد.»

۴. امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«بِمَنزِلَةِ المُجاهِدِ بِالسَّیفِ بَینَ یَدی رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله»

(کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.)

(همانند کسی است که با شمشیر پیش روی پیامبر [با دشمنان] جهاد کند.»

۵. امام صادق علیه السلام فرمود:

«بِمَنزِلَةِ مَنِ استُشْهِدَ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله»

(الغیبهٔ، ص ۳۲۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۳.)

(همانند کسی است که با پیامبر شهید شود.» بر اساس روایات، انتظار فرج و چشم داشتن به ظهور، باید با مواظبت بر وظایف شرعی و فضایل اخلاقی توأم باشد؛ بلکه آمادگی برای درک محضر امام زمان علیه السلام در مفهوم انتظار نهفته است. در اینجاست که بحث انتظار مورد اختلاف قرار می‌گیرد و خود باعث شده برداشت‌های متفاوتی از مسأله انتظار صورت گیرد که عمدتاً به دو نوع تلقی از انتظار باز می‌گردد:

انتظار سازنده

انتظار سازنده، تحرک بخش و تعهد آور، همان انتظار راستینی است که در روایات از آن به عنوان «با فضیلت‌ترین عبادت» یاد شده است. از آیات و روایات استفاده می‌شود که ظهور حضرت مهدی علیه السلام، حلقه‌ای است از حلقه‌های مبارزه اهل حق و اهل باطل که به پیروزی اهل حق منتهی می‌شود. سهیم بودن یک فرد در این سعادت، موقوف به این است که آن فرد، عملاً در گروه اهل حق باشد. شهید مطهری رحمه الله می‌نویسد:

«در روایات اسلامی، سخن از گروهی زبده است که به محض ظهور امام علیه السلام به آن حضرت می‌پیوندند. بدیهی است که این گروه ابتدا به ساکن خلق نمی‌شوند و به قول معروف از پای بوته هیزم سبز نمی‌شوند بلکه] معلوم می‌شود در عین اشاعه و رواج ظلم و فساد، زمینه‌هایی عالی وجود دارد که چنین گروه زبده را پرورش می‌دهد.

این خود می‌رساند که نه تنها حق و حقیقت به صفر نرسیده است؛ بلکه فرضاً اگر اهل حق از نظر کمیت قابل توجه نباشد، از نظر کیفیت ارزنده‌ترین اهل ایمانند و در ردیف یاران سیدالشهداء علیه السلام.»

(قیام و انقلاب مهدی علیه السلام، ص ۵۶.)

انتظار ویرانگر

انتظار ویرانگر، فلج کننده و باز دارنده - که در واقع نوعی «اباحی گری» است - همواره مورد مذمت و سرزنش قرار گرفته است.

این نوع انتظار حاصل برداشتِ قشریِ مردم، از مهدویّت و قیام و انقلاب مهدی موعود علیه السلام است که صرفاً ماهیت آن را انفجاری می‌دانند که فقط و فقط از گسترش و اشاعه و رواج ظلم‌ها، تبعیض‌ها، اختناق‌ها، حق‌کشی‌ها و تباهی‌ها ناشی می‌شود. نوعی سامان یافتن است که معلول پریشان شدن است. آنگاه که حق و حقیقت طرفداری نداشته باشد، باطل، یکّه‌تازِ میدان گردد و جز نیروی باطل نیرویی حکومت نکند و فرد صالحی در جهان یافت نشود؛ این انفجار رخ می‌دهد و دست غیب برای نجات حقیقت - نه اهل حقیقت زیرا حقیقت طرفداری ندارد - از آستین بیرون می‌آید. بنابراین هر اصلاحی محکوم است؛ زیرا هر اصلاح یک نقطه روشن است و تا در صحنه اجتماع، نقطه روشنی هست دست غیب ظاهر نمی‌شود! بر عکس، هر گناه، فساد، ظلم، تبعیض، حق کشی و هر پلیدی به حکم اینکه مقدمه صلاح کلی است و انفجار را قریب الوقوع می‌کند، روا است؛ زیرا [هدف وسیله‌های نامشروع را مشروع می‌کند]. پس بهترین کمک به تسریع در ظهور و بهترین شکل انتظار، ترویج و اشاعه فساد است! این نوع برداشت از ظهور و قیام مهدی موعود علیه السلام و این نوع انتظار فرج - که منجر به نوعی تعطیل در حدود و مقررات اسلامی می‌شود و نوعی «اباحی گری» باید شمرده شود - به هیچ وجه با موازین اسلامی و قرآنی وفق نمی‌دهد.

(همان، ص ۵۴.)

بنابراین نکته مهم و اساسی این است که منتظر واقعی، برای چنان برنامه مهمی، هرگز نمی‌تواند نقش تماشاچی را داشته باشد؛ بلکه باید از هم اکنون حتماً در صف انقلابیون قرار گیرد؛ چرا که ایمان به نتایج و عاقبت این تحوّل بزرگ، هرگز به او اجازه نمی‌دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن «اعمال پاک» و «روحی پاکتر» و برخورداری از «شهامت» و «آگاهی» کافی است. سپاهی که در انتظار جهاد آزادی بخش به سر می‌برد، حتماً به حالت آماده‌باش کامل در می‌آید و سلاحی را به دست می‌گیرد که برای چنین میدان نبردی شایسته است. سنگرهای لازم را می‌سازد و آمادگی رزمی افراد خود را بالا می‌برد. روحیه افراد خود را تقویت می‌کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه‌ای را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می‌دارد. ارتشی که دارای چنین آمادگی‌ای نیست، هرگز در انتظار به سر نمی‌برد و اگر بگوید، دروغ گفته است:

انتظار یک «مصلح جهانی» به معنای آماده باش کامل فکری، اخلاقی، مادی و معنوی برای اصلاح همه جهان است. اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانی‌ها، شوخی نیست و نمی‌تواند کار ساده‌ای باشد. آماده‌باش برای چنین هدف بزرگی، باید متناسب با آن باشد، یعنی، باید به وسعت و عمق آن باشد.

بی‌گمان تحقق چنین انقلابی، مردانی بسیار بزرگ، مصمم، نیرومند، شکست‌ناپذیر، فوق العاده پاک، بلند نظر، کاملاً آماده و دارای بینش عمیق را نیازمند است. افزون بر آن منتظران راستین وظیفه دارند مراقب حال یکدیگر نیز باشند و علاوه بر اصلاح خویش، در اصلاح دیگران نیز بکوشند؛ زیرا برنامه عظیم و سنگین - که انتظارش را می‌کشند - یک برنامه فردی نیست. برنامه‌ای است که تمام عناصر انقلاب، باید در آن شرکت جویند، باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد. کوشش‌ها و تلاش‌ها باید هماهنگ گردد و عمق و وسعت این هماهنگی، باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.

(ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۳۸۴ - ۳۸۷.)

انجمن حجتیه

یکی از گروه‌هایی که در سال‌های اخیر در مباحث مهدویت مورد توجه قرار گرفته، گروه موسوم به «انجمن حجتیه» است.

این گروه به وسیله شیخ محمود ذاکر زاده تولایی معروف به شیخ محمود حلبی (۱۳۷۶ - ۱۲۷۹ ه. ش) با همکاری سید رضا آل رسول، سید محمد حسین عصار، سید حسین سجادی، غلامحسین حاج محمد تقی که عمدتاً تاجر بودند، تأسیس شد. اگر چه اغلب اعضای این گروه از سطح سواد بالایی برخوردار بودند؛ با این حال حضور روحانیون در این گروه کم‌رنگ بود.

این امر ممکن است به دلیل حساسیت رژیم طاغوت بوده باشد؛ اگرچه برخی بر این باورند که این عدم حضور روحانیون، به جهت مخالفت سرسختانه مؤسس گروه با فلسفه بوده است.

(سید مجید پور طباطبایی، در جستجوی قائم، ص ۳۸۹.)

انگیزه‌های تأسیس انجمن حجتیه

مقابله با فرقه ضاله بهائیت

بدون تردید یکی از شیطنت‌های دشمنان در مقابل حقیقت تابناک اعتقادات شیعه، ایجاد انحرافات در اذهان مردم - از جمله در مباحث مهدویت - است. یکی از این انحرافات «بابیت» و سپس «بهائیت» است که به نوعی ضربه‌های سنگینی بر پیکره اعتقادات شیعه وارد ساخت. بنابراین روحانیت شیعه، این سنگربانان اعتقادات راسخ، همواره در مقابله با این کج‌روی‌ها از هر تلاش فروگذار نبوده‌اند. در دوران رژیم طاغوتی پهلوی، به علت مساعد شدن شرایط، حضور بهائیان در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی، گسترش فراوان و بی‌سابقه‌ای یافت. در این زمان روحانیان با احساس خطر، به طور جدی وارد صحنه مبارزه شدند. از جمله آقای فلسفی با

اجازه حضرت آیت‌الله بروجردی در منابر و برخی رسانه‌ها، علیه این گروه سخنرانی می‌کرد. گروهی تحت عنوان انجمن حجتیه نیز در سال ۱۳۳۵ ه. ش وارد این عرصه شدند.

(طاهر احمد زاده، مصاحبه با نشریه چشم انداز ایران، ش ۲، سال ۱۳۷۸.)

خواب آقای حلبی

آقای حلبی رئیس انجمن، بخشی از انگیزه تأسیس آن را خوابی می‌داند که خود دید و در آن خواب حضرت مهدی علیه السلام ایشان را امر به تشکیل چنین گروهی نموده است!!

(بهائیت در ایران، ص ۲۴۸.)

انطاکیه

«انطاکیه» یکی از قدیمی‌ترین شهرهای شام بود که به گفته برخی، در سیصد سال قبل از مسیح علیه السلام بنا گردید.

این شهر در روزگار قدیم از حیث ثروت، علم و تجارت، یکی از سه شهر بزرگ کشور روم محسوب می‌شد.

(ر.ک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۸۲؛ ص ۲۶۶.)

شهر «انطاکیه» تا «حلب» کمتر از یکصد کیلومتر و تا «اسکندریه» حدود شصت کیلومتر فاصله دارد. در زمان خلیفه دوم به دست ابوعبیده جراح فتح شد و از دست رومیان در آمد. مردم مسیحی آن، به پرداخت جزیه تن در دادند و بر آیین خود باقی ماندند. بعد از جنگ جهانی اوّل، این شهر به تصرف فرانسویان در آمد و چون فرانسویان خواستند شام را رها کنند، آن را به ترکیه دادند تا در آشوب‌های احتمالی، گزندی به مسیحیان نرسد.

«انطاکیه» برای مسیحیان مانند «مدینه» برای مسلمانان است، آنجا پس از «بیت‌المقدس» به عنوان دوّمین شهر مذهبی مسیحیان به حساب می‌آید؛ چرا که حضرت مسیح دعوت خود را از بیت المقدس آغاز نمود و بعداً گروهی از ایمان آورندگان به او، به انطاکیه هجرت کردند.

«پولس» و «برنابا» بدان شهر رفتند و مردم را به این آیین فرا خواندند و از آنجا دین مسیح علیه السلام گسترش یافت. به همین جهت در قرآن مجید از این شهر، بخصوص سخن به میان آمده است. شاید ذکر «انطاکیه» در روایات مهدویّت، وجود رابطه تنگاتنگ بین حضرت مهدی علیه السلام و مسیح علیه السلام است.

در روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام، از آن محل به عنوان سرزمینی یاد شده است که حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور، از غاری در آن سرزمین تورات و انجیل را بیرون می‌آورد و با یهود و نصارا با آن استدلال می‌کند.

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«تورات و انجیل را از سرزمینی که انطاکیه نامیده می‌شود، بیرون می‌آورد.»

(علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵؛ ج ۵۲، ص ۳۵۰. همچنین ر.ک: الجامع لمعمر بن راشد، ج ۱۱، ص ۳۷۲.)

و به وسیله آن کتاب‌ها با مسیحیان و یهودیان به استدلال می‌پردازد و سرانجام بسیاری از آنها اسلام می‌آورند.

(ر.ک: الغیبهٔ، ص ۲۳۷، ح ۲۶.)

اوتاد

از روایات استفاده می‌شود که «اَوْتاد» سی تن از یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام هستند که همواره در خدمت آن حضرت به سر می‌برند. هر یک از آنان که از دنیا بروند، فرد شایسته دیگری جانشین او می‌شود. از آنجایی که «اوتاد» جمع «وَتَد» به معنای میخ

است؛ به نظر می‌رسد این گروه، از مردان بسیار خالص و دلاور هستند که همچون کوه استوار، در خدمت به آن حضرت به سر می‌برند.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۰.)

از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام روایت شده است:

برای حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت، سی نفر ملازم وجود دارد که با وجود آنها هیچ گونه وحشتی بر امام زمان علیه السلام عارض نخواهد شد.

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، روایت ۱۶؛ کتاب الغیبة، ص ۱۶۲ و الغیبة، ص ۱۸۸، ح ۴۱.)

ایام الله

«ایّام اللّه» به معنای روزهای خدا است که در قرآن دوبار مورد اشاره قرار گرفته است:

۱. «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ»

(ابراهیم (۱۴)، آیه ۵.)

در حقیقت، موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این [یادآوری ۱] برای هر شکیبایِ سپاسگزاری عبرت‌هاست.

۲. «قُلْ لِلَّذینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ قَوْمًا بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»

(جاثیه (۴۵)، آیه ۱۴.)؛ (به کسانی که ایمان آورده‌اند، بگو تا از کسانی که به روزهای [پیروزیِ] خدا امید ندارند در گذرند، تا [خدا هر] گروهی را به [سبب] آنچه مرتکب می‌شده‌اند به مجازات رساند.»

خداوند در آیه نخست به یکی از مأموریت‌های بزرگ حضرت موسی علیه السلام اشاره کرده، می‌فرماید:

«تو موظفی که ایّام الهی و روزهای خدا را به یاد قوم خود بیاوری.»

مسلماً همه روزها، ایام الهی است؛ همان‌گونه که همه مکان‌ها متعلق به خدا است. اگر نقطه خاصی به نام بَیْتُ اللّه (خانه خدا) نامیده شد، دلیل بر ویژگی آن است. همچنین عنوان «اَیّام اللّه» مسلماً اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده‌ای دارد. به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده‌اند:

برخی گفته‌اند:

اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت‌های راستین آنان و روزهایی است که انواع نعمت‌های الهی بر اثر شایستگی‌ها شامل حال آنها است. عده‌ای گفته‌اند:

اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می‌کشید و طاغوت‌ها را با یک فرمان درو می‌کرد!

گروهی نیز اشاره به هر دو قسمت داشته‌اند؛ اما اصولاً نمی‌توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت!

«ایّام اللّه»، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روز - که یکی از فرمان‌های خدا در آن چنان درخشیده که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده - از ایّام اللّه است. هر روز که فصل تازه‌ای در زندگی انسان‌ها گشوده و درس عبرتی به آنها داده شده است و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده و یا طاغوت و فرعون گردن کشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده و خلاصه هر روز که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته است؛ همه آنها از ایّام اللّه است.

(تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۷۲ - ۲۷۱.)

در روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده «اَیّام اللّه» به روزهای گوناگونی تفسیر شده است:

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«اَیّامُ اللّهِ ثَلاثَةٌ یَوْمُ یَقُومُ القائِمُ وَ یَوْمُ الکَرَّةِ وَ یَوْمُ الْقِیامَةِ»

(الخصال، ص ۱۰۸، ح ۷۵؛ معانی الاخبار، ص ۳۶۵، ح ۱.)

(ایّام اللّه سه روز است؛ روزی که حضرت قائم علیه السلام قیام خواهد کرد و روز بازگشت برخی از مردگان و روز رستاخیز.»

البته در پاره‌ای از روایات به جای «یَومُ الکَرَّةِ»، «یَومُ المَوْتِ» آمده است.

(بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۲.)

روشن است که این گونه احادیث هرگز دلیل بر انحصار نیست؛ بلکه بیان قسمتی از مصداق‌های روشن است.

حرف «ب»

باب

«باب» در فارسی به معنای پدر، سزاوار، ملایم، متعارف و حاجب است.

این واژه در عربی به معنای «در» (محل ورود و خروج) به کار می‌رود. راغب می گوید:

محل دخول و ورود به چیزی را باب می‌خوانند؛ مانند «باب المدینهٔ» یا «باب البیت.» از ائمه علیهم السلام به عنوان «بابُ اللّه» یاد شده است

(الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۷؛ و ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۹؛ التهذیب، ح ۶، ص ۲۷.)

بدین معنا که هر کس اراده لقای خداوند را دارد، تنها راه رسیدن به آن، ایشان هستند.

در دعای ندبه می‌خوانیم:

«أیْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِی مِنْهُ یُؤتی؟»

(الاقبال، ص ۲۹۷.)

بنابراین «باب»؛ یعنی، چیزی که می‌توان به وسیله آن به چیز دیگر رسید. حدیث «اَنَا مَدِینَةُ العِلْمِ وَ عَلیٌّ بابُها»

(وسائل الشیعهٔ، ج ۲۷، ص ۳۴، ح ۳۳۱۴۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص۶۶.) بدان معنا است که به وسیله حضرت علی علیه السلام می‌توان به شهر علم دست یافت.

«باب» در اصطلاح کسی است که به معصومان علیهم السلام بسیار نزدیک است و در همه کارها یا کاری خاصّ نماینده مخصوص آنان شمرده می‌شود. بر این اساس می‌توان وکیل یا نماینده شخص را «باب» نامید. در گذشته تمام وکلا و سفیران ائمه علیهم السلام را «باب» می‌خواندند. به تدریج این واژه با سوء استفاده مدعیان دروغین «بابیّت» روبه‌رو شد و بار ارزشی‌اش را از دست داد.

باب در روایات متعدد بر معصومان علیهم السلام اطلاق گردیده است؛ مانند «بابُ الحَوائج»

(ر.ک: المناقب، ج ۴، ص ۳۲۳؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۶.)

(بابُ حِطَهٔ»

(الخصال، ج ۲، ص ۶۲۶؛ الأمالی طوسی، ص ۵۲۵؛ الاقبال، ص ۶۱۰.)

(بابُ مَدینَةِ عِلْمِ النَّبیّ صلی الله علیه و آله»، «بابُ الحِکْمَةِ»

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۵۳.)

و «بابُ اللَّه.»

افزون بر این چنان که ابن شهر آشوب می‌نویسد:

جمعی از اصحاب ائمه علیهم السلام باب آن بزرگواران بوده‌اند؛ مانند:

رشید هجری (باب سید الشهداء علیه السلام).

یحیی بن ام الطویل مطعمی (باب حضرت سجّاد علیه السلام).

جابر بن یزید جعفی (باب امام باقر علیه السلام).

محمد بن سنان (باب امام صادق علیه السلام).

علامه مجلسی رحمه الله نیز «باب الائمهٔ» شناخته شده است.

ادعاهای نادرست کسانی چون سیدعلی محمد باب، این واژه را از جایگاه واقعی‌اش دور و متروک ساخت؛ به گونه‌ای که امروزه کمتر به کار می‌رود و اغلب برای اشاره به کسانی است که به دروغ خود را نماینده معصومان معرفی می‌کنند.

بابیه

بنیان گذار «فرقه بابیه» سید علی محمد شیرازی است. از آنجا که او در ابتدای دعوتش مدعی بابیّت امام دوازدهم شیعه بود و خود را طریق ارتباط با امام زمان علیه السلام می‌دانست، ملقب به «باب» گردید و پیروانش «بابیه» نامیده شدند. سید علی محمد در سال ۱۲۳۵ ق. در شیراز به دنیا آمد. او در کودکی پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی عموی خود حاج سید علی تربیت یافت. سید علی محمد در کودکی، به مکتب شیخ عابد رفت و خواندن و نوشتن آموخت.

شیخ عابد از شاگردان شیخ احمد احسائی (بنیان گذار شیخیه) و شاگردش سید کاظم رشتی بود. سید علی محمد از همان دوران با شیخیه آشنا شد؛ به طوری که وی در سن نوزده سالگی به کربلا رفت و در درس سید کاظم رشتی حاضر شد، در همین درس بود که با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد. قبل از رفتن به کربلا، مدتی در بوشهر اقامت کرد و در آنجا به «ریاضت» پرداخت.

نقل شده است که در هوای گرم بوشهر، بر بام خانه رو به خورشید اورادی می‌خواند.

(برنجکار، رضا، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۸۱.)

اقامت او در کربلا به ظاهر، دو یا سه سال به طول انجامید و موجب گشت که از نوزده سالگی به محضر سید کاظم رشتی پیشوای شیخیه راه یابد و در سلک شاگردان او در آید. علی محمد بر اثر نفوذ اخلاقی و مذهبی سید کاظم رشتی، دگرگون گشت و پس از درگذشت سید، در ۲۴ سالگی دعوی کرد که «باب و واسطه» وصول به امام زمان حضرت حجهٔ بن الحسن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.

(مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۸۷.)

علی محمد در آغاز، بخش‌هایی از قرآن را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود، تأویل نمود و تصریح کرد که از سوی امام زمان علیه السلام مأمور به الارشاد مردم است.

سپس مسافرت‌هایی به مکه و بوشهر کرد و دعوت خود را آشکارا تبلیغ کرد. یارانش نیز در نقاط دیگر، به تبلیغ ادعاهای علی محمد پرداختند. پس از مدتی که گروه‌هایی به او گرویدند، ادعای خود را تغییر داد و از «مهدویّت» سخن گفت و خود را «مهدی موعود» معرفی کرد. پس از آن ادعای «نبوّت و رسالت» خویش را مطرح کرد و مدعی شد که دین اسلام فسخ شده است و خداوند دین جدیدی همراه با کتاب آسمانی تازه به نام «بیان» را بر او نازل کرده است. علی محمد در کتاب بیان، خود را برتر از همه پیامبران دانسته و خود را مظهر نفس پروردگار پنداشته است. از سال ۱۲۶۰ تا مدت پنج ماه، هیجده تن از علمای شیخیه به سید علی

محمد باب گرویدند و از روی حساب ابجد با خود وی که نوزده می‌شود، معروف به «حروف حیّ» شدند.

در زمانی که علی محمد هنوز از ادعای بابیّت امام زمان علیه السلام فراتر نرفته بود، به دستور والی فارس در سال ۱۲۶۱ ق دستگیر و به شیراز فرستاده شد. پس از آن وقتی در مناظره با علمای شیعه شکست خورد، اظهار ندامت کرد و در حضور مردم گفت:

«لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند! لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند!»

پس از این واقعه شش ماه در خانه پدری خود تحت نظر بود و از آنجا به اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد. در همین قلعه با مریدانش مکاتبه داشت و از اینکه می‌شنید آنان در کار تبلیغ دعاوی او می‌کوشند، به شوق افتاد و کتاب «بیان» را در همان قلعه نوشت.

دولت محمد شاه قاجار برای آنکه پیوند او را با مریدانش قطع کند، در سال ۱۳۶۴ ق وی را از قلعه ماکو به قلعه چهریق در نزدیکی ارومیه منتقل کرد. پس از چندی وی را به تبریز برده و در حضور چند تن از علما محاکمه کردند. علی محمد در آن مجلس آشکارا از مهدویّت خود سخن گفت و «بابیّت امام زمان» را - که پیش از آن ادعا کرده بود - به «بابیّت علم اللّه» تأویل کرد.

علی محمد در مجالس علما نتوانست ادعای خود را اثبات کند و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند و جملات ساده عربی را غلط خواند. در نتیجه وی را چوب زده و تنبیه کردند. او از دعاوی خویش تبرّی جست و توبه نامه نوشت. اما این توبه نیز مانند توبه قبلی، واقعی نبود. از این رو پس از مدتی ادعای پیامبری کرد.

پس از مرگ محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۴ ق. مریدان علی محمد، آشوب‌هایی در کشور پدید آوردند و در مناطقی به قتل و غارت مردم پرداختند. در این زمان میرزا تقی خان امیرکبیر - صدر اعظم ناصرالدین شاه - تصمیم به قتل علی محمد و فرو نشاندن فتنه بابیه گرفت. برای این کار از علما فتوا خواست.

برخی علما به دلیل دعاوی مختلف و متضاد او و رفتار جنون آمیزش، شبهه خبط دماغ را مطرح کردند و از صدور حکم اعدام او خودداری کردند. اما برخی دیگر وی را مردی دروغگو و ریاست طلب شمردند و حکم به قتل او دادند.

علی محمد همراه یکی از پیروانش در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد.

(آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۸۳ - ۱۸۲ و نیز ر.ک: اعتضاد السلطنهٔ، فتنه باب.)

زمینه‌های پیدایش بابیت

معمولاً وقتی مشکل یا بحرانی اجتماعی پدید می‌آید و جمعی از مردم خود را از مقابله با آن ناتوان می‌بینند، برخی مغرضان و گاه ساده‌لوحان، برای کنار کشیدن خود از مسؤولیت‌های مهم و پر زحمت، یا به گوشه نشینی روی می‌آورند و یا به دین سازی و بازی با اعتقادات مردم می‌پردازند. اکثر ادعاهای بابیّت در موقعیتی این گونه پدید آمده است.

انگیزه‌های مدعیان بابیّت عبارت است از:

ثروت اندوزی

یکی از مهم‌ترین راه‌های نفوذ شیطان ثروت است هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شهید شد، سی هزار دینار از اموال امام علیه السلام نزد علی بن ابی‌حمزه بطائنی باقی ماند. ولی برای آنکه اموال را به امام هشتم علیه السلام تحویل ندهد، ادعا کرد امام هفتم علیه السلام زنده و همان مهدی موعود است. در زمان غیبت صغری نیز برخی برای آنکه اموال امام زمان علیه السلام را به وکیل و نماینده واقعی‌اش تحویل ندهد، ادعای نیابت و بابیّت کردند.

ابوطاهر محمد بن علی ابن بلال از کسانی است که برای ثروت اندوزی، ادعای بابیّت را بر زبان راند.

توهم

برخی در توهّمات فرو رفته، خرد را از دست می‌دهند؛ ادعاهای گزاف بر زبان می‌رانند و جمعی نادان را پیرامون خویش گرد

می‌آورند. برای مثال منابع معتبر تاریخی نشان می‌دهد ابودلف محمد بن مظفر کاتب - که ادعای بابیّت داشت - با این مشکل روبه‌رو بود.

جاه طلبی

ریاست‌طلبی نیز از عوامل بسیار مهم پیدایش اعتقادات خرافی و ادیان ساختگی است. غرور و اشتیاق به بزرگ شدن و خود نمایی از صفات مذموم اخلاقی است که انسان را به سمت کارهای خطرناک می‌کشاند. از آنجا که مسأله نیابت امام زمان علیه السلام موقعیت ویژه اجتماعی برای فرد ایجاد می‌کند و احترام و فرمانبرداری مردم را به ارمغان می‌آورد، برخی از فرومایگان برای جبران ضعف روحی خود، ادعای نیابت می‌کنند.

البته گاه حسادت در برابر بزرگان سبب جاه‌طلبی است. برای مثال شلمغانی، به نواب اربعه حسادت می‌ورزید و نمی‌توانست برتری آنان را ببیند؛ بدین سبب ادعای نیابت کرد.

شهوترانی

گمراهی و گرایش به محرمات و شهوت‌رانی، از دیگر انگیزه‌های مدعیان بابیّت است. متأسفانه کسانی که نمی‌خواهند پاکدامن باشند، برای رسیدن به لذت‌های جنسی و ترویج مفاسد اخلاقی، به ادعای بابیّت و ساختن دین جدید روی می‌آورند.

مسائل سیاسی

یکی دیگر از انگیزه‌های مدعیان بابیّت، مسائل سیاسی است. دولت‌ها گاهی به طور مستقیم و زمانی غیرمستقیم - برای آنکه روحیه شیعیان را خرد کرده و در صفوف متحدشان رخنه پدید آورند و آنان را در تفرقه و تزلزل فرو برند - برخی را تحریک می‌کنند تا ادعای بابیّت کنند و به استحکام بنیادهای حکومت غاصبان و ستمگران بپردازند.

(عابدی، احمد، مدعیان و منکران بابیّت و مهدویّت.)

بارانهای پیاپی

یکی از پدیده‌هایی که در سال ظهور اتفاق می‌افتد و در شمار نشانه‌های ظهور از آن یاد شده است، باران‌های پیاپی است که تا آن روز مانند آن دیده نشده است.

این باران‌ها زمینه آبادی و سرسبزی زمین را فراهم می‌کند و به بهبود وضع زمین منجر می‌شود؛ چنانکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«انّ قُدّامَ القائِمِ علیه السلام لَسَنَةٌ غَیْداقَةٌ یَفْسُدُ فِیها الثَّمَرُ فِی النَّخْلِ فَلا تَشُکُّوا فِی ذلکَ»

(کتاب الغیبة، ص ۴۴۹؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۶۱.)

(در آستانه [قیام] قائم علیه السلام سالی پر باران خواهد بود که در اثر آن، خرما بر روی نخل می‌پوسد. پس در این تردیدی به خود راه ندهید.» بارش این مقدار باران پیاپی، کم سابقه و یا بی سابقه است.

البته احتمال دیگری نیز وجود دارد که این باران‌ها، هم زمان و در همه جای زمین ببارد، در این صورت، می‌تواند جنبه اعجاز داشته باشد.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«اذا آنَ قِیامُ القائِمِ مَطَرَ النّاسَ جَمادِی الآخِرةِ وَ عَشْرَةَ اَیّامٍ مِنْ رَجَبَ مَطَراً لَم یَرَ الخَلایِقُ مِثلَهُ»...

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۴؛ کشف الغمة، ج۲، ص ۴۶۳.)

(وقتی که زمان قیام قائم علیه السلام فرا رسد، بر مردم باران فرو خواهد ریخت؛ در ماه جمادی الثانی و ده روز رجب؛ بارانی که

مانندش دیده نشده است.»

باقریه

«باقریه»، به گروهی از شیعیان که معتقد به رجعت امام محمد باقر علیه السلام بودند، گفته می‌شود. آنان رشته «امامت» را از حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام به نواده او امام محمد بن علی بن الحسین علیه السلام معروف به باقر علیه السلام کشانیده و او را «مهدی منتظر» می‌دانستند. از نظر آنان جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول خدا به او فرموده است:

«انک سَتُدرِکُ رَجُلاً مِنْ اهل بیتی اسْمُهُ محمد بْنُ عَلِیٍّ یُکَنَّی اَبا جَعْفَرٍ فَاقْرَئهُ مِنی السَّلام»

(شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۴.)

(همانا تو او را خواهی دید و چون او را دیدی سلام مرا به وی برسان.» جابر آخرین کس، از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که در سن پیری و نابینایی در گذشت. وی به دنبال حضرت امام محمد باقر علیه السلام - که در آن وقت کودک بود - در کوچه‌های مدینه می گشت و می گفت:

«یا باقر!

متی القاک.»

یعنی، ای باقر!

من کی تو را دیدار خواهم کرد؟

روزی در یکی از کوچه‌های مدینه، به آن حضرت برخورد و او را به سینه خود چسبانید. سر و دستش را بوسید و گفت:

«یا بنی!

جَدُکَ رَسُولُ اللّهِ یَقْرَئُکَ السَّلام»

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۸۵.)

یعنی، ای فرزند من!

جد تو رسول‌اللّه به تو سلام می‌رساند. گویند:

در همان شب پس از دیدار آن حضرت، جابر در گذشت.

«باقریه» گویند:

از آنجایی که جابر مأمور رسانیدن سلام از طرف جدّش به وی بود، پس آن حضرت «مهدی منتظر» است.

(فرهنگ فرق اسلامی، ص ۹۶.)

و البته این استدلالی بسیار سست و واهی است.

برخاستن هنگام شنیدن لقب قائم

یکی از وظایف عاشقان و شیفتگان حضرت ولی عصر علیه السلام، آن است که چون به یاد او می‌افتند و یا نام آن حضرت را می‌شنوند، نسبت به ایشان اظهار ارادت نموده، قیام کنند و از جای خود به پا خیزند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

چرا به هنگام شنیدن نام «قائم» باید برخیزیم؟

فرمود:

«برای آن حضرت غیبت طولانی‌ای هست و این لقب یادآور دولت حقه آن حضرت و ابراز تأسف بر غربت او است. لذا آن حضرت از شدّت محبت و مرحمتی که به دوستانش دارد به هر کس که حضرتش را با این لقب یاد کند، نگاه محبت‌آمیز می‌کند. از تجلیل و تعظیم آن حضرت است که هر بنده خاضعی در مقابل صاحب عصر خود - هنگامی که مولای بزرگوارش به سوی او بنگرد - از جای برخیزد. پس باید برخیزد و تعجیل در امر فرج مولایش را از خداوند مسألت نماید.»

(منتخب الاثر، ص ۶۴۰، ح ۴.)

علاوه بر حکمت ذکر شده، حکمت اجتماعی و عمل گرایانه آن نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد. آمادگی افراد در هر آن، برای «قیام» و مبارزه و جهاد در راه تحکیم عدالت جهانی و حفظ حقوق انسان‌ها، اهمیتی بسزا دارد. شیعه منتظر - بلکه هر مسلمان - در عصر غیبت، باید همواره دارای چنین هدفی باشد و در راه تحقّق آن به طرق گوناگون بکوشد و تا آنجا این آمادگی را داشته باشد و ابراز دارد که هرگاه نام پیشوای قیام (قائم) ذکر می‌شود، به پا خیزد و آمادگی همه جانبه خویش را نشان دهد. همچنین این آمادگی را همیشه به خود و دیگران تلقین و در خود و دیگران تحکیم کند.

(حکیمی، محمد رضا، خورشید مغرب، ص ۲۶۴ و ۲۶۳.)

بِشارهٔ الاسلام فی علامات المهدی

نام کتابی درباره احوال و علایم ظهور حضرت ولی عصر حجهٔ بن الحسن علیه السلام و مشتمل بر احادیثی است که از طریق شیعه و سنی روایت شده است.

این کتاب همراه با توضیحات مؤلف، در دو جلد تدوین شده است. جلد اوّل دارای پانزده باب در علایم ظهور و خاتمه‌ای در توضیح و توجیه روایات مربوط به مدت حکومت حضرت مهدی علیه السلام و جلد دوم دارای ۲۵ باب و راجع به سیره حضرت و اصحاب آن جناب و طول عمر و ... است. هر دو جلد بارها به قطع وزیری چاپ و با نام «نوید اسلام» به فارسی ترجمه شده است. مؤلف این اثر گران‌بها، عالم بزرگوار مرحوم سید مصطفی فرزند ابراهیم بن سید حیدر حسنی حسینی کاظمی است.

بقیهٔ اللّه

واژه «بقیه»؛ یعنی، باز مانده و پاینده و آنچه از چیزی باقی گذاشته شود و آن مصدری است که به جای اسم فاعل یا اسم مفعول به کار می‌رود. ترکیب «بَقیّةُ اللّه» در قرآن مجید و روایات خاندان عصمت علیهم السلام آمده است. در قرآن فقط یک بار در داستان حضرت شعیب آمده است که پس از آنکه قوم خود را از کم فروشی نهی می‌کند، چنین فرماید:

«بَقیَّتُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ»

(هود(۱۱)، آیه ۸۶.)؛ یعنی، آنچه را که خداوند [در ازای چشم پوشی از منافع نامشروع دنیوی] برایتان باقی می‌گذارد، برای شما بهتر است. در این آیه هر چند مخاطب قوم شعیب هستند و منظور از «بَقیَّةُ اللّه» سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است؛ ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، «بقیّةاللّه» محسوب می‌شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ «بَقیّةُ اللّه» اند.

تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سرسخت برای یک قوم و ملت باقی می‌ماند، از این نظر «بقیّةاللّه» اند ... از آنجا که مهدی موعود علیه السلام آخرین پیشوا و بزرگ‌ترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، یکی از روشن‌ترین مصادیق «بَقیَّةُ اللّه» می‌باشد و از دیگران به این لقب شایسته‌تر است؛ بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام است.

در روایات و ادعیه و زیارات متعددی، ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان «بقیهٔاللّه» توصیف شده‌اند که برای نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. یک بار به دستور هشام بن عبدالملک امام باقر علیه السلام را به شام بردند، موقع مراجعت به مدینه هشام فرمان داد بازارها را بر روی آن حضرت و همراهانش ببندند و از خوراک و آشامیدنی محروم باشند. چون به شهر مدینه رسیدند، مردم درِ شهر را بر رویشان بستند و اصحاب آن حضرت از جهت کمبود آب و غذا به زحمت افتادند و به آن بزرگوار شکایت بردند.

امام باقر علیه السلام به بالای کوهی که مشرِف به شهر بود رفت و با صدای بلند فرمود:

«ای اهل شهری که مردمانش ستمگرند!

به خداوند سوگند من بقیهٔاللّه هستم، خداوند فرمود:

بقیهٔاللّه برایتان بهتر است اگر ایمان دارید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۷۱، ح ۵.)

۲. در «زیارت جامعه کبیره» آمده است:

«اَلسَّلامُ عَلَی الاَئِمَهِٔ ... وَ بَقیَّهِٔ اللَّهِ»...

«سلام بر امامان که ... بقیهٔاللّه هستند.»

(شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.)

۳. در دعای ندبه می‌خوانیم:

«أیْنَ بَقِیَّهُٔاللَّهِ الَتی لا تَخْلُو مِنَ‌العِتْرَهِٔ الهادِیَهِٔ»...

«کجاست آن بقیهٔاللّه که از عترت هدایتگر بیرون نیست.»

(سید بن طاووس، الاقبال، ص ۲۹۷.)

۴. در حدیثی آمده است:

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید:

آیا بر امام قائم علیه السلام می‌توان با عنوان «امیرمؤمنان» سلام کرد؟

فرمود:

«لا ذاکَ اِسْمٌ سَمَّی اللّهُ بِهِ اَمیرَالمؤمِنینَ لَمْ یُسَمَّ بِهِ اَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لا یَتَسَمَّی بِهِ بَعْدَهُ اِلّا کافِرٌ قُلتُ جُعِلْتُ فِداکَ کَیْفَ یُسَلِّمُ عَلیهِ؟

قال:

یَقُولُونَ السَّلامُ عَلَیکَ یا بَقیَّهَٔ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأ بَقیَّتُ اللهِ خَیرٌ لَکُم اِنْ کنتُم مُؤمنین.»

«خیر، خداوند این نام را به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اختصاص داده است. پیش از او کسی این نام بر خود ننهاده و پس از او نیز – مگر کافر – این نام به خود نبندد.

راوی گوید:

پرسیدم:

فدایت گردم پس چگونه بر او سلام کنند؟

فرمود:

می گویند:

سلام بر تو ای بقیهٔاللّه.»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۲؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۲۴۹ و ۱۹۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۶.)

۵. و از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

«نخستین سخن حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور این آیه است که می‌خواند:

بقیهٔاللّه برایتان بهتر است اگر ایمان دارید. آنگاه می‌فرماید:

منم بقیهٔاللّه و حجّت و خلیفه او در میان شما. در آن زمان هر کس بر آن جناب سلام کند، می گوید:

السَّلامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّةَ اللّهِ فِی اَرْضِهِ.»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶.)

۶. در روایت است وقتی احمد بن اسحاق بن سعد اشعری محضر امام عسکری علیه السلام شرفیاب شد، درباره جانشین آن حضرت سؤال کرد؛ حضرتش کودکی خردسال همچون قرص ماه به او نشان داد. احمد بن اسحاق پرسید:

آیا نشانه‌ای هست تا قلبم اطمینان یابد؟

آن کودک زبان گشود و با زبان عربی فصیح چنین فرمود:

«اَنَا بَقِیَّةُ اللّهِ فِی اَرْضِهِ وَ المُنْتَقِمُ مِنْ اَعْدائِهِ فَلا تَطْلُبْ اَثَراً بَعْدَ عَیْنٍ یا احمد بن اِسْحاقَ»

(همان، ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۱.)

(من بقیهٔالله بر روی زمین هستم و من منتقم از دشمنان اویم.

ای احمد بن اسحاق!

بعد از دیدن اثری طلب نکن.»

بلالیه

از فرقه‌های «غُلاهٔ» منسوب به ابوطاهر محمد بن علی بن بلال (از اصحاب امام یازدهم) و از منکران نیابت ابو جعفر عمری محمد بن عثمان (از نواب اربعه) هستند.

ابو طاهر از تسلیم اموالی که شیعیان به عنوان سهم امام به او داده بودند، به ابو جعفر محمد بن عثمان خودداری کرد.

سپس دعوی نیابت نمود و گفت:

وکیل امام است. از طرف حضرت صاحب الامر علیه السلام توقیعی در لعن او صادر شد و شیعیان نیز از وی تبرّی جستند.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.)

بیت الحمد

«بیت» در لغت به معنای خانه و «حمد» به معنای ستایش و ثنا است.

این واژه در برخی روایات مهدویّت به کار رفته و از آن به عنوان جایگاهی مربوط به حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است.

مفضل گوید:

شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

«اِنَّ لِصَاحِبِ هَذا الاَمْرِ بَیتاً یُقَالُ لَهُ بَیْتُ الحَمْدِ فِیهِ سِراجٌ یَزهَرُ مُنذُ وُلِدَ اِلَی یَوْمَ یَقُومُ بِالسَّیفِ لا یُطْفَأ»

(الغیبهٔ، ص ۲۳۹، ح ۳۱.)

(همانا صاحب این امر را خانه‌ای است که بدان «بیت الحمد» گویند. در آن چراغی است که روشنی می‌بخشد و از آن هنگام که

صاحب الامر زاده شده تا روزی که با شمشیر قیام کند، خاموش نخواهد شد.» اگرچه به روشنی جایگاه این خانه و چگونگی روشنایی بخشی چراغ آن، بیان نشده است؛ ولی احتمال می‌رود مقصود یک معنای کنایی باشد که با ولادت آخرین حجّت الهی، چراغ هدایت بشر با فروغی هر چه بیشتر به پرتو افشانی پرداخته و زمین را از نور وجود خود آکنده ساخته است.

این روایت با همین مضمون از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۶۷، ح ۴۸۳.)

گفتنی است این واژه در منابع اهل سنّت نیز آمده است؛ ولی به معنای خانه‌ای است که در بهشت ساخته می‌شود.

(ر.ک: تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۹؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۱۵.)

بیت المقدس

شهر «البَیْتُ المُقَدَّس» یا «بَیتُ المَقدِس» یا «قُدس.»

این شهر در غرب آسیا و شمال خاورمیانه، در فلسطین واقع شده است. اوّلین قبله مسلمین است. قداست این شهر بسیار است. آن را پیامبران بنا کرده‌اند داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام در این شهر حشمت داشتند.

(ر.ک: الکافی، ج ۸، ص ۱۴۴، ح ۱۱۴؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۰۷ و ۲۲.)

خداوند در همین جا زکریا علیه السلام را به یحیی علیه السلام بشارت داد. جبال و طیر را در بیت المقدس برای داوود علیه السلام مسخر ساخت.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۷۲.)

هاجر از کوثا به بیت المقدس هجرت کرد. موسی علیه السلام در اینجا به نور رب العزهٔ نگریست و در همین جا با خداوند تکلم کرد.

(ر.ک: مستدرک الوسایل، ح ۱۰، ص ۳۲۴.)

مریم عذرا در بیت المقدس وفات یافت عیسی بن مریم در همین جا به دنیا آمد و عروج کرد. حضرت محمد علیه السلام مدت‌ها رو به بیت المقدس نماز می گزارد

(الکافی، ج ۳، ص ۲۸۶.) و اسرای آن حضرت به اینجا و معراج آن حضرت از همین جا بود.

(اسراء (۱۷)، آیه ۱.)

بالاخره در اینجا حضرت مسیح نازل شده و در نماز به حضرت مهدی علیه السلام اقتدا خواهد کرد.

(ر.ک: منتخب الاثر، فصل ۸۴، ح ۱۳.)

ابن بطریق در «العُمْده» به نقل از ثعلبی در تفسیرش چگونگی نزول حضرت عیسی بن مریم علیها السلام را این گونه توصیف کرده است:

...«یَنزِلُ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ علی ثَنْیَهٍ مِنَ الاَرْضِ المُقدَّسَهِ یُقالُ لَها أثبنی و عَلَیهِ مِمْصَرَتانِ و شَعرُ رَأسِهِ دَهینٌ وَ بِیَدِهِ حِرْبَهٌ وَ هِیَ الَّتی یَقْتُلُ بِها الدَّجّالَ فَیأتِی بَیتَ المَقْدِسَ وَ النَّاسُ فِی صَلاهِ العَصْرِ وَ الاِمامُ یَؤُمُّ بِهِمْ»...

(ابن بطریق، العمدهٔ، ص ۴۳۰، ح ۹۰۱.)

(حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بر بخشی از سرزمین مقدس - که به آن «اثبنی» گویند - فرود می‌آید؛ در حالی که دو لباس بر تن دارد و موهای خویش را روغن مالی کرده است به دست خود حربه‌ای دارد که به وسیله آن دجّال را می کشد. پس به معنای بیت المقدس می‌آید، در حالی که مردم در نماز عصر هستند و امام بر آنان امامت می کند»...

امام علی علیه السلام از «بیت المقدس» در آستانه ظهور به عنوان بهترین جاها یاد کرده، فرموده است:

...«خَیرُ المَسَاکِنِ یَومَئِذٍ بَیْتُ المَقْدِسِ و لَیَأتِیَنَّ عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ یَتَمَنّی اَحَدُهُم اَنَّهُ مِنْ سُکّانِهِ.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، باب ۴۷، ح ۱.)

(بهترین جاها در آن روز بیت المقدس باشد و بر مردم زمانی در آید که هر کدامشان آرزو کنند که از ساکنان آنجا باشند.»

بیعت با حضرت مهدی

اولین اقدام حضرت مهدی علیه السلام در ابتدای ظهور گرفتن بیعت از یاران خود است.

«بیعت» واژه عربی از ریشه (ب ی ع) به معنای خرید و فروش و ایجاب و قبول بیع و در اصطلاح بر هم زدن کف دست راست از طرفین به نشانه ختم معامله و تسلیم است و نیز به هر عمل و رفتاری اطلاق می‌شود که شخص به وسیله آن فرمانبرداری خود را از شخص دیگر و سرسپردگی در برابر امر و سلطه او نشان دهد. شاید اطلاق کلمه «بیعت» به این معنا، از این جهت بود که هر یک از دو طرف، تعهّدی همچون دو معامله‌گر در برابر دیگری می‌کردند؛ بیعت کننده حاضر می‌شود تا پای جان و مال و فرزند در راه اطاعتِ او بایستد و بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می‌گیرد. قرائن نشان می‌دهد که بیعت از نوآوری‌های مسلمین نیست؛ بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام در میان عرب رواج داشت و به همین دلیل در آغاز اسلام - که طائفه «اوس» و «خزرج» در موقع حج از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در عقبه بیعت کردند - برخورد آنها با مسأله بیعت، برخورد با یک امر آشنا بود، بعد از آن نیز پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در فرصت‌های مختلف با مسلمانان تجدید بیعت کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیعت زنان را نیز می‌پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن؛ بلکه دستور می‌داد ظرف بزرگی از آب حاضر کنند.

سپس آن حضرت دست خود را در یک طرف ظرف فرو می‌برد و زنان بیعت کننده در طرف دیگر. گفتنی است در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام - که از سوی خدا نصب می‌شوند - نیازی به بیعت نیست.

یعنی، اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام منصوب از سوی او، واجب است؛ خواه بر کسانی که بیعت کرده یا نکرده باشند و به تعبیر دیگر لازمه مقام نبوّت و امامت، وجوب اطاعت است؛ همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

«یَا اَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ.»

(نساء (۴)، آیه ۵۹.)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. حال این پرسش پیش می‌آید که اگر چنین است پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله از یاران خود یا تازه مسلمانان، بیعت گرفت که دو نمونه آن (بیعت رضوان و بیعت با اهل مکه) در قرآن صریحاً آمده است.

(ر.ک: سوره فتح (۴۸)، آیه ۱۰ و ۱۸.)

پاسخ اینکه:

بدون شک این بیعت‌ها یک نوع تأکید بر وفاداری بوده که در مواقع خاصی انجام می‌گرفته است؛ مخصوصاً برای مقابله با بحران‌ها و حوادث سخت از آن استفاده می‌شده است تا در سایه آن روح تازه‌ای در کالبد افراد دمیده شود.

البته همین امر در بیعت با حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود که جنبه تأکید بر وفاداری دارد. یکی از کارهای نخست حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور بیعت با یاران خود است.

این بیعت در مسجد الحرام و بین رکن و مقام صورت می‌گیرد.

(کتاب الغیبهٔ، ۴۷۶، ح ۵۰۲.)

همچنین در روایات فراوانی نقل شده که اولین بیعت کننده با حضرت مهدی علیه السلام، جبرئیل آن فرشته مقرب الهی است.

امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی می‌فرماید:

...«پس نخستین کسی که با او بیعت کند، جبرئیل است.

سپس آن ۳۱۳ نفر [بیعت می‌کنند (...] الغیبهٔ، ص ۳۱۴؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۹۰؛ ر.ک: الفتن، ص ۱۸۳.)

پس از این بیعت ویژه، حضرت مهدی علیه السلام با دیگر یاران خود بیعت خواهد نمود.

بیعت نامه حضرت مهدی

در روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام مفاد بیعت‌نامه مردم و حضرت مهدی علیه السلام این گونه مورد اشاره قرار گرفته است:

...«با او بیعت می‌کنند که هرگز دزدی نکنند. مرتکب فحشا نشوند. مسلمانی را دشنام ندهند. خون کسی را به ناحق نریزند. به آبروی کسی لطمه نزنند. به خانه کسی هجوم نبرند. کسی را به ناحق نزنند. طلا، نقره، گندم و جو ذخیره نکنند. مال یتیم نخورند. در مورد چیزی که یقین ندارند، گواهی ندهند. مسجدی را خراب نکنند. مشروب نخورند. حریر و خز نپوشند. در برابر سیم و زر سر فرود نیاورند. راه را بر کسی نبندند. راه را ناامن نکنند. گرد هم جنس بازی نگردند. خوراکی را از گندم و جو انبار نکنند. به کم قناعت کنند. طرفدار پاکی باشند و از پلیدی گریزان باشند. به نیکی فرمان دهند و از زشتی‌ها باز دارند. جامه‌های خشن بپوشند. خاک را متکای خود سازند. در راه خدا حق جهاد را ادا کنند و»...

او نیز در حق خود تعهد می‌کند که:

«از راه آنان برود، جامه‌ای مثل جامه آنها بپوشد. مرکبی همانند مرکب آنان سوار شود و آنچنان که آنها خواهند، باشد ... با کم راضی و قانع شود. زمین را به یاری خدا پر از عدالت کند، آن چنان که پر از ستم شده است. خدا را آن چنان که شایسته است بپرستد. برای خود دربان و نگاهبان اختیار نکند.»

(منتخب الاثر، ص ۴۶۹.)

البیعهٔ لله

از برخی روایات اسلامی - اعم از روایات شیعه و اهل سنّت - استفاده می‌شود که شعار پرچم پر افتخار حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور، جمله «البَیْعَهُ لله» است.

شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده است:

«اِنَّهُ یَکُونُ فِی رایَهِ المَهدِیّ علیه السلام البَیْعَهُ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۶۵۴، ح ۲۲؛ منتخب الانوار المضئیهٔ، ص ۱۷۸؛ العدد القویهٔ، ص ۶۶؛ و از منابع اهل سنّت: کتاب الفتن، نعیم بن حماد المروزی، ص ۲۲۰؛ ینابع المودهٔ، القندوزی، ج ۳، ص ۲۶۷.)

(همانا بر پرچم مهدی البَیْعَهُ لِلّهِ است.»

همچنین در برخی روایات دیگر گفته شده است:

«البَیْعَهُ لِلّه» ندایی است که از سوی جبرئیل فرشته مقرب الهی به گوش جهانیان می‌رسد.

شیخ مفید رحمه الله از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

...«جَبْرَئیلُ عَنْ یَدِهِ الیُمْنی یُنادِی البَیْعَهُ لِلّهِ فَتَصِیرُ اِلَیهِ شِیعَتُهُ مِنْ اَطْرَافِ الاَرضِ تُطْوی لَهُمْ طَیّاً حَتّی یُبایِعُوهُ فَیَمْلَأُ اللّهُ بِهِ الاَرْضَ عَدْلاً

کَمَا مُلِئتْ ظُلْماً وَ جَوراً»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۹؛ دلائل الامامهٔ، ص ۲۵۰، کتاب الغیبهٔ، ص ۴۵۳؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۶۲.)

(جبرئیل از کنار دست راست او ندا سر می‌دهد «البَیْعَهُ للّه.» پس در آن هنگام پیروان او از اقصی نقاط گیتی به سوی او می‌شتابند تا اینکه با آن حضرت بیعت کنند. پس خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد می‌سازد، آن‌سان که پر از ظلم و جور شده است.»

حرف «پ»

پایان تاریخ

بشر به مقتضای حب ذات و طبیعت جستجوگر خود، همواره به سرانجام دنیا می‌اندیشیده است.

(تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۰۳.)

همه ادیان الهی و بیشتر مکاتب بشری، درباره پایان تاریخ، اظهار نظر کرده‌اند.

(نجات‌بخشی در ادیان، ص ۱۳ و ۱۴؛ علی و پایان تاریخ، ص ۲۵ – ۱۵.)

در همه پیش‌گویی‌های مربوط به آخِرُ الزّمان، خبرهای وحشتناک و نگران کننده‌ای وجود دارد؛ (هزاره گرایی، ص ۲۵.)

ولی اغلب بر این امر اتّفاق نظر است که پایان کار بشر، روشن و سعادت‌آمیز است.

(نجات بخشی در ادیان، ص ۱۳ و ۱۴.)

در تمام فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، کم و بیش سرانجام سعادت‌مند بشر پیش بینی شده است.

(قیام و انقلاب مهدی، ص ۵.)

در متون زرتشتی (از آیین‌های باستان) به صراحت از دوره طلایی بشر در پایان جهان یاد شده که به آشوب‌ها و بلاهای بسیار مسبوق می‌گردد و با ظهور واپسین منجی (سوشیانس) محقّق می‌شود.

(اوستا، گاهان، یسنه ۴۶، ب ۳ و یَشتها، اردیبهشت، ب ۱۷ – ۱۰ و فروردین، ب ۱۲۹؛ نجات بخشی در ادیان، ص ۳–۷۱.)

در آیین هندوان نیز هر دوره انسانی به چهار قسمت تقسیم شده که قسمت چهارم آن، مظهر غروب و افول تدریجی معنویت اوّلیه است و از آن، به عصر ظلمت (Yuga Kali) تعبیر می‌شود؛ سپس منجی بشر ظاهر شده و با فروپاشی جوامع انسانی و از بین رفتن شرارت‌ها، دوره‌ای نو آغاز می‌گردد.

(بحران دنیای متجدّد، ص ۱ و اوپانیشاد، ص ۷۷۴ – ۷۷۲ و ۷۳۷.)

در متون بودایی نیز از این دوره، سخن به میان آمده است.

(بودا، ص ۵۱۸ و ۵۱۹ علی و پایان تاریخ، ص ۲۳.)

در ادیان ابراهیمی – بیش از آیین‌ها و مکاتب دیگر – بر دوره طلایی بشر در پایان تاریخ، تأکید شده است. در عهد عتیق، برقراری سعادت و عدالت در سرتاسر جهان پیش بینی شده که به وسیله «مشیح» محقّق می‌شود.

(کتاب مقدّس، اشعیاء ۱۱ و ۱۲، یوئیل ۳ و ۴، زکریا ۹، دانیال ۴۴: ۲ و ۱۳: ۷ و ۲۷.)

در عهد جدید نیز به این مطلب پرداخته شده

(کتاب مقدّس، متی ۴۴ – ۱۵: ۲۴ و رسل ۲۱ – ۱۷: ۲.) و مکاشفه یوحنا به طور کامل به حوادث ناگوار آخِرُ الزّمان، اختصاص یافته و در پایان آن، به برقراری صلح و آرامش جهان تحت حاکمیت مؤمنان اشاره شده است.

(کتاب مقدّس، مکاشفه یوحنا ۲۲ – ۴؛ نجات بخشی در ادیان، ص ۱۳۳ – ۱۱۳.)

در میان مکاتب بشری، پیش بینی «مارکس» از مدینه کمونیستی همراه با کمون نهایی ایجاد شده، تصویری از جامعه بی‌طبقه و بی‌نیاز از دولت را ارائه می‌دهد.

(مارکس و مارکسیسم، ص ۹۴ - ۹۱.)

پیش بینی‌های «رنه گنون»

(عبدالواحد یحیی) از افول و فروپاشی تمدّن مادّی غرب و ظهور مجدّد حقّ و حقیقت - که با نظر به داده‌های آیین‌های باستان و ادیان ابراهیمی ارائه شده - خبر می‌دهد.

(بحران دنیای متجدّد، ص ۱۵۴ و ۱۰۵ و ۵۵ و ۲۰ و ۲ و ۱۸۶؛ علائم آخِرُ الزّمان، ص ۲۰۰ و ۱۹۹ و ۱۸۸ و ۳۱۸.)

نظریّه پایان تاریخ «فوکویاما» پیروزی نهایی نظام غربی و حاکمیّت ابدی آن بر سرتاسر جهان را پیش بینی کرده است («پایان تاریخ و آخرین انسانها» مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ص ۲۲.)

و نظریّه «برخورد تمدّن‌ها» از «هانتیگون» جنگ جهانی تمدّن‌ها و نظم جهانی نوی بر اساس مرزهای تمدّنی را در پایان این دوره از جهان، پیش بینی می کند.

(برخورد تمدّن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ص ۴۸۵ و ۵۱۶.)

دیدگاه کلی قرآن درباره پایان تاریخ

دیدگاه قرآن درباره سرانجام بشر، دیدگاهی خوش بینانه است و در آن پایان دنیا پایانی روشن و سعادت آمیز دانسته شده است. سرانجام سعادتمند جهان، همان تحقّق کامل غرض از آفرینش انسان‌ها است که چیزی جز عبادت خداوند نخواهد بود:

«وَ مَا خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدونَ.»

(ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.)

عبودیّت الهی در سطوح گوناگون فردی و اجتماعی آن، براساس برنامه‌ریزی خداوند و در چارچوب اصل اختیار واقع شده و غالب انسان‌ها از آن بهره‌مند می‌شوند:

«وَعدَاللّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّلِحتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ ... وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُم الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعدِ خَوفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيئاً»

(نور (۲۴)، آیه ۵۵.)

و «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدى وَ دِينِ الحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»

(توبه (۹)، آیه ۳۳؛ فتح (۴۸) آیه ۲۸؛ صف (۶۱)، آیه ۹.) و (تاریخ الغیبهٔ الکبری، ص ۲۳۹ - ۲۳۳؛ تاریخ ما بعدالظهور، ص ۳۳.)

آیات ناظر به آینده جوامع انسانی، بر عنصر خوش بینی در جریان کلّی نظام طبیعت و طرد عنصر بدبینی درباره پایان کار بشر، تأکید ورزیده، به نوعی فلسفه تاریخ بر اساس سیر صعودی و تکاملی آن اشاره دارد.

(قیام و انقلاب مهدی، ص ۶ و ۱۴.)

از نگاه اسلام، دین با پشت سر گذاشتن مراحل مختلف، در کامل‌ترین شکل خود به بشر عرضه شده است:

«اَليَومَ أَكمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتمَمتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُم الإِسلامَ دِيناً»

(مائده (۵)، آیه ۳.)

و همواره با انتقال از جامعه‌ای به جامعه دیگر شکوفاتر می گردد:

«مَنْ يَرتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوفَ يَأتِي اللّهُ بِقَومٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»

(مائده (۵)، آیه ۵۴.) و (فلسفه تاریخ، ص ۲۵۱ - ۲۴۷.)

خداوند از پیامبران گذشته، پیمان گرفته که به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ایمان آورده، به او یاری رسانند.

(آل عمران (۳)، آیه ۸۱.)

بنابراین، تمام نبوّت‌ها و شرایع پیشین، مقدمه و پیش در آمد شریعت ختمیّه‌اند.

(نهج‌البلاغه، ص ۲۰؛ خاتمیّت، ص ۲۱.)

از ظاهر برخی آیات، چون «و السَّبقونَ السَّبِقونَ، أُولئِکَ المُقرَّبوُنَ ... ثُلَّةٌ مِن الأَوَّلین و قَلیلٌ مِن الأَخِرین»

(واقعه (۵۶)، آیه ۱۳ - ۱۰ و ۱۴.)

و نیز بعضی روایات (صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.) بر می‌آید که پیشینیان از مردم آخِرُ الزّمان، فضیلت و مرتبه بالاتری داشته‌اند؛

(بیضاوی، ج ۵، ص ۲۸۴؛ من وحی القرآن، ج ۲۱، ص ۳۲۹.)

امّا اهل تفسیر، سبقت گرفتگان را پیامبران و اصحابشان دانسته و سبقت را فضیلتی برای اقوام گذشته نشمرده‌اند؛ زیرا طبیعی است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، نسبت به تمام پیامبران دیگر و اصحابشان بسیار کمتر باشند.

(نهج البیان، ج ۵، ص ۱۳۵؛ نمونه، ج ۲۳، ص ۲۰۷.)

البته روایاتی نیز حاکی از نسخ آیه مزبور نقل شده (الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۸.) که درست به نظر نمی‌رسد

(الکشاف، ج ۴، ص ۴۵۹.)

و به دلیل سطح بالای معرفت مردم آخِرُ الزّمان، معجزات حسّی اقوام گذشته، جای خود را در اسلام به معجزه عقلی و علمی (قرآن) می‌دهد.

(الاتقان، ج ۲، ص ۲۵۲.)

طبق روایات، سوره توحید و شش آیه آغازین حدید، برای اقوامی در آخِرُ الزّمان نازل شده که در کاوش‌های دینی، از اقوام پیشین ژرف اندیش‌تر و دقیق‌اند.

(الکافی، ج ۱، ص ۹۱.)

در روایات متعدد دیگر نیز دوره آخِرُ الزّمان و مردم آن - به رغم وقوع فتنه‌ها و آشوب‌های بسیار - بهترین زمان و بهترین مردم شناسانده شده‌اند.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ الغیبهٔ، ص ۲۰۶.)

بنابراین، میان دیدگاه خوش بینانه اسلام درباره پایان تاریخ و ظهور آفت‌های اجتماعی بسیار در آن دوره، هیچ گونه تنافی وجود ندارد.

برخی از پیامبران نیز به دلیل فضیلت مردم آخِرُ الزّمان، از خداوند خواسته‌اند که نام و راهشان در میان آنان جاوید بماند.

(شعرا (۲۶)، آیه ۸۴.) و (البرهان، ج ۴، ص ۱۷۴.)

قرآن، امت پیامبر را معتدل‌ترین و در نتیجه کامل‌ترین «و کَذلِکَ جَعَلنکُمْ أُمَّةً وَسَطاً»

(بقره (۲)، آیه ۱۴۳.) و (خاتمیت، ص ۱۹.) و بهترین امّت «خَیرَ أُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»

(آل عمران (۳)، آیه ۱۱۰.) معرفی می‌کند.

(نمونه، ج ۲۳، ص ۲۰۸.)

بر همین اساس، خوارق عادت در آخِرُ الزّمان به کمترین میزان رسیده، خداوند از طریق سنت‌های طبیعی تاریخ، جوامع بشری را با آزمایش‌های مختلف به حدی از بلوغ، شعور و تجربه می‌رساند که زمینه حکومت جهانی صالحان مهیا شده

(تاریخ الغیبهٔ الکبری، ص ۲۴۴ - ۲۴۲.)

و براساس سنّت همیشگی خویش، مؤمنان را بر همه موانع چیره ساخته، به فتح و پیروزی پایدار می‌رساند:

«إِنَّهُم لَهُم المَنصُورونَ و إِنَّ جُندَنا لَهُمُ الغَلِبونَ.»

(صافات (۳۷)، آیه ۱۷۲ و ۱۷۳.)

از مجموعه مباحث گذشته می‌توان نتیجه گرفت که دوره اسلامی، همان دوره آخِرُ الزّمان است که تحقّق کامل دیدگاه مثبت اسلام، درباره پایان تاریخ، در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام به وقوع خواهد پیوست.

(دایرهٔالمعارف قرآن کریم، ج ۱، ص ۱۱۹ - ۱۱۵.)

پرچم حضرت مهدی هنگام ظهور

در روایات فراوانی ذکر شده که پرچم حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور، همان پرچم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَعَهُ رَایَةُ رَسُول اللّه صلی الله علیه و آله.»

آن‌گاه حضرت در پاسخ شخصی که پرسید:

آیا نزد او است یا اینکه برای او آورده می‌شود؟

فرمود:

«بلکه جبرئیل آن را خواهد آورد.» بعد از آن ایشان فرمود:

«با آن پرچم بر هیچ [قوم ستمگری] نمی‌گذرد، مگر آنکه خداوند آنها را هلاک می‌سازد.»

(الغیبهٔ، ص ۳۰۹، ح ۴؛ و ر.ک: کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۲۳.)

شبیه همین روایت از امام سجاد علیه السلام نیز نقل شده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵، ح ۳.)

اهمیت این امر به قدری زیاد است که در غیبت نعمانی بابی تدوین شده با این عنوان که پرچم پیامبر بعد از جنگ جمل، باز نخواهد شد؛ مگر به دست قائم علیه السلام.

(الغیبهٔ، ص ۳۰۷.)

امام صادق علیه السلام درباره آن پرچم به ابو بصیر فرمود:

«یا اَبا محمد!

ما هِیَ وَاللَّهِ قُطْنٌ وَ لا کَتانٌ وَ لا قَزٌّ وَ لا حَریرٌ.

قُلْتُ:

فَمِنْ اَیِّ شَیْءٍ هِیَ؟

قالَ:

مِن وَرَقِ الجَنّةِ نَشَرَها رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ بَدرٍ ثُمَّ لَفَّها وَ دَفَعَها اِلَی عَلیّ علیه السلام فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلیٍّ حَتّی اِذا کانَ یَوْمَ البَصْرَةِ نَشَرَها اَمیرُالمُؤمِنینَ فَفَتَحَ اللّهُ عَلَیهِ ثُمَّ لَفَّها وَ هِیَ عِندَنا هُناکَ لا یَنْشُرُها اَحَدٌ حَتّی یَقُومَ القائِمُ فَاِذا هُوَ قامَ نَشَرَها»...

(همان، ح ۲.)

«ای ابا محمد!

به خدا قسم آن پرچم نه از پنبه است و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر.

عرض کردم:

پس از چه چیزی است؟

فرمود:

از ورق (برگ) بهشتی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر آن را برافراشت و بعد آن را در هم پیچید و به علی علیه السلام داد. پس همچنان نزد علی علیه السلام بود تا هنگامی که روز بصره فرا رسید، آن را برافراشت. پس خداوند پیروزی را نصیب او ساخت.

سپس آن حضرت آن را در هم پیچید و آن اینجا نزد ما است. هیچ کس آن را نخواهد گشود تا آنگاه که قائم علیه السلام قیام کند و چون او قیام نمود، آن را برخواهد افراشت.»

و از علی علیه السلام روایت شده، آنگاه که حضرت مهدی علیه السلام پرچم خویش را به اهتزاز در آورد بین مشرق و مغرب برای او روشن خواهد شد.

«اِذا هَزَّ رایَتَهُ اَضاءَ لَها ما بَیْنَ المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۷.)

پرچم‌های سیاه از خراسان

در فرهنگ مهدویّت از وجود «پرچم‌های سیاه از خراسان» به عنوان نشانه ظهور یاد شده و درباره آن روایاتی چند از معصومین علیهم السلام نقل شده است. مضمون این روایات آن است که پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام در منطقه خراسان (خراسان قدیم، شامل: قسمت‌های زیادی از ایران، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان) انقلابی برپا می‌شود و مردم در حالی که پرچم‌های سیاه را به اهتزاز در آورده‌اند، به حرکت در می‌آیند.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۴۵۲.)

پدیدار شدن این نشانه ظاهراً در آستانه ظهور و یا اندکی پیش از آن خواهد بود؛ به گونه‌ای که حضرت مهدی علیه السلام آنان را به سوی خویش فرا می‌خواند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«تَنْزِلُ الرّایاتُ السُّودُ حَتّی تَخْرُجَ مِنْ خُراسان اِلَی الکُوفَهِٔ فَاِذا ظَهَرَ المَهْدِیُ علیه السلام بَعَثَ اِلَیهِ بِالبَیْعَهِٔ»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۵۳، ح ۴۵۷.)

(پرچم‌های سیاهی از خراسان بیرون می‌آید و به جانب کوفه به حرکت در می‌آیند. پس چون مهدی علیه السلام ظاهر شود، اینان کسی را جهت بیعت نزد آن حضرت می‌فرستند.» به غیر از این روایت، احادیث دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد خروج پرچم‌های سیاه از خراسان، قیامی است که در آینده و در آستانه ظهور برپا می‌شود. در حقیقت، برخی از یاران حضرت مهدی علیه السلام همراه آن پرچم‌های سیاه خواهند بود.

(اربلی، کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۴۷۲.)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«اِذَا رَأیْتُمُ الرّایاتِ السُّودَ قَد اَقْبَلَتْ مِنْ خُراسانَ فَأتُوها وَ لَو حَبْواً عَلَی الثَّلْجِ فَاِنّ فیها خَلیفَهَٔ المَهْدِیّ.»

(همچنین ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷؛ تحفهٔ الاحوذی، ج ۶، ص ۴۵۱؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۱۶۰، ح ۳۱۰۳۳؛ کتاب الفتن،

ص ۱۸۸.)

برخی احتمال داده‌اند:

منظور از خروج پرچم‌های سیاه از خراسان، همان قیام ابومسلم خراسانی (در سال ۱۴۰ ه. ق) علیه حاکمیت هزار ماهه بنی امیه است.

(ر.ک: تاریخ غیبت کبری، ص ۴۵۸.)

که به از هم گسستن حکومت بنی امیه و روی کارآمدن بنی عباس انجامید!

مستند اینان، روایت زکار از امام صادق علیه السلام و بعضی قراین و مؤیدات تاریخی است. در این روایت، با اشاره به نام و مشخصات ابومسلم خراسانی، از وی به عنوان صاحب پرچم‌های سیاه، یاد شده است.

(الغیبهٔ، ص ۱۲۵.)

این احتمال درست نیست؛ زیرا روایت زکار - که مهم‌ترین مستند و دلیل آن به شمار می‌رود - از نظر سند ضعیف و غیرقابل اعتماد است. افزون بر این، تطبیق این نشانه بر شورش ابومسلم خراسانی، در پیش از یک قرن قبل از تولد امام مهدی علیه السلام و نشانه ظهور دانستن آن، بسیار بعید است!

این نکته نیز در خور توجه است که حاکمان بنی‌عباس، تلاش می‌کردند، قدرت را از دست بنی امیه بگیرند؛ از این رو «نفس زکیه» را مهدی معرفی می‌کردند! و از جانب دیگر می‌خواستند شورش ابومسلم خراسانی را در راستای قیام مهدی علیه السلام و نشانه ظهور وی قلمداد کنند! بر این اساس، بعید نیست حاکمان بنی‌عباس، به دلخواه خویش، در این روایات دست برده و آنها را با خود تطبیق کرده باشند.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۲۹۶.)

پیراهن حضرت مهدی

در روایات فراوانی گفته شده برخی از میراث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نزد حضرت مهدی علیه السلام است. از جمله آنها پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله است:

یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«آیا پیراهن قائم را که با [بر تن داشتن] آن قیام کند، نشانت ندهم؟

عرض کردم:

چرا ... پس [آن حضرت] جعبه‌ای را خواست و آن را گشود و از آن پیراهن کرباسی را بیرون آورد. آن را باز کرد (یا روی زمین پهن کرد). ناگاه دیدم در آستین چپ آن، خون مشاهده می‌شود (خون آلود است).

سپس فرمود:

این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ روزی که دندان‌های پیشین آن حضرت ضربه دید، آن را بر تن داشت و قائم در این پیراهن قیام خواهد کرد. [راوی گوید:] من آن خون را بوسیدم و بر روی خویش نهادم (به صورت خود مالیدم).

سپس امام صادق علیه السلام آن را در هم پیچید و برداشت.»

(الغیبهٔ، ص ۲۴۳، ح ۴۲.)

همچنین ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل کرده است:

...«یَکُونُ عَلَیهِ قَمِیصُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله الَّذِی عَلَیْهِ یَومَ اُحُدٍ»...

(همان، ص ۳۰۷، باب ۱۹، ح ۲.)

...(پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله که در روز احد به تن داشت، بر تن او است»...

البته در برخی روایات نیز لباس حضرت مهدی علیه السلام همان لباس حضرت علی علیه السلام بیان شده است. حماد بن عثمان می گوید:

در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد:

خداوند به صلاحت دارد! شما فرمودید که علی بن ابیطالب علیه السلام لباس خشن به تن می کرد؛ پیراهن چهار درهمی می‌پوشید و امثال این‌ها، در حالی که می‌بینم شما خود جامه‌ای نیکو پوشیده‌اید!

حماد می گوید:

حضرت به او فرمود:

«علی بن ابیطالب علیه السلام آن لباس‌ها را در زمانی می‌پوشید که عیب نبود. اگر چنان لباس‌هایی را امروز می‌پوشید موجب شهرت او می‌شد.

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

«فَخَیرُ لِباسِ کُلِّ زَمانٍ لِباسُ اَهْلِهِ غَیرَ اَنَّ قائِمَنا اَهلَ البَیْتِ اِذَا قَامَ لَبِسَ ثِیابَ عَلیٍّ وَ سَارَ بِسیرةِ عَلیّ علیه السلام»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۴.)

(پس بهترین لباس هر زمانی، لباس اهل آن زمان است؛ ولی هنگامی که قائم ما اهل بیت قیام کرد، لباس علی علیه السلام را بر تن کرده و به روش آن حضرت عمل خواهد کرد.»

حرف «ت»

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم

مؤلف کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم دکتر جاسم محمد حسین، اهل عراق و متخصص در تاریخ اسلام است. وی تحصیلات خود را در تاریخ خاورمیانه در بصره، بغداد و ادینبورگ به انجام رسانده و دکترای خود را از دانشگاه ادینبورگ اخذ کرده است.

سپس در بخش «مطالعات اسلامی و خاورمیانه» آن دانشگاه دوره تحقیقات فوق دکترا را ادامه داده است. علاوه بر این کتاب، مقالات و کتاب‌های محققانه دیگری نیز از دکتر جاسم حسین به زبان‌های انگلیسی، عربی و اردو به چاپ رسیده است که برخی از آنها عبارت است از:

۱. بررسی مراسم مذهبی تعزیه در میان شیعیان از دیدگاه تاریخی و جامعه شناسی.

۲. سیاست اصولی و منسجم امامان علیهم السلام

۳. نقش احادیث مذهبی در غیبت امام دوازدهم علیه السلام

۴. تأثیر غیبت کبرای امام دوازدهم علیه السلام بر موقعیت سیاسی و مذهبی فقهای امامیّه

۵. نقش وکالت امامیّه با عنایت خاصّ نسبت به دوران نخستین سفیر. کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم با ورود و خروج بسیار عالی به مباحث، یک مسیر تحقیقی محققانه و منصفانه را پی می گیرد و از یک مقدمه، هفت فصل و نتیجه گیری تشکیل شده است.

مقدمه: معرفی منابع اولیّه و بررسی آنها

فصل اول:

نقش احادیث در غیبت امام دوازدهم علیه السلام

فصل دوم:

نقش امامان در فعالیت‌های مخفی و تأثیر آن بر تکامل تدریجی غیبت

فصل سوم:

دیدگاه‌های امامیّه درباره امام غایب و ولادت آن حضرت

فصل چهارم:

بازتاب فعالیت‌های مخفی امام دوازدهم علیه السلام در اقدامات سفیران آن حضرت

فصل پنجم:

فعالیت‌های مخفی دومین سفیر امام دوازدهم علیه السلام

فصل ششم:

دوران نوبختی، سومین سفیر

فصل هفتم:

سفیر چهارم و غیبت کبری امام دوازدهم علیه السلام

(جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه: دکتر آیت اللهی، ص ۱۲.)

تاریخ الغیبهٔ الکبری

تاریخ الغیبهٔ الکبری، کتابی تاریخی و کلامی به زبان عربی، نوشته سید محمد صدر است.

این اثر دومین مجموعه از یک رشته پژوهش‌هایی درباره حضرت مهدی است و عنوان کلی آن «موسوعهٔ الامام المهدی» می‌باشد.

این کتاب دارای پیشگفتاری درباره تعریف «غیبت کبری» و سه بخش است:

تاریخ زندگی شخصی حضرت مهدی علیه السلام؛ دارای پنج فصل:

۱. راز بنیادی غیبت حضرت مهدی علیه السلام

۲. تکلیف اسلامی امام در زمان غیبت کبری و کارهایی که در این مدت انجام می‌دهد

۳. زندگی خصوصی ایشان

۴. دیدارهایشان در طول غیبت کبری

۵. نامه‌های ایشان به شیخ مفید رحمه الله

بخش دوم:

تاریخ انسانیت در روزگار غیبت کبری؛ دارای سه فصل:

۱. بررسی اخبار مربوط به پیشگویی آینده

۲. اخباری مشتمل بر پیشگویی‌ها

۳. تکلیف اسلامی در عصر غیبت کبری

بخش سوم:

شرایط ظهور و نشانه‌های آن؛ دارای دو فصل:

۱. شرایط ظهور، برنامه ریزی ویژه ایجاد رهبر

۲. نشانه‌های ظهور، تعیین روش کلی، رویدادهایی که در تاریخ اتفاق افتاده است، روی دادن معجزات بیش از اندازه، قانونمندی معجزات، شمارش یکایک نشانه‌های ظهور و کوشش برای فهم کلی و منظم علایم ظهور

تبیین المحجهٔ الی تعیین الحجهٔ

تبیین المحجهٔ الی تعیین الحجّهٔ، کتابی کلامی به زبان عربی، نوشته حاج میرزا محسن بن میرزا آقا (بالا مجتهد) بن ملا محمد علی قره داغی تبریزی است. از تاریخ ولادت و درگذشت او خبری نیست؛ لیکن از برادرش میرزا صادق آقا (۱۳۵۱ - ۱۲۷۴ ق) اندکی بزرگ‌تر بوده و پس از او در گذشته است. وی در این کتاب «چهل حدیث» درباره تعیین امام زمان علیه السلام می‌آورد و در ضمن شرح هر یک از آنها، احادیث دیگری نیز نقل می‌کند که همه درباره امامت خاصّ حضرت مهدی علیه السلام است. کتاب، مقدمه‌ای در چند فصل دارد که طی آنها از «امامت عامّه» بحث می‌کند. کتاب، شامل احادیثی از امام دهم علیه السلام و امام یازدهم علیه السلام در تعیین امام مهدی به امامت است؛ چه پیش از آمدن به جهان و چه در هنگام آن و چه پس از آن. کتاب در سال ۱۳۴۶ ق در تبریز به چاپ رسیده است.

(دایرهٔالمعارف تشیّع، ج ۴، ص ۱۰۰؛ به نقل از:

الذریعه، ج ۳، ص ۳۳۴.)

التحفهٔ المهدیهٔ

التحفهٔ المهدیهٔ، کتابی تاریخی و کلامی به زبان فارسی در شرح حال و اثبات امامت حضرت مهدی علیه السلام تألیف سید حسین بن نصراللّه عرب باغی ارومی (در سال ۱۳۳۰ ق) است. وی کتاب خود را در دوازده باب مرتب کرده است:

۱. ذکر نام‌های چهل تن از دانشمندان اهل تسنن که به وجود حضرت مهدی علیه السلام اعتراف کرده‌اند.

۲. ذکر چهل حدیث معتبر از کتاب‌های معروف اهل سنّت در فضایل و کمالات و خوارق عادات وی.

۳. نقل ۲۸ حدیث در امامت دوازده امام و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام از کتاب‌های معتبر اهل سنّت.

۴. ذکر چهل حدیث از احادیث معتبر شیعیان در فضایل و مناقب و معجزات امام عصر علیه السلام.

۵. ذکر چهل نام از نامهای امام زمان علیه السلام که از کتاب‌های پیامبران پیشین و آثار دانشمندان اهل سنّت گرفته شده است.

۶. ذکر چهل لقب از لقب‌های حضرت مهدی علیه السلام از کتاب‌های معتبر اهل اسلام.

۷. ذکر چهل امتیاز ویژه امام زمان علیه السلام که در پیامبران و اوصیا و حتی در اجداد وی نبوده است.

۸. ذکر چهل معجزه از امام زمان علیه السلام که هر کدام دلیل امامت او است.

۹. ذکر چهل آیه قرآن که درباره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده است.

۱۰. ذکر چهل حکایت از کسانی که در زمان غیبت کبری به حضور حضرت مهدی شرفیاب شده‌اند.

۱۱. ذکر چهل حدیث معتبر در بیان علائم ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام.

۱۲. ذکر چهل حدیث معتبر به اعتقاد مؤلف در بیان شرح زندگی حضرت و آنچه پیش از ظهور ایشان روی خواهد داد.

این کتاب در سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۴ ق در تبریز چاپ شده است.

(دائرهٔالمعارف تشیّع، ج ۴، ص ۱۶۸؛ به نقل از:

الذریعه، ج ۳، ص ۴۷۵؛ فهرست کتب چاپی فارسی، ج ۱، ص ۱۲۱۹.)

تناثر النجوم

«تناثر» به معنای پراکنده شدن و از بین رفتن و «نجوم» به معنای ستارگان است. در سال پایانی غیبت صغری و آغاز غیب کبری، ستارگان فروزان بسیاری در آسمان علم و دانش و تقوا، افول کرده، چهره در نقاب خاک بردند. مرحوم کلینی صاحب کتاب شریف الکافی (رجال ابن داوود، ص ۳۴۱.)، علی بن بابویه قمی و سمری آخرین سفیر حضرت حجّت علیه السلام از جمله کسانی هستند که در سال ۳۲۹ ه دار فانی را وداع گفتند.

(بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۳.)

این سال، به جهت کثرت در گذشت دانشمندان شیعی، به «سنه تناثر النجوم» شهرت یافت.

توقیع

«توقیع» به معنای امضا کردن نامه و فرمان و نشان کردن برنامه و منشور است. همچنین پاسخ‌هایی است که بزرگان و دولتمردان، زیر سؤال‌ها و درخواست‌های کتبی که از ایشان می‌شود، می‌نویسند.

(علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۵، ص ۷۱۴۵.)

«توقیع نویسی» از زمان‌های دور، بین حاکمان و فرمانروایان رواج داشته و موارد فراوانی از توقیعات آنها در متون تاریخی ثبت و ضبط شده است. در کتاب‌های روایی، فقهی و تاریخی شیعه نیز، توقیع به قسمتی از نوشته‌های ائمه اطهار علیهم السلام اطلاق شده است.

البته عمده آنها - چه از لحاظ مقدار و حجم و چه از نظر تعداد - توقیعاتی است که از سوی قلب عالم امکان، حضرت صاحب الزّمان علیه السلام صادر گردیده است. امروزه نیز وقتی سخن از «توقیع» به میان می‌آید، ذهن به توقیعات حضرت مهدی علیه السلام منصرف می‌گردد؛ اگرچه از دیگر امامان علیهم السلام نیز نوشته‌هایی تحت عنوان «توقیع» صادر شده است.

توقیعات ائمه

توقیعات ائمه

توقیعات فراوانی از سوی امامان صادر شده است که برای نمونه ابتدا به برخی از توقیعات ائمه اطهار علیهم السلام قبل از حضرت مهدی علیه السلام و سپس به بعضی از توقیعات آن حضرت اشاره می‌کنیم:

توقیعات امامان قبل از حضرت مهدی

امام موسی بن جعفر

در کتاب کشف الغمهٔ آمده است:

«وشاء از حسن بن علی نقل می‌کند:

من همراه دایی خودم اسماعیل بن الیاس، به قصد مناسک حج حرکت کردیم؛ پس او نامه‌ای به سوی [امام] موسی بن جعفر علیه السلام به این مضمون نوشت:

من دارای دخترانی هستم، در حالی که هیچ فرزند پسر ندارم. از آنجایی که مردان ما نیز کشته شده‌اند؛ دعا کنید همسرم که آبستن است، پسر بیاورد و خودتان نیز نام او را معیّن فرمایید. پس توقیعی وارد شد که:

«قَدْ قَضَی اللّهُ حَاجَتَکَ فَسَمِّهِ محمداً»

(کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۶.)

(خداوند حاجتت را برآورده ساخت، او را محمد بنام.»

چون ما به کوفه رسیدیم، فرزند پسری به دنیا آمده بود.»

حضرت هادی

مرحوم کلینی با ذکر سند از ایوب بن نوح نقل می‌کند:

«وی به ابوالحسن علیه السلام نوشت: آیا خدای عزوجل به هر چیزی - پیش از آنکه آنها را بیافریند و پدید آورد - آگاه بود یا آنکه نمی‌دانست تا آنها را اراده کرد و علم پیدا نمود به مخلوق هنگامی که خلق کرد و به موجود هنگامی که موجود کرد؟

پس آن حضرت به خط خود مرقوم فرمود:

خدا همیشه پیش از خلقت اشیاء به آنها علم دارد؛ مانند علم داشتنش به آنها بعد از خلقشان.»

(الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴.)

امام عسکری

سهل گوید:

«در سال ۲۵۵ به حضرت عسکری علیه السلام نوشتم: اصحاب ما شیعیان در توحید اختلاف دارند؛ برخی گویند:

او (خدا) جسم است و بعضی گویند:

او صورت است. اگر صلاح بدانید به چاکر خود لطف کنید و به من بیاموزید آنچه را که بر آن باید عمل کنیم و از آن تجاوز نکنم. حضرت به خط خود مرقوم فرمود:

از توحید پرسیدی، در صورتی که از شما بر کنار است (وظیفه شما نیست)! خدا یگانه و یکتا است. نزاده و زاده نشده است. چیزی همتای او نیست. او خالق است و مخلوق نیست. خدای - تبارک و تعالی - هر چه خواهد از جسم و غیر جسم بیافریند و خودش جسم نیست. آنچه خواهد صورتگری کند و خودش صورت نیست. سپاسش بزرگ است و نام‌هایش مقدس‌تر از آنکه برایش مانندی جز خود او باشد. چیزی مانندش نیست و او شنوا و بینا است.»

(الکافی، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۱۰.)

توقیعات حضرت مهدی

چنان که گذشت امروزه مراد از «توقیعات» نوشته‌هایی است که از ناحیه مقدسه صاحب الامر علیه السلام صادر شده است؛ اگرچه اطلاق توقیع بر نوشته‌هایی که به آنها اشاره شد، به معنای عام بدون اشکال است. آنچه می‌توان در مورد توقیعات حضرت مهدی علیه السلام بیان کرد، عبارت است از:

اعجاز در توقیعات

چگونگی ارتباط نواب خاصّ امام زمان علیه السلام با مقام شامخ امامت در صدور توقیعات هر چند به طور دقیق روشن نیست؛ اما بدون شک بسیاری از این توقیعات، به گونه‌ای معجزه آسا صادر شده است؛ به نحوی که قاطعانه می‌توان گفت:

صدور آنها به نحو عادی و از شخص معمولی صورت نگرفته است. به عنوان نمونه نقل شده است:

«محمد بن فضل موصلی» شیعه بود؛ ولی نیابت «حسین بن روح» را قبول نداشت. روزی هنگام بحث با یکی از دوستانش - حسن بن علی وجنا - و بنا به پیشنهاد او، برای آزمودن نایب امام، مطلبی را کاملاً محرمانه با هم توافق کردند و حسن بن علی وجنا کاغذی از

دفتر موصلی جدا کرد و قلمی تراشید.

سپس با آن بدون مرکب، مطالبی را بر روی آن ورقه نوشت و آن کاغذ سفید را مهر کرد و به وسیله خدمتکار نزد حسین بن روح فرستاد. ظهر همان روز – در حالی که محمد بن فضل مشغول غذا خوردن بود - جواب نامه وارد شد که فصل به فصل در همان ورقه ارسالی، جواب‌ها با مرکب نوشته شده بود. محمد بن فضل در حالی که سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود، همراه با حسن بن وجنا به محضر حسین بن روح وارد شدند و از وی عذرخواهی کردند.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۱۵، ح ۲۶۴.)

این معجزه در مرحله صدور توقیع بود. در متن توقیعات نیز موارد فراوانی از معجزات به چشم می‌خورد که بیشتر به صورت اخبار غیبی از حوادث آینده، اتفاقات پنهانی، شفای بیماران و مانند آن می‌باشد. یک نمونه از این توقیعات، زمانی صادر شد که در مورد وکلا- و نمایندگان حضرت، نزد خلیفه غاصب وقت سعایت شده بود. خلیفه برای شناسایی و دستگیری آنان، دستور داد افراد ناشناسی را همراه با پول نزد آنان به جاسوسی بفرستند و اگر کسی از آنها چیزی پذیرفت، او را دستگیر کنند! حضرت ولی عصر علیه السلام در توقیعی خطاب به کلیه وکلا، فرمانی صادر فرمود مبنی بر اینکه:

از هیچ کس و تحت هیچ شرایطی چیزی نپذیرند و از گرفتن هر گونه چیزی خودداری کنند و خود را بی‌اطلاع نشان دهند. مرحوم کلینی این واقعه را در کتاب شریف الکافی این گونه بیان کرده است:

حسین بن حسن علوی گوید:

«مردی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود، به او گفتند:

اینک او (صاحب الزّمان) اموال مردم را [به عنوان سهم امام علیه السلام] جمع می‌کند و وکلایی دارد. پس وکلای آن حضرت را که در اطراف پراکنده بودند، نام بردند.

این خبر به گوش عبیداللّه بن سلیمان وزیر رسید؛ وی همت گماشت که وکلا را بگیرد. سلطان گفت:

جستجو کنید و ببینید خود این مرد کجا است؛ زیرا این کار سختی است؟

عبیداللّه بن سلیمان گفت:

وکلا را می‌گیریم.

سلیمان گفت:

نه، بلکه اشخاصی را که نمی‌شناسند، به عنوان جاسوس با پول نزد آنان می‌فرستیم. هر کس از آنها پولی قبول کرد، او را می‌گیریم.

از حضرت ولی عصر علیه السلام نامه رسید که:

به همه وکلا دستور داده شود از هیچ کس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم امام خودداری کنند و خود را به بی‌خبری زنند.

مردی ناشناس به عنوان جاسوس نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت به او گفت:

مالی همراه دارم که می‌خواهم آن را برسانم.

محمد گفت:

اشتباه کردی؛ من از این موضوع خبری ندارم. او همواره مهربانی و حیله‌گری می‌کرد و محمد خود را به نادانی می‌زد.»

(الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.)

در ماجرای دیگری حضرت ولی عصر علیه السلام، با صدور دستوری از زیارت کاظمین و کربلا نهی کرد. پس از چند ماه معلوم شد خلیفه در آن موقع، دستور داده بود که هر کس به زیارت رود، در کمینش باشند و او را دستگیر کنند.

(همان، ح ۳۱.) ۲-۲. کتابت بیشتر توقیعات به خط مبارک حضرت مهدی علیه السلام به تصریح عده‌ای از راویان و ناقلان توقیعات،

برخی از این نوشته‌ها به خط شریف آن حضرت نوشته شده است. در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

الف.

شیخ طوسی رحمه الله به نقل از راوی یک توقیع، این جمله را در کتاب خود نقل کرده است:

«فَوَرَدَ جَوَابُ کِتابِهم بِخَطِّهِ عَلَیهِ وَ عَلَی آبائِهِ السَّلام»...

«در جواب نوشته آنان به خط امام زمان علیه السلام وارد شد که:

به نام خداوند بخشنده مهربان.

خداوند ما و شما را از گمراهی و فتنه‌ها سلامت بخشد و به ما و شما روح یقین عطا کند و ما و شما را از عاقبت بد پناه دهد»...

(همان، ص ۲۸۵.)

ب.

شیخ صدوق رحمه الله نقل کرده است:

«محمد بن عثمان العمری – قدس اللّه روحه – یقول:

خَرَجَ تَوقِیعٌ بِخَطِّهِ نَعْرِفُهُ»...

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۳.)

محمد بن عثمان عمری می گوید:

توقیعی به خطی که ما آن را می‌شناختیم، خارج شد [و مشتمل بر این مسأله بود که] هر کس مرا در میان جمعی از مردم، به اسم خود نام ببرد، پس لعنت الهی بر او باد.» ج.

وی همچنین نقل کرده است:

اسحاق بن یعقوب گوید:

از محمد بن عثمان عمری خواهش کردم جواب نامه‌ای را که در آن از مسائل مشکلی پرسش کرده بودم، به من برساند. پس در توقیع و به خط مولایمان صاحب الزّمان علیه السلام وارد شده بود که:

«اما آنچه درباره آن پرسیدی – که خدایت هدایت کند و پایدارت بدارد – راجع به امر منکران من از خاندان و عموزادگان خودم؛ بدان که میان خدا و کسی خویشاوندی نیست و هرکس مرا منکر باشد، از من نیست و راه او راه فرزند نوح علیه السلام است اما راه عمویم جعفر و فرزندانش، راه برادران یوسف است»...

(همان، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۴.)

عبارات یاد شده بیانگر این مطلب است که بزرگان محدثین، اطمینان داشته‌اند توقیعات و یا حداقل بیشتر آنها، به خط خود حضرت نگاشته شده است. با توجّه به اینکه در طول مدت نیابتِ سفیران چهارگانه، این توقیعات به طور یکنواخت صادر می‌شد؛ شیوه‌ای کاملاً ـ مطمئن برای یقین به صدور آنها از ناحیه امام علیه السلام بود و راه را به کلی برای افراد فرصت طلب و مغرض می‌بست که هرگز نتوانند نامه‌ای جعلی به نام آن حضرت فراهم آورند و مردم را فریب دهند.

البته تنها افرادی خاصّ و مورد اعتماد، توقیعات را به خط امام مشاهده می‌کردند؛ سپس از روی آنها نسخه برداری و رونویسی کرده یا مضمون آنها را به ذهن می‌سپردند. بعضی از این توقیعات نیز بنا بر اقتضای مصلحت، در بین عموم شیعیان منتشر می‌شد. همه توقیعات حضرت مهدی علیه السلام به وسیله نواب خاصّ آن حضرت در طول غیبت صغری، برای افراد ظاهر می‌شد و ارتباط کتبی با حضرتش منحصراً از طریق آنان امکان‌پذیر بود؛ به صورتی که حتی وکلای آن حضرت نامه‌های خود و دیگران را نزد نایب امام می‌فرستادند و از او پاسخ دریافت می‌کردند. اساساً فلسفه نیابت خاصه نیز همین است؛ وگر نه چنانچه هر کسی می‌توانست به شرف

گرفتن توقیع نایل آید، دیگر چه نیازی به نایب خاصّ بود.

توقیع در دوران غیبت کبری

برخی از علما - بر خلاف قول مشهور - توقیعات را منحصر به زمان غیبت صغری و نواب خاصّ ندانسته‌اند و نامه‌هایی را به آن حضرت نسبت داده‌اند که قبول و یا ردّ آن، تأمل بیشتری می‌طلبد. از جمله مرحوم طبرسی رحمه الله نامه‌هایی از حضرت مهدی علیه السلام به شیخ مفید رحمه الله را نقل کرده است.

این نامه‌ها به وسیله شخص مورد اعتمادی به شیخ مفید رحمه الله می‌رسید؛ ولی نام آن شخص ذکر نشده است یکی از این نامه‌ها این گونه آغاز می‌شود:

«نامه‌ای به برادر با ایمان و دوست رشید ابوعبداللّه محمد بن نعمان - شیخ مفید رحمه الله - که خداوند عزّت وی را از محل ودیعه نهادن عهدی که بر بندگان گرفته شده است، مستدام بدارد. به نام خداوند بخشنده مهربان؛ اما بعد، سلام بر تو ای دوستی که در دین مخلص و در مورد ما به یقین مخصوص گشته‌ای. ما در مورد [نعمت وجود] تو خداوند را سپاسگزاریم»...

(طبرسی، الاحتجاج، ص ۴۹۷.)

در درستی این توقیعات، تردیدهایی وجود دارد.

این توقیعات برای نخستین بار، به وسیله ابو منصور طبرسی رحمه الله (از علمای قرن ششم)، بدون سند، پس از نزدیک به صد سال بعد از فوت شیخ مفید رحمه الله، در الاحتجاج نقل شده است.

آنگاه شاگرد وی، ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) به آن اشاره کرده و ابن بطریق شاگرد ابن شهر آشوب، (م ۶۰۰) آنها را مطرح کرده است. اما شاگردان مفید، سید مرتضی، نجاشی، شیخ طوسی رحمه الله، ابویعلی جعفری، ابوالفتح کراجکی، سلار بن عبدالعزیز دیلمی و - ... با اینکه تألیفات فراوانی داشته‌اند - به این توقیعات اشاره نکرده‌اند.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۹۸.)

همچنین برخی از معاصران، پیامی را که از سوی آن حضرت برای مرحوم آیت اللّه سید ابوالحسن اصفهانی به وسیله مرحوم شیخ محمد کوفی شوشتری نقل شده است، در شمار توقیعات ذکر کرده‌اند. در این نامه چنین آمده است:

خودت را در اختیار [مردم] بگذار و محل نشستن خویش را در محل در ورود خانه قرار بده [تا مردم سریع‌تر بتوانند با تو ارتباط پیدا کنند] و حوایج مردم را بر آور؛ ما تو را یاری می‌کنیم.»

(خادمی شیرازی، محمد، مجموعه فرمایشات حضرت بقیةاللّه علیه السلام، ص ۱۷۰.)

چگونگی صدور توقیعات

در عصر غیبت صغری، سفیران حضرت مهدی علیه السلام سؤالات و درخواست‌های مراجعه کنندگان را در یک ورقه به نوبت می‌نوشتند؛ آنگاه جواب آنها - که حداکثر ظرف سه روز صادر می‌شد - یکجا می‌آمد. گاهی نیز جواب پرسش‌ها به صورت شفاهی، به نوّاب خاصّ گفته شده و آنان به قلم خود آن را می‌نگاشتند و یا به صورت حضوری به سؤال کننده پاسخ می‌دادند.

در پاره‌ای از موارد نیز - به جهت مصلحتی که حضرت می‌دانستند - اصلاً پاسخی صادر نمی‌شد.

برخی از توقیعات نیز ابتداءً و بدون اینکه در پاسخ به پرسشی باشد، صادر شده است.

موضوعات توقیعات

موضوعات مندرج در توقیعات، گستره وسیعی را در بر می‌گرفت؛ از معارف و حقایق دینی گرفته تا امور تربیتی و برنامه‌های زندگی فردی و اجتماعی و ... فهرست اجمالی آنها بدین قرار است:

الف. مباحث عقیدتی:

در زمینه‌های مختلف توحید، نبوّت، امامت، معاد و امثال آن

(ر.ک: الاحتجاج، ص ۴۶۷ به بعد.)

ب. مباحث اجتماعی:

شامل مسائل اخلاقی، تربیتی، شؤون اقتصادی و مشکلات مالی

(همان.)

ج. وظایف و تکالیف شیعیان در عصر غیبت:

مانند توجه به خداوند متعال، ایجاد زمینه خودسازی.

ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام، پیروی از آن حضرت، آمادگی برای برپایی حکومت عدل و قسط توسط حضرت مهدی علیه السلام و...

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۲۸۵؛ کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۱۶۰.)

د. احکام و مسائل فقهی:

مانند نماز، روزه، حج، نذر، خمس، ازدواج و مانند آن ه. امور شخصی کسانی که از آن حضرت درخواست پاسخ می‌کردند؛ از قبیل نامگذاری فرزند، انتخاب دوست، اجازه مسافرت و مانند آن

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۰۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۵۷، ج ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.)

و نصب و تأیید نوّاب و وکلا و امور مربوط به آنان ز.

افشا کردن تزویر مدعیان دروغین و طرد منحرفان و غالیان در عصر غیبت صغری، افرادی به عناوین مختلف و با مقاصد گوناگونی، به دروغ ادعاهایی می‌کردند و سعی داشتند دوستان و پیروان ائمه علیهم السلام را به سوی خود جلب کرده، آنان را فریب دهند و گمراه سازند.

این قبیل افراد، کم و بیش در بین شیعیان آن زمان شهرت و احترامی داشتند و غالباً زیر پوشش ادعای نیابت و سفارت حضرت مهدی علیه السلام، دام‌های خود را می‌گسترانیدند. بر این اساس خطر آنها برای شیعیان و مسلمانان، از خطر دیگر دشمنان اسلام، کمتر نبود و افشای تزویر و برداشتن نقاب از چهره آنان و طرد ایشان از جوامع شیعی ضرورت داشت. از این رو توقیعات مهمی درباره این افراد و بیزاری حضرت ولی عصر علیه السلام از آنها، از سوی آن حضرت صادر می‌شد و مایه رسوایی و انزوای مدعیان دروغگو را فراهم می‌آورد.

گاهی می‌شد که توقیعات صادر شده از سوی حضرت مهدی علیه السلام، جزء موارد ذکر شده نبود؛ بلکه تنها به خاطر دفع خطر از شیعیان، صادر می‌گردید؛ به ویژه در عصری که حاکمان ستمگر، برای شناسایی، آزار و نابودی شیعیان و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کمر بسته بودند و تمام همت خویش را به کار می‌گرفتند و چه بسا نقشه‌های زیرکانه‌ای طرح می‌کردند تا بلکه بتوانند تمامی آنان را از بین ببرند، تنها راه نجات از دام بدخواهان و کینه توزان، همین توقیعات بود که آن حضرت به وسیله آنها و با الهام‌های الهی، شیعیان را نجات می‌داد.

حرف «ث»

ثاراللّه

«ثار»؛ یعنی، خون، دشمن، کین خواهی و خونخواهی. به شخص کین خواه «ثائر» و به کسی که از وی کین کشیده شود «مثئور» و به کسی که برای او کین خواهی شده «مثئورٌ به» گویند.

(لسان العرب، ج ۴، ص ۹۷؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۳۴.)

«ثاراللّه» برای اولین بار در متون شیعه، در زیارت‌های مربوط به امام حسین علیه السلام و زیارت عاشورا ذکر شده است. مرحوم کلینی در باب زیارت قبر امام حسین علیه السلام، به این ترکیب اشاره کرده و پس از آن، در کامل الزیارات و مصباح کفعمی و بعدها در بحارالانوار نقل شده است:

...«السَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَاللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ وَ الوِتْرَ المَوْتُور»...

(ر.ک: الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ کامل‌الزیارات، ص۱۷۴؛ مصباح کفعمی، ص۴۸۲.)

این عبارت در زیارت وارث هم آمده. قرآن درباره قصاص و خونخواهی می‌فرماید:

«وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسرِفْ فِی القَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً»

(سوره اسراء(۱۷)، آیه ۳۳.)

(و کسی که خون مظلومی را ناحق بریزد ما به ولی او حکومت و تسلط به قاتل دادیم، پس در مقام انتقام آن ولی در قتل و خونریزی اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.»

امام صادق علیه السلام ذیل این آیه فرمود:

«مراد از این آیه حسین بن علی علیه السلام است که مظلوم کشته شد و ما اولیای اوییم و قائم ما وقتی قیام کند «ثار» او را طلب خواهدکرد و انتقام او را خواهد گرفت.»

(بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۸، ح ۷.)

حرف «ج»

جارودیه

«جارودیه» از اصحاب ابی الجارود (زیاد بن ابی زیاد) هستند، امامت را از امام اوّل تا چهارم قبول داشته و می گویند:

امامت پس از امام سجاد علیه السلام به زید بن علی و پس از او به محمد بن عبداللّه بن حسن بن علی بن ابیطالب رسیده است.

محمد بن عبداللّه پس از خروج از مدینه به قتل رسید؛ اما گروهی از جارودیه همچنان محمد را امام دانسته، می گویند:

او کشته نشد و حیّ و باقی است و بعداً خروج کرده، عالم را به عدل آراسته خواهد کرد.

(توضیح الملل، ترجمه ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۰۷.)

جبرئیل

«جبرئیل»، یکی از چهار فرشته مقرّب و برترین آنها (میکائیل، اسرافیل و عزرائیل) است. او در ادیان ابراهیمی رابط میان خداوند و پیامبران است.

در کتاب‌های دینی یهودیت، مسیحیت و اسلام از نقش جبرئیل بسیار یاد شده است. جبرئیل، ابراهیم علیه السلام را از آتش به فرمان خدا نجات داد و از موسی علیه السلام در مبارزه با فرعون حمایت کرد. هنگام خروج بنی اسرائیل از مصر، فرعونیان را به بحر احمر

کشانید و در آن غرق کرده بر شموئیل ظاهر شد و به داوود علیه السلام ساختن زره آموخت. او زکریا علیه السلام را به ولادت یحیی علیه السلام و مریم علیها السلام را به ولادت عیسی علیه السلام بشارت داد.

(ر.ک: کتاب مقدس، کتاب دانیال، باب ۸، عدد ۱۶ و باب ۹ عدد ۲۱؛ انجیل متی، باب اول عدد ۱۹ و)...

در سنت اسلامی و قرآن کریم، جبرئیل همان «روح القُدُس» است. دلیل صریح این مطلب، آیه ۱۰۲ سوره «نحل» است:

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ القُدُسِ مِنْ رَبِّکَ.»

«بگو آن (قرآن) را روح القدس از سوی پروردگارت نازل کرده است.»

در آیه ۹۷ سوره «بقره» نیز آمده است:

«قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجِبْریلَ فَاِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِاِذنِ اللَّهِ.»

«بگو هر کس دشمن جبرئیل شد [بداند] که جبرئیل آن (قران) را به دستور الهی بر دل تو نازل کرده است.» همچنین در قرآن با نام‌های: «روح» (غافر، ۱۵)، «الرُّوحُ الاَمین»، (شعراء، ۱۹۳)، «شَدیدُ القُوی» (نجم، ۵۰) و «رَسُولٌ کَریم» (تکویر، ۲۱ – ۱۹) از او یاد شده است.

در سوره «نجم» به ملاقات یا مواجهه پیامبر صلی الله علیه و آله با جبرئیل، تصریح دارد. طبق احادیث بسیاری، جبرئیل به صورت جوان خوشرویی به نام دحیه کلبی، بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله ظاهر می‌شده است.

(الکافی، ج ۲، ص ۵۸۷؛ المناقب، ج ۲، ص ۲۴۴.)

آن حضرت، جبرئیل را به صورت اصلی خودش نیز مشاهده کرده است. در غزوه بدر با هزاران فرشته، به مدد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یاران او آمد، در معراج همسفر و راهنمای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و در منتهای معراج، در «سدرة المنتهی»، از مسیر باز ماند و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

دیگر مأذون نیست که پیشتر رود و آن حضرت به تنهایی به سیر معراج ادامه داد. نام‌های دیگر جبرئیل، عبارت است از:

فرشته وحی، امین وحی، روح الامین عقل اوّل، ناموس اکبر، روح اعظم.

(ر.ک: لغتنامه دهخدا.)

علامه مجلسی رحمه الله در بحارالانوار (ج ۲۵، ص ۴۷ به بعد) بابی تحت این عنوان که «ائمه علیهم السلام مؤید به روح القدس بوده‌اند» باز کرده و احادیث فراوانی از منابع معتبر نقل کرده است.

روایاتی چند، نقش آن فرشته بزرگ الهی را در قیام عظیم و جهانی حضرت مهدی علیه السلام، به روشنی بیان کرده و از او به عنوان اولین کسی که با حضرت مهدی علیه السلام بیعت خواهد کرد، نام برده است. در بعضی از روایات آمده است:

او به همراه خیل عظیمی از فرشتگان، هنگام ظهور در محضر آخرین حجّت الهی حاضر شده و به یاری آن حضرت خواهند شتافت.

امام صادق علیه السلام در قسمتی از یک روایت طولانی فرموده است:

...«فَاَوّلُ مَنْ یُبایِعُهُ ذَلکَ الطائِرُ وَ هُوَ وَاللَّهِ جَبْرَئیل علیه السلام»

(الکافی، ج ۴، ص ۱۸۴، ح ۳؛ علل الشرایع، ح ۲، ص ۴۲۹، ح ۱.)

نیز فرمود:

«اَوَّلُ مَنْ یُبایِعُهُ جَبْرَئیل»...

(علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۴.) و (ر.ک: الغیبة، ص ۳۱۴، ح ۶؛ روضة الواعظین، ص ۲۶۵.)

جده

پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام مشهور است که امور شیعیان عمدتاً بر دوش مادر آن حضرت؛ یعنی، مادر بزرگ حضرت مهدی علیه السلام بود و در روایات از او به عنوان «جده» یاد شده است.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۲۳۰، ح ۱۹۶.)

وی نقش مهم و اساسی در حفظ و صیانت شیعه داشت.

نقل شده است که:

«روزی احمد بن ابراهیم محضر حکیمه خاتون رسید، ضمن پرسش‌هایی از او پرسید:

شیعیان به چه کسی مراجعه کنند؟

حکیمه گفت:

به جده او مادر امام یازدهم.

گفتم:

وصیت خود را به زنی واگذاشته است؟!

حکیمه گفت:

پیروی از حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام کرده است، زیرا آن حضرت به حسب ظاهر وصایای خود را به خواهرش زینب دختر علی بن ابی طالب سپرد. (برای پنهان کردن امامت پسرش علی بن الحسین).

سپس فرمود:

شما مردمی مطلع از اخبار هستید؛ آیا در روایات به شما نرسیده که نهمین فرزند حسین علیه السلام زنده است و میراثش تقسیم می‌شود؟»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۵۰۷، ح ۲۴.)

جزیره خضرا

در برخی از کتاب‌های متأخر از «جزیره خضرا» به عنوان جایگاه زندگی حضرت مهدی علیه السلام و فرزندان ایشان در دوران غیبت یاد شده است. اصل این قضیه به دو حکایت باز می‌گردد.

الف. حکایت اوّل از کمال الدین و تمام النعمهٔ احمد بن محمد بن یحیی انباری (در سال ۵۴۳ ه. ق) نقل شده و خلاصه آن بدین قرار است:

وی می‌گوید:

در شبی که مصادف با ماه رمضان بود، مهمان وزیری به نام یحیی ابن هبیره بودم. در آن ضیافت در کنار وزیر، مردی نشسته بود که سخت مورد احترام وی قرار داشت. آن مرد گفت:

با جمعی همراه پدرم به قصد تجارت به دریا رفتم سرنوشت ما را به جزایر سرسبزی برد که در آنجا وفور نعمت بود. از ناخدا نام آنجا را جویا شدم؛ اظهار بی‌اطلاعی کرد. از مردم آن منطقه پرسیدم؛ گفتند:

نام این شهر «مبارکه» و مرکز آن «ظاهره» است و حاکمش «طاهر» نام دارد. ما خواستیم مشغول تجارت شویم، لازم بود که مالیات خود را بپردازیم.

سؤال کردیم:

به چه شخصی پرداخت کنیم؟

نایب سلطان به ما معرفی شد. خدمت او رسیدیم، او از عقاید ما سؤال کرد؛ خود را معرفی کردیم. نایب گفت:

یهودی و نصرانی جزیه بدهند و از مسلمانان سؤالاتی کرد و فرمود:

تمام اموال آنها مصادره گردد. از شهر «مبارکه» به «ظاهره» رفتیم و خدمت سلطان رسیدیم و بعد از هشت روز به شهر «رائقه» سفر کردیم، سپس به شهر «ظلوم» و از آنجا به شهر دیگری به نام «عناطیس» رفتیم تمام این شهرها شیعه نشین و سرشار از نعمت‌های الهی بود. امیر هر کدام از فرزندان امام زمان علیه السلام بود. ما یک سال توقف داشتیم که امام زمان علیه السلام را ملاقات کنیم؛ ولی میسر نشد و از جمع ما فقط دو نفر جهت ملاقات ماندند و بقیه برگشتیم.

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۱۳.)

ب. حکایت دوم از علی بن فاضل مازندرانی (در سال ۶۹۹ ه. ق) نقل شده که خلاصه آن به قرار ذیل است:

در یکی از قریه‌های اندلس بودم؛ با کاروانی برخورد کردم. گفتند:

ما اهل منطقه‌ای در نزدیکی جزایر شیعیان هستیم. وقتی نام جزایر شیعیان را شنیدم، مشتاق سفر به آنجا شدم. سفر را آغاز نمودم تا به آنجا رسیدم. در آنجا بیان شد که ارزاق آن جزیره از «جزیره خضراء» - که متعلق به امام زمان و اولاد آن حضرت است - می‌رسد. منتظر شدم تا کشتی‌های ارزاق وارد شد. پیرمردی خوش سیما، همراه آنان بود که مرا می‌شناخت. با او همسفر شدم تا به مقصود خود برسم. در مسیر خود آب‌های سفیدی را مشاهده کردم که آن پیرمرد گفت:

این آب‌ها جزیره خضرا را احاطه نموده است و مانع می‌شود که دشمن وارد جزیره گردد. از آنجا که گذشتیم، چشمم به هفت قلعه استوار با دیوارهای محکم و برج‌های به آسمان کشیده شده خورد. از آنها که گذشتیم، وارد جزیره خضرا شدیم. در روز جمعه‌ای در نماز جمعه شرکت کردم و نماز جمعه را با سید شمس الدین ادا نمودم، بعد از نماز از سید شمس الدین پرسیدم:

آیا امام زمان علیه السلام در مسجد حاضر بودند؟

گفت:

نه. ولی من نایب خاصّ آن حضرت هستم. از او پرسیدم:

آیا شما امام را مشاهده کرده‌اید؟

گفت:

نه.

با سید شمس به خارج آن شهر رفتم، مردی خوش سیما را مشاهده کردم از سید پرسیدم

این مرد کیست؟

جواب داد:

او همراه یک نفر دیگر خادمان قبه هستند و کوهی را به من نشان داد و گفت:

قبه در آنجا است.

وی گفت:

من هر صبح جمعه می‌روم آنجا و امام را زیارت می‌کنم تو نیز بیا و امام را زیارت کن.

رفتم به سمت قبه و از خادمان آن پرسیدم:

آیا می‌شود امام را اینجا مشاهده کرد؟

گفتند:

هرگز دیدن امام ممکن نیست!

بعد از سید شمس پرسیدم، چرا بعضی آیات قرآن با هم مرتبط نیستند؟

گفت:

قرآن بر هفت حرف نازل شده است و وقتی عمر و ابوبکر قرآن را تنظیم کردند، بعضی از آیات را حذف نمودند؛ لذا برخی آیات با هم مرتبط نیستند. روز جمعه‌ای در مسجد بودم که سر و صدایی از بیرون مسجد شنیدم.

از سید شمس پرسیدم:

این سر و صدا چیست؟

گفت:

اینها سیصد نفر از یاران امام زمان علیه السلام و منتظر فرج آن حضرت هستند. از اینها سیزده نفر هنوز باقی مانده است که یاران حضرت کامل شوند.

بعد پرسید:

اساتید ما قائلند روایاتی داریم که:

هر کس در غیبت امام ادعای مشاهده آن حضرت را داشته باشد، تکذیبش کنید؟

سید شمس گفت:

این مربوط به دوران بنی عباس است.

بعد از او پرسیدم:

آیا می‌شود امام را در دوران غیبت دید؟

گفت:

نه.

گفتم:

من از مخلصین آقا هستم.

گفت:

تو دو مرتبه آن حضرت را دیده‌ای.

بعد از خمس پرسیدم.

سید شمس گفت:

حضرت خمس را بر شیعیان مباح نموده است و پرداخت آن واجب نیست. پس سید شمس به من دستور داد که به وطن برگردم و مرا با همان کشتی که وارد جزیره خضرا شده بودم، برگرداندند.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.)

نکات مشترک دو حکایت

۱. محل سکونت امام زمان علیه السلام و فرزندان آن حضرت، در جزیره‌ای میان دریا قرار دارد.

۲. امام زمان علیه السلام هم اکنون دارای همسر و فرزند می‌باشند.

۳. این جزیره بسیار خوش آب و هوا و سرسبز است و در نقاط دیگر دنیا نظیر ندارد.

۴. در این جزیره می‌توان امام زمان علیه السلام را مشاهده کرد.

۵. نظم اجتماعی، رفاه و کیفیت سلوک مردم، در آن بسیار عالی است.

۶. ناقلان هر دو داستان، دو شخص مجهول می‌باشند.

دیدگاه‌ها در این باره

۱. گروهی اندک بر این عقیده‌اند که این داستان واقعی است.

۲. برخی از کسانی که اصل داستان را پذیرفته‌اند، آن را با مثلث برمودا تطبیق داده‌اند.

(ر.ک: ناجی نجار، جزیره خضرا و تحقیقی پیرامون مثلث برمودا؛ سید جعفر رفیعی، جزیره خضرا.)

۳. پژوهشگران سترگی چون شیخ جعفر کاشف الغطاء، آقا بزرگ طهرانی، علامه شوشتری، علامه جعفر مرتضی عاملی، محمد باقر بهبودی و ... بر این عقیده‌اند که داستان جزیره خضرا واقعیت ندارد و بر دو حکایت یاد شده اشکالات متعدد سندی، تاریخی و متنی وارد نموده و آن را کاملاً از درجه اعتبار ساقط کرده‌اند. شایسته است در اینجا به بعضی از اشکالات اشاره شود:

حکایت علی بن فاضل مازندرانی

اشکالات سندی

۱. علامه مجلسی رحمه الله تصریح می‌فرماید:

که این حکایت را در کتاب‌های معتبر نیافته و به همین علت آن را به صورت مستقل در یک باب جداگانه نقل کرده است.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۶۹.)

۲. هیچ یک از علما و بزرگان معاصر علی بن فاضل مازندرانی، همچون علامه حلی و ابن داوود اسمی از او و داستانش به میان نیاورده‌اند.

این قضیه از چند حال خارج نیست: یا معاصران وی داستان او را دروغ و باطل تلقی کرده‌اند، یا اصلاً چنین داستانی را نشنیده‌اند و یا اینکه این داستان در زمان‌های بعد از آنان ساخته شده است.

۳. در میان منابع موجود، قدیمی‌ترین مأخذی که برای این داستان به چشم می‌خورد، کتاب «مجالس المؤمنین» اثر قاضی نورالله شوشتری است. او در سال ۱۰۱۹ ه. ق به شهادت رسیده است؛ در حالی که داستان جزیره خضرا مربوط به سال ۶۹۹ ه. ق است؛ بر این حکایت اشکالات فراوان دیگری نیز وارد شده که به همین مقدار بسنده می‌گردد.

اشکالات متنی

در داستان علی بن فاضل به مطالبی اشاره شده که با بسیاری از مسلّمات دینی سازگاری ندارد و روایات زیادی بر خلاف آن مطالب هست که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

۱. در متن روایت آمده است که:

فاضل مازندرانی از شخصی به نام سید شمس الدین پرسید:

چرا میان برخی آیات قرآن کریم، ارتباط منطقی وجود ندارد؟

سید شمس الدین پاسخ داد:

این قرآنی است که خلیفه اول جمع آوری کرده و بعضی آیات با هم سازگاری ندارد!

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، اگر کسی این قسمت را قبول کند، قائل به تحریف قرآن شده است.

این مطلب به اجماع شیعه و سنی و به موجب صریح آیه قرآن

«اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» (حجر (۱۵)، آیه ۹.)

باطل و مردود است. از طرفی اهتمام و توجه زیاد مسلمانان به نوشتن و حفظ قرآن و تعدّد نسخه‌ها و شیوع آن در بین مسلمین، از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زیر نظر مستقیم آن حضرت، تا حدی بود که تبدیل و تحریف آن از امور محال و ممتنع بود.

۲. متن حکایت، مکان و محل سکونت آن حضرت را جزیره خضرا معرفی می‌کند.

این مطلب، بر خلاف بسیاری از روایات است، از جمله:

۲ - ۱. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کسی از مکان سکونت آن حضرت اطلاع ندارد؛ مگر خدمتکار آن حضرت.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۶۱؛ الغیبهٔ، ص ۱۷۱، ح ۵.)

۲ - ۲. آن حضرت می‌فرماید:

«امام زمان علیه السلام در بین مردم به طور ناشناس در همه جا حضور پیدا می‌کند؛ ولی مردم حضرت را نمی‌شناسند؛ مگر آنکه حضرت با اذن پروردگار، خود را به خواص معرفی فرماید.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۴.)

۳. در متن حکایت آمده است؛ جزیره خضرا دارای هفت حصار از برج‌های محکم دفاعی برخوردار است تا دشمنان نتوانند وارد آن جزیره شوند.

از طرفی گفته شده:

آن جزیره به وسیله آب‌های سفیدی که در اطراف آن وجود دارد، همراه با نیروی غیبی، محافظت می‌گردد.

۴. در متن حکایت از قول خادمان قبّه نقل شده که رؤیت امام علیه السلام غیر ممکن است؛ ولی در گفتگو با سید شمس‌الدین، گفت:

«هر مؤمن با اخلاص می‌تواند امام را ببیند؛ ولی او را نمی‌شناسد.»

چگونه می‌توان بین غیرممکن بودن رؤیت و دیدن مشروط جمع کرد؟!

۵. در یک روز جمعه، راوی داستان سر و صدای زیادی از بیرون مسجد شنیده، از سید شمس الدین پرسید:

این سر و صدا چیست؟

گفت:

اینها سیصد نفر از یاران امام زمان علیه السلام و منتظر سیزده نفر دیگر هستند.»

اگر این مطلب را بپذیریم، باید قائل به طولانی بودن عمر آن سیصد نفر و حیات آنان تا کنون و تا هنگام ظهور باشیم که البته هیچ دلیلی بر آن نداریم.

۶. متن داستان بر وجود همسر و اولاد برای حضرت ولی عصر علیه السلام دلالت می‌کند.

این نظریه را بزرگانی چون مفید، بیاضی و طبرسی رحمه الله و ... نپذیرفته‌اند و روایاتی را که ثابت می‌کند آن حضرت دارای اولادی هستند، از نظر سند رد کرده‌اند.

حکایت انباری

اشکالات سندی

داستان انباری فاقد هر گونه استناد است؛ چون صاحب کتاب التعازی آن را نقل نکرده است؛ بلکه استنساخ کننده نامعلومی آن را در پایان کتاب التعازی افزوده است. پس معلوم نیست این خبر را از کجا و از چه کسی شنیده است؟

اشکالات متنی

۱. از متن حکایت این طور استفاده می‌گردد که یک تاجر مسیحی با تعدادی افراد یهودی و اهل سنّت به زیارت نایب صاحب‌الامر علیه السلام مشرف شده‌اند!

چگونه ممکن است که صدها مسلمان شیعه و عالم با تقوا و عاشق امام زمان علیه السلام، به چنین افتخار نائل نشده باشند؛ ولی این جماعت چنین سعادتی یافته‌اند!!

۲. در متن داستان از شهرهایی نام برده شده که در منابع جغرافیایی معتبر و قدیمی، اصلاً نامی از آنها برده نشده است.

۳. در متن حکایت آمده است:

فرزند امام زمان علیه السلام از یهود و نصارا جزیه گرفت؛ ولی اموال اهل سنّت را مصادره کرد.

این مطلب با هیچ یک از احکام الهی سازگاری ندارد.

جزیره خضرا و مثلث برمودا

اخیراً برخی از نویسندگان تلاش دارند جزیره خضرا را با مثلث برمودا تطبیق دهند؛ غافل از اینکه:

۱. وجود مثلث برمودا بر فرض صحّت آن، نمی‌تواند دلیل بر درستی داستان جزیره خضرا و وجود آن باشد.

۲. در حکایت جزیره خضرا بیان شده بود که کشتی‌های دشمنان امام زمان علیه السلام، وقتی داخل آب‌های سفید اطراف جزیره می‌شوند، نابود می‌گردند؛ ولی عده زیادی به مثلث برمودا رفته‌اند و به سلامت بازگشته‌اند و عده اندکی دچار مشکل شده‌اند!

۳. جزیره خضرا بنابر قرائنی که در داستان نقل شده، در دریای مدیترانه واقع است؛ ولی مثلث برمودا در اقیانوس اطلس هست.

۴. اتفاق‌های مثلث برمودا ساخته رسانه‌های غربی و افسانه سازان است و مطالبی از قبیل اینکه «هر کسی به آنجا وارد شود، از بین خواهد رفت» و اینکه «عده زیادی رفته‌اند و باز نگشته‌اند» همه اینها با چهره واقعی امام زمان ناسازگار است.

(برگرفته از فصلنامه انتظار، ج ۴ و ۳ و ۲ و ۱، مقاله بررسی افسانه جزیره خضراء، مجتبی کلباسی، تلخیص از (سید جعفر موسوی نسب).)

جعفر کذاب

«جعفر» از فرزندان حضرت هادی علیه السلام معروف به «ابو الکراین» از مدعیان امامت بود. وی پس از شهادت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام، دعوی امامت کرد و از این رو به کذّاب (دروغگو) شهرت یافت.

این شهرت و ادعای او، قبلاً در کلمات معصومین علیهم السلام مورد اشاره و پیشگویی قرار گرفته بود.

امام سجاد علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«انّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قال:

اذا وُلِدَ ابْنی جَعْفَرُ بنُ محمد بنِ عَلیِّ بنِ الحُسَینِ بنِ عَلیِّ بنِ ابیطالبِ علیه السلام فَسُمُّوهُ الصادِقَ، فَاِنَّ لِلْخامِسِ مِنْ وُلدِهِ وَلَداً اسمُهُ جَعْفَرٌ یَدَّعی الاِمامَةَ اِجتراءً عَلَی اللّهِ وَ کِذْباً عَلَیهِ فَهُوَ عِندَاللهِ جَعْفَرٌ الکَذّابُ، المُفتَری عَلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ و المُدَّعی لِما لَیْسَ لَهُ بِاَهلٍ، المُخالِفُ عَلَی أبیهِ و الحاسِدُ لِاَخیهِ، ذلِکَ یَرُومُ کَشفَ سَتْرِ اللّهِ عِندَ غَیْبَةِ وَلیِّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ

ثُمَ بَکَی عَلیُّ بنُ الحُسَینِ علیه السلام بُکاءً شَدِیداً

ثُمّ قال:

کَاَنّی بِجَعْفَرٍ الکَذّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طاغِیَةَ زَمانِهِ عَلی تَفتیشِ اَمْرِ وَلیِّ اللّهِ وَ المُغَیَّبِ فی حِفْظِ اللّهِ و التَّوکیلِ بِحَرَمِ اَبیهِ جَهلاً مِنهُ بِوِلادَتِهِ وَ حِرْصاً مِنْهُ عَلی قَتْلِهِ اِنْ ظَفَرَ بِهِ وَ طَمَعاً فی میراثِهِ حَتّی یَأخُذَهُ بِغَیرِ حَقِّهِ.»

«آنگاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب متولد شد، نامش را صادق بگذارید که پنجمین فرزند از سلاله او، نامش جعفر است که از روی تجرّی بر خدای تعالی و دروغ بستن بر او، ادعای امامت می‌کند!

او نزد خدا جعفر کذّاب و مفتری بر خدای تعالی است و مدعی مقامی است که اهل آن نیست. وی مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود و کسی است که می‌خواهد در هنگام غیبت ولیّ خدا او را بر ملا سازد.»

امام سجاد علیه السلام پس از نقل فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار گریسته و فرمود:

«گویا جعفر کذّاب را می‌بینم که طاغی زمانش را وادار می‌کند تا در امر ولی اللّه و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش، تفتیش کند؛ به جهت جهلی که بر ولادت او و حرصی که بر قتل او دارد - اگر به او دسترسی یابد - و طمعی که در میراث او دارد تا آن را به ناحق غصب کند.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، باب ۳۱، ح ۲.)

بدون شک انحراف جعفر از خط پدران معصومش، نه به علت اهمال پدر در تربیت وی بود و نه به جهت محیطی که در آن زندگی می‌کرد!

این انحراف به علت همنشینی با بدکاران و منحرفان برای وی به وجود آمد و شکی نیست همنشین در انسان تأثیر فراوانی دارد.

شیخ صدوق رحمه الله نقل کرده است:

«فاطمه دختر محمد بن هیثم معروف به ابن سیابه گوید:

در موقع ولادت جعفر، من در خانه امام هادی علیه السلام بودم و اهل خانه به این ولادت مسرور شدند. به نزد امام هادی علیه السلام رفتم و او را مسرور نیافتم، گفتم:

ای سرورم!

چرا شما را به واسطه این مولود شادان نمی‌بینم؟!

فرمود:

این امر بر تو سهل خواهد شد؛ زیرا به زودی او خلق کثیری را گمراه می‌سازد.»

(همان، ج ۱، باب ۳۱، ص ۳۲۱.)

اوج انحرافات جعفر پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام صورت گرفت.

شیخ صدوق رحمه الله یکی از این اتفاقات را چنین نقل کرده است:

«علی بن سنان موصلی گوید:

پدرم گفت:

چون آقای ما ابومحمد حسن بن علی علیه السلام در گذشت، از قم و بلاد کوهستان نمایندگانی که معمولاً وجوه و اموال را می‌آوردند در آمدند و خبر از درگذشت امام حسن علیه السلام نداشتند. چون به سامرا رسیدند، از امام حسن علیه السلام پرسش کردند، به آنها گفتند که وفات کرده است. پرسیدند:

وارث او کیست؟

گفتند:

برادرش جعفر بن علی، آنگاه از او پرسش کردند، گفتند:

او برای تفریح بیرون رفته و سوار زورقی شده است. شراب می‌نوشد و همراه او خوانندگانی هم هستند.

آنان با یکدیگر مشورت کردند و گفتند:

اینها از اوصاف امام نیست.

برخی از آنها می‌گفتند:

باز گردیم و این اموال را به صاحبانش برگردانیم.

ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمّی گفت:

بمانید تا این مرد بازگردد و او را به درستی بیازماییم.

راوی گوید:

چون بازگشت به حضور وی رفتند و به او سلام کردند و گفتند:

ای آقای ما!

ما از اهل قم هستیم و گروهی از شیعیان و دیگران همراه ما هستند و ما نزد آقای خود ابومحمد حسن بن علی، اموالی را می‌آوردیم، گفت:

آن اموال کجا است؟

گفتند:

همراه ما است، گفت:

آنها را به نزد من آورید، گفتند:

این اموال داستان جالبی دارد پرسید:

آن داستان چیست؟

گفتند:

این اموال از عموم شیعیان یک دینار و دو دینار گردآوری می‌شود، سپس همه را در کیسه‌ای می‌ریزند و آن را مهر می‌کنند. وقتی این اموال را نزد آقای خود ابومحمد علیه السلام می‌آوردیم، می‌فرمود:

همه آن چند دینار است و چند دینار آن از کی و چند دینار آن از چه کسی است. نام همه آنان را می‌گفت و نقش مهرها را هم می‌فرمود.

جعفر گفت:

دروغ می‌گویید!

شما به برادرم چیزی را نسبت می‌دهید که انجام نمی‌داد.

این علم غیب است و کسی جز خدا آن را نمی‌داند.

راوی گوید:

چون آنان کلام جعفر را شنیدند، به یکدیگر نگریستند!

جعفر گفت:

آن مال را نزد من آورید، گفتند:

ما مردمی اجیر و وکیل صاحبان این مال هستیم و آن را تسلیم نمی‌کنیم؛ مگر به همان علاماتی که از آقای خود حسن بن علی می‌دانیم. اگر تو امامی بر ما روشن کن؛ وگرنه آن را به صاحبانش بر می‌گردانیم تا هر کاری که صلاح می‌دانند، بکنند.

راوی گوید:

جعفر به نزد خلیفه - که در آن روز در سامرا بود - رفت و علیه آنان دشمنی کرد و خلیفه آنها را احضار کرد و گفت:

آن مال را به جعفر تسلیم کنید، گفتند:

خدا امیرالمؤمنین را به صلاح آورد، ما گروهی اجیر و وکیل این اموال هستیم. آنها سپرده مردمانی است که به ما گفته‌اند:

آن را جز با علامت و دلالت به کسی ندهیم و با ابومحمد حسن بن علی علیه السلام نیز همین عادت جاری بود. خلیفه گفت:

چه علامتی با ابومحمد داشتید؟

گفتند:

دینارها و صاحبانش و مقدار آنها را گزارش می‌کرد، پس از آنکه چنین می‌کرد، آنها را تسلیم وی می‌کردیم، ما مکرر به نزد او می‌آمدیم و این علامت و دلالت ما بود و اکنون او در گذشته است، اگر این مرد صاحب الامر است، بایستی همان کاری را که برادرش انجام می‌داد، انجام دهد، وگرنه اموال را به صاحبانش برمی‌گردانیم. جعفر گفت:

ای امیرالمؤمنین!

اینان مردمی دروغگو هستند و بر برادرم دروغ می‌بندند و این علم غیب است. خلیفه گفت:

اینها فرستاده و مأمورند. جعفر مبهوت شد و نتوانست پاسخی دهد. آنان گفتند:

امیرالمؤمنین بر ما منت نهد و کسی را به بدرقه ما بفرستد تا از این شهر به در رویم. وقتی از شهر بیرون آمدند، غلامی نیکو منظر - که گویا خادمی بود - به طرف آنان آمد و ندا کرد:

ای فلان بن فلان!

ای فلان بن فلان!

مولای خود را اجابت کنید، آنان گفتند:

آیا تو مولای ما هستی؟

گفت:

معاذاللّه!

من بنده مولای شما هستم، نزد او بیایید، گویند:

ما به همراه او رفتیم تا آنکه بر سرای مولایمان حسن بن علی علیه السلام وارد شدیم؛ به ناگاه فرزندش آقای ما قائم علیه السلام را دیدیم که بر تختی نشسته بود. او مانند پاره ماه می‌درخشید و جامه‌ای سبز در برداشت. بر او سلام کردیم و پاسخ ما را داد؛ سپس فرمود:

همه اموال چند دینار است و چند دینار از فلانی و چند دینار از فلانی است. بدین سیاق همه اموال را توصیف کرد؛ سپس به وصف لباس‌ها و اثاثیه و چهارپایان ما پرداخت. ما برای خدای تعالی به سجده افتادیم که امام ما را به ما معرفی فرمود و بر آستانه وی بوسه زدیم. هر سؤالی که خواستیم، از او پرسیدیم و او جواب داد. آنگاه اموال را نزد او نهادیم و حضرت قائم علیه السلام فرمود:

بعد از این مالی را به سامرّاء نبریم و فردی را در بغداد نصب می‌کند که اموال را دریافت کند و توقیعات از نزد او خارج شود. گوید:

از نزد او بیرون آمدیم؛ آن حضرت به ابوالعباس محمد بن جعفر قمی حمیری مقداری حنوط و کفن داد و به او فرمود:

خداوند تو را در مصیبت خودت اجر دهد.

راوی گوید:

ابوالعباس به گردنه همدان نرسیده بود، در گذشت. بعد از آن اموال را به بغداد و به نزد وکلای منصوب او می‌بردیم و توقیعات نیز از نزد آنها خارج می‌گردید.» مرحوم صدوق پس از بیان این حکایت، می‌نویسد:

«این خبر دلالت دارد که خلیفه، امر امامت را می‌شناخته است که چیست و موضع آن کجا است. از این رو از این گروه و اموالی که با آنها بود، دفاع کرد و جعفر کذّاب را از مطالبه آنها باز داشت و به آنان دستور نداد که اموال را به جعفر تسلیم کنند؛ جز اینکه او

می‌خواست این امر پنهان باشد و منتشر نشود تا مردم به سوی او راه نجویند و او را نشناسند. جعفر کذّاب هنگامی که امام حسن علیه السلام در گذشت، بیست هزار دینار به نزد خلیفه برد و گفت:

ای امیرالمؤمنین!

مرتبت و منزلت برادرم حسن را برای من قرار بده!

خلیفه بدو گفت:

بدان که منزلت برادرت به واسطه ما نبود؛ بلکه به واسطه خدای تعالی بود و ما تلاش می‌کردیم که منزلت او را تنزّل دهیم و ناچیز گردانیم. اما خدای تعالی از آن اِبا کرد و هر روز رفعت او را افزود؛ زیرا او خودداری و خوش رفتاری و علم و عبادت داشت. اگر تو نزد شیعیان برادرت همان منزلت را داری، نیازی به ما نداری و اگر نزد آنان چنان منزلتی نداری و اوصاف او هم در تو نیست، در این باب ما نمی‌توانیم کاری برای تو انجام دهیم.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، باب ۴۳، ح ۲۶.)

عملکرد جعفر کذّاب در مقابل روش ائمه معصومین علیهم السلام در موارد ذیل قابل بررسی است:

ادعای امامت

وی بعد از برادر خود امام حسن عسکری علیه السلام، ادعای امامت کرد و برای رسیدن به این هدف خود، نقشه‌هایی کشید.

اوّل خود را در معرض تسلیت گویی مردم و تبریک بر امامت خود قرار داد.

دوم خود را آماده اقامه نماز بر جنازه برادرش کرد تا بلکه از این راه منصب رسمی (امامت) را به چنگ آورد. نقشه دیگر این بود که دست به دامن دولت شد تا دولت او را به جای برادرش گذاشته و زعامت شیعیان را به وی واگذار نماید!

اما در تمام این نقشه‌ها شکست خورد و جز رسوایی، چیزی به دست نیاورد.

انکار وارث امام

جعفر کذّاب، منکر وارث شرعی امام عسکری علیه السلام و امامت حضرت مهدی علیه السلام شد. به همین دلیل مدعی ما ترک و وارث منحصر به فرد امام عسکری علیه السلام گردید و اتفاقاً به کمک دولت، توانست اموال و ماترک امام عسکری علیه السلام را تصرف کند.

تحریک دولت

وی وقتی دید حضرت مهدی علیه السلام در جریان نماز، بر او احتجاج کرده و رسوایش نمود، دولت حاکم را علیه آن حضرت و وجود او تحریک نمود و در نتیجه حاکمان جور، دوباره به خانه امام عسکری علیه السلام یورش بردند و جهت یافتن حضرت مهدی علیه السلام تلاش‌های مذبوحانه‌ای انجام دادند؛ ولی مشیت الهی بر آن تعلق گرفت که آن حضرت از گزند بدخواهان در امان بماند.

(صدر، سید محمد، پژوهشی در زندگی امام مهدی علیه السلام، ص ۲۴۷.)

منابع شیعه درباره پایان کار او دو قول مختلف دارند:

بعضی می گویند:

وی تا پایان زندگی بر دعوی دروغین خود پای فشرده، همچنان خود را امام می‌دانست!

برخی دیگر می گویند:

وی از دعوی کذب خود دست برداشته، توبه کرد و شیعیان نیز نامش را از جعفر کذّاب به جعفر تائب بر گردانیدند.

کلینی به نقل از محمد بن عثمان عمری می گوید:

«امام دوازدهم علیه السلام در توقیعی به توبه او تصریح کرده و فرموده است:

راه جعفر راه برادران یوسف است که سرانجام توبه کردند و گناهشان بخشوده شد.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۹۰؛ ر.ک: کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴.)

وی با وجود عمر کوتاهی که کرد، ۱۲۰ فرزند داشت و از این رو وی را ابو الکراین (پدر فرزندان بسیار) می‌خواندند.

نوادگان وی چون نسبت خود را به امام رضا علیه السلام می‌رساندند، به رضویان شهرت یافتند.

احمد بن اسحاق گوید:

از جعفر بن علی نامه‌ای به دست من رسید و طی آن ادعا کرده بود که:

به علم دین (حلال و حرام) و نیز کلیه علوم و آنچه که مردم بدان نیازمندند، آگاهی دارد!

پس از اینکه نامه را خواندم، عریضه‌ای به پیشگاه مقدس حضرت امام عصر علیه السلام نگاشتم و نامه جعفر را نیز به پیوست آن قرار دادم. متعاقباً از ناحیه مقدسه جوابی بدین شرح صادر شد:

«به نام خداوند بخشاینده مهربان.

خداوند تو را پایدار بدارد!

نامه تو و ضمیمه آن (نامه جعفر) به من رسید و از مضمون آن - که با اختلاف الفاظ و اشتباهات بسیار توأم بود - مطلع شدم و اگر شما هم دقّت کرده بودید، به برخی از آنها آگاه می‌شدید.»

آنگاه حضرت مهدی علیه السلام در ادامه با ذکر حمد و ثنای پروردگار، مطالبی در ردّ جعفر بیان فرمود:

...«این پیرو باطل و دروغگو بر خداوند افترا بسته است.

این شخص با امید به چه چیزی، می‌خواهد این ادعای عاری از حقیقت خود را ثابت کند! آیا با اطلاعاتی که در احکام الهی دارد؟ به خدا قسم این فرد آن قدر بی‌اطلاع است که حلال و حرام را نمی‌شناسد و میان بد و خوب فرق نمی‌گذارد! آیا به دانش خود تکیه دارد؟ او به قدری تهی دست است که حق و باطل را نمی‌شناسد، محکم و متشابه را نمی‌داند و از احکام نماز - حتی وقت آن - آگاهی ندارد! آیا این مدعی فاقد صلاحیت، به ورع و پرهیزگاری خویش تکیه می‌کند؟ خداوند شاهد است که نماز واجب خویش را برای اینکه شعبده بازی یاد بگیرد، ترک نموده است! حتماً از ظروف مشروب و آثار دیگری از گناهان او اطلاع دارید ! ...خداوند تو را توفیق دهد؛ آنچه برایت گفتم، از این ستمکار ظالم بپرس و او را آزمایش کن. از یکی از آیات قرآن و تفسیر آن از وی سؤال نما و یا از نماز و شرایط آن از او باز پرس تا به معایب و کمبودهای او پی ببری و حال او را بدانی. خداوند کفایت کننده است؛ او حق را برای اهلش حفظ می‌کند و آن را در جایگاهش قرار می‌دهد.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۸۹، ح ۲۱.)

جعفریه

«جعفریه» پیروان جعفر بن علی تقی - برادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام - بودند.

«شیعیان امامیه» او را «جعفر کذّاب» می‌خواندند؛ زیرا وی پس از برادرش حسن بن علی علیه السلام، دعوی امامت کرد و منکر فرزند داشتن آن حضرت شد. هنگامی که علی بن محمد النقی علیه السلام به شهادت رسید، گروه اندکی از اصحاب او به امامت پسرش جعفر بن علی گرویدند و گفتند:

پدرش درباره امامت او وصیت کرده است. گروهی دیگر گفتند:

حسن بن علی العسکری علیه السلام در گذشت و پس از او برادرش جعفر بنا به وصیت وی، امام است.

برخی گفتند:

امامت از محمد بن علی علیه السلام - که عموی جعفر بود - به وی رسید. فرقه‌ای دیگر به سخنی مانند گفتار «فطحیه» پرداختند که عبدالله بن بکیر بن اعین از آنان بود و چنان پنداشتند که حسن بن علی، پس از پدرش امام بود و چون درگذشت بعد از وی جعفر بن علی به امامت رسید. همان طور که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از عبدالله جعفر (افطح) امامت داشت؛ زیرا بنا به خبری که رسیده چون امامی در گذرد، امامت به مهمترین پسر وی رسد.

این فرقه چون منکر فرزند داشتن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودند، گفتند:

اگر امامی درگذرد و او را فرزندی نباشد، امامت به برادرش خواهد رسید.

(فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۳۹.)

جمعه

«جمعه» روز پایانی هفته، مورد احترام مسلمانان و یکی از اعیاد مهم آنان است. به عقیده برخی جمعه از آن رو «جمعه» نامیده شده که در آن جهت نماز اجتماع می‌کنند.

(راغب اصفهانی، مفردات.)

اهمیت شب و روز جمعه در احادیث بسیاری بیان شده و اعمال و ادعیه فراوانی برای آن مقرر گشته است. از مهم‌ترین اعمال مؤمنان در روز جمعه توجه به حضرت مهدی علیه السلام و انتظار فرج آن بزرگوار است. در این روز زیارت آن حضرت و دعا برای تعجیل فرج او مستحب است؛ زیرا طبق برخی از روایات و زیارات، امید ظهور آن حضرت در روز جمعه بیش از سایر روزها است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۱۵.)

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

...«وَ یَخرُجُ قائِمُنا اَهْلَ البیْتِ یَوْمَ الجُمُعَةِ»...

(شیخ صدوق، الخصال، ص ۳۹۴، ح ۱۰۱.)

...(و خروج می‌کند قائم ما اهل بیت در روز جمعه.» همچنین در روایاتی آمده است:

«وَکانَ الیَوْمُ الَّذِی نَصَبَ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اَمِیرَالمُؤمِنینَ علیه السلام بِغَدِیرِ خُمٍّ یَوْمَ الجُمُعَةِ وَ قِیامُ القائِمِ علیه السلام یَکُونُ فِی یَوْمِ الجُمُعَةِ وَ تَقُومُ القِیامَةُ فِی یَومِ الجُمُعَةِ»...

(شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۲، م ۱۲۴۱.)

(روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را در غدیر خم نصب فرمود، جمعه بود و روز قیام قائم علیه السلام جمعه خواهد بود و روز برپایی رستاخیز جمعه خواهد بود.»

البته بین این سه رخداد عظیم، وجوه مشترک فراوانی وجود دارد. از ویژگی‌های دیگر این روز با عظمت، آن است که حضرت مهدی علیه السلام در آن روز شریف پای به عرصه گیتی نهاده چشم به جهان گشود.

(کتاب الغیبة، ص ۳۹۳؛ کمال‌الدین و تمام النعمة، ح ۲، ص ۴۳۲، ح ۱۳ و ۱۲.)

جنة المأوی

«جنّةالمأوی»، کتابی درباره امام زمان علیه السلام به زبان عربی، نوشته حاج میرزا حسین بن محمد تقی طبرسی رحمه الله، معروف به «علامه نوری» (م ۱۳۲۰ ق) است. وی این کتاب را در تکمیل جلد سیزدهم بحارالانوار مجلسی نوشته است. در این کتاب ۵۹ داستان

درباره ۵۹ تن می‌آورد که در زمان غیبت کبری، به حضور حضرت ولی عصر علیه السلام رسیده‌اند.

این کتاب را نخست حاج محمد حسن امین الضراب همراه جلد سیزدهم بحارالانوار در ۱۳۰۵ ق به چاپ رساند. بار دیگر میرزا موسی تهرانی آن را تصحیح کرده، در سال ۱۳۳۳ ق در تهران چاپ و منتشر کرد.

(الذریعه، ۵، ص ۱۵۹.)

حرف «ح»

حجت

«حجّت» از نظر لغت، به معنای برهان و دلیل است که با آن حریف را قانع یا دفع کنند و جمع آن حجج و حجاج است.

(ر.ک: لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸.)

این کلمه در قرآن مجید در موارد مختلفی به کار رفته است؛ از جمله:

«لِئَلَّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَةٌ بَعدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللَّهُ عَزیزاً حَکِیماً»

(نساء (۴)، آیه ۱۶۵.)

(تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است.»

«قُلْ فَلِلّهِ الحُجَّةُ البَالِغَةُ فَلَو شَاءَ لَهَداکُمْ اَجْمَعین»

(انعام (۶) آیه ۱۴۹.)

(بگو برهان رسا (حجّت) ویژه خدا است و اگر [خدا] می‌خواست قطعاً همه شما را هدایت می‌کرد.»

امام کاظم علیه السلام فرموده است:

«انّ لِلَّهِ عَلَی النّاسِ حُجَتَینِ حُجَةً ظَاهِرَةً وَ حُجَةً بَاطِنةً فَاَمَّا الظَاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الاَنبیاءُ وَ الاَئِمَّةُ علیهم السلام وَ اَمَّا البَاطِنَةُ فَالعُقُولُ»

(الکافی، ج ۱، ص ۱۵.)

(خداوند را بر مردم دو حجّت است:

یکی ظاهر که آن عبارت است از پیامبران و رهبران دین و دیگر باطن که آن عقول مردم است.» پیامبران و اوصیای آنها از این جهت «حجّت» نامیده شده‌اند که خداوند به وجود ایشان، بر بندگان خود احتجاج کند و نیز از این جهت که آنان دلیل بر وجود خدا هستند و گفتار و کردارشان نیز دلیل بر نیاز مردم به قانون آسمانی است. بر اساس روایات فراوانی، هرگز زمین خالی از حجّت نمی‌ماند؛ چنان که از امام رضا علیه السلام سؤال شد:

آیا زمین از حجّت خالی می‌ماند؟

حضرت فرمود:

«لَوْ بَقِیَتْ بِغَیْرِ اِمَامٍ لَسَاخَتْ»

(شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۸.)

(اگر زمین [به اندازه چشم برهم زدنی] از حجّت خالی باشد، اهلش را فرو می‌برد.»

از دیدگاه شیعه، حضرت مهدی علیه السلام به عنوان آخرین حجَّت الهی است که به حجة بن الحسن العسکری علیه السلام نیز شهرت دارد.

(بحارالانوار، ج ۲۵، ح ۶ و ج ۹۷، ص ۳۴۳.)

داوود بن قاسم گوید:

از امام دهم شنیدم که می‌فرمود:

«الخَلَفُ مِنْ بَعْدِیَ الحَسَنُ فَکَیْفَ لَکُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الخَلَفِ فَقُلتُ لِمَ جَعَلَنِیَ اللّهُ فِداکَ فَقال:

اِنَّکُم لا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَ لا یَحِلُّ لَکُم ذِکْرُهُ بِاسمِهِ فَقُلتُ کَیفَ نَذکُرُهُ فَقال:

قُولُوا الحُجَّةُ مِنْ آلِ محمد صلی الله علیه و آله»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۰۲، ح ۱۶۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۳.)

(جانشین من پس از من پسرم حسن است. شما را چه حالی خواهد بود نسبت به جانشینِ پس از جانشین؟

عرض کردم:

چرا؟ خداوند مرا قربانت کند.

فرمود:

برای آنکه شخصش را نتوانید دید و ذکر او به نام مخصوصش روا نباشد.

عرض کردم:

پس چطور او را یاد کنیم؟

فرمود:

بگویید حجّت از خاندان محمد صلی الله علیه و آله.»

در اغلب روایات این لقب به صورت «الحُجَّةُ مِنْ آلِ محمد صلی الله علیه و آله» به کار رفته است.

(ر.ک: پیشین؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵؛ کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۶۴۸.)

حرز حضرت مهدی

«حِرْز» در لغت به معنای جای استوار و پناهگاه است و نیز دعای حفظ و تعویذ را گویند.

(لسان العرب، ج ۵، ص ۳۳۳؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۵.)

در اصطلاح بیشتر معنای دوم مقصود است؛ یعنی، هر گونه دعای خواندنی و نوشتنی، بلکه هر گونه تعویذی است که مایه حفظ باشد و به وسیله آن پناه جویند. وجه مشترک بین تمامی حرزها، به کار بستن آنها برای محفوظ ماندن شخص و یا همراهان و یا اموال او از گزند دشمنان و یا پیش آمدهای ناگوار و حوادث پیش بینی نشده روزگار است. قسمتی از حرزها – همچون سایر متون احادیث و دعاها – با ذکر سند معتبر تا به معصوم ضبط شده است؛ اما بعضی از آنها استناد محکمی ندارد. هر یک از حرزها، ویژگی‌هایی دارند که در کتاب‌های دعا مورد اشاره قرار گرفته است. برای هر کدام از معصومین علیهم السلام حرزهایی نقل شده که بعضی از آنها شهرت بیشتری دارند؛ یکی از آنها حرز حضرت مهدی علیه السلام است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم یا مالِکَ الرِّقابِ یا هازِمَ الاَحْزابِ یا مُفَتِّحَ الاَبْوابِ یا مُسَبِّبَ الاَسْبابِ سَبِّبْ لَنا سَبَباً لا نَسْتَطیعُ لَهُ طَلَباً بِحَقِّ لا اِله اِلّااللّهُ محمد رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله.»

(مصباح کفعمی، ص ۳۰۵؛ مهج الدعوات، ص ۴۵.)

حسن شریعی

یکی از مدعیان دروغین نیابت، حسن شریعی است البته به یقین مشخص نیست که اسم او «حسن» باشد؛ بلکه او با لقب معروف شده

است. در روایتی که نقل خواهد شد، راوی حدیث به صورت حدس و گمان اسم او را حسن ذکر کرده است.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۹۷.)

مؤلف «قاموس الرجال» می‌نویسد:

«از حدیثی که شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده، روشن می‌شود که اسم او به صورت یقین روشن نیست و او معروف به لقب بوده است و اینکه «تلعکبری» راوی حدیث، به صورت گمان حکم کرده که اسم او حسن است؛ به خاطر اینکه او «ابومحمد» بوده و غالباً کنیه کسانی که «ابومحمد» است، اسمشان حسن می‌باشد.»

(قاموس الرجال، ح ۳، ص ۲۶۲.)

شریعی اولین کسی است که به دروغ و افترا، ادعای نیابت امام زمان علیه السلام را کرد. او قبلاً از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بود؛ ولی بعداً منحرف شد. تاریخ ادعای نیابت دروغین او به صورت دقیق بیان نشده است؛ لیکن چون این ادعاهای دروغین، از دوران نایب دوم شروع شده است؛ به نظر می‌رسد وی در دوران سفارت و نیابت محمد بن عثمان، به چنین عملی دست زده است! علمای رجال درباره شرح حال او زیاد بحث نکرده‌اند؛ لذا جامع‌ترین سخن درباره ایشان، کلام شیخ در «کتاب الغیبهٔ» است.

شیخ طوسی رحمه الله درباره «شریعی» می‌نویسد:

«نخستین کسی که به دروغ و افترا، دعوی نیابت خاصّ از جانب امام زمان علیه السلام کرد، شخصی معروف به «شریعی» بود. جماعتی از علما از ابومحمد تلعکبری از ابوعلی محمد بن همام نقل کرده‌اند:

کنیه شریعی «ابومحمد» بود. تلعکبری می گفت:

گمان دارم نام وی حسن باشد. او از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می‌آمد. او نخستین کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند برای او قرار نداده بود و شایسته آن هم نبود! در این خصوص بر خدا و حجّت‌های پروردگار دروغ بست و چیزهایی به آنان نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آنها از آن به دور بودند. از این رو شیعیان هم او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند و توقیعی از جانب ولی عصر علیه السلام در خصوص لعن و دوری از وی صادر شد.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۹۷، ح ۳۶۸.)

حسین بن روح رحمه الله

سومین نایب خاصّ از نواب اربعه حضرت مهدی علیه السلام، محدث، فقیه و متکلم شیعی ایرانی، حسین بن روح نوبختی است. وی در میان شیعیان بغداد، از اشتهار خاصی برخوردار بود و یکی از افراد مورد اطمینان و اعتماد محمد بن عثمان عمری به شمار می‌رفت. او در خلال سال‌های ۳۲۶ – ۳۰۵ ه. ق به عنوان نایب امام زمان علیه السلام، واسطه بین امام و شیعیان بود. حسین بن روح اگرچه دارای فضیلت‌های فراوانی بود؛ ولی عمدتاً شهرت و اعتبار او، به مسأله نیابتش باز می گردد. محمد بن عثمان، او را حلقه اتصال بین خود و وکلای دیگرش در بغداد قرار داد. وی در دربار عباسی در زمان حیات نایب دوم، نفوذ فوق العاده‌ای داشت و از ناحیه برخی مقامات دولتی کمک‌های مالی به ایشان می‌رسید.

(همان، ص ۳۷۲، ح ۳۴۳.)

نایب دوم، از دو یا سه سال قبل از وفات خود، با ارجاع برخی از شیعیان به حسین بن روح نوبختی – که اموالی از سهم امام و غیر آن پیش او می‌بردند – زمینه را برای نیابت وی از طرف امام زمان علیه السلام هموار می‌نمود و به کسانی که در این موضوع دچار شک و تردید می‌شدند، تأکید می کرد که این دستور، از طرف امام علیه السلام صادر شده است.

(همان، ص ۳۶۹، ح ۳۳۷ و ح ۳۳۵.)

او در انتصاب حسین بن روح به جانشینی خود، تأکید فراوانی می‌کرد. گاهی به صورت انفرادی و گاهی در میان عموم شیعیان مخلص و وکلای خویش، این مطلب را تذکر می‌داد.

این تأکید بدان علّت بود که از طرف ائمّه علیهم السلام، نصّی دالّ بر وثاقت، امانت و نیابت حسین بن روح صادر نشده بود. از طرفی در میان وکلای بغداد، کسانی بودند که در ظاهر ارتباط محمد بن عثمان با آنان بیشتر بود؛ از این رو عوام و خواص شیعیان، تصور نمی‌کردند حسین بن روح به جانشینی انتخاب گردد. بدین جهت نایب دوم از هر فرصتی برای تبیین نیابت ایشان از طرف امام زمان علیه السلام، برای رفع شک و تردید از آنان استفاده می‌کرد.

(همان، ص ۳۶۹، ح ۳۳۶.)

پس از وفات ابو جعفر عمری و وصیت او در نصب حسین بن روح به عنوان نایب سوم امام غایب، ابوالقاسم حسین بن روح به «دار النیابهٔ» در بغداد آمد و بزرگان شیعه به گرد او جمع شدند. حسین بن روح با همکاری وکلای بغداد و سایر مناطق، کار خویش را در جایگاه نیابت امام زمان علیه السلام شروع نمود و توانست با روش و سیره معقولانه و منطقی، در بین دوست و دشمن از مقبولیت بالایی برخوردار باشد. به جهت انتساب او به خاندان نوبختی و نفوذ آنان در دربار عباسی و نیز در رأس کار بودن برخی از خاندان فرات - که متمایل به شیعه و طرفدار آنان بودند - در اوایل کار با مانعی از طرف حکومت مواجه نبود. از طرفی با تأکیدهای فراوان محمد بن عثمان، عموم شیعیان و خواص نیز در نیابت ایشان دچار شک و ابهام نگشتند؛ از این رو در زمان ایشان مدعیان دروغین چندانی وجود نداشت.

روایات حاکی از آن است که موقعیت حسین بن روح به عنوان سفیر امام دوازدهم - بر عکس سفیر اوّل و دوم - در بین امامیّه آشکار بود. به همین دلیل عده‌ای از عوام امامیّه، بر آن شدند تا وکلای نواحی خود را نادیده گرفته، به طور مستقیم با خود او در تماس باشند؛ ولی رفته رفته با انجام تغییراتی در دستگاه حاکمه و برکنار شدن برخی حامیان او، وضع دگرگون شد؛ به نحوی که وی بخشی از اواخر عمر خود را در زندان به سر برد.

(ر.ک: همان، ص ۳۰۲، ح ۲۵۶.)

از جمله حوادث مهم دوران نیابت حسین بن روح، جدا شدن ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی (معروف به ابن ابی عزاقر) از آیین شیعی و تکفیر او به دست حسین است.

(همان، ص ۳۸۹، ح ۳۵۵.)

گفتنی است ملاک انتخاب افراد در نیابت، علم و دانش بود؛ اما در راستای نیابت مسائل دیگری نیز مورد توجه بود. از مهم‌ترین این امور راز داری و حفظ امر امامت بود که افراد انتخاب شده، دارای این ویژگی مهم بوده‌اند. از ابوسهل نوبختی پرسیدند:

چگونه شد که ابوالقاسم حسین بن روح برای امر نیابت برگزیده شد و شما نشدید؟! گفت:

ایشان (ائمه علیهم السلام) آگاه‌ترند در اینکه چه کسی را انتخاب کنند. از آنجایی که من اهل مناظره با مخالفان و مراوده با آنان هستم؛ اگر مکان حضرت را آن گونه که نایب خاصّ می‌داند بدانم، ممکن است در گفته‌های خود فاش کنم. در حالی که حسین بن روح [چنین نیست و] اگر حضرت حجّت، زیر لباس او باشد و او را با قیچی تکه تکه کنند، غیر ممکن است آن حضرت را آشکار سازد.

(همان، ص ۳۹۱، ح ۳۵۸.)

حسین بن روح در سال ۳۲۶ ه. ق دار فانی را وداع گفت و به دار باقی شتافت. اگرچه در سال وفات او اختلافی نیست؛ ولی در محل دفن ایشان اختلاف و شبهاتی وجود دارد. قبر ایشان در بغداد است؛ ولی مشخص نیست در قسمت غربی آن است یا قسمت

شرقی.

حسین بن منصور حلاج

«حسین بن منصور حلّاج»، در حدود سال ۲۴۴ ه در قریه «طور» از قرای بیضای فارس (هفت فرسنگی شیراز) زاده شد. وی با پدرش منصور از بیضا، به واسط رفت و در آنجا علوم اسلامی را آموخت و در بیست سالگی به بصره رفت. مرید صوفی آن سامان شد و به دست او خرقه تصوّف پوشید. در سال ۲۷۰ ه به مکه سفر کرد و از آنجا به اهواز رفت و به دعوت پرداخت. حلاج برای دعوت به مذهب صوفیانه خود - که جنبه «حلولی» داشت - به مسافرت می‌پرداخت.

وی در آغاز خود را رسول امام غایب و باب آن حضرت معرفی می‌کرد؛ به همین سبب علمای علم رجال شیعه، او را از مدعیان «بابیّت» شمرده‌اند. نام او ابو المغیث حسین بن منصور حلّاج بود که در سال ۳۰۹ ه. کشته شد.

حلّاج پس از دعوی بابیّت، بر این شد که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (متکلم امامی) را در سلک یاران خود در آورد و به تبع او هزاران شیعه امامی را - که در قول و فعل تابع او بودند - به عقاید حلولی خویش معتقد سازد؛ به ویژه آنکه جماعتی از درباریان خلیفه نسبت به حلّاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند. ولی ابوسهل - که پیری مجرّب بود - نمی‌توانست ببیند که او با مقالاتی تازه، خود را معارض حسین بن روح نوبختی وکیل امام غایب معرفی می‌کند. اسماعیل در جواب گفت:

وکیل امام زمان علیه السلام باید معجزه داشته باشد. چنانچه راست می‌گویی، موهای مرا سیاه کن. اگر چنین کاری انجام دهی، همه ادعاهایت را می‌پذیرم.

ابن حلاج که می‌دانست ناتوان است، با استهزای مردم روبه‌رو شد و از شهر بیرون رفت. آنگاه به قم شتافت و به مغازه علی بن بابویه، (پدر بزرگوار شیخ صدوق رحمه الله) رفت و خود را نماینده امام زمان علیه السلام خواند!

مردم بر وی شوریدند و با خشونت از شهر بیرونش افکندند. ابن حلاج، پس از آنکه جمعی از خراسانیان ادعایش را پذیرفتند، دیگر بار به عراق شتافت.

(ر.ک: سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۸؛ تاریخ الغیبهٔ الصغری، ص ۵۳۲.)

در این زمان چون فقه امامیّه از طرف خلفا به رسمیت شناخته نشده بود، شیعیان در میان مذاهب اهل سنّت «مذهب ظاهری را - که مؤسس آن ابوبکر محمد بن داوود اصفهانی است - پذیرفته بودند. رؤسای امامیّه و خاندان نوبختی، برای برانداختن حلّاج ناچار به محمد بن داوود ظاهری متوسل شدند و او را به صدور فتوایی - که در سال ۲۹۷ ه و اندکی پیش از مرگ خود در وجوب قتل حلّاج انتشار داده بود - وادار کنند.

ابوالحسن علی بن فرات، وزیر شیعی مذهب مقتدر (خلیفه عباسی) نیز در تکفیر حلاّج به آل نوبخت کمک کرد. حلّاج در سال ۲۹۶ ه به بغداد رفت و مردم را به طریقه خاصی مبتنی بر نوعی تصوف آمیخته با گونه‌ای «حلول» دعوت کرد.

ابوالحسن بن فرات وی را تعقیب کرد و ابن داوود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود. وی در سال ۳۰۱ ه. به دست کارگزاران خلیفه گرفتار شد و به زندان افتاد. پس از هفت ماه محاکمه، علمای شرع او را مرتد و خارج از دین اسلام شمردند (۲۴ ذیقعده ۳۰۹ ه. ق) و به فرمان مقتدر و وزیر او حامد بن عباس به دار آویخته شد.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۲۶۴۰۱ - ۴۰۳. دائرةالمعارف اسلامیه، ج ۸، ص ۱۹ - ۱۷. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۶۳ - ۱۶۲.)

سپس جسد او را سوزانیدند و سرش را بر بالای جسر بغداد زدند.

حکومت جهانی حضرت مهدی

یکی از ویژگی‌های دولت مهدوی علیه السلام، جهانی بودن آن است. حکومت مهدی علیه السلام، شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد و آبادی‌ای در زمین نمی‌ماند؛ مگر اینکه گلبانگ محمد ی از آن بر می‌خیزد و سراسر گیتی از عدل و داد آکنده می‌گردد. در آن دوران به دست آن حضرت، آرمان والای تشکیل جامعه بزرگ بشری و خانواده انسانی تحقّق می‌پذیرد و آرزوی دیرینه همه پیامبران، امامان، مصلحان و انسان دوستان برآورده می‌شود.

امام رضا علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

خداوند در شب معراج در بخشی از بیانی طولانی فرمود:

...«وَ لَاُطَهِّرَنَّ الاَرْضَ بِآخِرِهِم مِنْ اَعدَائِی وَ لَاُمَلِّکَنَّهُ [وَ لَاُمَکِّنَنَّهُ] مَشارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغارِبَها»...

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۲۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۵، ح ۱.)

...(و به درستی زمین را به وسیله آخرین آنان (ائمه معصومین علیهم السلام) از دشمنانم پاک خواهم ساخت و تمامی گستره زمین را در فرمانروایی او قرار خواهم داد»...

(همچنین ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۹۱.)

در دوران رهبری امام مهدی علیه السلام، با ایجاد مدیریت و حاکمیت یگانه برای همه اجتماعات، نژادها و منطقه‌ها، یکی از عوامل اصلی تضاد و جنگ و ظلم از بین می‌رود.

(عصر زندگی، ص ۱۶۲.)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید:

«اَلاَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِی اِثْنا عَشَرَ اَوَّلُهُمْ اَنْتَ یا عَلِیُّ وَ آخِرُهُم الْقائِمُ الَّذِی یَفْتَحُ اللّهُ تَعالی ذِکْرُهُ عَلی یَدَیْهِ مَشارِقَ الاَرْضِ وَ مَغارِبَها»

(الأمالی صدوق، ص ۹۷، ح ۹؛ فتال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ص ۱۰۲؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۹۸.)

(پیشوایان پس از من دوازده نفرند؛ اولین آنان تو هستی ای علی و آخرین آنان قائم است؛ همو که خداوند بر دستانش مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد.»

امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمود:

«ثُمَ یُظْهِرُهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ فَیفتَحُ اللّهُ عَلَی یَدِهِ مَشارِقَ الاَرضِ وَ مَغارِبَهَا»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۱۵، ح ۳۱.)

(سپس خدای عزوجل او را ظاهر سازد و مشارق و مغارب زمین را به دست او بگشاید و» ... اگرچه این امید به آمدن مصلح جهانی، ریشه در افکار و عقاید تمامی اقوام و ملل دارد و کم و بیش به گونه‌های متفاوت در همه جا وجود دارد؛ اما در تفکر شیعی به طور روشن و شفاف مطرح است. در این تفکّر، امام منتظر و منجی نهایی، زنده است و روزی به فرمان خداوند ظهور نموده و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. از این رو مفهوم «غیبت» و «انتظار فرج» نزد شیعه دوازده امامی، متفاوت با دیگر ادیان و مکاتب است. بر اساس دیدگاه «تشکیل حکومت جهانی»، با ظهور امام غایب، اسلام به عنوان تنها دین حق و کامل و دارای شریعت جامع، مقبول همگان خواهد شد. در آن زمان ستمگران و جباران از مسند قدرت به زیر کشیده می‌شوند. پس از آن حکومت جهانی اسلام با زعامت و رهبری امام معصوم و عادل برپا شده و عدالت بر بنیاد دیانت و اخلاق در مقیاسی جهانی اجرا می‌گردد.

در برخی از آیات قرآن، به این حاکمیت اشاره شده است و آیات مربوط به جهانی بودن اسلام نیز مؤید این معنا است. جهانی بودن دین اسلام و عدم اختصاص آن به قوم یا منطقه خاصی، از ضروریات این آیین الهی است و حتی کسانی که ایمان به آن ندارند می‌دانند که دعوت اسلام، همگانی بوده و به منطقه جغرافیایی خاصی محدود نبوده است.

افزون بر این، شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سران کشورها مانند قیصر روم و پادشاه ایران

و فرمانروایان مصر و حبشه و شامات و نیز به رؤسای قبایل مختلف عرب و ... نامه نوشتند و همگان را به پذیرفتن این دین مقدس دعوت کردند و از پیامدهای وخیم کفر و روی گردانی از اسلام، برحذر داشتند. اگر دین اسلام جهانی نبود چنین دعوت عمومی انجام نمی‌گرفت و سایر اقوام و امت‌ها هم برای عدم پذیرش، عذری می‌داشتند.

(آموزش عقاید، ج ۲، ص ۱۱۶.)

مبانی و مقدماتی که ناگزیر به آرمان حکومت واحد جهانی شیعی منجر می‌شود، از این قرار است:

اعتقاد به برتری اسلام و جهانی بودن آن

به اجماع تمامی مسلمانان، اسلام دینی است که در آخرین حلقه از سلسله طولانی نبوّت ظاهر شده و از هر جهت کامل‌ترین و جامع‌ترین دین‌ها است و تا روز قیامت نیز بشریت را از هر جهت کفایت می‌کند. دین اسلام روزی تمامی انسان‌ها را پیرو و مطیع خود خواهد کرد و بدین ترتیب جهان در تسخیر آموزه‌های بلند و آسمانی اسلام در خواهد آمد.

از آیاتی چون:

«اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الاِسْلامُ»

(آل عمران (۳)، آیه ۱۹.)

(در حقیقت، دین نزد خداوند همان اسلام است.»

«وَ مَنْ یَبتَغِ غَیرَ الاِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقبَلَ مِنهُ»

(همان، آیه ۸۵.)، (و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود.»

«اَلیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ»

(مائده (۵)، آیه ۳.)

(امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم.»

«ما کانَ محمد اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُم وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبیین»

(احزاب (۳۳) آیه ۴۰.)، (محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.»

«وَلَقد کَتَبنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ»

(انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.)، (و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.»

«وَ هُوَ الذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدی وَ دین الحَقِ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِه»

(توبه (۹)، آیه ۳۳؛ الفتح (۴۸)، آیه ۲۸؛ صف (۶۱)، آیه ۹.)

(او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند.»

به دست می‌آید که مسلمانان به حقانیّت، جامعیّت، خاتمیّت، جهان شمولی و سرانجام جهان گستری و پیروزی و غلبه نهایی آن دست خواهند یافت.

اعتقاد به مهدویت

چیرگی اسلام بر تمامی ادیان و مکاتب و ایدئولوژی‌ها و استیلا بر جباران و فرمانروایان جور و غیر الهی و تأسیس حکومت جهانی لازمه اعتقاد به مهدویّت و ظهور منجی دادگستر است. از نظر شیعیان (زیدی، اسماعیلی و دوازده امامی) با حذف امام علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان معصوم او، تاریخ اسلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حوزه سیاست و حکومت به انحراف گرایید و پیامدهای منفی متعددی نیز در پی داشت که یکی از آنها محرومیت جامعه از رهبری معنوی و آسمانی است؛ چرا که امام علی علیه السلام و پس از او بقیه امامان دوازده گانه، پیشوایان دینی - سیاسی بر حق و دارای حق خلافت و امامت

انحصارند. دیگران – هر کس که بخواهد – غاصب حق معصوم‌اند و لذا «جائر» و باطل می‌باشند.

این انحراف تا کنون ادامه پیدا کرده است. شیعیان زیدی و اسماعیلی، پس از مدتی از این عقیده عدول کردند (زیدیان تشکیل حکومت را در شمال و یمن و اسماعیلیان ظهور ابو عبیداللّه شیعی را در مغرب انحرافی نمی‌دانند).

اما از آنجا که شیعیان دوازده امامی در عصر امامان هرگز به قدرت و تأسیس دولت دست نیافتند، منتظرند که آخرین بازمانده از امامان معصوم – که از سال ۳۲۹ ق غیبت کبری برای او آغاز شده است – ظهور کند و تاریخ اسلام و در نهایت تاریخ انسان را به مسیر طبیعی و الهی‌اش باز گرداند. در آن عصر اسلام، عزیز، مسلّط و همگانی می‌شود و مسلمانان قدرتمند و بر جهان چیره می‌گردند. طبق این تفسیر، تشکیل حکومت واحد جهانی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

ویژگی‌ها و اختیارات مهدی منتظر

در منابع روایی اسلامی (به ویژه شیعی)، از ویژگی‌ها، اختیارات و عملکرد هایی یاد شده است که آنها جز با تشکیل حکومت واحد جهانی محقق نخواهند شد. از جمله گفته شده است:

حضرت مهدی علیه السلام ظلم و جور را برای همیشه بر می‌اندازد و عدالت و دین حق را در سطح جهان برای همیشه مستقر می‌کند. در برخی روایات از اختیارات قدرت و امکانات مطلق و جهانی امام غایب یاد شده است که نتیجه آن، چیرگی بر جهان و تشکیل حکومت مقتدر جهانی است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«القَائِمُ مِنّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ تُطْوى لَهُ الاَرْضُ وَ تَظْهَرُ لَهُ الكُنُوزُ يَبْلُغُ سُلْطانُهُ المَشْرِقَ وَ المَغْرِبَ وَ يُظْهِرُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَو كَرِهَ المُشْرِكُونَ فَلا يَبْقَى فِي الاَرْضِ خَرابٌ اِلاَّ قَدْ عُمِرَ وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عيسَى بْنُ مَريَمَ فَيُصَلّى خَلْفَهُ»

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۶.)

(قائم ما با در انداختن بیم و هراس در دل ستمگران یاری می‌شود، با پشتیبانی و حمایت از جانب خداوند تأیید می‌گردد. زمین برایش خاضع و تسلیم می‌شود گنج‌ها برایش آشکار و نمایان می‌شود. حکومت او شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد. خداوند به وسیله او دینش را بر تمامی ادیان چیرگی و غلبه می‌بخشد؛ هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. [در عصر ظهور] در زمین خرابی و ویرانی نمی‌ماند؛ مگر آنکه آباد می‌شود. عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود آید و پشت سر او نماز گزارد.»

شیخ عباس قمی رحمه الله با استناد به این روایات و اخبار، ویژگی سی و چهارم امام زمان علیه السلام را چنین توصیف می‌کند:

«فرو گرفتن سلطنت آن حضرت تمام زمین را از مشرق تا مغرب؛ خشکی و دریا، کوه و دشت. نماند جایی که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و اخبار در این باره متواتر است.»

(منتهی الامال، ص ۴۹۵.)

بر این اساس، حکومت جهانی واحد از دیرباز به عنوان یکی از عقاید مسلّم شیعی و یکی از نیازهای بشر مطرح بوده است. اکنون نیز شیعیان امامی در انتظار روزی به سر می‌برند که چنین حکومتی، با ظهور منجی غایب تشکیل شود و تاریخ بشر در مسیر حق قرار گیرد و بشریت از برکات واقعی و همه جانبه آن بهره‌مند شوند. با اینکه آرمان‌هایی چون «عدل جهانی» و «حکومت جهانی» سابقه‌ای دیرینه دارد؛ اما در قرن اخیر به دلایل خاصّ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی – به ویژه گسترش ارتباطات – آرمان «جهانی شدن» تشدید و تقویت شده و عملی‌تر به نظر می‌رسد.

در جنبش‌های اسلامی معاصر نیز بار دیگر، آرمان دیرین جهانی و چیره شدن اسلام با قدرت تمام مطرح شده و مفاهیمی چون دین جهانی، عدل جهانی، حکومت جهانی و یا بین الملل اسلامی و ... گسترش یافته است. آرمان‌های یاد شده در میان شیعیان در سطح گسترده‌تر مطرح و تقویت شده و اکنون در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی در ایران، از آن

آرمان‌ها – از جمله حکومت واحد جهانی – تبلیغ می‌شود.

(ر.ک: دایرةالمعارف تشیّع، ج ۶، ص ۴۷۴.)

حکومت جهانی مهدی

کتاب «حکومت جهانی مهدی علیه السلام» نوشته آیت‌اللّه ناصر مکارم شیرازی، پژوهشی درباره ظهور امام مهدی علیه السلام و ویژگی‌های حکومت جهانی او است. مؤلف محترم در این کتاب، با بهره‌گیری از روایات و منابع تاریخی شیعه و سنّی و برخی از پژوهش‌های غربیان، مطالب ارزشمندی ارائه کرده است. ایشان نخست در خصوص آینده جهان و سیر تکاملی جامعه، به بیان نظریات بعضی از ادیان و کتاب‌های آسمانی (نظیر زرتشتی، هندو، تورات، انجیل) و کتاب‌های غربیان درباره مصلح بزرگ پرداخته است.

سپس درباره انواع حکومت‌ها، فلسفه انتظار و غیبت، مصلح بزرگ جهانی در منابع اسلامی، نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه السلام و روش حکومت آن حضرت بحث می‌کند.

حکومت صالحان

اعتقاد به «حکومت صالحان» میان مسلمانان (به ویژه شیعیان) وجود داشته است. مراد از «حکومت صالحان» آن است که در جامعه بشری – و به طور خاصّ در جامعه دینی و اسلامی – چاره‌ای جز به دست گرفتن قدرت سیاسی، به وسیله انسان‌های صالح، دیندار، عادل، امین، پارسا، شجاع و مورد اعتقاد و اعتماد مردم نیست؛ وگرنه نه دیانت بر جای می‌ماند و نه عدالت محقق می‌شود و نه مردم به سعادت واقعی خواهند رسید. برای اثبات این مدعا، به دلایل عقلی و نقلی استناد شده است؛ از جمله اینکه «وجود نظام آفرینش دلیل روشنی بر پذیرش یک نظام صحیح اجتماعی در آینده، در جهان خواهد بود.» از نظر نقلی هم به برخی از آیات و روایات الاحتجاج و استناد شده است؛ از جمله آیه ۱۰۵ سوره «انبیاء» است که از آن ضرورت قطعی قیام مصلح جهانی و تشکیل حکومت عدل الهی و اسلامی، استنباط می‌شود. از نظر شیعیان دوازده امامی، حکومت صالحان منحصراً حکومتی است که در رأسش معصوم باشد و معصوم نیز در حال حاضر فقط یک تن بیش نیست که غایب است؛ از این رو تا کنون حکومت صالحان بر جهان حکم نرانده است و پس از این فقط با ظهور امام زمان و مهدی منتظر علیه السلام مورد اعتقاد شیعیان، حکومت صالح جهانی و ایده آل محقق خواهد شد.

حکومت مستضعفان

تشکیل دولت مستضعفان و تحقق بخشیدن به آرمان والا و الهی حکومت فرو دستان و عقب نگهداشته شدگان، از برنامه‌های اصلی و اقدام‌های اساسی و تردید ناپذیر مهدی موعود علیه السلام است. در جامعه و نظامی که امام مهدی علیه السلام بنیاد می‌نهد، زمام همه امور در دست طبقات محروم است و مستضعفان بر آن حکم می‌رانند و به اداره جامعه می‌پردازند.

چنین آرمانی، هدف اصلی همه ادیان آسمانی به ویژه اسلام بوده است. در تعالیم ادیان، معیارها و اصولی بیان شده که جهت گیری کلی به سود مستضعفان و تحقّق بخش حاکمیت آنان است و رویارویی و نبرد اصلی پیامبران، با همین طبقات اشراف، مسرفان، مترفان و مستکبران بوده است؛ یعنی، طبقاتی که همواره از تن دادن به حق و عدل سرباز می‌زده‌اند و خوی و خصلت برتری جویی، سلطه‌طلبی، حق کشی و بیدادگری راه و روش ایشان بوده است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَ نُرِیدُ اَنْ نَمُنَ عَلَی الَّذِینَ استُضْعِفُوا فِی الاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُم اَئِمةً وَ نَجْعَلَهُمُ الوارِثِینَ»

(قصص (۲۸)، آیه ۵.)

(و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.»

این آیه به صراحت، از امامت مستضعفان سخن گفته و فرو دستان و مستضعفان را میراث برِ آن زمین معرفی کرده است، روشن است که در دوران ظهور و قیام مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله این وعده خدایی تحقق می‌پذیرد و حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله؛ یعنی، همان حکومت مردم مستضعف و رسیدن محرومان به حق خود. از نظر دیگر برای اجرای عدالت راستین، حاکمیت فرو دستانِ محروم ضرورت دارد؛ زیرا در تمامی دوران گذشته تاریخ، مورد اصلی ظلم و بی‌عدالتی، طبقات محروم بوده‌اند و سرانجام باید پدیده ناهنجار و ضد بشری «استضعاف» - که تعبیری از همه ظلم‌ها و ستم‌ها است - از میان برود و انسان از زیر بار سنگین و شکننده آن آزاد شود. برای این امر مهم، مبارزه با علل اصلی «استضعاف» ضرورتی اجتناب ناپذیر است. روشن است که زورمندان و زرمداران، دو عامل اصلی استضعاف در گذشته و اکنون بوده‌اند.

هر ظلم و ستمی که به محرومان و بی‌پناهان شده است، یا مستقیم به دست حکومت‌های اشرافی و مرفّه انجام گرفته است و یا به دست طبقات اشراف و سرمایه دار که در زیر چتر حمایت حکومت‌های مستکبر قرار داشتند و با حکایت قانونی و عملی آنها، راه ظلم، تحمیل و استثمار را هموار می‌ساختند.

این نظام‌ها و جریان‌های ضد بشری، هنگامی پایان می‌یابند که حکومت و قدرت سیاسی و نظامی جامعه، به دست طبقات محروم و مستضعف سپرده شود. دفاع از حقوق پایمال شده فرودستان و مستضعفان، آنگاه امکان دارد که حاکمیت به دست آنان سپرده شود. هر حکومتی - هر چه صالح باشد - نمی‌تواند حقوق محرومان را به آنان بازگرداند؛ مگر اینکه خود از این طبقه باشد و دردهای این طبقه را با تمام وجود خویش لمس کرده باشد. از این رو، باید مستضعفان حاکمیت یابند و این از شاخه‌های اصلی اجرای عدالت مطلق است.

(عصر زندگی، ص ۱۶۵ - ۱۷۴.)

حکیمه خاتون

«حکیمه خاتون» دختر امام جواد علیه السلام، از ثقات محدثان و یکی از راویان حدیث ولادت حضرت مهدی علیه السلام است. ولادت و نشأت او در خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است. علوم اسلام را از ائمه هدی علیهم السلام کسب فیض نموده و از جمله زنانی است که احادیثی به نقل از ایشان در کتاب‌های معتبر حدیثی شیعه آمده است. او اخبار بسیاری را در مورد ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام با نرجس خاتون و ولادت امام حجهٔ بن الحسن علیه السلام نقل کرده است:

کلینی به نقل از محمد بن یحیی به سند معتبر خویش متصل به حکیمه عمه پدر حضرت مهدی علیه السلام می‌نویسد:

«وی در شب نیمه شعبان هنگام ولادت حضرت صاحب الامر حاضر بوده است.»

(ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۲۳۴، کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۲۴.)

شیخ صدوق رحمه الله به نقل از محمد بن الحسن بن الولید به سند معتبر خود متصل به حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام می‌نویسد:

«حضرت ابو محمد الحسن العسکری در شب نیمه شعبان مرا طلبید و فرمود:

عمه امشب افطار مهمان ما هستی؛ چون در این شب باری تعالی حجّت خود را ظاهر خواهد کرد که حجّت او بر اهل زمین خواهد بود. حکیمه می گوید:

پرسیدم:

مادرش کیست؟

امام علیه السلام فرمود:

نرگس.

عرض کردم:

خدا مرا فدایت کند، در او اثری از حاملگی نیست.

فرمود:

چرا.

سپس نقل می‌کند که هنگام طلوع فجر نوزادی از او به دنیا آمد.»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۲۴، ح ۱؛ ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۲۳۴، ح ۲۰۴.)

شیخ صدوق رحمه الله به سند معتبر خود از احمد بن ابراهیم نقل کند:

«من در سال ۲۶۲ ق بر حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام وارد گشتم. او از پشت پرده با من سخن می‌گفت؛ از امامان سؤال نمودم، او یکی پس از دیگری آنان را بر شمرد تا اینکه به حضرت صاحب الزّمان علیه السلام رسید. من پرسیدم:

این فرزند در کجا است؟

پاسخ داد:

مستور است. من گفتم:

پس شیعیان به کجا رجوع کنند؟

فرمود:

به مادر امام حسن عسکری علیه السلام که مشهور به «جده» است. من گفتم:

آیا به کسی اقتدا کنیم که به زن وصیت کرده است؟

حکیمه پاسخ داد:

این مطلب همانا مانند اقتدا به ابی عبداللّه الحسین علیه السلام است که در صحرای کربلا به خواهرش زینب وصیت نمود.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۵۰۱.)

حکیمه از زنان برجسته خاندان ائمه هدی علیهم السلام است که محضر چهار امام علیه السلام را درک نمود و محرم اسرار اهل بیت نبوّت علیهم السلام بود.

امام علیه السلام و مادرش نرگس در منزل او پنهان بود. وی در سال ۲۷۴ ق وفات یافت و در پایین پای امام حسن عسکری به خاک سپرده شد.

حرف «خ»

خاتم الاوصیاء

«خاتم الاوصیاء»، یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام و به معنای پایان بخش جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

این لقب ابتدا بر زبان خود آن حضرت در کودکی - آنگاه که در کودکی لب به سخن گشود - جاری شد.

البته این لقب درباره حضرت علی علیه السلام نیز به عنوان پایان بخش وصی آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۹۳ و ج ۹۷، ص ۳۳۱.)

طریف ابونصر گوید:

«بر صاحب الزّمان علیه السلام وارد شدم؛ آن حضرت فرمود:

برای من صندل احمر (نوعی چوب) بیاور. پس برای ایشان آوردم؛ آن حضرت به من رو کرد و فرمود:

آیا مرا می‌شناسی؟

گفتم:

بله سپس فرمود:

من کیستم؟

عرض کردم:

شما آقای من و فرزند آقای من هستید.

پس آن حضرت فرمود:

مقصودم این نبود!

گفتم:

خداوند مرا فدای شما گرداند. بفرمایید مقصودتان چه بود؟

حضرت فرمود:

«اَنَا خَاتَمُ الاَوْصیاءِ وَ بِی یَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ البَلاءَ عَنْ اَهلی وَ شِیعَتی»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۴۶، ح ۲۱۵؛ کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۴۱، ح ۱۲.)

(من خاتم الاوصیاء هستم که خداوند به وسیله من بلا را از اهل و شیعیانم دور می‌سازد.» علاوه بر خاتم الاوصیاء از حضرت مهدی علیه السلام به عنوان خاتم الائمه نیز یاد شده است؛ چنان که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«مَعَاشِرَ النّاسِ اِنّی نَبیٌّ وَ عَلیٌّ وَصیّی اَلا اِنَّ خَاتَمَ الاَئِمّهٔ مِنّا القائِمُ الْمَهْدیُّ»...

(فتال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ص ۹۷.)

(ای مردمان!

من پیامبرم و علی جانشین. آگاه باشید که خاتم الائمه قائم مهدی از ما است.»

خروج خراسانی

در برخی از روایات «خروج خراسانی» به عنوان یکی از نشانه‌های ظهور بیان شده است. اگر چه در این روایات به روشنی او معرفی نشده است؛ ولی برخی او را مردی از بنی تمیم دانسته‌اند.

(روزگار رهایی، ص ۱۰۴۳.)

اغلب روایاتی که نام او را برده‌اند، از خراسانی همراه سفیانی یاد کرده‌اند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خُرُوجُ الثَّلاثَهِ الخُراسانی وَ السُّفیانی وَ الیَمانی فِی سَنَهٍ واحِدَهٍ فِی شَهْرٍ واحِدٍ فی یَوْمٍ واحِدٍ وَ لَیْسَ فیها رایَهٌ بِأَهْدَی مِنْ رایَهِالیَمانی یَهدِی إِلَی الْحَقِّ»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۴۶.)

(خروج خراسانی، سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز تحقق می‌یابد و در بین آنها پرچمی هدایتگرتر از یمانی نیست که او به حق هدایت می‌کند.» و در برخی روایات از خراسانی و سفیانی به دو اسب مسابقه تشبیه شده‌اند که خراسانی از مشرق و سفیانی از مغرب به طرف کوفه در حرکت‌اند.

(الغیبهٔ، ص ۲۵۹.)

البته روایتی نیز از خروج او به عنوان یکی از نشانه‌های حتمی قیام حضرت مهدی علیه السلام یاد شده که به جای خروج یمانی ذکر شده است.

(ر.ک: همان، ص ۲۸۹، ح ۶.)

خروج دجال

«دجّال» در زبان عربی به معنای «آب طلا» و طلا اندود کردن است و به همین علت، افراد بسیار دروغ‌گویی که باطل را حق جلوه می‌دهند «دجّال» نامیده می‌شوند.

(ر.ک: لسان العرب، ج ۴، ص ۲۹۴.)

دجّال ستمکاری است که در آخِرُ الزّمان، مردم را گمراه خواهد کرد و در هر سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام مطرح شده است.

(ر.ک: کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۸۲ - ۳۲۳.)

گاهی افرادی در هر سه جامعه دینی می‌گویند:

دجّال تولد یافته و زنده است.

در روایات فراوانی از خروج «دجّال» به عنوان نشانه ظهور و در برخی دیگر از آن به عنوان یکی از «اَشْراطُ السَّاعَهٔ» یاد شده است.

این نشانه، در کتاب‌های اهل سنّت از نشانه‌های برپایی قیامت دانسته شده (صحیح مسلم، باب فی الآیات التی تکون قبل الساعهٔ، ح ۱، سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۷، سنن ابن داوود، ج ۴، ص ۱۱۵.)

ولی در منابع روایی شیعه از آن به عنوان حادثه‌ای مقارن ظهور حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است.

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۲۵۰.)

در مورد اصل دجّال، چند احتمال وجود دارد:

یک:

دجّال، نام شخص معینی نیست و هر کسی که با ادعاهای پوچ و بی‌اساس و با توسل به حیله‌گری و نیرنگ، در صدد فریب مردم باشد، دجّال است. اینکه در روایات از «دجّال» های فراوان سخن به میان آمده این احتمال را تقویت می‌کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لا تَقُومُ السَّاعَهُٔ حَتَّی یَخْرُجَ المَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِی وَ لا یَخْرُجُ الْمَهدِیّ حَتَّی یَخْرُجَ سِتُّونَ کَذَّاباً کُلُّهُمْ یَقُولُ أَنَا نَبِیٌّ»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱.)

(قیامت، برپا نمی‌شود، تا وقتی که مهدی علیه السلام از فرزندانم قیام کند و مهدی علیه السلام قیام نمی‌کند، تا وقتی که شصت دروغگو خروج کنند و هر کدام بگوید، من پیامبرم.»

در روایات، از این «دجّال» ها و دروغگویان فراوان نام برده شده است، در بعضی دوازده و در برخی سی، شصت و هفتاد دجّال آمده است.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹؛ کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۰۰ - ۱۹۸.)

از میان این «دجّال» ها، فردی که در دروغ گویی، حیله گری و مردم فریبی سرآمد همه دجالان و فتنه‌اش از همه بزرگ‌تر است، نشانه ظهور مهدی علیه السلام و یا برپایی قیامت است.

بر این اساس دو نوع دجّال هست: یکی همان دجّال حقیقی و واقعی است که پس از همه «دجّال» ها می‌آید و دیگری گروهی شیاد و دروغگویند که دست به فریب کاری، تحمیق و گمراهی مردم می‌زنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«پیش از خروج دجّال، بیش از هفتاد دجّال خروج خواهد کرد.»

(کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۰۰.)

حقیقت داستان دجّال، بیانگر این واقعیت است که در آستانه هر انقلابی افراد فریبکار و منافق - که معتقد به نظام‌های پوشالی گذشته و حافظ سنت‌ها و ضد ارزش‌هایند - برای نگه داشتن فرهنگ و نظام جاهلی گذشته، همه تلاش خود را به کار می‌گیرند و با سوء استفاده از زمینه‌های فکری و اجتماعی و احساسات مردم، دست به تزویر و حیله گری می‌زنند تا آنان را نسبت به اصالت و تحقّق انقلاب و استواری رهبران آن، دلسرد و دو دل کنند و با شیطنت، آنان را به کژ راهه برند!

در انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام، چنین خطری پیش بینی شده است و از آنجایی که این انقلاب از همه انقلاب‌های تاریخ بزرگ‌تر و گسترده‌تر است، خطر فریبکاران دجّال صفت نیز به مراتب بیشتر و گسترده‌تر است.

در آستانه ظهور، آنان همه تلاش خویش را به کار خواهند گرفت که مردم را فریب دهند و آنها را نسبت به نتیجه آن دلسرد و ناامید سازند و بالاخره از پیروزی حتمی آن جلوگیری کنند!

البته در این احتمال می‌توان گفت:

ممکن است یکی از آن دجّال‌ها - صفات زشت در او بیشتر از همه متبلور است - نشانه ظهور باشد.

دو:

احتمال دوم آن است که فردی معیّن و مشخص، به عنوان «دجّال» در دوره غیبت - با همان ویژگی‌هایی که برای وی بیان شده است - خروج می‌کند و مردم را به انحراف می‌کشاند.

برخی با استناد بعضی از روایات او را زنده می‌دانند.

برای مثال گفته می‌شود او در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله موجود بوده و تا زمان خروج زنده خواهد ماند.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۱۱۳، ح ۸۶.)

نگرانی مردم از دجّال بدان اندازه بود که خلیفه دوم هنگام فتح شام، از علمای اهل کتاب درباره دجّال پرسید. پس نام دجّال نزد افراد و جوامع دینی پیوسته مطرح بوده است و برخی از کتاب‌ها و فیلم‌ها نام «دجّال» بر خود دارند.

«دجّال» لقب دغل بازی است که نزد یهودیان «آرمیلوس» و نزد مسلمانان «صائد بن صید» نامیده می‌شود.

(توفیقی، حسین، هزاره گرایی در فلسفه تاریخ مسیحیت، ص ۲۶.)

اصل داستان «دجّال» در کتاب‌های مقدس مسیحیان نیز آمده است در انجیل واژه «دجّال» بارها به کار رفته و از کسانی که منکر حضرت مسیح باشند و یا «پدر و پسر» را انکار کنند، به عنوان «دجّال» یاد شده است:

«دروغگو کیست؛ جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجّال است که پسر و پدر را انکار کند.»

(رساله یوحنا، باب ۲، آیه ۱۸ و ۲۲.)

طرفداران احتمال دوم به این روایت نیز استناد کرده‌اند:

اصبغ بن نباته از حضرت علی علیه السلام پرسید:

یا امیرالمؤمنین!

دجّال کیست؟

آن حضرت فرمود:

«دجّال صائد بن صائد (صید) است.

بدبخت کسی است که او را تصدیق کند و خوشبخت آن است که او را تکذیب کند. از شهری بر آید که آن را اصفهان نامند از دهی که آن را یهودیه گویند.

(در پاره‌ای روایات محل خروج او سجستان ذکر شده است. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۵۰.)

چشم راستش ممسوح و چشم دیگرش بر پیشانی است و مانند ستاره صبح می‌درخشد، در آن نقطه عَلَقه‌ای است که با خون در آمیخته است و میان دو چشمش نوشته است:

«کافر» هر خواننده و بی‌سواد آن را می‌خواند. در دریاها فرو می‌شود و آفتاب با او می‌گردد. مقابل او کوهی از دود و عقبش کوهی سپید است که مردم تصور می‌کنند طعام است. در زمان قحطیِ سختی خروج می‌کند. در حالی که بر حمار سپیدی سوار است. هر گام حمارش یک میل است و زمین منزل به منزل زیر پایش نَوَردیده شود و بر آبی نگذرد جز آنکه فرو رود تا روز قیامت. به آوازی که همه جن و انس و شیاطین - در شرق و غرب - عالم آن را می‌شنوند، فریاد کند:

ای دوستان من!

نزد من آیید.

منم آنکه آفرید و تسویه کرد و تقدیر کرد و رهبری نمود.

منم پروردگار شما.

دشمن خدا دروغ می‌گوید! او یک چشمی است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود. به راستی که پروردگار شما نه یک چشم است و نه غذا می‌خورد، نه راه می‌رود و نه زوال دارد! و برتر است خدا از این اوصاف؛ برتری بزرگی.

آگاه باشید!

بیشترِ پیروانش در آن روزگار ناپاک زادگانند و صاحب پوستین‌های سبز! خداوند او را در شام بر سر گردنه‌ای که آن را «افیق» نامند - به دست کسی که عیسی علیه السلام پشت سرش نماز می‌خواند - هنگامی که سه ساعت از روز جمعه گذشته باشد - خواهد کشت.

آگاه باشید بعد از آن، حادثه بزرگ و قیامت کبری باشد.

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۵۲۷، ح ۱.)

سه:

برخی نیز این احتمال را مطرح کرده‌اند که مراد از «دجّال» همان سفیانی است که درکتاب‌های اهل سنّت بیشتر به عنوان «دجّال» و در کتاب‌های شیعی به عنوان سفیانی آمده است.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۶۳.)

البته این احتمال مردود است.

چهار:

دجّال، کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی بر همه جهان است.

برخی از اهل نظر، این احتمال را تقویت کرده و همه ویژگی‌هایی را که برای دجّال بیان شده، با ویژگی‌های استکبار برابر دانسته‌اند. «استکبار» به معنای واقعی، دجّال است که خود را قیّم ملت‌ها می‌داند و با تکیه به ثروت انبوه و قدرت عظیم، در همه جای زمین دخالت می‌کند و همه را به زیر سلطه خویش می‌آورد.

(تاریخ غیبت کبری، ۵۳۲ - ۵۳۶.)

در منابع اهل سنّت عمدتاً سخن از کشته شدن دجّال به دست حضرت عیسی علیه السلام است.

(تفسیر الطبری، ج ۳، ص ۲۹۰، تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۷۹.)

خروج سفیانی

پیش از قیام حضرت مهدی علیه السلام مردی از نسل ابوسفیان در منطقه شام خروج می‌کند و با تظاهر به دینداری، گروه زیادی از مسلمانان را فریب می‌دهد و بخش گسترده‌ای از سرزمین‌های اسلامی را به تصرف خود در می‌آورد. او بر مناطق پنجگانه - شام، حمص، فلسطین، اردن، قنسرین و منطقه عراق - سیطره می‌یابد و در کوفه و نجف، به قتل عام شیعیان می‌پردازد و برای کشتن و یافتن آنان جایزه تعیین می‌کند.

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۶۵۱.)

از روایات استفاده می‌شود مدت حکومت او نه ماه است.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۴۹.)

سفیانی، با این که از خبیث‌ترین و پلیدترین مردمان است؛ ولی همواره ذکر «یا رب یا رب» بر زبانش جاری است.

(همان، ج ۲، ص ۶۵۱، ح ۱۰؛ الغیبهٔ، ص ۳۰۶.)

وی آنگاه که از ظهور حضرت حجّت علیه السلام با خبر می‌گردد، با سپاهی عظیم به جنگ وی می‌رود. وی در منطقه «بیداء» (بین مکه و مدینه) با سپاه امام علیه السلام برخورد می‌کند و به امر خدا، همه لشکریان وی - به جز چند نفر - در زمین فرو می‌روند و هلاک می‌شوند.

(الغیبهٔ، ص ۲۷۹، ح ۶۷؛ همچنین ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۶۸.)) [خسف به بیداء) از روایات استفاده می‌شود خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی ظهور است (الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳؛ الغیبهٔ، ص ۲۷۰، ح ۴۲.)

ولی این که سفیانی کیست و چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه خروج می‌کند و ... چندان روشن نیست.

از برخی روایات استفاده می‌شود:

نام وی عثمان بن عنبسه (کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۹.) و از خاندان ابوسفیان است که در دوره غیبت خروج می‌کند.

البته برخی این احتمال را مردود و سند آن روایات را ضعیف دانسته‌اند.

(جامع الرواهٔ، ج ۲، ص ۱۵۶، اختیار معرفهٔ الرجال، شیخ طوسی، ص ۵۴۵.)

در برخی از روایات از امام علیه السلام در مورد نام سفیانی پرسیده شد و آن حضرت از بیان آن خودداری کردند؛ (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۶.)

حال آنکه اگر نام وی مشخص بود، دلیلی نداشت که از بردن نام وی خودداری کند.

برخی معتقدند:

سفیانی فرد مشخصی نیست؛ بلکه فردی است با ویژگی‌های ابوسفیان که در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام به طرفداری از باطل، خروج می‌کند و مسلمانان را به انحراف می‌کشاند.

اینها در بیان نظر خود می گویند:

در حقیقت، ابوسفیان، به عنوان سر سلسله سفیانیان، سمبل و نماد پلیدی است او غارتگری بود که با رباخواری، زورگویی و چپاول اموال مردم، ثروت‌های هنگفتی به چنگ آورده بود و از راه فریب و استثمار توده‌های ستم کشیده و ترویج خرافات و دامن زدن به نظام طبقاتی جاهلی، قدرت فراوانی داشت.

ابوسفیان، به عنوان سردمدار شرک و بت پرستی و سرمایه داری طاغوتی، هر نوع حرکت و جنبشی را که دم از عدالت، برادری و آزادی می‌زد، دشمن شماره یک خود می‌دانست و با قدرت تمام در برابر آن به مبارزه بر می‌خاست.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۲۷۴.)

بر اساس این دیدگاه سفیانی، فردی است با این ویژگی‌ها که در برابر انقلاب بزرگ و جهانی حضرت مهدی علیه السلام خروج می کند و تلاش‌های فراوانی برای رو در رویی با آن به عمل می‌آورد.

بنابراین، در حقیقت سفیانی یک جریان است، نه یک شخص. سفیانی جریان باطل در بستر تاریخ است و بر فرض هم که سفیانی را از نسل ابوسفیان بدانیم، اشکالی به وجود نمی‌آید و آخرین مهره این زنجیره، همان سفیانی است که در آستانه ظهور قائم علیه السلام خروج می کند.

خروج سید حسنی

از جمله نشانه‌های ظهور «خروج سید حسنی» از طرف دیلم است.

درباره شخصیت سید حسنی در روایات سخنی نیامده، ولی روایاتی که سخن از خروج و کشته شدن او دارد تا حدودی به معرفی او پرداخته است.

علامه مجلسی رحمه الله گفته است:

در حدیث مفضل از حضرت صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

«حسنی آن جوانمرد خوشرویی که از طرف دیلم خروج می کند و با بیان فصیحی که دارد، فریاد بر می‌آورد:

ای آل احمد!

اجابت کنید.

دردمند پریشان حال را و آنکه از پیرامون ضریح (شاید مراد کعبه باشد) ندا می کند؛ پس گنجینه‌های الهی در طالقان او را اجابت می کنند. [آنها] گنج هایی از طلا و نقره نیستند؛ بلکه مردانی اند همانند قطعه‌های آهن. بر اسب‌های چابک سوار گشته و حربه‌هایی به دست می گیرند. پیوسته ستمگران را می کشند تا اینکه وارد کوفه می‌شوند. در حالی که بیشتر جاهای زمین از لوث وجود بی‌دینان پاک گشته، سید حسنی آنجا را محل اقامت خود قرار می‌دهد.

آنگاه خبر ظهور مهدی علیه السلام به سید حسنی و اصحابش می‌رسد، اصحاب به او می گویند:

ای فرزند پیغمبر!

این کیست که در قلمرو ما فرود آمده؟

می گوید:

برویم ببینیم او کیست - در صورتی که به خدا قسم سید حسنی می‌داند او مهدی علیه السلام است و بدین جهت این سخن را می گوید که به یارانش آن حضرت را بشناساند - پس سید حسنی بیرون می‌آید تا اینکه به مهدی علیه السلام می‌رسد.

آنگاه می گوید:

اگر تو مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله هستی، پس عصای جدّت پیامبر و انگشتر و جامه و زره آن حضرت کجا است؟ عمامه (سحاب) اسب، شتر، قاطر، الاغ و اسب اصیل رسول خدا و مصحف امیرمؤمنان کجا است؟

پس آن حضرت تمام اینها را به او نشان می‌دهد.

آنگاه عصای پیامبر را می گیرد و در سنگ سختی می کارد، فوراً برگ می‌دهد. منظورش از این کار آن است که بزرگواری و فضیلت حضرت مهدی علیه السلام را به اصحاب خود بنمایاند تا با آن حضرت بیعت کنند. پس سید حسنی عرضه می‌دارد:

اللّه اکبر ای فرزند پیغمبر!

دستت را بده تا با شما بیعت کنیم. حضرت مهدی علیه السلام دستش را دراز می کند، سید حسنی و اصحابش بیعت می کنند.»

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.)

مرحوم کلینی پایان کار سید حسنی را در ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام این گونه نقل کرده است:

«فَیبتَدِرُ الحَسَنِیُّ اِلَی الخُرُوجِ فَیَثِبُ عَلَیهِ اَهْلُ مَکَّهَ فَیَقْتُلُونَهُ وَ یَبْعَثُونَ بِرَأسِهِ اِلَی الشَّامِیِّ فَیَظْهَرُ عِنْدَ ذَلِکَ صَاحِبُ هَذَا الاَمرِ»...

(الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.)

...(و آنگاه که [سیّد] حسنی خروج خود را آغاز می کند، اهل مکه بر او هجوم آورده، او را به قتل می‌رسانند و سر او را بریده برای شامی می‌فرستند و دراین هنگام صاحب الامر ظهور خواهد کرد» ... نعمانی نیز می‌نویسد:

«یعقوب سراج گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

فرج شیعیان شما کی خواهد بود؟

پس فرمود:

آنگاه که فرزندان عباس به اختلاف پردازند و حکومت ایشان سست گردد. [راوی] حدیث یاد شده را به عینه ذکر کرده تا رسیده است به ذکر آلات جنگی و زین و افزوده است:

«تا اینکه بر فراز مکه فرود آید و شمشیر را از نیامش بیرون می کشد و زره را می‌پوشد و پرچم و برد را باز می کند. عمامه را به سر می گذارد و عصا را به دست می گیرد و از خداوند درباره ظهورش اجازه می‌خواهد. پس یکی از خادمان آن حضرت از آن موضوع آگاه می‌شود و نزد حسنی آمده او را از خبر آگاه می کند. حسنی به خروج از آن حضرت پیشدستی می کند؛ پس مردم مکه بر او شوریده و او را به قتل می‌رسانند و سرش را به نزد شامی می‌فرستند. پس در این هنگام صاحب این امر ظهور می کند و مردم با او بیعت کرده از او پیروی می کنند»...

(الغیبهٔ، باب ۱۴، ح ۴۳؛ با اندک تفاوتی، الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.)

برخی، از این دو روایت استفاده کرده‌اند که «سید حسنی» همان نفس زکیّه است.

خروج شعیب بن صالح

یکی از نشانه‌های ظهور، خروج مردی به نام شعیب بن صالح در سمرقند و یا نیشابور است.

شیخ طوسی رحمه الله خروج او را به نقل از امام سجاد علیه السلام این گونه بیان کرده است:

«خروج شعیب بن صالح پس از عوف سلمی و قبل از خروج سفیانی است.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۴۳.)

(ثُمَّ یَکُونُ خُرُوجُ شُعَیبَ بْنَ صالِحٍ مِنْ سَمَرْقَنْد ثُمَّ یَخْرُجُ السُّفیانی»...

راوندی نیز از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است:

«پس خروج شعیب صالح از سمرقند است.»

(الخرائج و الجرائح، ج۳، ص۱۱۵۵، ح ۶۱.)

شیخ صدوق رحمه الله خروج او را از نیشابور ذکر کرده است.

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۴۳، باب ۴۳، ح ۱۶.)

از برخی روایات دیگر استفاده می‌شود:

او پرچم‌دار حضرت مهدی علیه السلام و به عنوان پیش قراول آن حضرت انجام وظیفه می‌کند.

(علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷؛ همچنین ر.ک: کنزالعمال، ج ۴، ص ۵۸۸، ح ۳۹۶۶۷ و ۳۹۶۶۶؛ کتاب الفتن، ص ۱۸۸.)

خروج شیصبانی

مراد از «شیصبانی» در روایات اهل بیت علیهم السلام، مردی از بنی عباس و یا مردی دشمن اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا امامان علیهم السلام بنی عباس را به بنی شیصبان تعبیر می‌کردند و آن نام مردی بدکردار یا گمنامی (ر.ک: مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص۱۳۱ و ۱۲۶.) است و آن بزرگواران دشمن خود را به طور کنایه با این کلمه نام برده‌اند.

«شیصبان» در لغت نامی از نام‌های ابلیس است. پس از آنکه قدرت در دست زمینه سازان خراسانی و طرفداران آنان قرار می‌گیرد، شیصبانی در عراق خروج می‌کند. از جابر جعفی نقل شده است:

«از ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره سفیانی سؤال کردم، حضرت فرمود:

«وَاَنّی لَکُمْ بِالسُّفیانی حَتّی یَخْرُجَ قَبْلَهُ الشَّیْصبانی یَخْرُجُ مِنْ اَرْضِ کُوفان یَنْبَعُ کَما یَنْبَعُ الماءُ فَیَقْتُلُ وَفْدَکُم فَتَوَقَّعُوا بَعدَ ذلکَ السُّفیانی وَ خُروجَ القائِمِ علیه السلام»

(الغیبهٔ، ص ۳۰۲، باب ۱۸، ح ۸.)

(سفیانی خروج نمی‌کند؛ مگر آنکه قبل از او شیصبانی در سرزمین کوفان خروج کند. او همچون جوشیدن آب از زمین می‌جوشد و فرستادگان شما را به قتل می‌رساند. بعد از آن در انتظار خروج سفیانی و ظهور قائم علیه السلام؛ باشید.»

خروج عوف سلمی

یکی از نشانه‌های ظهور، خروج مردی به نام عوف سلمی از سمرقند است. وقتی به امام سجاد علیه السلام گفته شد، ظهور حضرت مهدی علیه السلام را توصیف و دلایل و نشانه‌های آن را ذکر فرمایید، حضرت فرمود:

«قبل از ظهور او، خروج مردی خواهد بود که به او عوف سلمی گفته می‌شود. محل خروج او زمین جزیره و منزل او تکریت و مقتل او مسجد دمشق است.»

«یَکُونُ قَبْلَ خُرُوجِهِ خُرُوجُ رَجُلٍ یُقالُ لَهُ عَوْفُ السَّلْمِیّ بِاَرْضِ الجَزیرَهٔ وَ یَکُونُ مَأْواهُ تَکْریتُ وَ قَتْلُهُ بِمَسْجِدِ دِمَشْقٍ»...

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۴۳.)

خروج یمانی

یکی از نشانه‌های حتمی ظهور حضرت مهدی علیه السلام، خروج سرداری از اهل یمن است (الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳ و

الغیبهٔ، ص ۲۵۲، ح ۱۱.) که مردم را به حق و عدل دعوت می‌کند.

(الغیبهٔ، ص ۲۵۳، ح ۱۳.)

این نشانه در منابع اهل سنّت ذکر نشده؛ ولی در مصادر شیعه، روایات فراوانی در این باره وجود دارد؛ به گونه‌ای که برخی آنها را مستفیض دانسته‌اند.

(تاریخ غیبت کبری، ص ۵۲۵.)

امام باقر علیه السلام فرموده است:

...«خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد؛ با نظام و ترتیبی همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده است. هر یک از پی دیگری [می‌آید] و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر می‌شود. وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند! در میان پرچم‌ها راهنماتر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است؛ زیرا دعوت به صاحب شما می‌کند و هنگامی که یمانی خروج کند، خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است. چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است. هیچ مسلمانی را روا نباشد که با آن پرچم مقابله کند. پس هر کس چنین کند او از اهل آتش است؛ زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرا می‌خواند.»

(الغیبهٔ، ص ۳۶۹، باب ۱۳، ح ۱۳.)

خروج یمانی، اجمالاً از نشانه‌های حتمی ظهور است؛ هرچند جزئیات و چگونگی قیام وی روشن نیست.

امام صادق علیه السلام همزمانی خروج سفیانی و یمانی را این گونه وصف فرموده است:

«یمانی و سفیانی همچون دو اسب مسابقه‌اند.»

«الیَمانِیُ وَ السُّفیانِیُ کَفَرَسَی رِهانٍ»

(همان، باب ۱۸، ح ۱۵.)

خسف به بیداء

فرو برده شدن در «بَیْداء» - که از آن در روایات «خسف به بیداء» تعبیر شده است - از نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

این نشانه در احادیثی که درباره سفیانی سخن گفته‌اند، فراوان ذکر شده است.

(الغیبهٔ، ص ۳۰۴، ح ۱۴.)

واژه «خَسْف» به معنای فرو رفتن و پنهان شدن است و «بَیداء» نام سرزمینی بین مکه و مدینه است.

(لسان العرب، ماده خسف و بیداء.)

ظاهراً منظور از «خسف به بیداء» آن است که سفیانی با لشکری عظیم به قصد جنگ با حضرت مهدی علیه السلام عازم مکه می‌شود؛ اما در بین مکه و مدینه - در محلی که به سرزمین «بیداء» معروف است - به گونه‌ای معجزه آسا، به امر خداوند، در دل زمین فرو می‌روند.

این حادثه در روایات بسیاری - از عامّه و خاصّه - به عنوان یکی از نشانه‌های ظهور (نشانه‌های ظهور) بیان شده و در شماری از آنها بر حتمی بودن آن تأکید شده است.

(الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۸۲؛ الغیبهٔ، ص ۲۵۷، ح ۱۵.)

امام باقر علیه السلام در بخشی از یک روایت مفصل فرمود:

...«و سفیانی گروهی را به مدینه روانه کند و مهدی از آنجا به مکه رخت بربندد وخبر به فرمانده سپاه سفیانی رسد که مهدی علیه السلام به جانب مکه بیرون شده است، پس او لشکری از پی آن حضرت روانه کند ولی او را نیابد تا اینکه مهدی با حالت ترس و نگرانی بدان سنت که موسی بن عمران داشت داخل مکه شود.

آن حضرت فرمود:

فرمانده سپاه سفیانی در صحرا فرود می‌آید، پس آواز دهنده‌ای از آسمان ندا می‌کند که:

«ای دشت! آن قوم را نابود ساز»

پس آن نیز ایشان را به درون خود می‌برد و هیچیک از آنان نجات نمی‌یابد مگر سه نفر»...

(الغیبهٔ، ص ۲۷۹، باب ۱۴، ح ۶۷.)

درباره حتمی بودن این نشانه از روایات متعددی می‌توان استفاده کرد؛ چنان که عمر بن حنظله، در حدیثی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است:

«خَمْسٌ قَبْلَ قِیامِ القائِمِ علیه السلام مِنَ العَلاماتِ: الصَّیْحَةُ وَ السُّفیانِیُّ وَ الخَسْفُ بِالبَیداءِ وَ خُرُوجُ الیَمانی وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّکِیَهِٔ»

(الغیبهٔ، ص ۴۳۶، ح ۶۷؛ کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ح ۲، ص ۶۴۹.)

پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام پنج نشانه است:

ندای آسمانی، سفیانی و فرو رفتن در سرزمین بیداء و خروج یمانی و کشته شدن نفس زکیه» در روایات اهل سنّت نیز به این مهم اشاره شده است.

(ر.ک: صنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف، ج ۱۱، ح ۲۰۷۶۹.)

حادثه «خسف» گرچه در منطقه «بیداء» و در مورد لشکر سفیانی واقع می‌شود، ولی در برخی روایات - غیر از خسف در بیداء - از خسف در مشرق و خسف درجزیرهٔالعرب نیز یاد شده است.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶.)

این نشانگر آن است که در سایر نقاط زمین نیز، چنین حوادثی رخ خواهد داد و به امر خداوند دشمنان حضرت مهدی علیه السلام، بدین وسیله نابود خواهندشد.

(الغیبهٔ، ص ۲۵۲.)

البته در برخی روایات از «خسف به مشرق» و «جزیرهٔ العرب»، به عنوان نشانه قیامت (اشراط السّاعهٔ) یاد شده است، بر این اساس ارتباطی به «خسف به بیداء» نخواهد داشت.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶.)

خسوف و کسوف غیرعادی

از نشانه‌های ظهور «کسوف در نیمه ماه رمضان» و «خسوف در آخر یا اوّل همان ماه» است.

«کسوف در روزهای نخست و روزهای آخر ماه و «خسوف» در روزهای میانی ماه طبیعی و عادی است؛ ولی خورشید گرفتگی در وسط ماه یا ماه گرفتگی در اوایل و یا آخر آن، ظاهراً امری غیر عادی است و رؤیت آن امکان ندارد.

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«دو نشانه پیش از قیام قائم پدید خواهد آمد:

یکی گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان و دیگر گرفتن ماه در آخر آن.»

مردی به امام علیه السلام عرض کرد:

«ای پسر رسول خدا!

کسوف در وسط و خسوف در آخر ماه؟!»

حضرت فرمود:

«[آری] من آنچه را گفتم داناتر به آن هستم. اینها دو نشانه‌اند که واقع شدن آنها، از زمان هبوط آدم علیه السلام سابقه ندارد.»

(الکافی، ج ۸، ص ۲۲، ح ۲۵۸؛ الغیبهٔ، ص ۳۹۰، ح ۴۵؛ مفید، الارشاد، ص ۴۹۷.)

فلسفه این نشانه غیر عادی - همانند برخی نشانه‌های دیگر - می‌تواند بیدار شدن مردم از خواب غفلت و یقین به امر ظهور باشد. به عبارت دیگر، خداوند در آستانه ظهور، برای اقامه حجّت بر مردم و مطمئن ساختن یاران حضرت مهدی علیه السلام به ظهور آن حضرت، چنین پدیده‌هایی را بر خلاف معمول و به گونه معجزه، محقق می‌سازد.

برخی بر این باورند!

خسوف و کسوف، به گونه یاد شده، در چهارچوب حوادث طبیعی و عادی نیز قابل بررسی و تبیین است و برای آن، احتمال‌ها و توجیه‌هایی ذکر کرده‌اند.

البته نیازی به این توجیه‌ها نیست؛ زیرا هیچ اشکالی ندارد که پدیدار شدن آنها به صورت معجزه باشد، چون در جهت اقامه حجّت و تقویت حق و هدایت مردم است و با قانون معجزه ناسازگاری ندارد. به علاوه این نشانه از نشانه‌های حتمی ظهور نیست و در روایات، به ناگزیر بودن آن اشاره نشده است؛ از این رو نمی‌توان خسوف و کسوف غیرعادی را از نشانه‌های قطعی و مسلم ظهور به حساب آورد.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۳۰۰.)

خطبه قیام

حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور و قبل از قیام خطبه‌ای ایراد خواهد کرد.

امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

قائم در آن هنگام (ظهور) در مکه است. پشت به بیت اللّه الحرام تکیه داده چنین ندا کند:

ای مردم!

ما از خدا یاری می‌طلبیم و از مردمی که دعوت ما را اجابت کنند، ما اهل بیت پیامبرتان محمد هستیم و سزاوارترین مردم به خدا و به محمد صلی الله علیه و آله،

هر که در مورد آدم با من محاجّه کند، باید بداند که من نزدیک‌ترین کس به آدمم.

هر که درباره نوح با من به گفتگو بر خیزد، بداند که من سزاوارترین کسی به نوحم.

هر که در زمینه ابراهیم با من الاحتجاج کند، بداند که شایسته‌ترین مردمان به ابراهیمم.

هر که در مورد محمد صلی الله علیه و آله با من محاجه نماید، بداند که من نزدیک‌ترین مردمان به محمدم،

هر که درباره پیامبران با من گفتگو کند، من سزاوارترین مردمان به پیامبرانم. آیا خدای تعالی در کتاب خویش نمی‌فرماید:

«ان اللّه اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ... سمیع علیم»؟

(آل عمران ۳: ۳۳ - ۳۵.)

(خدای متعال آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید؛ فرزندانی که برخی از برخی دیگرند و خدا شنوا و دانا

است»)

من بازمانده آدم، ذخیره‌ای از نوح، برگزیده‌ای از ابراهیم و انتخاب شده‌ای از محمد صلی الله علیه و آله هستم.

بدانید!

هر که در کتاب خدا با من به محاجّه برخیزد، من سزاوارترینِ مردم به کتاب خدا هستم.

بدانید!

هر که در سنّت رسول خدا با من محاجّه نماید، من به سنّت رسول خدا سزاوارترینم.

شما را به خدا سوگند!

هر که سخن را امروز بشنود، به دیگری که حاضر نیست برساند. به حق خدا و حق پیامبرش و به حق خودم - حق من بر شما حق قرابت من به پیامبر خدا است - از شما می‌خواهم که مرا یاری نمایید و در برابر کسانی که به ما ظلم کردند، از ما حفاظت کنید. ما را بیم دادند و به ما ستم نمودند و ما را از دیار و فرزندانمان راندند. بر ما جور نمودند و حقمان را سلب کردند و اهل باطل بر ما دروغ بستند.

خدا را! خدا را!

ما را در نظر آورید، ما را رها نکنید و یاریمان کنید که خدای تعالی شما را یاری خواهد نمود.»

(الغیبهٔ، باب چهاردهم، حدیث ۶۷.)

البته در بیانات نورانی معصومین علیهم السلام خطبه‌های دیگری نیز به آن حضرت نسبت داده شده است.

خمس رسائل فی اثبات الحجهٔ

«خمس رسائل» مجموعه‌ای شامل پنج رساله در اثبات غیبت دوازدهمین امامِ شیعه، امام زمان علیه السلام است. مؤلّف آن، فقیه و متکلم نامدار شیعی محمد بن نعمان بغدادی، مشهور به شیخ مفید رحمه الله است.

رساله اوّل:

رساله اوّل این مجموعه «فصول العشرهٔ فی الغیبهٔ» در ده فصل است که به این مباحث می‌پردازد:

۱. بیان مدعای امامیّه درباره وجود جانشین حضرت امام عسکری علیه السلام و ولادت او در زمان حیات ایشان و اختفایش پس از رحلت آن حضرت. در این فصل، شیخ مفید رحمه الله به شیوه‌ای کلامی از اخبار مربوط به ملل و نحل دیگر نیز بهره گرفته است. چنان که به تولّدِ مستور کیخسرو و فرزند سیاوش در سرزمین توران (ملکِ افراسیاب) - بنا بر باورهای دانشمندان پارسی و نوشته محمد بن جریر طبری - اشاره کرده است و همچنین تولد مخفیانه حضرت ابراهیم علیه السلام و پوشیده ماندن تولد حضرت موسی علیه السلام را ذکر کرده است.

شیخ مفید رحمه الله علت مخفی ماندن تولد نامبردگان را خصومت و دشمنی پادشاهان زمانه‌شان با آنها بر شمرده و از این استدلال و حجّت قیاسی - تمثیلی، برای توضیح چرایی مخفی ماندن تولّد امام زمان علیه السلام استفاده کرده است. او در ادامه با استناد به تصریح نزدیکان امام یازدهم، به وجود امام دوازدهم و نیز استناد به روایت‌های موجود - که به امامت او براساس «نص» تصریح دارند - این بحث را پی می‌گیرد و می‌نویسد:

در دو اثر دیگر خود - الارشاد و الایضاح - در این باره به تفصیل سخن گفته است.

۲. چگونگی انکار ولادت و امامت آن حضرت از سوی عمویش جعفر بن علی (جعفر کذّاب).

۳ و ۴. وصیت امام یازدهم درباره فرزندش که به «حدیث المکناهٔ بام الحسن» مشهور است.

۵. از علت غیبت امام دوازدهم و چگونگی امامت او و بی خبری از مکان به سر بردنش در این زمان خبر می‌دهد.

۶. نـام بردن از اشـخاص دیر زیسـته‌ای که نام‌هـای ایشان در تورات و روایات آمـده است و پاسـخ به این اعتراض که چگونه ممکن است شخصی که پیش از وفات امام یازدهم علیه السلام به دنیا آمده تا سال نگارش این رساله (۴۱۰ ق) زنده باشد.

۷. شـناخت موقعیت تاریخی کلام شـیعی در آغاز سـده پنجم با مراجعه به متون نگاشـته نسل معاصـر مفیـد، نشان می‌دهد که آموزه امامت تشیّع دوازده امامی، در این دوران بر محور توضیح و دفاع از غیبت آخرین امام شیعه تمرکز یافته بود. هرچند این نکته مانع از آن نبود که جدل‌ها و بحث‌های تاریخی درباره مسأله جانشـینی بر حق و بی‌واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تکاپو بیفتد. در واقع پرسـش اصـلی دوران شیخ مفید رحمه الله - با توجه به پایان یافتن سلسله امامان در پی غیبت امام دوازدهم علیه السلام و وفات نوّاب آن حضـرت - این بود که «اختلاف عملی موجود میـان تشـیّع دوازده امامی و اهل تسـنن در چه موضوعی است؟» شـیخ مفید رحمه الله با توجه به این فضا، پرسش فوق را در فصل هفتم به شکلی روشن بیان می‌دارد:

«در صورت حاضر نبودن امام در اجرای حدود و برپا داشتن احکام الهی و فرمان دادن به جهاد، آیا به نظر نمی‌رسد که بود و نبود او در این جهان با یکدیگر تفاوتی ندارد؟»

پاسخ او به این اعتراض، شکلی دو وجهی دارد:

نخست آنکه، غیبت امام به هیچ روی به نیاز اجتماع به او، به مثابه محافظ شرع و حجّت خدا بر روی زمین پایان نمی‌دهد؟

در عین حـال، امـام، نیازی نـدارد که شـخصاً به اجرای وظایف خویش بپردازد؛ چرا که می‌توانـد و ممکن است نایبی از جانب خود برگزیند؛ به همان ترتیب که پیامبران نیز در زمان حیات خویش، به واسطه نایبان و کارگزاران خود عمل می‌کرده‌اند. به نوشته مفید، امام، آن هنگام که ببیند حزبِ او (پیروانش)، از سـنت‌هایی که برایشان بر جای نهاده، روی گردان و منحرف شده‌اند، لازم است که ظاهر شود و زمام امور را شخصاً بر عهده گیرد.

پاسخ دوم شیخ مفید رحمه الله، به دشمنانِ تشیّع نظر دارد.

بنابراین برهان، با پیـدا شدن شـرّ و فساد در زمین به دلیل غیبتِ امام، ملامتی متوجّه حق تعالی نیست که چرا او را پنهان داشـته است؛ بلکه این ملامت، متوجه مردمان بد سرشتی است که غیبت او را ضروری کرده‌اند! ما تنها هنگامی می‌توانستیم خداوند را مسؤول شرّ پدید آمده بدانیم که او امام را به میل خود و بدون هیچ سببی، دور می‌داشت.

۸. پاسـخ به اعتراض مخالفـان تشـیّع دوازده امامی (ماننـد فرقه‌های کیسانیه، ناووسـیه و اسـماعیلیه) نسـبت به غیبت امام دوازدهم؛ در حالی که هر یک به غیبت امام مذهبشان باور دارند!

۹. پاسـخ به شـبهه برخی مخالفانِ امامیّه درباره باور شـیعیان به مصـلحتِ وجود امام بر این جامعه، در عین طرفداری آنان از سـلطانی عادل.

۱۰. پاسخ به ایراد یکی از مخالفان که بر نهج عبدالجبار معتزلی، معجزه را نشانه‌ای از حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دانسته و بر این اساس چنین استدلال کرده است که چون امام غایب، آنگاه که ظهور کند، به دلیل از دنیا رفتن همه آنهایی که ممکن بوده او را در پیش از غیبت شـناخته باشند، نیازمند اثبات هویّت خویش است و با توجه به اینکه او پیغمبر نیست، بنابراین نخواهد توانست از معجزه بهره گیرد!

پاسخ شیخ مفید رحمه الله به این شبهه آن است که:

معجزه لزوماً پیامبری را به اثبات نمی‌رساند؛ بلکه راستگویی ارائه دهنده آن را نشان می‌دهد.

شیـخ مفیـد رحمه الله برای اثبات این مـدعا به داسـتان دیـدن خوراک آماده نزد حضـرت مریم علیها السـلام به طرزی معجزه آسا از سوی زکریا استناد می‌کند؛ با ذکر این نکته که مریم، پیامبر نبوده است. در عین حال، او می‌نویسد:

در کنار افعال امام دوازدهم علیه السلام نشانه‌ای دیگر از ظهور در روایات آمده است؛ از جمله:

آمدن سفیانی و دجّال.

رساله دوم:

موضوع رساله دوم، توضیح این حدیث نبوی - با توجه به مسأله غیبت امام دوازدهم - است:

«مَنْ ماتَ وَ هُوَ لا یَعرِفُ اِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتةً جاهِلیَةً»

(همچنین ر.ک: المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۷۸؛ کنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۲۹.)

(هر که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، همچون مردمان دوران جاهلیت مرده است.»

شیخ مفید رحمه الله این روایت را صحیح می‌داند و در توجیه غیبتِ امام و رابطه پیروانش با او می‌گوید:

«شناختن امام غایب امر دشواری نیست؛ چرا که صِرف دانستن حضور امام در جهان برای فرد شیعی الکافی است.» از نظر او بسیاری از چیزها را می‌شناسیم، در حالی که آنها را ندیده‌ایم؛ از جمله اشخاص و رویدادهای گذشته و آینده. سؤال: در صورتی که آدمی نتواند امام را ببیند، پس فایده شناختن او چیست؟

شیخ مفید رحمه الله در پاسخ به این پرسش می‌کوشد، نه از طریقِ استدلالی و عقلی محض؛ بلکه با توسّل به فرمان و امر الهی، از اعتقاد به غیبت امام دفاع کند. به نوشته او، شناخت حقیقی ما از وجود امام و امامت و عصمت و کمال او، خود سزاوار پاداش است؛ چرا که انتظار برای ظهور امام، در نفس خود، عملی عبادی است که کیفر را دور می‌کند. از آنجا که این عمل، خود به انجام رسانیدن تکلیفی است که حق تعالی برای ما معیّن کرده است.

رساله سوم:

این رساله، اختصاص به محاجّه شیخ مفید رحمه الله و یکی از معارضانِ تشیّع دارد که به نقل حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌پردازد:

«اِنَّهُ لَوْ اِجْتَمَعَ عَلَی الاِمامِ عِدَّةُ اَهلِ بَدْرٍ ثَلاثُمِأَةٍ و بِضْعَةُ عَشَرِ رَجُلاً لَوَجَبَ عَلَیْهِ الْخُرُوجُ بِالسَّیْفِ.»

«هرگاه سیصد و ده چند مرد به شمار مردان بدر گرد امام جمع شوند، با شمشیر خروج خواهد کرد.» معارض یاد شده پس از نقل این حدیث، می‌پرسد: چرا در حالی که بارها اتفاق افتاده که چنین شماره‌ای از مردان جنگی میان شیعیان وجود داشته، امام ظهور نکرده است؟

شیخ مفید رحمه الله در پاسخ گوید:

مردانی که اکنون در صحنه‌اند، از نظر دلیری، بردباری، سرسختی، وفاداری، انحصارِ هدف و پاکی و سلامت عقل، با مبارزان بدر همبستگی نمی‌کنند و هرگاه به شماره ذکر شده مردانی با این خصوصیات جمع شوند، امام بلافاصله ظهور خواهد کرد. اعتراض کننده در ادامه سخنش می‌گوید:

این روایت از چه راه می‌تواند نیاز مبارزان به خصوصیات یاد شده را - در حالی که اشاراتی بدان‌ها ندارد - به اثبات برساند؟

شیخ مفید رحمه الله در پاسخ به این ایراد - با مقایسه رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، با رفتار آن حضرت در جنگ حدیبیه - اظهار می‌دارد:

ایشان به رغم آنکه در حدیبیه چند برابر رزمندگان بدر مبارز به همراه داشت، اما نبرد نکرد و این می‌رساند که مردان بدر از گونه‌ای دیگر بوده‌اند.

ادامه این رساله از نظر شناسایی موضع شیخ مفید رحمه الله در برابر نظرگاه معتزله راجع به غیبت امام، اهمیت بسیار دارد. معتزله بر این باورند که:

ضرورت وجود امام را نمی‌توان از طریق عقل ثابت کرد و به همین دلیل بر آنند که بنابر وحی، لازم است که در هر زمانی امامی وجود داشته باشد. از نظر آنان امام مورد نیاز است؛ زیرا:

۱. باید حدود معیّن شده در قرآن را اجرا کند.

۲. اجماع اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر احتیاج به وجود امام بوده است. با این حال معتزله - بر خلاف امامیّه - ضرورت وجود امام در هر عصر را ضرورتی مطلق نمی‌دانند.

شیخ مفید رحمه الله نیز به همین دلیل و با بهره‌گیری از ناتوانی معتزله در اشاره به امامی که در عصر او می‌زیسته است، آن را همچون برهانی برای کوبیدن رأی ایشان به کار می‌گیرد. او در این باره می‌نویسد:

«جالب توجه است که ما و معتزله، هر دو به ضرورت امامت و نیاز به وجود امام در هر عصر معترفیم و هر دو آن کس را که منکر نیاز به وجود امام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد، بر خطا می‌دانیم. اما با این احوال، معتزله، همواره به ما، به جهت اعتقادمان به غیبت امام و اینکه به رغم گذشت زمان او هنوز ظهور نکرده، ناسزا می‌گویند!

آن هم در حالی که خودشان می‌پذیرند که از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا کنون امامی نداشته‌اند و نیز امیدی ندارند که در آینده نزدیک هم امامی مستقر شود! بدین ترتیب، عذر ما برای اعتقاد به غیبت پذیرفته است و اگر به انصاف نگریسته شود، ما بیش از آنها شایسته‌ایم که پاسخگوی نیاز به امام در هر زمانی باشیم.» وی پس از بیان این مطلب - که امامیّه بیش از معتزله، تکلیف خود را در خصوص امامت انجام داده‌اند - می‌کوشد راه اعتراض معتزله بر غیبت امام امامیّه را بر بندد:

«بنابراین آن قوم (معتزله) چنین گفته‌اند:

با اینکه آنها (امامیّه) به نیازمندی به وجود امام معتقدند، بخت بدشان را آشکارا می‌توان دید؛ چرا که اکنون به دلیل ناموجود بودن امام، اجرای حدود شرعی آنها موقوف مانده است. شما می‌گویید که امامتان تا زمان غیبت آشکار بود، اکنون چه عذری برای موقوف ماندن حدود و اجرای احکام دارید؟!

من (شیخ مفید رحمه الله) در پاسخ گفتم:

این مردم (اهل سنّت) با آنکه به گونه ما در معرض این اتهام نیستند که پس از غیبتِ امام، اجرای حدود و اقامه احکام را مهمل گذاشته باشند؛ امّا معتقدند:

در هر زمان گروهی از اهل حلّ و عقد وجود دارد که قدرت اجرای حدود و اقامه احکام به عهده آنان محول شده است. پس آنها (معتزله) چه عذری در قصور در تعیین امام دارند؛ در حالی که می‌بینند اهل حلّ و عقد در هر زمانی وجود دارند و مورد اعترافند؟ از آنجا که چنین افرادی در هر عصر وجود دارند و آشکارا دیده می‌شوند؛ لازم است که معتزلیان نیز امامی تعیین کرده باشند که حدود و احکام الهی را اجرا کند! اما آنها این همه وقت را از دست داده‌اند؛ بدون اینکه به چنین کاری دست یازند. آنان از روی نافرمانی از راه هدایت منحرف شده‌اند و این حجّیت ما علیه ایشان است.

شیخ مفید رحمه الله در دنباله این بحث آورده است. هر گاه مخالفان امامیّه عذری برای عدم تعیین امام داشته باشند، عذر شیعیان در نشان ندادن امامِ خود، معقول‌تر می‌نماید؛ چرا که این مطلب به خوبی روشن است که بسیاری از اخلاف علی علیه السلام در طول تاریخ، کشته یا تبعید شده‌اند و سایرین نیز هماره گرفتار ترس بوده و زیر بدگمانی دستگاه حاکمه نسبت به خود می‌زیسته‌اند.

این در حالی است که معتزله، - مدعی امر به معروف و نهی از منکر هستند و مدعای خود داری از اطاعت از یک حکومت بد را دارند - در عمل با اجتناب از آزار، با فرمانروایان خود کامه بر مسند نشسته، کنار آمده‌اند!

رساله چهارم:

این رساله در پاسخ این پرسش به نگارش در آمده است:

در حالی که اجداد امام دوازدهم علیه السلام - به رغم آزاری که می‌دیدند - پنهان نشدند، غیبت ایشان را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

پاسخ شیخ مفید رحمه الله آن است که:

اختلاف مهم موجود میان امام دوازدهم و اجدادش، این است که آنان پیروان خود را در دست گرفتن شمشیر و شوریدن بر حکومت دعوت نکردند و به همین دلیل هم، فرمانروایان زمانشان، آنان را - البته به طور نسبی - به حال خود وا می‌گذاشتند. اما حضرت مهدی علیه السلام هنگامی که ظهور کند، عَلَم قیام برخواهد افراشت و از همین رو، او بایستی کاملاً دقت کند که پیش از در اختیار داشتن نیرویی کلان، خود را در معرض فرمانروایان صاحب قدرت قرار ندهد؛ چرا که آنها مطمئناً در برابرش مقاومت خواهند کرد.

رساله پنجم:

در این رساله شیخ مفید رحمه الله به اعتراض مطرح در باب وجود امام زمان علیه السلام توجه نشان داده و بر آن است که روایات ناظر بر وجود امام غایب، چندان مستحکم است که اگر کسی منکر آنها شود، باید جملگی روایات مربوط به شریعت اسلامی را انکار کند. به زعم او هر چند که از لحاظ عقلی ناممکن نیست که حق تعالی امام غایب را به آسمان برده باشد؛ امّا از آنجا که روایاتی داریم مبنی بر اینکه زمین نباید خالی از حجّت باشد، بنابراین می‌گوییم: او هنوز بر روی زمین است به نوشته شیخ مفید رحمه الله، یکی از معتزلیان، ضمن تعجب از چگونگی توقّف تمایلات اعتزالی او، هر جا که اراده کند، بر وی ایراد می‌گیرد که به عنوان یک طرفدار عدل و توحید، چگونه می‌تواند امامت کسی را بپذیرد که ولادتش قطعی نیست، تا چه رسد به امامتش و در وجود او شک است تا چه رسد به غیبتش؟! آن هم در حالی که شیعه می‌گوید:

در این زمان، ۱۴۵ سال از عمرش می‌گذرد! آیا چنین چیزی به عقل یا سمع درست می‌نماید؟!

شیخ مفید رحمه الله با قرار دادن بنیاد برهان خود بر روایات امامیّه، چنین اظهار می‌دارد که:

استدلال مبتنی بر این حدیث است که:

«اِنَّ الاَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ»

(کافی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۲۵۳.)

(زمین هرگز از حجّت خالی نخواهد بود.» در ادامه می‌آورد:

حجّت دارای صفاتی خاصّ است و هر که آنها را نداشته باشد، حجّت نخواهد بود. از آنجا که او در اولاد عباس و اولاد علی علیه السلام و در قریش، شخصی با این صفات را نیافته است، بنابراین بنا به استدلال عقلی می‌داند که حجّت با ید شخصی دیگر باشد؛ هر چند ناپیدا و به ظهور در نیامده است و چون حجّت تنها می‌تواند بر شخصی اطلاق شود که از گناه و خطا بری و معصوم است، لازم می‌آید که حجّت غایب باشد. شیوه استدلال شیخ مفید رحمه الله در این رسائل، از ذهن بسیار قویِ او حکایت می‌کند. رساله‌های مذکور، که به زبان عربی نگاشته شده، توسط مطبعه حیدریه در نجف اشرف منتشر شده است. (۱۳۷۰ ق) و در قم در سلسله منشورات مکتب مفید، به صورت افست در انتهای کتاب عدهٔ رسائل، به چاپ رسیده است.

(دایرهٔالمعارف تشیّع، ج ۷، ص ۲۶۰ - ۲۶۲.)

خورشید پشت ابر

روایات متعددی در مورد ترسیم ثمرات و فواید وجود گرانمایه امام غایب علیه السلام رسیده که در اینها چگونگی بهره‌وری از وجود مبارک آن حضرت بیان شده است. پاره‌ای از این روایات از این قرار است:

۱. جابر بن عبداللّه انصاری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پرسید:

آیا شیعیان در زمان غیبت «قائم» از وجود مبارک او بهره‌ور می گردند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

«ای وَ الَذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَهِ اِنَّهُم یَسْتَضیئُونَ بِنُورِهِ وَ یَنْتَفِعُونَ بِوِلایَتِهِ فی غَیْبَتِهِ کَانتِفاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ اِنْ تَجَلَّلَها سَحابٌ یا جابِرُ هَذا مِنْ مَکْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ، فَاکْتُمْهُ اِلاّ عَنْ اَهْلِهِ.»

«آری!

سوگند به خدایی که مرا به نبوّت بر انگیخت!

آنان در غیبت او، از وجودش بهره‌مند می گردند و از نور ولایت و امامت او، نور و روشنایی برای زندگی خویش می گیرند؛ درست همچون بهره‌ور شدن از خورشید؛ اگرچه ابرها چهره آن را بپوشانند. ای جابر این سرّ مکنون خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلش بپوشان.»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳.)

۲. سلیمان بن اعمش از امام صادق علیه السلام و ایشان از امام باقر علیه السلام و او از امام سجاد علیه السلام چنین نقل کرده است که فرمود:

«وَ لَمْ تَخْلُ الاَرضُ مُنذُ خَلَقَ اللهُ آدَمَ مِنْ حُجَّهِ اللهِ فیها ظاهِرٍ مَشهُورٍ اَوْ غائِبٍ مستورٍ و لا تخلُو اِلی اَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ مِنْ حُجَّهِ اللَّهِ فیها و لَولا ذلِکَ لَمْ یُعبَدِ اللّهُ.

قالَ سُلَیمانُ:

فَقُلتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام:

فَکَیفَ یَنْتَفِعُ النّاسُ بِالْحُجَّهِ الغائِبِ المَسْتُورِ؟

قال:

کَما یَنتَفِعُونَ بالشَّمْسِ اذا سَتَرَهَا السَّحابُ.»

«زمین از آفرینش آدم تا کنون و تا همیشه تاریخ، از حجّت خدا تهی نخواهد بود، خواه حجّت حق ظاهر و آشکار و شناخته شده باشد و یا بنا به مصالحی، نهان و پوشیده. تا رستاخیز نیز چنین خواهد بود که اگر جز این باشد، خدای یگانه پرستیده نمی‌شود.»

سلیمان می گوید:

گفتم:

«سرورم!

مردم چگونه از امام غایب از نظر، بهره‌ور می گردند؟

حضرت فرمود:

«همان گونه که جهان و جهانیان از خورشید بهره‌ور می گردند؛ اگرچه ابر، چهره آن را پوشانده باشد.»

(همان، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۲۲.)

۳. در توقیع مبارکی - که از سوی حضرت مهدی علیه السلام صادر شده است - به «اسحاق بن یعقوب» مرقوم شده است:

...«وَ اَمّا وَجْهُ الاِنتِفاعِ بی فِی غَیبَتی فَکَالاِنتِفاعِ بِالشَّمْسِ اذا غَیَّبَتْها عَنِ الاَبْصارِ السَّحابُ»...

اما چگونگی بهره‌وری جامعه و مردم از من در عصر غیبت، درست همانند بهره‌وری زمین و پدیده‌های آن، از خورشید است؛ به هنگامی که ابر آن را از چشم‌ها بپوشاند.»

(همان، ج ۲، ص ۴۸۵، کتاب الغیبهٔ، ص ۲۹۰.)

بر این اساس امام مهدی علیه السلام همان پیشوای گرانقدر که انسانیت به برکت وجود گرانمایه او متنعم است و زندگی سامان می‌یابد. تمامی خوبی‌ها و برکات و الطاف نهایی خدا و بهره‌های معنوی، همه از وجود او سرچشمه می‌گیرد. به اذن خدا، از پس پرده غیبت بر جهان هستی حاکم و ناظر است. همواره در کران تا کران جهان و همه موجودات تصرف و دخالت می‌کند و همه اختیارات و صلاحیت‌هایی را که خداوند به او و آنها داده است، همه را در کف با کفایت خویش دارد. حضرت مهدی علیه السلام با وجود غیبت از نظرها، به قدرت خدا از توان و نیرویی بهره‌ور است که آن گرامی را به انجام هر کاری که اراده فرماید، قادر می‌سازد و همه وسایل و امکانات لازم را برای او فراهم می‌آورد.

آری! امام با اوصاف خاصّ خود، به راستی برای زمینیان مایه امنیت و آرامش و پناهگاه است و وجود گرانمایه‌اش، سبب بقا و حیات زمین و زمینیان. به برکت وجود او، همه موجودات، روزی می‌خورند و زمین و آسمان استوار می‌گردد و به حیات و جریان طبیعی خویش ادامه می‌دهد.

(ر.ک: امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۳۴۳.)

خورشید مغرب

کتاب خورشید مغرب، نوشته استاد محمد رضا حکیمی از دانشمندان اسلامی در عصر حاضر است.

این کتاب جایگاه ویژه‌ای در میان کتابهای مربوط به امام عصر علیه السلام دارد. عنوان فرعی کتاب «غیبت، انتظار و تکلیف» است.

خورشید مغرب، نخستین بار در ۵۱ صفحه در سال ۱۳۴۹ از سوی انتشارات غدیر در تهران به چاپ رسید. در سال ۱۳۶۰ مباحث و نکات دیگری بر آن افزود و در همان قطع به همّت دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ شد. مؤلف در سال ۱۳۶۲ آن را در قطع وزیری با ۳۹۰ صفحه به شکل کنونی در آورد و از آن زمان تا کنون بارها چاپ و منتشر شده است.

این کتاب به قلم آقای حیدر آل حیدر با نام شمس المغرب به عربی ترجمه شده است. خورشید مغرب، چهارده فصل (به عدد معصومین علیهم السلام) و یک یادآوری مهم دارد:

۱. میلاد.

۲. شمایل و سیرت.

۳. غیبت.

۴. در کتاب‌های پشینیان.

۵. در کتاب‌های مسلمین ۱.

۶. در کتاب‌های مسلمین ۲.

۷. در قرآن کریم.

۸. در سوره قدر.

۹. در علوم عقلی.

۱۰. در علوم تجربی.

۱۱. در فلسفه تربیتی و سیاسی.

۱۲. عینیت مقاومت نه عینیت تسلیم.

۱۳. انتظار.

۱۴. در طلب خورشید.

خیمه

از آن در روایات فراوانی به عنوان جایگاه فرماندهی و هدایت نیروها، به وسیله حضرت مهدی علیه السلام در هنگام ظهور یاد شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

...«پس هر کس امام خود را شناخت همانند کسی است که در خیمه قائم علیه السلام باشد.»

«فَمَنْ عَرَفَ اِمَامَهُ کانَ کَمَنْ هُوَ فِی فُسْطَاطِ القائِمِ علیه السلام»

(الغیبهٔ، ص ۳۳۱، ح ۷.)؛ امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

«برای کسی که در انتظار امر (فرج و ظهور) ما مرده است، زیانی نیست [چه زیانی است] که در میان خیمه حضرت مهدی علیه السلام نمرده است.»

«مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنتَظِراً لِاَمْرِنا اَلَّا یَمُوتَ فِی وَسَطِ فُسْطَاطِ المَهْدِیِّ وَ عَسْکَرِهِ»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۶.)

حرف «د»

دابهٔ الارض

«خُروج دابهٔ الارض» به معنای بیرون آمدن جنبنده زمین است. این پدیده هم در روایات شیعه و هم در روایات اهل سنّت، مورد اشاره قرار گرفته و از آن به عنوان «اَشراط السّاعهٔ» و یکی از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت یاد شده است.

(ر.ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۷۳؛ کتاب الغیبهٔ، ۲۶۶؛ و المناقب، ج ۳، ص ۱۰۲ و اهل‌سنّت ر.ک: بیضاوی؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل؛ ذیل آیه ۸۲ سوره نمل، ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۲۱۰.)

آنچه که این اتفاق را نزد شیعه مهم ساخته، روایاتی است که از «خروج دابهٔ الارض» به عنوان رجعت امیرمؤمنان علی علیه السلام یاد کرده است.

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«امام علی علیه السلام پس از ذکر اوصاف خود، فرمود:

...من همان جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می گویم»...

...«اِنّی ... وَ الدَّابَّهُ الَّتی تُکَلِّمُ النَّاسَ»

(کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۳.)؛ شیخ طوسی رحمه الله روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله، نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«عَشْرٌ قَبلَ السَّاعَهِ لا بُدَّ مِنْها:

السُّفْیانی وَ الدَّجّالُ وَ الدُّخانُ وَ الدَّابَّهُ وَ خُرُوجُ القائِمِ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِها وَ نُزُولُ عیسی علیه السلام وَ خَسفُ بِالمَشرِقِ وَ خَسْفٌ بِجَزیرهِ العَرَبِ وَ نارٌ تَخرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنٍ تَسُوقُ النَاسَ اِلَی المَحْشَرِ»

(شیخ طوسی، کتاب الغیبهٔ، ص۴۳۶، ح۴۲۶.)

(به ناگزیر ده چیز قبل از قیامت رخ خواهد داد:

سفیانی، دجّال، دود، دابهٔ، خروج قائم، طلوع خورشید از مغربش، نزول عیسی بن مریم علیه السلام، خسف به مشرق، خسف به جزیرهٔ العرب و آتشی که از قعر عدن خارج می‌شود و مردم را به سوی محشر می‌برد.» درباره ماهیت دابهٔ و خروج او - به ویژه در میان اهل سنّت - سخن‌های فراوانی گفته و احتمالات بسیاری داده شده است. یکی از تفاسیر معاصر نیز درباره دابهٔ الارض نوشته است:

«دابهٔ» به معنای جنبنده و «ارض» به معنای «زمین» است. بر خلاف آنچه برخی می‌پندارند، دابه تنها به جنبندگان غیرانسان اطلاق نمی‌شود؛ بلکه مفهوم وسیعی دارد که انسان‌ها را نیز در بر می‌گیرد؛ چنان که در آیه ۶ سوره «هود» می‌خوانیم:

«وَما مِنْ دَابَّةٍ فِی الاَرْضِ اِلاَّ عَلَی اللَّهِ رِزْقُها»...

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است.» اما در مورد تطبیق این کلمه، بنای قرآن بر اجمال و ابهام بوده و تنها وصفی که برای آن ذکر کرده این است که با مردم سخن می‌گوید و افراد بی ایمان را اجمالاً مشخص می‌کند، ولی در روایات اسلامی و سخنان مفسران، بحث‌های فراوانی در این زمینه دیده می‌شود. در یک جمع بندی می‌توان آن را در دو تفسیر خلاصه کرد.

۱. گروهی آن را یک موجود جاندار و جنبنده غیرعادی از غیر جنس انسان، با شکل عجیب دانسته‌اند و برای آن عجایبی نقل کرده‌اند که شبیه خارق عادات و معجزه انبیا است.

این جنبنده در آخِرُ الزّمان ظاهر می‌شود و از کفر و ایمان سخن می‌گوید و منافقان را رسوا می‌سازد و بر آنها علامت می‌نهد.

۲. جمعی دیگر به پیروی از روایات متعددی که در این زمینه وارد شده، او را یک انسان می‌دانند؛ یک انسان فوق‌العاده، یک انسان متحرک و جنبنده و فعّال که یکی از کارهای اصلی‌اش جدا ساختن صفوف مسلمین از کفار و منافقان و علامت گذاری آنان است. حتی از بعضی روایات استفاده می‌شود که عصای موسی و خاتم سلیمان، با او است. می‌دانیم که عصای موسی، رمز قدرت و اعجاز و خاتم سلیمان رمز حکومت و سلطه الهی است. بنابراین او یک انسان قدرتمند و افشاگر است.

در روایات متعددی، بر شخص امیرمؤمنان علی علیه السلام تطبیق شده است.

(رجعت) در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام آمده است:

«مردی به عمار یاسر گفت:

آیه‌ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته است!

عمار گفت:

کدام آیه؟

گفت:

آیه «وَاِذا وَقَعَ القَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الاَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ»...

(نمل (۲۷)، آیه ۸۲.)

این کدام جنبنده است؟

عمار گوید:

به خدا سوگند من روی زمین نمی‌نشینم، غذا نمی‌خورم و آبی نمی‌نوشم تا «دابهٔ‌الاَرْض» را به تو نشان دهم. پس همراه آن مرد به خدمت حضرت علی علیه السلام آمد، در حالی که غذا می‌خورد - هنگامی که چشم امام علیه السلام به عمار افتاد، فرمود:

بیا.

عمار آمد و نشست و با امام علیه السلام غذا خورد.

آن مرد سخت در تعجّب فرو رفت و با ناباوری به این صحنه نگریست؛ چرا که عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود که تا به وعده‌اش وفا نکند، غذا نخورد! گویی قول و قسم خود را فراموش کرده است!

هنگامی که عمار برخاست و با حضرت علی علیه السلام خداحافظی کرد، آن مرد رو به او کرد و گفت:

عجیب است تو سوگند یاد کردی که غذا نخوری و آب ننوشی و بر زمین ننشینی، مگر اینکه «دابهٔ الارض» را به من نشان دهی!

عمار در جواب گفت:

«من او را به تو نشان دادم اگر فهمیدی.»

(تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۳ - ۵۵۱.)

دادگستر جهان

کتاب «دادگستر جهان» نوشته آیت اللّه ابراهیم امینی، در ۳۴۴ صفحه رقعی منتشر شده است. نویسنده کتاب علت تألیف آن را رخنه شبهات در اعتقادات جوانان و دانش آموختگان می‌داند که از سوی نویسندگان، پاسخی مناسب و شایسته نگرفته‌اند. از این رو ایشان تصمیم می‌گیرند که چنین کتابی تألیف کنند و در سال ۱۳۴۶ توفیق یافتند کتاب را منتشر سازند.

این کتاب تا کنون قریب بیست بار تجدید چاپ شده و به برخی از زبان‌ها نیز ترجمه شده است.

این کتاب که عمدتاً به صورت پرسش و پاسخ، بین برخی از فرهیختگان تنظیم شده و با استفاده از روایات معصومین علیهم السلام مطالب ارزنده‌ای برای استفاده عموم - به ویژه جوانان - ارائه کرده است. نویسنده در دوازده فصل، با استناد به یافته‌های عقلی و نقلی محدثان، مفسران و مورخان امامیّه و عامّه و نیز دستاوردهای علوم تجربی، به تشکیک‌های گوناگون درباره مهدویّت پاسخ داده است.

طرح مباحث به شیوه مناظره بوده که بر جذابیت کتاب افزوده است. مؤلف، آغاز عقیده به مهدویّت را از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند و شخصیت و نسب امام را بررسی می‌کند و ادعای مهدی بودن محمد حنفیه، اعتقاد زیدیه به مهدویّت محمد بن عبداللّه بن حسن، باور واقفیه به عروج امام صادق علیه السلام را رد می‌کند و به رد این نکته - که منشأ مهدویّت از تعالیم یهود و زرتشتی است و عبداللّه بن سبا در ایجاد این باور نقش داشته می‌پردازد.

عالم غیب و امام عصر علیه السلام،

امامت کودک پنج ساله،

فلسفه طولانی شدن غیبت،

مهدی در کتب اهل سنّت،

نشانه‌ها و شرایط ظهور،

یاوران حضرت مهدی علیه السلام و احادیث، منابع، تألیفات و اقوال بزرگان اهل سنّت از مباحث مهم «دادگستر جهان» است.

دانشمندان عامه و مهدی موعود

این کتاب به وسیله دانشمند محترم علی دوانی تألیف شده است. در این کتاب تلاش شده تا نظرات اهل سنّت و روایات ایشان، درباره اثبات وجود و ظهور حضرت مهدی علیه السلام منعکس گردد. کتاب با هدف پاسخ به شبهات و تهمت‌های ناروایی که برخی از علمای اهل سنّت، علیه اعتقادات مذهب شیعه درباره حضرت مهدی علیه السلام مطرح کرده‌اند، تدوین شده است. نویسنده محترم با بهره‌گیری از منابع روایی و تاریخیِ دست اوّل اهل سنّت، درباره مطالب ذیل بحث کرده است.

۱. مهدی موعود علیه السلام از دیدگاه شیعه.

۲. وجود حضرت مهدی علیه السلام در منابع اولیّه اهل سنّت.

۳. کتاب‌هایی که علمای اهل سنّت درباره حضرت مهدی علیه السلام به رشته تحریر در آورده‌اند.

۴. اوصاف و شمایل حضرت مهدی علیه السلام.

۵. افسانه سرداب و نام ۱۲۰ تن از بزرگان اهل سنّت که مهدی علیه السلام را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می‌دانند.

در انتظار ققنوس

(کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری) در انتظار ققنوس، به وسیله سید ثامر هاشم العمیدی تألیف و به دست مهدی علیزاده ترجمه شده است. در این کتاب، محور اصلی پژوهش شخصیت حضرت مهدی علیه السلام و مباحث تاریخی، کلامی و حدیثی مربوط به آن حضرت است. مؤلف علاوه بر تکیه بر آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام، از معارف بلند اسلامی - به ویژه شیعی - بهره‌های وافری برده است. شناخت حضرت مهدی علیه السلام و اعتقاد به آن حضرت و فواید و آثار این اعتقاد، تحریفات حدیثی و تاریخی در این زمینه و برنامه‌ریزی دشمنان علیه اعتقاد به مهدویّت، از دیگر موضوعاتی است که مؤلف به آن پرداخته است. علاوه بر آن وی با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، اعتقادات تاریخی و کلامی به وجود و ظهور حضرت مهدی علیه السلام را در این مجموعه به خوبی گرد آورده است.

برخی از سر فصل‌های کتاب از این قرارند:

مقدمه مترجم که به تفصیل به مطالبی درباره کتاب شناسی امام مهدی علیه السلام و مطالبی درباره کتاب مورد نظر پرداخته است.

در بخش اوّل با عنوان موعودشناسی به مقدمه مؤلف اشاره کرده تعلیقاتی بر آن زده و دارای فصل‌های زیر است:

۱. سیمای موعود در آیینه ثقلین.

۲. مهدی شناخت.

۳. لغزشگاه‌های مهدی پژوهی.

۴. جستاری در باب مهدویّت و خرد پذیری.

بخش دوم با عنوان «مهدی باوری» دارای هفت فصل با عناوین ذیل است:

۱. مهدی باوری و ضرورت تعمیق پیوندهای عاطفی با امام زمان علیه السلام.

۲. مهدی باوری و امنیت روانی.

۳. کالبد شکافی انتظار.

۴. بعثت انبیا و انقلاب مهدی علیه السلام.

۵. شیعه، قافله سالار کاروان انتظار.

۶. توطئه‌های استکبار جهانی علیه مهدی باوری.

۷. مهر نهان در سپهر ادب.

در فجر ساحل

کتاب در فجر ساحل به وسیله محمد حکیمی به رشته تحریر در آمده و از جایگاه خوبی - به ویژه در بین نسل جوان - برخوردار است، به گونه‌ای که تا کنون ده‌ها مرتبه تجدید چاپ شده است. در این کتاب نویسنده با بهره‌گیری از قلمی شیوا و ادبی، به

پژوهش درباره حضرت مهدی علیه السلام پرداخته و دنیای آینده را از نظر مذهب شیعه تصویر کرده است. وی علاوه بر بهره‌مندی از آیات نورانی قرآن و روایات شیعی، از دیگر کتاب‌های آسمانی نیز به طور فراوان بهره برده است. مطالب کتاب در شش بخش به این صورت ارائه شده است:

۱. سرآغازی راجع به امام زمان علیه السلام.

۲. مدینه فاضله اسلامی.

۳. مؤیدها و دوران حکومت امام زمان از دیدگاه روایات.

۴. حماسه انتظار.

۵. یأس و امید و شکست و پیروزی.

۶. به سوی ساحل.

دعای افتتاح

از دعاهای مشهور شب‌های ماه مبارک رمضان، «دعای افتتاح» است.

این دعای شریف به وسیله شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، نایب خاصّ حضرت ولی عصر علیه السلام صادر شده است؛ چنان که علامه مجلسی رحمه الله گفته است:

«و به سند معتبر از حضرت صاحب الامر - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ - منقول است که به شیعیان نوشتند:

در هر شب ماه رمضان این دعا را بخوانید که دعای این ماه را ملائکه می‌شنوند و برای صاحبش استغفار می‌کنند»...

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۶.)

نام این دعای شریف از جمله اوّل آن «اَللّهُمَّ اِنّی اَفْتَتِحُ الثَّناءَ بِحَمْدِکَ» گرفته شده است.

(التهذیب، ج ۳، ص ۱۰۸؛ الاقبال، ص ۵۸؛ البلد الامین، ص ۱۹۳؛ مصباح الکفعمی، ص ۵۷۸.)

مضامین عالی خداشناسی و حمد و ثنای الهی و بر شمردن صفات خداوند - به خصوص مهربانی کامل و بی‌نظیر هنگام عفو و گذشت و شدّت کیفر و عقوبت هنگام حسابرسی و نقمت - و بعضی از علل تأخیر استجابت دعا و بیان مهم‌ترین نعمت‌های الهی، سرآغاز این دعای شریف است.

سپس درود و صلوات مخصوص بر پیامبر و آل او علیهم السلام با ذکر نام و القاب ایشان، آنگاه دعا برای قیام حضرت قائم علیه السلام و اظهار اشتیاق برای برقراری دولت کریمه‌ای که اسلام و اهل اسلام در آن عزّت یابند و نفاق و منافقان خوار و زبون گردند و ما از داعیان آن دولت باشیم که دیگران را به اطاعت الهی فرا خوانیم و به راه خداوند راهبری کنیم. پایان دعا شکوه‌ای به درگاه خداوند است که با فقدان پیامبر و غیبت امام و بسیاری دشمن و کمی تعداد و فتنه‌های شدید، فتح و گشایش از او درخواست می‌شود.

برخی از دانشوران، - از جمله شیخ شهاب الدین محمد بن موسی بزچلوئی اراکی (م ۱۳۱۳ ق) از شاگردان حکیم سبزواری - این دعای شریف را شرح کرده‌اند. شرح او از سوی انجمن تبلیغات اسلامی تهران (۱۳۲۴ ش) منتشر شده است.

دعای عهد

از دعاهای مشهور که خواندن آن در دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام فراوان مورد سفارش قرار گرفته «دعای عهد» است.

این دعای شریف مشتمل بر درود خاصّ از طرف خواننده دعا و نیز از سوی تمامی مردان و زنان مؤمن - در شرق و غرب جهان و

خشکی و دریا و از پدر و مادر و فرزند - به پیشگاه حضرت ولی عصر علیه السلام است. پس عهد و پیمان و بیعت با آن حضرت را تجدید می‌کند و پایداری بر این پیمان را تا روز قیامت اظهار می‌دارد. آنگاه از خداوند درخواست می‌کند که اگر مرگ من فرا برسد، در حالی که امام زمان علیه السلام ظهور نکرده باشد؛ پس از ظهور او مرا از قبرم بر آور و به یاری آن حضرت سعادتمند کن.

(بعد از این درخواست دیدار امام علیه السلام با عبارت ظریفی بیان شده و دعا برای تعجیل ظهور و فرج و برپایی حکومت حقه و سامان یافتن جهان و زنده شدن حقایق دین و اهل ایمان پایان بخش این دعای شریف است.

امام صادق علیه السلام درباره این دعا فرموده است:

«مَنْ دَعا اِلَی اللَّهِ اَرْبَعینَ صَباحاً بِهَذَا العَهْدِ کَانَ مِنْ اَنْصارِ قَائِمنا وَ اِنْ مَاتَ اَخْرَجَهُ اللّهُ اِلَیْهِ مِنْ قَبْرِهِ وَ اَعْطاهُ اللّهُ بِکُلِ کَلِمَةٍ اَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحاعَنْهُ اَلْفَ سَیِئَةٍ»...

«هر کس چهل صبحگاه این دعا را بخواند، از یاوران حضرت قائم علیه السلام خواهد بود و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب آن حضرت جهاد نماید و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته می‌شود و هزار کار بد از او محو می‌گردد.»

(بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۲۸۴، ح ۴۷.)

مهم‌ترین آثار مداومت بر این دعا سه چیز است:

۱. ثواب کسانی را خواهد داشت که در زمان ظهور در خدمت امام علیه السلام می‌باشند.

۲. تجدید عهد مایه ثبات و کمال محبت و اخلاص و ایمان شخص می‌شود.

۳. مایه توجه خاصّ و نظر رحمت کامل آن حضرت نسبت به بنده می‌شود.

دعای فرج

کلمه «فرج» یعنی، آسودگی از اندوه و غم و بیماری و آنچه نفوس را از آن کراهت است و نیز گشایش را گویند.

«دعای فرج» دعایی است که حضرت صاحب الزّمان علیه السلام آن را به یکی از شیعیان (محمد بن احمد بن ابی اللیث) آموختند.

علامه میرزا حسین نوری در کتاب نجم الثاقب به نقل از کنوز النجاح (تألیف شیخ طبرسی رحمه الله) آورده است:

«این دعا را حضرت صاحب الزّمان علیه السلام در خواب به ابی الحسن محمد بن ابی اللیث در شهر بغداد، در مقابر قریش (مرقد مطهر کاظمین) تعلیم نموده است. ابی الحسن از ترس کشته شدن به مقابر قریش گریخته و پناه برده بود؛ پس به برکت خواندن این دعا، از کشته شدن نجات یافت.»

(نجم‌الثاقب، ص ۲۶۲ - ۲۶۳.)

دعای فرج این گونه آغاز می‌شود:

«اَللَّهُمَّ عَظُمَ البَلاءُ وَ بَرِحَ الخَفَاءُ»...

(مصباح الکفعمی، ص ۱۷۶؛ بحارالانوار، ح ۹۹، ص ۱۸، ح ۱۱.)

گفتنی است دعاهای دیگری نیز به عنوان «دعای فرج» موسوم است؛ چنان که مرحوم مجلسی در بحارالانوار، تحت عنوان باب «ادعیهٔ الفرج»، ۳۹ دعا آورده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۰۸.)

دعای ندبه

از جمله دعاهای بسیار مشهور که مستحب است در چهار عید - روز جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر - خوانده شود، «دعای ندبه» است. همواره بسیاری از مؤمنان، مشتاقان و منتظران ظهور دولت حق و حکومت جهانی اسلام و ارادتمندان درگاه ولایت مدار حضرت ولی عصر علیه السلام خواندن آن را شعار خود قرار داده و در مناسبت‌ها و فرصت‌های معین، به وسیله آن، با رهبر ابرار و سر سلسله اخیار و احرار به نجوا می‌پردازند.

«ندبه» به معنای فراخوانی و نیز گریه و ناله است و این دعای شریف، مشتمل بر استغاثه و استمداد از حضرت ولی عصر علیه السلام و تأسّف بر غیبت و گریه از فراق آن بزرگوار است؛ از این رو به این نام شهرت یافته است. جمعی از علما سند این دعای گران‌قدر را معتبر شمرده‌اند. در عصر حاضر که برخی از مصلح نمایان با لحن تند، این دعا را بی سند پنداشتند و یا مضامین آن را نادرست انگاشتند؛ چندین کتاب کوچک و بزرگ در بررسی سند و متن این دعا منتشر شده است. علامه مجلسی رحمه الله گفته است:

«اما دعای ندبه - که مشتمل است بر عقاید حقّه و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام - به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است.»

(زادالمعاد، ص ۴۹۱.)

سید ابن طاووس حلی (م ۶۶۴ ق) در کتاب اقبال الاعمال و کتاب مصباح الزائر و نیز شیخ محمد مشهدی حائری (از علمای قرن ششم) در کتاب مزار خود این دعای شریف را آورده‌اند. همچنین در مزار قدیم که ظاهراً از مؤلفات قطب راوندی است - این دعا نقل شده است. روشن است که این شخصیت‌های گران‌قدر و حدیث شناس، دعای غیر معتبر را در کتاب‌های خود نقل نمی‌کنند. خواندن این دعا خواص زیادی دارد؛ از جمله در هر مکانی و موضعی که با حضور قلب و اخلاص کامل خوانده شود و ملتف مضامین عالی و عبارات و اشارات آن باشد؛ نتیجه آن توجه و التفات مخصوص حضرت صاحب العصر و الزمان - ارواحنا فداه - در آن مکان و محل؛ بلکه حضور به هم رسانیدن آن حضرت در آن مجلس است؛ چنان که در بعضی مواضع و موارد اتفاق افتاده است.

این دعای عظیم الشأن، با حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام آغاز می‌گردد. پس حکمت برگزیده شدن انبیا و اولیا و مورد قبول خداوند بودنشان بیان و به مهم‌ترین بخش زندگی هر یک از پیامبران اولوالعزم و پیش از آنان حضرت آدم علیه السلام، اشاره شده است. همچنین تأکید گردیده که برای هر یک از آنان وصیّ و جانشین از سوی خداوند تعیین شده تا اینکه حق پایدار بماند و باطل بر اهل حق چیره نشود و کسی بر خداوند عذری نیاورد که چرا پیامبر و فرستاده‌ای از سوی تو نیامد و راهنمای هشدار دهنده‌ای نرسید تا از آیات تو پیروی کنیم؟!

آنگاه به جانشینی مولای متقیان حضرت علی علیه السلام می‌پردازد و با بیان قسمتی از فضایل آن حضرت، سخن را به بی‌وفایی و شقاوتمندی دشمنان دین می‌کشاند که بر خلاف دستور صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن امام مبین را به شهادت رساندند و پس از آن حضرت هدایتگران از فرزندانش را یکی پس از دیگری شهید کردند! با سوز و گداز به استغاثه و اظهار شوق نسبت به آخرین بازمانده معصوم خاندان رسالت می‌پردازد و با درود مخصوص بر پیامبر و آل او، با چند درخواست مهم برای تعجیل فرج و روی کارآمدن دولت حق و از بین رفتن باطل و محکم شدن پیوند با امام زمان علیه السلام، دعا خاتمه می‌یابد. شرح‌های بسیاری برای این دعای شریف نوشته شده است؛ از جمله:

عقد الجُمان لندبهٔ صاحب الزّمان، کشف الکربهٔ، وسیلهٔالقربهٔ، ندبه و نشاط، وظائف الشیعه و (... ر.ک: لطف اللّه صافی گلپایگانی، فروغ ولایت در دعای ندبه، پیشگفتار.)

دوران حیرت

در بعضی از روایات، اساسی‌ترین ویژگی دوران غیبت کبری «حیرت و سرگردانی» مردم ذکر شده است؛ به ویژه هر چه به ظهور نزدیک‌تر می‌شویم، بر شدّت این حیرت افزوده می‌شود. در این دوران انسان‌ها به جهت فقدان رهبری الهی، هر چه بیشتر در تحیر، سرگردانی و ضلالت و گمراهی به سر خواهند برد.

البته افراد بسیاری نیز با اهتمام جدّی به پروای الهی، از این آزمایش به سلامت عبور کرده، ایمان خود را حفظ می‌کنند. عبدالعظیم بن عبد اللّه حسنی، از امام نهم، از پدرانش حدیث کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«لِلْقائِم مِنّا غَیْبَةٌ اَمَدُها طَویلٌ، کَاَنِّی بِالشّیعَةِ یَجُولُونَ جَوَلانَ النَّعَم فی غَیبَتِهِ، یَطْلُبُونَ المَرْعی فَلا یَجِدُونَهُ، اَلا فَمَنْ ثَبَتَ مِنهُمْ عَلی دِینِهِ وَ لَمْ یَقْسُ قَلبُهُ لِطُولِ اَمَدِ غَیبَةِ اِمامِهِ فَهُوَ مَعی فی دَرَجَتی یَوْمَ القِیامَةِ، ثُمَ قالَ علیه السلام: اِنَّ القائِمَ مِنَّا اِذا قامَ لَمْ یَکُنْ لِاَحَدٍ فی عُنُقِهِ بَیْعَةٌ، فَلِذلِکَ تُخفی وِلادَتُهُ وَ یَغیبُ شَخْصُهُ»

(کمال‌الدین وتمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۴ و اعلام الوری، ص ۴۲۶.)

(برای قائم ما غیبتی است که مدتش طولانی است. گویا شیعه را می‌بینم که در غیبتش چون چهار پایان جولان می‌زنند و چراگاه می‌جویند و به دست نمی‌آورند. آگاه باشید هر کدامشان بر دین خود ثابت بماند و برای طول غیبت امام دلش دچار قساوت نشود، او در روز قیامت در درجه من با من است.

سپس فرمود:

به راستی قائم ما چون قیام کند، برای کسی در گردن او بیعتی نباشد و از این جهت است که ولادتش پنهان و شخص او غایب است.» در برخی روایات این حیرت و سرگردانی، به خود حضرت مهدی علیه السلام نیز نسبت داده شده است؛ البته نحوه حیرت ایشان با مردم کاملاً متفاوت است. اصبغ بن نباته گوید:

«بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم در اندیشه فرو رفته و با انگشت بر زمین خط می‌کشد، پرسیدم:

ای امیرالمؤمنین!

چرا شما را اندیشناک می‌بینم و چرا بر زمین خط می‌کشید؟

آیا به زمین و خلافت در آن رغبتی دارید؟

فرمود:

«لا ـ وَاللّهِ ما رَغِبْتُ فیها وَ لا فِی الدُّنیا یَوْماً قَطُّ وَ لکِنْ فَکَّرْتُ فی مَوْلُودٍ یَکُونُ مِنْ ظَهْری الحادی عَشَرُ مِنْ وُلْدی، هُوَ المَهْدِیُّ یَمْلَأُها عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، تَکُونُ لَهُ حَیْرَةٌ وَ غَیْبَةٌ، یَضِلُّ فیها اَقوامٌ وَ یَهتَدی فیها آخَرُونَ»

(ر.ک: کتاب الغیبة، ص ۳۳۶؛ الغیبة، ص ۶۰، ح ۴.) و (شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، باب ۲۶، ح ۱.)

(لا واللّه!

نه به آن و نه به دنیا هیچ روزی رغبتی نداشته‌ام؛ لکن در مولودی می‌اندیشم که از سلاله من و یازدهمین فرزند من است. او مهدی است و زمین را پر از عدل و داد می‌سازد؛ همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده باشد. او را حیرت و غیبتی است که اقوامی در آن گمراه شده و اقوامی دیگر در آن هدایت یابند.»

البته این احتمال وجود دارد که مقصود از حیرت در این روایت، سرگردانی مردم باشد؛ ولی از آنجایی که فرموده برای او غیبت و حیرت – هر دو – هست و غیبت به مهدی علیه السلام نسبت داده شده، بنابراین این احتمال نیز وجود دارد که حیرت مربوط به آن حضرت هم باشد. چرا که حیران به کسی می‌گویند که در کار خود گشایشی نمی‌بیند (ر.ک: مجمع البحرین، ح ۳، ص ۲۸۰.)

و حضرت مهدی علیه السلام نیز در دوران غیبت چنین است. همچنین ام هانی ثقفیه گوید:

بامداد خدمت سرورم امام محمد باقر علیه السلام رسیدم و گفتم:

ای آقای من!

آیه‌ای از کتاب خدای تعالی بر دلم خطور کرده است و مرا پریشان ساخته و خواب از چشمم ربوده است، فرمود:

ای ام هانی!

بپرس، گوید:

پرسیدم:

ای سرورم!

این قول خدای تعالی «فَلا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ، الجَوارِ الکُنَّسِ»

(تکویر (۸۱): آیه ۲ و ۳.) فرمود:

«نِعْمَ المَسْأَلَهُ سَأَلْتِنی یا اُمَّ هانیٌّ هـذا مَوْلُودٌ فی آخِرِ الزَّمانِ هُوَ المَهْدِیُّ مِنْ هذِهِ العِتْرَهِ، تَکُونُ لَهُ حَیْرَهٌ وَ غَیْبَهٌ یَضِلُّ فیها اَقوامٌ و یَهْتَدی فیها اَقْوامٌ، فَیاطُوبی لَکِ انْ اَدرَکْتِهِ و یا طُوبی لِمَنْ اَدرَکَهُ»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، باب ۳۲، ح ۱۴.)

(ای ام هانی!

خوب مسأله‌ای پرسیدی، این مولودی در آخِرُ الزّمان است. او مهدی این عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمراه شوند و اقوامی نیز هدایت یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا بر کسی که او را دریابد.»

دین در عصر ظهور

روایات فراوانی بیان می‌دارد که تنها دین مورد قبول در عصر ظهور، همانا «دین اسلام» است و با توجه به شرایطی که در عصر ظهور تحقق می‌یابد، ندای توحید در سراسر گیتی حکم فرما خواهد شد.

امام حسین علیه السلام در توصیف حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید:

...«وَ یُظْهِرُ بِهِ دینَ الحَقِّ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ المُشْرِکُونَ»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.)

(خداوند به وسیله او دین حق را بر تمامی ادیان ظهور می‌بخشد و اگرچه مشرکان آن را نپسندند.»

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«اِذا قامَ القائِمُ علیه السلام لا یَبْقَی اَرْضٌ اِلَّا نُودِیَ فیها بِشَهادَهِ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ و اَنَّ محمداً رَسُولُ اللَّهِ.»

(تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۱ و ۱۸۳؛ ر.ک: کمال‌الدین، ح ۱، ص ۲۵۴، ح ۴.)

(در آن هنگام که قائم قیام کند، هیچ سرزمینی باقی نخواهد ماند؛ مگر اینکه شهادت به توحید و نبوّت در آن ندا خواهد شد.»

البته از ظاهر برخی روایت‌ها این انگاره حاصل می‌شود که آن حضرت آیین و روش جدید خواهد آورد! و این سؤال پیش می‌آید که با توجه به اینکه قرآن کریم کتاب جاودان الهی است و اسلام آیین ابدی، چگونه امام مهدی علیه السلام آیین جدید و کتاب تازه برای بشریت به ارمغان می‌آورد؟!

در پاسخ گفتنی است که:

او تحکیم بخش دین اسلام و گسترنده قانون قرآن در سراسر گیتی است؛ پس ناگزیر باید اسلام و تعالیم قرآن را به اجتماعات بشری عرضه کند و مردمان را به پذیرش و باور اصول و فروع آن فرا خواند. آیین نو و کتاب جدید و برنامه و راه و روش تازه و

دیگر تعبیرهایی از این دست که در احادیث رسیده (ر.ک: الغیبهٔ، ص ۳۲۲، ح ۵، ص ۳۲۰، ح ۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ اربلی، کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۴۶۵.)، برای تبیین مسائلی است:

۱. احکام و معارف فراوانی از مجموعه فرهنگ اسلام، در گذشته بنا به عللی تبیین نگشته یا متناسب با سطح فرهنگ و فکر اجتماع گذشته نبوده است و یا زمینه عملی آنها وجود نداشته است. بازگویی چنین معارف و مسائلی، بی‌گمان برای جامعه اسلامی، ناشناخته خواهد بود و چون امام مهدی علیه السلام این تعالیم را از ظاهر و باطن قرآن کریم استنباط می‌کند و به مردم می‌آموزد، برای آنان تازگی دارد و آیین نو و کتاب جدید انگاشته می‌شود.

۲. معارف و احکامی از قرآن کریم و اسلام، فراموش شده و از یادها رفته است؛ به گونه‌ای که در جامعه اسلامی ناآشنا و برای مسلمانان ناشناخته است. طرح این مسائل نیز کتاب و آیین نو پنداشته می‌شود.

۳. اصول و احکام فراوانی دچار تحریف و دگرگونی معنوی یا موضعی گشته است و امام علیه السلام آنها را - چنان که در اسلام اصیل بوده است - دیگر باره مطرح می‌سازد و تحریف و انحراف‌های روی داده را روشن می‌کند و مفهوم حکم یا جایگاه آن را مشخص می‌سازد.

این با طرز تلقی و برداشت عمومی مردم و برخی از علما سازگاری ندارد؛ از این رو برنامه جدید و راه و روش تازه حساب می‌شود. بنابراین بیشترین مسائلی را که امام مورد توجه قرار می‌دهد و برای جامعه اسلامی تازه و جدید جلوه می‌کند و ناشناخته و ناآشنا می‌نماید؛ مسائل مربوط به عدالت اجتماعی و امور مالی و معیشتی است؛ یعنی، موضوعی که انسان سخت نیازمند به آن بوده و بدان نرسیده است، همین امر نیز مشکل نابسامانی اصلی زندگی بشر امروز را تشکیل می‌دهد و اجرای آن (برقراری عدل و دادگری در سراسر گیتی) از اقدام‌های اصلی امام مهدی علیه السلام خواهد بود. به عنوان مثال: امام موعود علیه السلام به موضوع مساوات اسلامی شکل قانونی و الزامی می‌دهد؛ چنان که اسحاق بن عمّار می‌گوید:

«نزد امام صادق علیه السلام بودم، آن حضرت از تساوی مردم با یکدیگر و حقی که هر کس بر دیگران دارد، سخن گفت؛ من سخت در شگفت شدم!

فرمود:

«اِنَّما ذلِکَ اذا قامَ قائِمُنا وَجَبَ عَلَیْهِمْ اَنْ یُجَهِّزُوا اِخوانَهُم وَ اَنْ یُقَوُّوهُمْ»

(وسائل الشیعهٔ، ج ۱۲۰، ص ۲۶.)

این، به هنگام رستاخیز قائم ما است، که در آن روزگار، واجب همگانی است که به یکدیگر وسایل رسانند و نیرو بخشند.»

این موضوع در بسیاری دیگر از تعالیم اسلامی آمده است؛ لیکن به نام احادیث اخلاقی کنار گذاشته شده و در فقه مطرح نگشته و در برنامه‌های الزامی حکومت‌ها و اجتماعات اسلامی به صورت اصل و قانون تثبیت نشده است!

روشن است که چون این تعالیم عملی شود، به صورت احکامی جدید جلوه می‌کند و ... امام مهدی علیه السلام از طواف مستحب با وجود کثرت طواف واجب، منع می‌کند (الکافی، ج ۴، ص ۴۲۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۵.)

مساجد و معابد مجلل و تزیین یافته شهرها و آبادی‌ها را خراب می‌کند و همه زواید و تشریفات و کاشی کاری‌ها و گنبدها و گلدسته‌ها و زیورهای آنها را می پیراید

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۲۰۶، ح ۱۷۵؛ فتال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ص ۲۶۴؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۳۹.)

و بودجه آنها را برای رفاه حال انسان‌ها صرف می‌کند. مساجد و معابد را ساده و بی‌آرایش و بی‌آلایش می‌سازد و ... امام مهدی علیه السلام سود در مبادلات بازرگانی و داد و ستدها را بر می‌دارد و مردمان را مأمور می‌سازد تا هر کس به صورت خدمتگزاری

نسبت به جامعه کار کند و در برابر کالای عرضه شده سودی نگیرد.

(ر.ک: شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۳؛ شیخ طوسی، التهذیب، ج ۷، ص ۱۷۸.)

و خود نیازهای خود را همین سان از دیگران تأمین می‌کند.

امام مهدی علیه السلام بر بیشتر تفسیر و تأویل‌هایی که در قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام صورت گرفته است، خط بطلان می‌کشد و آرا و اندیشه‌ها را تابع و پیرو قرآن می‌سازد و در چار چوب‌های قرآنی می‌آورد.

(ر.ک: نهج‌البلاغه، خطبه ۱۳۸.)

و بدینسان مسائل و معارف و احکام جدیدی را امام مطرح می‌کند که برای مردم ناشناخته است و آنها را آیین جدید و کتاب تازه می‌انگارند و گهگاه با امام بر سر این مسائل درگیر نیز می‌شوند و در این صورت جنگ با خودی و جامعه اسلامی رخ می‌دهد.

(عصر زندگی، ص ۱۷۹ - ۱۷۵.)

فرازهایی از دعای ندبه از این چگونگی پرده برداشته می‌گوید:

«اَیْنَ المُدَّخَرُ لِتَجْدیدِ الفَرائِضِ وَ السُّنَنِ، اَیْنَ المُتَخَیَّرُ لِاِعادَةِ المِلَّةِ وَ الشَّریعَةِ، اَیْنَ المُؤَمَّلُ لِاِحْیاءِ الکِتابِ وَ حُدُودِهِ، اَیْنَ مُحْیی مَعالِمِ الدّینِ وَ اَهْلِهِ»...

(سید بن طاوس، اقبال الاعمال، ص ۵۰۴.)

«کجا است آن کسی که برای تجدید و زنده کردن فرایض و سنن (آیین اسلام که محو و فراموش شده) ذخیره شده است؟

کجا است آن کسی که برای برگرداندن (حقایق) ملّت و شریعت (دین مقدّس اسلام) انتخاب و برگزیده شده است؟

کجاست آنکه برای احیا و زنده کردن کتاب آسمانی قرآن و حدودش مورد امید و آرزوست؟

کجا است زنده کننده نشانه‌های دین و اهل آن»...؟

حرف «ذ»

ذوالفقار

«ذوالفقار» شمشیری شگرف است که ابتدا متعلق به رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت در جنگ احد وقتی که شمشیر علی بن ابی‌طالب علیه السلام در گرماگرم نبرد شکست، آن را به او بخشید و از همان زمان این شمشیر جنبه مقدس پیدا کرد. در وجه تسمیه این شمشیر گفته‌اند:

پشت آن خارهای پست و بلندی مانند ستون فقرات آدمی داشته است.

(ر.ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۰.)

علامه مجلسی رحمه الله از مناقب ابن شهر آشوب نقل می‌کند:

آیه‌ی

«وَ اَنْزَلنا الحَدِید فِیهِ بَأسٌ شَدِید وَ مَنافِع لِلناسِ»

(حدید ۵۷: ۲۵.)

اشاره به ذوالفقار دارد که از آسمان برای پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ر.ک: مستدرک، ج ۳، ص ۳۰۹.)

و ایشان آن را به حضرت علی علیه السلام بخشید.»

در مورد منشأ ذوالفقار اقوال دیگری هم هست؛ از جمله اینکه:

در جنگ بدر حضرت علی علیه السلام آن را پس از کشتن صاحبش عاص بن منبه سهمی به دست آورد

(ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۶۹.)

یا جزو هدایای بلقیس به سلیمان علیه السلام بود.

(بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۵۷.)

و یا ذوالفقار در روز بدر به دست پیامبر صلی الله علیه و آله رسید وآن را به حضرت علی علیه السلام بخشید.

این شمشیر سپس به امام حسن و بعد از او به امام حسین علیه السلام و سرانجام به حضرت مهدی علیه السلام به ارث رسید.

(ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۸.)

از حضرت صادق علیه السلام درباره وجه تسمیه آن به ذوالفقار پرسیدند، حضرت علیه السلام فرمود:

زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام ضربتی با آن به هیچ کس نزد، مگر آنکه در دنیا از حیات «افتقار» (محرومیت) پیدا کرد و در آخرت از بهشت»

(المناقب، ج ۳، ص ۲۹۵؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۵۸.)

در الارشاد شیخ مفید رحمه الله و الأمالی طوسی با ذکر سند از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است:

در روز احد فرشته‌ای که نامش رضوان بود، از آسمان ندا در داد که:

«لا سَیْفَ اِلَّا ذُوالفَقار وَ لا فَتی اِلَّا عَلی»

(الارشاد، ج ۱، ص ۸۲ و ۸۷ و ۸۶؛ الأمالی طوسی، ص ۵۴۷.)

همین حدیث را سمعانی در فضایل الصحابه، وابن بطّهٔ در الابانهٔ نقل کرده‌اند، با این تفاوت که به جای غزوه «احد»، غزوه «بدر» گفته‌اند.

(المناقب، ج ۳، ص ۲۹۶.)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

...«وَ سَیْفُهُ سَیْفُ رَسُول اللَّه صلی الله علیه و آله ذُوالفَقار» ... و شمشیر [آن حضرت هنگام ظهور] همان شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله ذوالفقار است.»

(الغیبهٔ، ص ۳۰۷، ح ۲.)

ذی طوی

«طوی» در لغت به معنای پیچیدن و در نوردیدن است و برخی از مشتقات آن (چون «طایه») به سرزمین هموار و صخره‌های بزرگ در ریگزارهای پهناور گفته می‌شود.

(احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغهٔ، ج ۳، ص ۴۳۰.) «ذی طوی» در یک فرسخی مکه و در داخل حرم قرار دارد و از آنجا خانه‌های مکه دیده می‌شود.

(مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۷۹.)

در برخی روایات از آن به عنوان جایگاه حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت یاد شده است. عیاشی به سند خود از عبد الاعلی حلبی آورده است:

حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود:

«به ناچار صاحب این امر را در یکی از این دره‌ها غیبتی خواهد بود [و] با دست خود به سوی ذی طوی اشاره فرمود.»

(الغیبهٔ، ص ۲۶۴، ح ۳۰.)

و در بعضی دیگر از روایات آمده است:

حضرت قبل از ظهور و در آستانه قیام در ذی طوی به سر می‌برد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«قائم علیه السلام آن روز (ظهور) را در «ذی طوی» در حال انتظار با ۳۱۳ نفر به تعداد اهل بدر، به سر می‌برد، تا پشتش را به حجرالاسود تکیه داده پرچم بر افراشته را به اهتزاز در آورد.»

(همان، ص ۴۴۸.)

و امام صادق علیه السلام نیز در این رابطه می‌فرماید:

«گویی قائم علیه السلام را با چشم خود می‌بینم که با پاهای برهنه در «ذی طوی» سر پا ایستاده؛ همانند حضرت موسی علیه السلام نگران و منتظر است که به مقام [ابراهیم] بیاید و دعوت خود را اعلام نماید.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۵.)

در فرازی از دعای ندبه می‌خوانیم:

«ای کاش می‌دانستم که در کجا مسکن گزیده‌ای؟

یا کدامین سرزمین تو را در آغوش کشیده؟

آیا در کوه رضوی هستی؟

یا در ذی طوی؟» آنچه گفتنی است اینکه:

«ارتباط آن حضرت با این دو مکان، مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدس و متبرکه دیگر است که پرستش و عبادت خدا در آن اماکن فضیلت دارد؛ مثل مسجدالحرام، مسجد مدینه طیبه، مشهد حسینی، مسجد کوفه و مسجد سهله، معلوم شده است حضرت در این مکان‌ها رفت و آمد دارند و این دو مکان را نیز به واسطه همین دو خصوصیت در دعای ندبه نام می‌برند؛ کوه رضوی نیز یکی از مقامات آن حضرت و اماکنی است که گاهی به آنجا تشریف می‌بردند.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۰۳، فروغ ولایت در دعای ندبه، ص ۴۰.)

حرف «ر»

راه مهدی

کتاب راه مهدی اثر سید رضا صدر است که به وسیله سید باقر خسرو شاهی تهیه و تدوین شده است.

این کتاب، کاوشی در زندگانی حضرت مهدی علیه السلام است که به شیوه گزارشی نگارش یافته است. کتاب در شش فصل کلی سامان یافته و مؤلف کوشیده تا با بهره‌گیری از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام و مطالب تاریخی، سیاسی حضرت ولی عصر علیه السلام را - از هنگام ولادت تا زمان غیبت کبری - به تصویر کشد. مهم‌ترین عناوین کتاب از این قرار است:

۱. امید و عدالت.

۲. راه قرآن راه محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام.

۳. نقش امید در فرد و اجتماع.

۴. موانع رسیدن بشر به امید اجتماعی.

۵. مهدی علیه السلام امید انسان‌ها.

۶. عدل عالمگیر مهدی علیه السلام.

۷. حکومت الهی در جهان و...

رجعت

رجعت

بحث «رجعت» از مباحث مهم اعتقادی شیعه است که با فرهنگ مهدویّت نیز ارتباط تنگاتنگی دارد. واژه «رجعت» در کتاب‌های لغت به معنای «بازگشت» است؛ یعنی، برگشتن به جایی که پیش‌تر در آنجا بوده است.

(ر.ک: العین؛ مفردات الفاظ القرآن و) ... معنای اصطلاحی «رجعت» عبارت است از:

«بازگشت دو گروه از مردگانِ مؤمنان محض و کافران محض - به همان صورت‌هایی که در گذشته بودند (اوائل المقالات، ص ۷۷) - به دنیا تا پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و قبل از قیامت (الایقاظ من الهجعة، ص ۲۹.)

مؤمنان از برپایی حکومت جهانی عدل شاد گردند و کافران از ذلت و حقارت ستمگران متألم شوند.»

(رسائل الشریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ عقاید الامامیه، ص ۲۹۴.)

ناگفته نماند که برخی رجعت را به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و بازگشت دولت آل محمد صلی الله علیه و آله تأویل کرده (تاریخ ما بعدالظهور، ص ۸۵۹.)

و بازگشت خود ائمه علیهم السلام را با بدن‌های ظاهریشان منکر شده‌اند.

در رد این قول جهاتی ذکر شده است:

یکم:

روایات متواتر به بازگشت جسمانی ائمه علیهم السلام و رجعت کنندگان تصریح کرده است و قابل تأویل نیز نیست. دوم. رجعت‌هایی که در امت‌های گذشته صورت گرفته و در روایات و آیات به آنها اشاره شده و شیعه آنها را نیز دلیل بر مدعای خود قرار داده است، به صورت بازگشت مردگان با همان جسم‌های گذشته ایشان بوده است.

جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه

از روایات معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود اعتقاد به «رجعت» در مجموعه اعتقادات شیعه از مرتبه والایی برخوردار است؛ تا جایی که برخی از این احادیث، منکران رجعت را از دایره تشیّع خارج می‌داند. یکی از این روایات سخن ارزشمند امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُؤمِنْ بِکَرَتِنا»...

(من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۵۸.)

در روایتی دیگر نیز آن حضرت اعتقاد به رجعت را یکی از شرایط ایمان دانسته، فرموده‌اند:

«مَنْ اَقَرَ بِسَبْعَةِ اَشیاء فَهُوَ مُؤمِنٌ ... الاَیمانُ بِالرَّجْعَةِ.»

(وسائل الشیعهٔ، ج ۲۰، ص ۲۴۰.)

از این رو عده فراوانی از علمای شیعه، اعتقاد به رجعت را از ضروریات دین و یا مذهب دانسته‌اند.

(رسالهٔ العقاید الجعفریه، ص ۲۵۰؛ حق الیقین، مقصد نهم؛ الایقاظ من الهجعهٔ، ص ۶۷؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۶۷۹.)

عده اندکی نیز - که از ضروریات ندانسته‌اند - انکار آن را جایز نشمرده‌اند.

البته افراد بسیار اندکی از شیعیان نیز رجعت را انکار کرده‌اند.

(تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۱۱۱.)

رجعت از نظر اهل سنت

بر خلاف عقیده شیعه، اهل سنّت عقیده به رجعت را خلاف عقاید اسلامی می‌دانند و آن را هیچ نمی‌پسندند. نویسندگان و شرح حال نویسان آنان، معتقدان به رجعت را طعن و رد کرده و آن را نشانه طرد روایت راوی می‌دانند. گویا در نظر آنان عقیده به رجعت در شمار کفر و شرک یا بدتر از آن (اصول مذهب الشیعه عرض و نقد، ج ۳، ص ۹۱۱؛ الشیعه و تحریف القرآن، ص ۲۵.) قرار دارد! به این بهانه شیعه را می‌کوبند و ناسزا می‌گویند.

(عقاید الامامیه، ص ۱۲۰.)

البته در میان اهل سنّت افراد بسیار اندکی هستند که به رجعت شماری از افراد - از جمله اصحاب کهف در عصر ظهور مهدی علیه السلام - اشاره کرده‌اند.

(الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۲۵۳؛ تیسیر التفسیر، ج ۷، ص ۳۶۸؛ حاشیهٔ الصاوی، ج ۴، ص ۱۱۹۳.)

معتقدان به رجعت برای اثبات این اعتقاد خود، از آیات و روایات فراوانی بهره برده و این آیات و روایات را عمدتاً به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

دسته نخست آیات و روایاتی است که سخن از وقوع رجعت در امت‌های گذشته دارد. دسته دوم آیات و روایاتی که به اعتقاد ایشان دلالت بر وقوع آن در آخِرُ الزّمان و هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام دارد.

ادله نقلی بر وقوع رجعت

آیات

از آنجایی که قرآن اساسی‌ترین منبع برای اثبات حقایق دینی است، در مسأله رجعت نیز به عنوان اوّلین منبع و اصلی‌ترین آنها، مورد بررسی قرار گرفته است.

این آیات به دو دسته تقسیم شده است:

۱. آیاتی که دلالت بر وقوع رجعت میان اقوام و ملل گذشته دارد.

۲. آیاتی که به بیان برخی روایات، بر تحقق رجعت در آخِرُ الزّمان و قبل از قیامت دلالت دارد.

اخبار از وقوع رجعت در گذشته

زنده شدن هفتاد نفر از یاران موسی

خداوند در این باره فرموده است:

«وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.»

«و چون گفتید:

ای موسی!

تا خدا را آشکار نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. پس - در حالی که می‌نگریستید - صاعقه شما را فرو گرفت، پس شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد که شکرگزاری کنید.»

(بقره (۲)، آیه ۵۶ - ۵۵.)

این آیه به نظر عموم مفسران شیعه و اهل سنّت، تصریح در مردن و زنده شدن دارد.

(مجمع‌البیان، ج ۲ - ۱، ص ۲۵۲؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰۳؛ مدارک التنزیل، ج ۱، ص ۵۳.)

زنده شدن کشته بنی اسرائیل

در این باره در قرآن مجید می‌خوانیم:

«وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فیها وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ، فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِ اللَّهُ الْمَوْتی وَ یُریکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.»

«و چون شخصی را کشتید و درباره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا، آنچه را کتمان می‌کردید، آشکار گردانید.

پس فرمودیم:

پاره‌ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود] این گونه خدا مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما می‌نمایاند، باشد که بیندیشید.»

(بقره (۲)، آیه ۷۳ - ۷۲.)

این آیه نیز همانند آیه قبل از سوی بیشتر مفسران شیعه و اهل سنّت، بر وقوع رجعت و بازگشت به دنیا تفسیر شده است.

(تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۶۲؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۶۸.)

زنده شدن هزاران نفر

خداوند درباره این حقیقت فرموده است:

«آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟

پس خداوند به آنان گفت:

تن به مرگ بسپارید. آنگاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند.»

(بقره (۲)، آیه ۲۴۳.)

این آیه نیز به تصریح اغلب مفسران شیعه و سنی، بر وقوع رجعت در امت‌های گذشته دلالت دارد. شیعه علاوه بر آیات یاد شده، به زنده شدن عزیر نبی پس از یکصد سال (همان، آیه ۲۵۹.) و زنده شدن افراد فراوانی به دست حضرت عیسی بن مریم علیها السلام و به اذن خداوند (آل عمران (۳)، آیه ۲۹.) اشاره کرده، این مطلب را قطعی دانسته‌اند. که در امت‌های گذشته، از جمله حوادث بسیار مهم زنده شدن مردگان بوده است. بزرگان علمای شیعه، پس از ذکر آیات فوق به روایات فراوانی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استدلال کرده‌اند، مانند:

«هر آنچه در امت‌های گذشته رخ داده در امت من نیز اتفاق خواهد افتاد.»

این مجموعه روایات بیش از آنکه در جوامع روایی شیعه ذکر شده باشد، (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳، کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۵۲۹.) در کتاب‌های اهل سنّت آمده است.

(تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۵۱؛ ج ۴، ص ۴۹۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۱۸؛ السنهٔ للمروزی، ج ۱، ص ۱۸)...؛

آیات تأویل شده به رجعت در آخر الزمان

از روایات معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود:

برخی از آیات قرآن به رجعت در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام تأویل می‌شود.

۱. خداوند درباره خروج «دابهٔ الارض» می‌فرماید:

«و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنان که باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند.»

(سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۲.)

در تفسیر و تأویل این آیه، بین شیعه و اهل سنّت اختلاف شدیدی وجود دارد؛ در حالی که اهل سنّت دابهٔ الارض را موجودی بسیار عجیب و غریب معرفی کرده‌اند؛ (تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۵۰۵؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۳۸۱؛ الفتوحات الالهیه، ج ۳، ص ۳۲۷.) شیعه با استناد به روایات فراوانی، آن را انسانی والا مقام دانسته‌اند (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۹؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الأمالی طوسی، ص ۲۰۵؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۵۵.) که رجعت کرده، صف کافران را از مؤمنان جدا می‌سازد.

این انسان کسی نیست جز اوّلین امام شیعیان حضرت علی علیه السلام که خود فرمود:

«وَ اِنّی ... الدّابَهُ التی تُکَلِّمُ الناسَ.»

(الکافی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۳.)

۲. در آیه‌ای دیگر آمده است:

«و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند، محشور می‌گردانیم. پس آنان نگه داشته می‌شوند تا همه به هم بپیوندند.»

(نمل (۲۷)؛ آیه ۸۳.)

در ذیل این آیه نیز روایات فراوانی از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که گویای بازگشت انسان‌هایی در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و این گونه استدلال شده که در آیه به برانگیخته شدن عده‌ای محدود اشاره گشته است؛ در حالی که در قیامت همه انسان‌ها محشور می‌شوند. به علاوه سیاق آیات در مقام بیان رخدادهایی است که در دنیا و قبل از قیامت است و پس از چند آیه، حوادث مربوط به قیامت را بیان کرده است.

(مجمع‌البیان؛ ج ۸ - ۷، ص ۳۶۶؛ تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۵۷۰.)

علاوه بر این آیات، بزرگان شیعه به آیاتی همچون آیه ۱۱ سوره «غافر» نیز برای اثبات رجعت استناد کرده‌اند. پس عمده ادله معتقدان به رجعت آیات و روایات است و هر چند اکثر روایات مورد نظر در ذیل آیات ذکر شده است؛ ولی این روایات به قدری فراوان است که افرادی از بزرگان علمای شیعه، این روایات را «متواتر» دانسته‌اند. از جمله کسانی که معتقدند روایات رجعت متواتر است، می‌توان به شیخ طوسی رحمه الله (رسالهٔ العقاید الجعفریه، ص ۲۵۰.)، شیخ صدوق رحمه الله (الخصال، ص ۱۰۸.)، علامه مجلسی رحمه الله (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.)، مرحوم مظفر (عقاید الامامیه، ص ۲۹۷.) و علامه طباطبایی (تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۰۷.) اشاره کرد.

برخی از این روایات از این قرار است:

۱. امام باقر علیه السلام فرمود:

«اَیّامُ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلاثَةٌ:

یَوْمُ یَقُومُ القائِمُ وَ یومُ الکَرَّةِ وَ یَوْمُ الْقِیامَةِ»

(الخصال، ص ۱۰۸.)

(روزهای خدای عزوجل سه تاست:

روزی که قائم قیام خواهد کرد، روز رجعت و روز قیامت.»

۲. از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که ذیل آیه شریفه «اِنَّ الذی فَرَضَ عَلَیْکَ القُرآن لَرادُّکُ اِلی مَعاد»

(قصص (۲۸)، آیه ۸۵.)

فرمود:

«پیامبرتان و امیرمؤمنان و امامان به سوی شما باز می گردند.»

(تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۷.)

علاوه بر آیات و روایات، ادعیه و زیارت نامه‌های فراوانی نیز به رجعت اشاره کرده‌اند؛ از جمله:

دعای مشهور عهد، (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۵، ح ۱۱۱.)

دعای روز سوم شعبان، (مصباح المتهجد، ص ۵۴۳.) زیارت جامعه، (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.) زیارت اربعین، (مصباح المتهجد، ص ۷۳۰.) برخی زیارت‌های امام حسین علیه السلام؛ و زیارت ابوالفضل علیه السلام.

(بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۵۹.)

علاوه بر ادله نقلی (آیات و روایات) که برای اثبات رجعت به آنها اشاره شد، علما یکی دیگر از راه‌های اثبات رجعت را «اجماع» دانسته‌اند. از کسانی که ادعای اجماع و اتفاق علما را بیان کرده‌اند، می‌توان به بزرگانی همچون سید مرتضی (همان، ج ۵۳، ص ۹۴، ح ۱۰۵.)، امین الاسلام طبرسی رحمه الله (رسائل الشریف، ج ۱، ص ۱۲۵.)، شیخ مفید رحمه الله (مجمع‌البیان، ذیل آیه ۸۳ سوره نمل.)، شیخ حر عاملی (سلسله مؤلفات مفید، ج ۴، ص ۴۶.) و علامه مجلسی رحمه الله (الایقاظ من الهجعة، ص ۳۳.) اشاره کرد.

البته درباره رجعت شبهاتی نیز مطرح شده که در کتاب‌های مفصل به آنها پاسخ داده شده است.

در پایان بد نیست اشاره‌ای داشته باشیم به رجعت کنندگان. از مجموع روایات می‌توان رجعت کنندگان را به صورت ذیل مورد اشاره قرار داد:

۱. رجعت پیامبر گرمی اسلام صلی الله علیه و آله (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.)

۲. رجعت علی علیه السلام و تکرار آن (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۷.)

۳. رجعت امام حسین علیه السلام و اینکه آن حضرت اولین رجعت کننده خواهد بود (الکافی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ بصائرالدرجات، ص ۱۹۹.)

۴. رجعت معصومین علیهم السلام (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۰۶.)

۵. رجعت پیامبران گذشته (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.)

۶. رجعت مؤمنان محض و کافران محض (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۷.)

۷. رجعت تمامی معتقدان به امر ولایت (الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.)

۸. رجعت برخی از اصحاب پیامبران (همان، ج ۴، ص ۱۳۱؛ ج ۳، ص ۵۳۶.)

۹. رجعت برخی زنان مؤمن (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵.)

نقش اعتقاد به رجعت در زندگی معتقدان

بدون تردید، همان‌گونه که «انتظار فرج» عبادتی بس بزرگ است و نقش مهم و به سزایی در پویایی و تحرک جامعه دارد، اعتقاد به رجعت و بازگشت به دنیا در زمان دولت کریمه نیز می‌تواند نقش مهم و به سزایی در نشاط دینی و امید به حضور در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام ایفا کند؛ چرا که انسان با دیدن افرادی که تمام عمر خود را در انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام سپری کرده‌اند و آنگاه بدون درک ظهور از دنیا می‌روند، دچار سرخوردگی شده و حتی در مقام انتظار نیز دچار یأس خواهد شد! اما اگر بدانند در هنگام ظهور - در صورت دارا بودن شرایط - امکان بازگشت او به دنیا و حضور در محضر آخرین امام را دارد، در امیدواری او نقش بسیاری خواهد داشت. علاوه بر آنچه ذکر شد، از آنجایی که در روایات آمده یک گروه از رجعت کنندگان کسانی‌اند که دارای ایمان محض هستند، شخص علاقه‌مند به درک محضر آخرین حجّت الهی، نهایت تلاش خود را به کار خواهد بست تا به درجات بالای ایمان رسیده و در زمره رجعت کنندگان باشد. همچنین در روایات فراوانی مداومت بر دعاها و انجام کارهایی جهت بازگشت در هنگام حکومت حضرت مهدی علیه السلام، توصیه شده است که خود جنبه عبادی داشته و در تکامل روح انسان بسیار مؤثر است.

رساله عملیه

«رساله عملیه» اصطلاحی است مشهور بین شیعیان که در مورد کتاب فتاوای مراجع تقلید به کار می‌رود. چنین کتابی مشتمل بر احکام و دستورات مذهبی است که دانستن آنها برای مردم مسلمان ضروری بوده و بر آنان واجب است که مطابق فتوای مرجع تقلید خود عمل کنند.

تاریخ تألیف و تدوین رساله عملیه، به اواخر سده چهارم هجرت می‌رسد. از همان آغاز غیبت کبرای امام زمان علیه السلام و نیاز شدید عموم مردم به دانستن احکام شرع از طریق عالمان دینی، بیان و تحریر فتوا از سوی فقهای بزرگ آغاز گردید که می‌توان کتاب «من لا یحضره الفقیه» و «المقنعهٔ» را به عنوان نخستین رساله عملیه نام برد. اکثر فقهای شیعه، تقلید ابتدایی از مجتهد از دنیا رفته را جایز ندانسته‌اند؛ لذا تألیف و شرح و حاشیه نویسی رساله، به تدریج رواج یافت (به خصوص در قرن‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم)؛ سپس در قرن حاضر، به اوج خود رسید. جمعی از فقها و شاید بیش از همه شیخ مرتضی انصاری به منظور رعایت احتیاط شدید و اظهار فروتنی نسبت به گذشتگان و احیای آثار و بزرگداشت آنان، از تألیف رساله مستقل خودداری کردند و فتاوای خود را فقط به صورت حاشیه بر رساله‌های پیشین ابراز داشتند. بیشتر رساله‌های عملیه در گذشته به زبان عربی تألیف می‌شد. سپس رساله‌های بسیاری به زبان فارسی، اردو، ترکی و زبان‌های دیگر منتشر شده است. بعضی از رساله‌ها تمامی ابواب فقه را شامل می‌شود؛ ولی بیشتر فقها به نوشتن ابواب مورد ابتلای مقلدان اکتفا کرده‌اند. در قرن اخیر نیز مباحث تازه‌ای همچون عملیات بانکی، بیمه، سرقفلی، تشریح و بعضی از مسائل طبی و ... پدید آمده و بیشتر رساله‌های جدید به بیان آرا، در این زمینه‌ها پرداختند.

برخی از فقها هم به تدوین مسائل مستحدثه و تألیف رساله‌های جداگانه در این باب اقدام کرده‌اند.

(دایرةالمعارف تشیّع، ج ۸، ص ۲۳۳.)

رکن و مقام

«رکن» در لغت به معنای جانب و ناحیه قوی یک چیز است (لسان العرب، ج۱۳، ص۱۸۵؛ مجمع البحرین، ح ۶، ص ۲۵۷.) و «مقام» به جایگاهی که قدم در آن قرار می‌گیرد یا جایگاهی که شخص در آنجا می‌ایستد، گفته می‌شود.

(کتاب العین، ج ۵، ص ۲۳۲.)

هر یک از چهار زاویه کعبه را یک «رکن» می‌نامند. هرگاه واژه رکن بدون پسوند به کار رود، مقصود آن رکنی است که «حجرالاسود» در آن هست و مقصود از مقام نیز در اینجا «مقام ابراهیم» علیه السلام است. یکی از نقاط مقدس مسجدالحرام «مقام ابراهیم» علیه السلام است این مقام یکی از شعائر الهی است و خداوند درباره آن می‌فرماید:

«وَاتخذُوا مِنْ مَقامِ اِبراهیمَ مُصَلّی»

(بقره (۲)، آیه ۱۲۵.) و «فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ اِبْراهیم»...

(آل عمران (۳)، آیه ۹۷.)

آنجا را بدین جهت مقام ابراهیم گویند که آن حضرت وقتی دیوارهای کعبه را بالا می‌برد، سنگی اختیار کرده بر روی آن می‌ایستاد تا به راحتی دیوار را بالا ببرد. همچنین در روایات آمده است:

حضرت ابراهیم علیه السلام بر روی این سنگ ایستاده و مردم را به حج فرا می‌خواند. گفته شده است:

در این هنگام جای پای حضرت در سنگ فرو رفت که هم اکنون این اثر کاملاً به چشم می‌خورد. اما آنچه در بحث «مهدویّت» مورد نظر بوده و از آن به بزرگی یاد شده «بین رکن و مقام» است. شکی نیست که این مکان دارای ارزشی بسیار والا نزد خداوند است.

ابوحمزه ثمالی می گوید:

«امام سجّاد علیه السلام به ما فرمود:

آیا می‌دانید کدامین قسمت از زمین برترین مکان است؟

عرض کردیم:

خداوند و پیامبر و فرزند پیامبر بهتر می‌داند.

سپس فرمود:

«اَمَّا اَفْضَلُ البِقاعِ مَا بَیْنَ الرُّکنِ وَ المَقامِ»...

(من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۲۳۱۳.)

یعنی بهترین مکان‌ها بین رکن و مقام است.»

در روایات «مهدویّت» وقتی سخن از بین رکن و مقام به میان می‌آید، معمولاً مربوط به یکی از موارد ذیل است:

۱. محل بیعت با حضرت مهدی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«فیهِم مَهدِیُّ اُمَّتی محمد الَّذی یَمْلَأُ الاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْرَاً و اللّهِ اِنّی لَاَعْرِفُ مَنْ یُبایِعُهُ بَیْنَ الرُّکْنِ وَ المَقامِ وَ اَعْرِفُ اَسْماءَ آبائِهِمْ وَ قَبائِلِهِمْ»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، باب ۲۴، ص ۲۸۴، ح ۳۷.)

(مهدی امتم در میان ایشان [ائمه] محمد ی است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدا سوگند من کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، می‌شناسم و اسامی پدران و قبایلشان را نیز می‌دانم.» در برخی از آثار اهل سنّت نیز از «بین رکن و مقام» به عنوان جایگاه بیعت حضرت مهدی علیه السلام با یارانش سخن گفته شده است.

(ر.ک: المصنف، الصنعانی، ج ۱۱، ص ۲۷۱؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۰۹؛ معجم‌الکبیر، الطبرانی، ح ۲۳، ص ۲۹۶؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۱۲۵، ح ۳۰۹۳۲، ج ۱۴، ص ۲۶۵، ح ۳۸۶۶۸؛ درالمنثور، سیوطی، ج ۵، ص ۲۴۱.)

۲. محل کشته شدن نفس زکیه و رخداد یکی از نشانه‌های حتمی ظهور امام باقر علیه السلام پس از بیان پاره‌ای از نشانه‌های ظهور،

در ادامه فرمود:

...«وَ قُتِلَ غلامٌ مِن آل محمد صلی الله علیه و آله بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ، اِسْمُهُ محمد بنُ الحَسَنِ - النَّفسُ الزَّکِیهِ»... -

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۳۳۰، باب ۳۲، ح ۱۶.)

(و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن - یا نفس زکیّه - است، بین رکن و مقام کشته شود»...

رهبری بر فراز قرون

(پژوهشی درباره امام مهدی) کتاب «رهبری بر فراز قرون» توسط سید محمد باقر صدر تألیف و به وسیله عبدالجبّار شراره با تحقیق چاپ و منتشر شده است. اگرچه حجم آن به ظاهر کم است؛ ولی مطالب ارزنده‌ای در خود جای داده است. در این کتاب به برخی پرسش‌های مربوط به حضرت مهدی علیه السلام به روش عقلی پاسخ داده شده است. محقق، در مقدمه‌ای طولانی، روش‌های پژوهش درباره حضرت مهدی علیه السلام را دو گونه دانسته است:

۱. روش کسانی که در وجود آن حضرت پیوسته در صدد شک اندازی و القای شبهه بوده‌اند!

۲. روش موافقان که از دو روش عقلی و نقلی پیروی می‌کنند. وی ضمن بیان فشردهِ ادله‌ی استفاده کنندگان از روش‌های فوق، روش شهید صدر را در این اثر، دنبال کردن موضوع، به روش عقلی دانسته است. مؤلف در هشت گفتار، به پرسش‌هایی در باره وجود، طول عمر، شایستگی‌ها، ظهور و حکومت امام زمان علیه السلام پاسخ گفته است.

وی در خصوص طول عمر امام علیه السلام بر این نظر است که این امر امکان علمی، عملی، منطقی و فلسفی دارد. افزون بر آن با توجه به رسالت بزرگ مهدی موعود علیه السلام و پدیده‌ای آن چنان بزرگ و غیر مأنوس، ایجاد چنین پدیده‌ای در روند هستی نسبت به خداوند، امری طبیعی است. چنان که معراج پیامبر در برابر رسالت بزرگ آن حضرت، کاری عادی بود. به نظر نویسنده اساساً طولانی شدن عمر امام، نوعی اعجاز است. اصرار به رهبریِ شخصی خاصّ چون امام و چگونگی کمال یافتن شایستگی‌های رهبر منتظر و وجود خارجی امام؛ علت تأخیر در ظهور، چگونگی تغییر سرنوشت بشریت به دست یک فرد و روش‌هایی که در روز موعود برای تغییر جهان صورت می‌گیرد، پرسش‌های دیگری است که در این اثر به آنها پاسخ داده شده است.

حرف «ز»

زمینه سازان ظهور

زمینه سازان ظهور

انقلاب حضرت مهدی علیه السلام همچون دیگر انقلاب‌ها، بدون مقدمه و زمینه سازی، به وجود نمی‌آید؛ بلکه در آستانه ظهور، حرکت‌هایی شکل می‌گیرد و زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم می‌آورد.

این سلسله قیام‌ها و انقلاب‌ها - که از سوی حق پویان صورت می‌گیرد - بر اساس آنچه در بعضی از روایات آمده، زمینه را برای حرکت جهانی حضرت مهدی علیه السلام آماده می‌کند. پیشگویی تحقّق این نشانه‌ها، به تعبیرهای گوناگونی در روایات آمده که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«گروهی از ناحیه مشرق، قد بر می‌افرازند و زمینه حکومت مهدی علیه السلام را فراهم می‌سازند.»

(کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۶۳؛ المعجم الاوسط، الطبرانی، ج ۱، ص ۹۴.)

در روایتی دیگر می‌فرماید:

«تَجِیءُ الرّایاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ المَشْرِقِ کَاَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الحَدِیْدِ فَمَنْ سَمِعَ بِهِمْ فَلْیَأْتِهِمْ فَبایِعَهُمْ وَ لَوْ حَبْواً عَلَی الثَّلْجِ»

(کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۴۷۳؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.)

(افرادی با بیرق‌های سیاه از ناحیه مشرق می‌آیند که دل‌های آنان مانند قطعه‌های فولاد، محکم است. پس هر کس قیام آنان را شنید، برای بیعت به سوی آنان بشتابد؛ هر چند لازم باشد با سینه بر روی برف برود.»

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«کَأَنِّی بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالمَشْرِقِ یَطْلُبُونَ الحَقَّ فَلا یُعْطُوْنَهُ ثُمَّ یَطْلُبُونَ فَلا یُعطَونَهُ فَاِذا رَأَوْا ذَلِکَ وَضَعُوا سُیُوفَهُمْ عَلی عَواتِقِهِمْ فَیُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوهُ فَلاً یَقْبَلُونَهُ حَتَّی یَقُومُوا وَ لا یَدْفَعُونَها اِلَّا اِلی صاحِبِکُمْ قَتْلاهُمْ شُهَداءُ اَما اِنِّی لَوْ اَدْرَکْتُ ذَلِکَ لَاِسْتَبْقَیْتُ نَفْسی لِصاحِبِ هَذا الاَمْرِ»

(الغیبهٔ، ص ۲۷۳؛ ح ۵۰.)

(گویی قومی را می‌بینم که از شرق در طلب حق قیام کرده‌اند؛ ولی بدانان نمی‌دهند و باز مطالبه می‌کنند، اما بدان‌ها نمی‌دهند. پس چون چنین می‌بینند، شمشیرهای خود را بر دوش می‌گیرند. در آن هنگام آنچه را می‌خواهند به آنان می‌دهند؛ ولی نمی‌پذیرند تا اینکه پیروز می‌شوند و آن را جز به صاحب الامر علیه السلام تسلیم نمی‌کنند. کشتگان آنان شهیدند. اگر من آنان را درک کنم، جانم را برای صاحب الامر می‌گذارم.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.)

در این روایات به روشنی از برپایی قیام‌ها و انقلاب‌هایی در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام خبر داده شده است. افزون بر اینها، روایات فراوان دیگری نیز بر این نکته اتفاق دارند که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، حکومتی به رهبری یکی از صالحان – که گمان می‌رود از فرزندان، پیامبر هم باشد – در ناحیه مشرق تشکیل می‌گردد و زمینه ظهور را مهیا می‌سازد.

این حکومت، تا ظاهر شدن مهدی علیه السلام و تسلیم آن به حضرت ایشان، ادامه می‌یابد. بر همین اساس، برخی تشکیل دولت شیعی مذهب صفویه را – که پس از قرن‌ها استیلای حاکمان مستبد و متعصب عامی مذهب، روی کار آمد – همان دولتی دانسته‌اند که در روایات از جمله زمینه سازان حکومت مهدی علیه السلام به شمار آمده است. در زمان ما نیز، برخی با استناد به ویژگی‌هایی که در روایات آمده، انقلاب اسلامی ایران را – که در سال ۱۳۵۷ ه. ش به رهبری امام خمینی رحمه الله به پیروزی رسید – همان دولتی دانسته‌اند که زمینه را برای ظهور و قیام مهدی علیه السلام آماده می‌کند و ان شاء اللّه تا ظهور آن حضرت ادامه می‌یابد.

(مجموعه مقالات و گفتارها در پیرامون حضرت مهدی علیه السلام، ص ۲۰۷.)

بر اساس این دیدگاه بسیاری از نشانه‌ها که در روایات آمده بر انقلاب اسلامی ایران تطبیق می‌کند؛ به ویژه در برخی روایات به رهبری قیام که سیدی از اولاد پیغمبر است و از قم قیام می‌کند و یاران او، بدون ترس و واهمه در برابر طاغوت پایدارند» اشاره شده است که همگی آنها به انقلاب اسلامی صدق می‌کند.

در هر صورت، گرچه قراین فراوانی این احتمال را قوّت می‌بخشد؛ ولی دلیل قطعی و صحیحی در دست نیست که ثابت کند منظور از حکومت زمینه ساز – که ائمه علیهم السلام از آن خبر داده‌اند – انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی رحمه الله است.

البته این، نخستین باری نیست که علمای شیعه، چنین احتمالی را مطرح ساخته‌اند. پیش از این نیز، هرگاه حرکت و انقلابی از ناحیه شرق – به ویژه منطقه خراسان صورت می‌گرفت – این احتمال قوّت می‌گرفت.

البته هیچ یک از آن حرکت‌ها به اندازه انقلاب اسلامی، زمینه ساز انقلاب مهدی علیه السلام نبوده‌اند؛ بلکه اصلاً مقایسه آنها با انقلاب اسلامی باطل است. از این رو احتمال اینکه مراد از «دولت زمینه‌ساز» از جمله انقلاب اسلامی ایران باشد و تا ظهور حضرت

مهدی علیه السلام تداوم یابد، بسیار است. در هر حال با توجه به روایات بسیاری که در این بخش رسیده، در دوره غیبت و در آستانه ظهور مهدی علیه السلام، دولت‌هایی به حمایت از حق روی کار می‌آیند و انقلاب‌هایی به حمایت از آن شکل می‌گیرند و زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم می‌سازند و این از نشانه‌های ظهور است.

(جمعی از نویسندگان، چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۳۰۳ - ۳۰۶.)

آنچه ذکر شد زمینه سازی و زمینه سازان به طور خاصّ بود؛ ولی از روایات استفاده می‌شود علاوه بر موارد فوق، تمامی منتظران به نوعی زمینه ساز ظهور محسوب می‌شوند.

ویژگی‌های زمینه سازان

در این قسمت به پاره‌ای از ویژگی‌های زمینه‌سازان ظهور اشاره‌ای می‌شود:

شناخت پروردگار

خداوند متعال فلسفه اساسی آفرینش انسان‌ها را عبادت و بندگی معرفی فرموده است. آنجا که می‌فرماید:

«وَ مَا خَلَقْتُ الجِّنَ و الاِنسَ اِلاّ لِیَعبُدُونَ»

(ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.)

(جن و انس را جز برای اینکه عبادت کنند خلق نکردم.»

این مهم زمانی حاصل می‌گردد که شناخت نسبت به آن ذات مقدس فراهم آید، پس از شناخت خداوند است که راه رشد، هموار و موانع بر طرف می‌شود. زمینه سازان ظهور و یاران امام مهدی علیه السلام، از جمله کسانی‌اند که خداوند را آن گونه که شایسته است می‌شناسند. حضرت علی علیه السلام این شناخت والای خداوند را در ایشان این گونه وصف فرموده است:

«رِجالٌ مُؤمِنُونَ عَرِفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعرِفَتِهِ وَ هُمْ اَنْصارُ المَهْدِیِّ فِی آخِرِ الزَّمانِ»

(بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۲۹.)؛ «مردانی مؤمن که خدا را چنان که شایسته است شناخته‌اند و آنان، یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمانند.»

امام صادق علیه السلام قلب‌های آنان را به سان پولاد دانسته، می‌فرماید:

«رِجالٌ کَاَنَّ قُلُوبَهُم زُبُرُ الحَدِیدِ لا یَشُوبُها شَکٌ فِی ذاتِ اللَّهِ اَشَدُّ مِنَ الحَجَرِ»...

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.)

(آنان مردانی‌اند که دل‌هایشان گویا پاره‌های آهن است. هیچ تردیدی نسبت به خداوند قلب‌هایشان را نیالاید و قلب‌هایشان از سنگ استوارتر است.»

شناخت امام زمان

یکی دیگر از برجسته‌ترین ویژگی‌های زمینه سازان ظهور، شناخت حضرت مهدی علیه السلام است.

البته شناخت امام در هر زمان بر پیروان لازم و ضروری است؛ ولی آنچه شناخت رهبر آخرین را از اهمیتی دو چندان برخوردار می‌سازد، شرایط ویژه او است. ولادت پنهان، زیست پنهان، امتحانات سخت و دشوار و ... برخی از این ویژگی‌ها است. زمینه سازان - که همان یاران حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور هستند - امام خویش را به بهترین وجه می‌شناسند و این شناخت آگاهانه در تمامی وجودشان رسوخ کرده است. بنابراین زمینه‌سازی برای ظهور آن حضرت، بدون شناخت آن بزرگوار امکان‌پذیر نخواهد بود.

در روایات فراوانی بیان شده است:

...«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعرِفْ اِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۰۹.)

(هر که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلی خواهد مرد.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

...«اِعرِفْ امام کَ فَاِذا عَرَفْتَهُ لَمْ یَضُرُّکَ؛ تَقَدَّمَ هَذا الامرُ اَمْ تَأَخَّرَ ... فَمَنْ عَرَفَ اِمامَهُ کانَ کَمَنْ هُوَ فِی فُسْطاطِ القائِمِ»

(الغیبهٔ، ص ۳۳۱.)

(امام زمان خویش را بشناس، پس وقتی او را شناختی پیش افتادن و یا تأخیر این امر [ظهور] آسیبی به تو نخواهد رساند ... پس هر آن کس که امام خویش را شناخت، مانند کسی است که در خیمه قائم علیه السلام باشد.» حضرت مهدی علیه السلام هر چند در پس پرده غیبت است؛ ولی هرگز جمال وجودش برای انسان‌های مهدی باور و مهدی یاور پنهان نبوده است. اگر معرفت به آن حضرت نباشد، دیدن ظاهری ایشان نیز سودی در بر نخواهد داشت، چنان که کسانی بودند که همواره جمال دلنشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را زیارت می‌کردند؛ ولی بهره معرفتی چندانی از آن اسوه‌های آفرینش نبردند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَمَنْ عَرَفَ اِمامَهُ ثُمَّ ماتَ قَبْلَ اَنْ یَقُوْمَ صاحِبُ هَذا الاَمرِ کانَ بِمَنزِلَهٔ مَنْ کانَ قاعِداً فِی عَسْکَرِهِ لا بَل بِمَنزِلَهٔ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِوائِهِ»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.)

(هر آن کس که امامش را شناخت و قبل از قیام صاحب این امر از دنیا رفت، به سان کسی است که در سپاه آن حضرت خدمت‌گزاری خواهد کرد؛ نه، بلکه مانند کسی است که زیر پرچم آن حضرت است.»

امام صادق علیه السلام با تأکید، شیعیان را به شناخت خداوند، پیامبر و حجّت‌های الهی فرا خوانده، از جمله دعاهای دوران غیبت را این گونه توصیه فرموده است:

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَم تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ،

اَللَّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ،

اَللَّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۳۴۲؛ الغیبهٔ، ص ۱۶۶.)

این دعا علاوه بر امام صادق علیه السلام از نواب اربعه نیز نقل شده که احتمال دارد ایشان از خود حضرت مهدی علیه السلام نقل کرده باشند.

(ر.ک: کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۱۲.)

اطاعت محض از خداوند و اولیای او

کسی که به دنبال زمینه سازی برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام است، پس از شناخت خداوند و امام زمان علیه السلام و اعتقاد به آنان، باید این شناخت و اعتقاد را عملی کرده و تبلور حقیقی آن را در اطاعت محض از آن انوار پاک ظاهر سازد. همسو کردن رفتارها، نیت‌ها و جهت‌گیری‌ها، طبق خواست رهبر الهی، از مهم‌ترین ویژگی‌های رهروان راستین است و این صفت به خوبی در یاران امام مهدی علیه السلام وجود دارد. گفتنی است اگر کسی در مرحله شناخت، در حد ممکن معرفت کسب نمود، در مرحله اطاعت دچار تردید نخواهد شد؛ حال آنکه اگر کسی در آن مرحله دچار تردید و یا نقصان معرفتی شد، در مرحله اطاعت هرگز پیرو خوبی نخواهد بود. امروزه نیز حضرت مهدی علیه السلام در پس پرده غیبت است، اما اراده و فرمانش را باید گردن نهاد؛ چرا که اگر کسی اکنون از دستورات آن حضرت اطاعت کرد، در زمان ظهور نیز چنین خواهد بود. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و

آله در این باره فرمود:

«طوُبی لِمَنْ اَدرَکَ قائِمَ اهل بیتی وَ هُوَ مُقتَدٍ بِهِ قَبْلَ قِیامِهِ یَتولّی وَ لیَّهُ وَ یَتبرَّأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ یَتَولیَّ الاَئِمَّهَ الهادِیَهَ مِنْ قَبْلِهِ اوُلئِک رُفَقائی وَ ذَوُو وُدّی وَ مَوَدَّتی وَ اَکْرَمُ اُمَّتی عَلَیَّ»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۵۶؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۳.)

(خوشا به حال کسی که، قائم اهل بیت مرا درک کند؛ حال آنکه پیش از قیام او نیز پیرو او باشد. با دوست او دوست و با دشمن او دشمن و با رهبران و پیشوایان هدایتگر پیش از او نیز دوست باشد. اینان همنشین و دوستان من و گرامی‌ترین امت من در نزد من هستند.»

احترام خالصانه

از آنجایی که امام علیه السلام حقّی بزرگ بر گردن پیروان خود دارد، خداوند متعال احترام او را بر مردمان لازم فرموده است. از این رو هر آن چه مایه بزرگداشت او می‌شود، از سوی یاران آن حضرت انجام می گیرد، ایشان این روحیه را در زمان غیبت در خود ایجاد نموده‌اند تا در زمان ظهور نیز همواره در تمامی امور، احترام و پیروی از آن حضرت را پاس دارند. ائمه معصومین علیهم السلام، هرگز از این مهم غفلت نکرده، عظمت شأن آخرین معصوم علیه السلام، ایشان را به تکریم و احترامی مثال زدنی وا داشته است. وقتی «دعبل خزاعی» قصیده‌ای زیبا برای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خواند - که در ابیاتی از آن به حضرت مهدی علیه السلام اشاره شده بود - حضرتش به احترام ذکر نام مقدس ولی عصر علیه السلام متواضعانه برخاست، دست بر سر نهاد و برای فرج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دعا فرمود.

(منتخب الاثر، ص ۶۴۰، ح ۳.)

از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«چرا به هنگام شنیدن نام «قائم» لازم است بر خیزیم!»

آن حضرت فرمود:

«حضرت مهدی علیه السلام، غیبت طولانی دارد و این لقب یادآور دولت حقه آن حضرت و ابراز تأسف بر غربت او است و لذا آن حضرت از شدت محبت و مرحمتی که به دوستانش دارد به هر کس که حضرتش را به این لقب یاد کند، نگاه محبت‌آمیز می کند. از تجلیل و تعظیم آن حضرت است که هر بنده خاضعی در مقابل صاحب عصر خود - هنگامی که مولای بزرگوارش به سوی او بنگرد - از جای برخیزد. پس باید بر خیزد و تعجیل در فرج مولایش را از خداوند مسئلت نماید.»

(همان، ح ۴.)

علاوه بر حکمت یاد شده، آمادگی افراد در هر آن، برای قیام و مبارزه و جهاد در راه تحکیم عدالت اجتماعی و حفظ حقوق انسان‌ها واجد اهمیتی بسزا است. انسان منتظر - که زمینه ساز ظهور در عصر غیبت است - باید همواره دارای چنین هدفی باشد و در راه تحقق آن، به گونه‌های مختلف بکوشد و تا آنجا این آمادگی را حفظ کند و ابراز دارد، که هرگاه نام پیشوای قیام (قائم) ذکر می‌شود، به پا خیزد و آمادگی همه جانبه خویش را نشان دهد و این آمادگی را همیشه به خود و دیگران تلقین و تحکیم کند.

(خورشید مغرب، ص ۲۶۴.)

انتظار راستین:

انتظار راستین - که اساس شخصیت زمینه سازان ظهور را شکل می‌دهد - پیشینه‌ای بس دراز و طولانی در تاریخ شیعه دارد. آخرین فرستاده الهی بانگ بر آورده و انسان‌ها را به روزگاری سراسر نور نوید داده و فرموده است:

«لا تَذهَبُ الدُّنیا حَتَّی یَلِیَ اُمَّتی رَجُلٌ مِنْ اهل بیتی یُقالُ لَهُ المَهْدِیُّ»

(شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمهٔ، ص ۶۴۴، ح ۳.)

(دنیا به پایان نرسد مگر اینکه امت مرا مردی از اهل بیت من رهبری کند که به او مهدی گفته می‌شود.» اکنون قرن‌ها از آن بانک ملکوتی می گذرد؛ ولی همچنان طنین دلنشین و امیدبخش آن در گوش انسان‌ها است.

این بشارت بزرگ، زندگی مردمان را در عصر بلند انتظار با تاریخی روشن از نمودها و جلوه‌های فکری و علمی، روز به روز به آن دروازه روشنایی نزدیک‌تر می‌سازد. آنچه در این رهیافت از ارزشی بس بلند برخوردار است، زمینه‌سازی برای ایجاد آن حکومت موعود است؛ اگرچه زمان بر پایی آن از اسرار الهی و تنها در حیطه اراده خداوند است.

امام صادق علیه السلام این معنا را چنین بیان فرموده است:

«مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَکُونَ مِنْ اَصْحابِ القائِمِ فَلْیَنْتَظِرْ وَ لْیَعمَلْ بِالوَرَعِ وَ محاسِنِ الاَخْلاقِ وَ هُوَ مُنتَظِرٌ فَاِن ماتَ وَ قامَ القائِمُ بَعْدُ کانَ لَهُ مِنَ الاَجْرِ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ اَدرَکَهُ فَجِدُّوا وانْتَظِرُوا هَنیئاً لَکُمْ اَیَّتُهَا العِصابَةُ المَرْحُومَةُ.»

(الغیبهٔ، ص ۲۰۰، ح ۱۶.)

(هر کس که خوشحال می‌شود که از یاران قائم علیه السلام باشد، باید منتظر باشد و با پرهیزگاری و اخلاق نیکو عمل نماید و با چنین حالتی منتظر باشد که هرگاه بمیرد و پس از مردنش قائم علیه السلام به پا خیزد، پاداش او همچون کسی خواهد بود که دوران حکومت آن حضرت را درک کرده باشد. پس بکوشید و منتظر باشید. گوارایتان باد ای گروه رحمت شده!»

آمادگی برای خدمت به حضرت مهدی

آنان که وجودشان سرشار از عشق خداوند و اولیای او است، اگر عصر ظهور را درک کنند، بزرگ‌ترین افتخارشان خدمت به ساحت بلند مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. شاید باور کردن این سخن بسی مشکل نماید که رئیس مذهب شیعه حضرت صادق علیه السلام، آنگاه که نام آخرین ذخیره الهی نزدش برده می‌شد، با حسرتی بر آمده از عمق جان و آرزویی بی‌مانند آهی از نهاد بر می‌آورد و می‌فرمود:

«لَوْ اَدْرَکْتُهُ لَخَدِمْتُهُ اَیّامَ حَیاتی.

(همان، ص ۲۴۵، ح ۴۶.)

اگر او را درک کنم تمام روزهای زندگی‌ام خدمتگزار او خواهم بود.» هر کس بخواهد در آن روزگار خدمت حضرتش نصیب گردد، باید هم اکنون در دوران غیبت، خدمت به آن حضرت و یاران او را سرلوحه کارهای خود قرار دهد.

خودسازی و دیگرسازی

یکی دیگر از ویژگی‌های یاران امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت، خودسازی و مواظبت بر رفتار خویش است که در پی آن، جامعه و دیگران نیز به این جهت متمایل خواهند شد. شکی نیست که دینداری در عصر غیبت حضرت مهدی علیه السلام، از هر زمانی دیگر بسی مشکل‌تر و طاقت فرساتر است.

امام صادق علیه السلام سختی این دوران را این گونه تصویر کرده است:

«صاحب این امر، غیبتی دارد که در آن هر کس از دین خود دست بر ندارد، همانند کسی است که با کشیدن دست خود به ساقه قتاد [که بوته‌ای تیغ‌دار است] خارهای آن را بستردا! پس کدام یک از شما با دست خود تیغ‌های قتاد را نگه می‌دارد؟

سپس آن حضرت مدتی سر به زیر افکند و فرمود:

صاحب این امر دارای غیبتی است؛ پس بنده خدا باید پرهیزگاری و تقوا پیشه کند و به دین خود تمسک جوید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۱.)

اگرچه آزمایش‌های دینی برای همه ایمان آورندگان در همه زمان‌ها، قانون الهی است؛ اما در عصر غیبت تمامی عوامل دست به

دست هم داده این آزمایش را به اوج خود می‌رساند. در این دوران است که نگهداشت دین، بسیار دشوار است و بیشتر مردم به انگیزه‌های گوناگون، ایمان خویش را در زندگی ازدست می‌دهند. گسترش زمینه‌های ناباوری، افزایش انگیزه‌های انحراف و گریز از دین و ستیزه جویی های دشمنان با دینداران و دینداری، از مهم‌ترین عوامل این آزمایش است. آنان که دراین گرداب‌های ترسناک، دین خود را حفظ کنند، از شأن و رتبه‌ای بس رفیع برخوردار خواهند بود.

(رک: کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ص ۲۸۸، ح ۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۵.)

انسان در این دوران - بر خلاف دوران عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر معصومان علیهم السلام - از تمامی دریافت‌های حسی نسبت به پیامبر و امامان علیهم السلام دور است و تنها بر اساس درک عقلی و تاریخی، پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم را می‌شناسد و به رسالت و امامت ایشان ایمان می‌آورد.

امام سجّاد علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«ای ابا خالد!

مردم در زمان غیبت آن امام - که به امامت او معتقدند و منتظر ظهور او هستند - از مردم هر زمانی برترند؛ زیرا خدای متعال عقل و فهم و معرفتی به آنان عطا فرموده که غیبت نزد آنان، به منزله مشاهده است و آنان در آن زمان، به مانند مجاهدان پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله - که با شمشیر به جهاد برخاستند - قرار داده است. آنان مخلصان حقیقی و شیعیان راستین و داعیان به دین خدای متعال در نهان و آشکارند.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۳۱۹.)

موفقیت در این آزمایش، نیازمند بینشی است که انسان دیندار در پرتو آن، بتواند در برابر تحریف‌ها، شبهه‌ها و تردیدها رویکرد دینی خود را حفظ کند و با هیچ یک از عوامل انحراف، خلوص و دینداری را در فکر و عمل از دست ندهد. اگر چنین شد مصداق این فرمایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خواهد بود که فرمود:

«به زودی پس از شما، کسانی می‌آیند که یک تن از آنان پاداش پنجاه تن از شما را دارد. گفتند:

ای رسول خدا!

ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما جهاد کردیم و درباره ما آیه قرآن نازل شده است؟!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر آنچه از آزارها و رنج‌ها که بر آنان می‌رسد، بر شما آید، به سان آنان، شکیبایی نخواهید داشت.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۵۶.)

پایداری بر دین در روزگار غیبت، به تحمل سختی‌ها، محرومیت‌ها و تنگناهای مادی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه تحمّل فشارهای سخت روحی و معنوی نیز، بر آنها افزوده می‌گردد و چنانچه دینداری با صبر و شکیبایی درست و آگاهانه توأم نباشد، به تدریج ناامیدی به مردم روی می‌آورد و باور را از روح و فکر آنان بر می‌دارد.

زن و فرزند حضرت مهدی

از مجموع روایات سه احتمال درباره زن و فرزندان حضرت مهدی علیه السلام به دست می‌آید:

۱. اساساً حضرت مهدی علیه السلام ازدواج نکرده است.

۲. ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد.

۳. ازدواج کرده و دارای فرزندانی نیز هست. لازمه احتمال اوّل این است که امام معصوم علیه السلام، یکی از سنّت‌های مهم اسلامی

را ترک کرده باشد واین با شأن امام سازگار نیست. اما از طرفی چون مسأله غیبت مهم‌تر است و ازدواج مهم؛ از این رو ترک ازدواج - با توجه به آن امر مهم‌تر - اشکالی ایجاد نمی‌کند و گاهی برای مصلحت بالاتر، لازم و واجب نیز هست. برای تأیید این قول می‌توان موارد ذیل را بیان کرد:

۱. روایاتی حضرت خضر را به عنوان کسی معرفی کرده که وحشت تنهایی حضرت مهدی علیه السلام را در دوران غیبت برطرف می‌سازد و در حالی که آن حضرت زن و فرزند داشت، نیازی به او نبود.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«خضر علیه السلام از آب حیات نوشید و او زنده است ... خداوند به واسطه او تنهایی قائم ما را در دوران غیبتش به انس تبدیل کند و غربت و تنهایی‌اش را با وصلت او مرتفع سازد.»

(کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۸۵، ح ۱.)

۲. در روایات فراوانی از آن حضرت با القاب فرید (تک) و وحید(تنها) یاد شده است و این با زن و فرزند داشتن منافات دارد.

(همان، باب ۲۶، ح ۱۳.)

۳. دسته‌ای از روایات، ملازمان حضرتش را در دوران غیبت تنها سی تن از یاران خاصّ آن حضرت ذکر کره است.

امام صادق علیه السلام دراین باره فرمود:

«لابُدَّ لِصاحِبِ هَذَا الاَمْرِ مِنْ غَیْبَةٍ وَ لا بُدَّ لَهُ فی غَیبَتِهِ مِنْ عُزلَةٍ و نِعمَ المَنزِلُ طَیْبَةُ وَ ما بِثَلاثِینَ مِنْ وَحْشَةٍ.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶، کتاب الغیبة، ص ۱۶۲؛ الغیبة، ص ۱۸۸.)

اما احتمال دوم (پذیرش اصل ازدواج بدون داشتن اولاد) جمع می‌کند بین انجام سنّت اسلامی و عدم انتشار مکان و موقعیت آن حضرت. اما این اشکال هست که اگر قرار باشد، آن حضرت شخصی را به عنوان همسر برگزیند، یا باید بگوییم که عمر او نیز مانند عمر حضرت طولانی است - که بر این امر دلیلی نداریم - یا اینکه بگوییم مدتی با آن حضرت زندگی کرده و از دنیا رفته است.

در این صورت، حضرت به سنّت ازدواج عمل کرده و پس از آن، تنها و بدون زن و فرزند زندگی را ادامه می‌دهد.

احتمال سوم آن است که آن حضرت ازدواج کرده و دارای اولاد نیز هست و آنان نیز فرزندانی دارند و ... این مسأله، افزون بر اینکه دلیل محکمی ندارد، با این اشکال اساسی روبه‌رو است که این همه اولاد و اعقاب، بالاخره روزی در جست و جوی اصل خویش بر می‌آیند و همین کنجکاوی و جست و جو، مشکل ساز است و با فلسفه غیبت حضرت مهدی علیه السلام نمی‌سازد.

برخی خواسته‌اند با تمسک به داستان «جزیره خضراء»، بگویند که امام عصر علیه السلام فرزندانی دارد و بر آن جزیره، زیر نظر وی، جامعه نمونه و تمام عیار اسلامی را تشکیل داده‌اند!

لکن با بررسی‌های گسترده‌ای که انجام گرفته، جزیره خضراء، افسانه‌ای بیش نیست و هیچ واقعیت ندارد.

(جزیره خضراء) علامه مجلسی رحمه الله این داستان را جداگانه در نوادر بحارالانوار نقل کرده، می‌نویسد:

«چون در کتاب‌های معتبر بر آن دست نیافتم، آن را در فصلی جداگانه آوردم.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.)

شیخ آقا بزرگ تهرانی این داستان را داستانی تخیلی شمرده است.

(الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۵، ص ۱۰۸.)

افزون بر این، داستان به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را پذیرفت!

تناقضات فراوان، سخنان بی‌اساس و ... از اشکالات اساسی آن است و در سلسله سند آن، افراد ناشناخته‌ای وجود دارد که نمی‌توان بر آن اعتماد کرد، بنابراین، از این راه نمی‌توان زن و اولادی برای حضرت مهدی علیه السلام ثابت نمود.

زیارت آل یس

«زیارت آل یس»، یکی از زیارت‌های مشهور حضرت صاحب الامر علیه السلام است.

راوی و ناقل این زیارت، ابو جعفر محمد بن عبداللّه بن جعفر حِمْیری است که همه علمای رجال و حدیث، از او به بزرگی و قداست یاد کرده‌اند.

(الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۲.)

او صاحب کتاب‌های متعددی بوده که ظاهراً چیزی از آنها در دست نیست و چون در اواخر دوران غیبت صغری می‌زیسته، مکاتباتی با حضرت صاحب الامر علیه السلام داشته و به افتخار این توقیع نایل آمده است.

این زیارت با ۲۳ سلام آغاز شده است:

سلام اوّل به آل یس (عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله) و سلام‌های بعدی هر یک با القاب و عناوین خاصّ حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد.

سپس با اظهار و اقرار به اصول اعتقادی صحیح و گواه گرفتن امام بر آنها و تجدید عهد وفاداری نسبت به اولیای دین، زیارت به پایان می‌رسد.

بعد از زیارت، دعایی برای نورانیّت زائر است که ترجمه بخشی از آن چنین می‌باشد:

«خداوندا از تو می‌خواهم که بر محمد، پیامبر رحمتت و پرتو نورت درود فرستی و دلم را به نور یقین و سینه‌ام را به نور ایمان و اندیشه‌ام را به نور نیت‌های خوب و نصیبم را به نور دانش و نیرویم را با نور کار [شایسته] و زبانم را به نور راستگویی و ... آکنده سازی» ... آنگاه درخواست درود بر امام عصر علیه السلام با توجه به صفات حمیده آن بزرگوار و دعا برای نصرت و حفاظت و تعجیل در فرج و قیام آن حضرت و پر شدن زمین از عدل و داد و نابودی کافران، منافقان و دشمنان دین از قسمت‌های بعدی آن است!

این زیارت به تصریح برخی از علما، جامع و کامل و بهترین زیارت‌های آن حضرت است و در همه اوقات می‌شود آن را خواند.

سندهای این زیارت صحیح و معتبر بوده و در مجامع مهم حدیثی و دعایی نقل گردیده است.

(ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۴، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۱.)

جمع کثیری از شیعیان به خواندن این زیارت و دعای بعد از آن مداومت دارند و جلسات خاصی برای خواندن آن به طور دسته جمعی در بلاد مختلف شیعه‌نشین برگزار می‌گردد.

زیارت ناحیه مقدسه

زیارت نامه‌ای است که به امام زمان علیه السلام نسبت داده شده است. مضامین بلند و نیز تأیید برخی از علمای شیعه، این نسبت را تقویت می‌کند.

(بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۸.)

اگر چه برخی نیز به انتساب آن به حضرت ولی عصر علیه السلام تردید کرده، آن را از تألیفات سید مرتضی دانسته‌اند.

(بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۱، ح ۳۸:

(در صدر روایت نوشته «و الظّاهِرُ اَنَّهُ مِنْ تألیف السَّیدِ المُرتَضی»)...

و ممکن است گفته شود اصل زیارت از حضرت مهدی علیه السلام نقل شده؛ اما سید مرتضی بخش‌هایی را به تناسب به آن افزوده

است.

(ر.ک: همان.)

بنابراین انتساب قطعی آن به حضرت مهدی علیه السلام، محل تأمّل است. متن زیارت، خطاب به سیدالشهدا و شهدای کربلا است و نام یکایک آنان، اغلب با ذکر اوصاف و خصوصیاتشان و نیز اسامی قاتلان آن شهدا در آن آمده است. آغاز زیارت، این گونه است:

«السَّلامُ عَلَیکَ یا اَوَّلَ قَتیلٍ مِن نَسْلِ خَیْرِ سَلیلٍ»...

این زیارت در کتاب مفاتیح الجنان ذکر نشده؛ ولی این چیزی را از آن کم نکرده و همچنان مورد توجه بزرگان شیعه بوده است.

«زیارت ناحیه»، عملکرد ظالمانه بنی امیّه را به نحوی بازگو نموده که تمام مردم دنیا متوجه می‌شوند که چه جرم و جنایت بزرگی در کربلا، نسبت به فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده است. هیچ زیارتی، عمق فاجعه کربلا را همانند زیارت ناحیه بیان نکرده است؛ مثلاً در «زیارت عاشورا» فقط اشاره‌ای به عظمت مصایب امام حسین علیه السلام و فاجعه عاشورا شده است؛ ولی همانند زیارت ناحیه نیست و در هیچ موردی مصیبت عاشورا آن گونه که بوده جلوه داده نشده است. یکی از مواردی که این حادثه وحشتناک را تبیین می‌کنند، این جملات تأثر انگیز است:

«اگر روزگار، تولّد مرا به تأخیر انداخت و مرا از یاری تو محروم گردانید و با محاربان تو به محاربه نپرداختم و با دشمنان تو به ستیز نایستادم، اکنون صبح و شام برای تو شیون می‌کنم و به جای اشک خون می‌گریم.» در یکی دیگر از قسمت‌های آن - که به جزئیات دقیقی از حادثه عاشورا اشاره نموده - آمده است:

«اسب تو شتابان و شیون کنان، شیهه می‌کشید و گریان به سوی حرمسرای تو رهسپار گردید. همین که زنان حرم اسب تو را به هم ریخته و زار دیدند و زین تو را واژگون مشاهده کردند، از خیمه‌ها بیرون آمده همگی مو پریشان کرده، سیلی بر صورت‌ها می‌زدند. نقاب از چهره انداخته و صدا را به ناله بلند کردند. بعد از عزّت و سربلندی، به روزی تأسف بار، مبتلا شدند و به سوی قتلگاه تو حرکت کردند در حالی که»...

(بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۲.)

زیارت ناحیه مقدسه، همانند زیارت عاشورا برای روز عاشورا وارد شده و در غیر عاشورا نیز خوانده می‌شود. در این رابطه، شیخ مفید رحمه الله - به عنوان اوّلین ناقل زیارت ناحیه - و شیخ محمد ابن مشهدی فرموده‌اند:

«زیارت ناحیه مقدسه، مخصوص روز عاشورا است؛ ولی بزرگان دیگر نظیر سید مرتضی سید بن طاووس و علامه مجلسی رحمه الله، این زیارت را مطلقه دانسته‌اند

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۸، ح ۹.)؛ یعنی، در هر زمان دیگر نیز می‌توان آن را قرائت نمود.

حرف «س»

سامرا

«سامرّا» دومین شهری است که عباسیان در ۱۲۰ کیلومتری شمال بغداد، بر کنار شرقی دجله ساختند.

این شهر از زیارتگاه‌های عمده شیعیان و مدفن امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام است. سردابی که معبد و خوابگاه امامان علیهم السلام و ولایت گاه حضرت قائم علیه السلام و محل تشرف صالحان و دیدار ایشان بوده است، در آنجا قرار دارد. نام این شهر به زبان آرامی «سامرا» دانسته شده و معتصم خلیفه عباسی - که آن را پایتخت خود قرار داد - آن را «سُرَّ مَن رای»

(هر که آن را ببیند مسرور می‌شود) نام گذاشت.

روی سکه‌هایی که در زمان عباسیان در آن شهر ضرب گردیده و اکنون در دست است، همین نام عربی وجود دارد. سامرّا به جهت مدفون بودن دو تن از ائمه بزرگوار علیهما السلام، از زیارتگاه‌های عمده شیعیان و از اماکن مقدس ایشان است. مشهد این دو امام در قسمتی از سامرّا واقع است که عسکر معتصم و اردوگاه وی آنجا بود؛ از این رو ایشان را عسکری گویند. علاوه بر دو امام دهم و یازدهم، نرجس خاتون و حکیمه خاتون را در آنجا دفن نموده همچنین جده، مادر امام حسن عسکری و حسین ابن علی الهادی در این محل مدفون شدند.

سربداران

یکی از گروه‌هایی که اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام در شکل‌گیری و استمرار آن نقش بسیار مهمّی داشتند، سربداران بودند. سربداران نام جنبش مردمی پیشه‌وران و صوفیان شیعه دوازده امامی سبزوار بود که در سال ۷۳۶ ه، به پیروی از آموزش‌های شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری، علیه ظلم و جور حاکمان محلی شکل گرفت و در قالب حکومت مردمی، نیم قرن در منطقه مسلّط بود. درباره وجه تسمیه این جنبش نوشته‌اند که در پی غائله «باشتین» اعضای این گروه «داری» بیرون ده نصب کردند و دستارها بر دار نمودند و ... نام خود را «سربدار» نهادند.

سربداران معتقد بودند:

اگر خداوند ما را توفیق دهد، رفع ظلم و دفع ظالمان کنیم؛ وگرنه سر خود را بر دار اختیار کرده‌ایم.

آورده‌اند که سربداران سر خود بر دار دیدن را به هزار نامردمی کشته شدن، ترجیح می‌دادند. زمینه ظهور و خروج سربداران، در بستر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران پس از هجوم مغولان فراهم آمد. با فروپاشی حکومت ایلخانان، حاکمان محلی در اطراف و اکناف ایران حکومت‌های مستقلی پایه گذاشتند و به جنگ قدرت با هم پرداختند. ظلم و جور این امیر نشینان مستقل و تجاوز و تعرّض آنان به حقوق مردم و خرده مالکان، موجی از نارضایتی را در منطقه برانگیخت. در این میان شرایط مغشوش سیاسی و اجتماعی خراسان، زمینه را برای بروز یک قیام مردمی فراهم آورد. ناهنجاری‌های اقتصادی و اجتماعی - که در پی استیلای مغولان در جامعه پدید آمد و با انحطاط حکومت آنها شدت یافت - انگیزه‌های لازم را در مردم برای پیوستن به یک قیام مذهبی ایجاد کرد.

این در حالی بود که متعاقب حمله مغولان و حذف پایگاه‌های حکومتی تسنّن در شرق جهان اسلام، امکان رشد و گسترش تفکر شیعی دوازده امامی در ایران بیش از پیش فراهم شد تا جایی که در زمان ایلخانان مدّتی شیعه مذهب رسمی کشور شد. باورهای عرفانی متأثر از تفکرات شیعه امامیّه، در کنار ظلم ستیزی و دادگستری مبتنی بر اعتقادات مذهبی، مهم‌ترین انگیزه برای جذب مردم به این جنبش شد. حکومت سربداران نخستین دولت مستقل شیعی دوازده امامی و گسترده‌ترین نهضت شیعی، پیش از رسمیت یافتن این مذهب در ایران بود که زمینه ظهور بسیاری از نهضت‌های هم عصر و پس از خود را فراهم کرد.

جنبش سربداران با الهام از مکتب مهدوی، با هدف استقرار یک حکومت مشروع و به منظور براندازی تشکیلات غیر شرعی ملوک الطوائفی و حذف بقایای قوانین و رسوم یاسایی عهد مغول شکل گرفت. ایدئولوژی حاکم و دور نمایه این قیام، مذهب اثنی عشری بود. عده‌ای از رهبران و پیروان این جنبش، از تشیّع انقلابی متکی بر تصوّف و تشیّع علوی حمایت می‌کردند. عده‌ای دیگر نیز نوعی تشیّع فقاهتی را ترجیح می‌دادند و علمای دینی را به شراکت در امور دینی ترغیب می‌کردند. با این همه تعالیم شیخ حسن و شیخ خلیفه، با تکیه بر جهان بینی مهدویّت، بر عدم جدایی دین و دولت تصریح می‌کرد. اعتقاد به مهدویّت در تعابیر و ادبیات جنبش سربداران آشکار بود؛ آن چنان که شیخ حسن، مریدان را به «اختفاء» فرا می‌خواند و از آنان می‌خواست به هنگام «ظهور» آماده نبرد

باشند. نوشته‌اند:

در زمان حکومت علی مؤید، پیروان شیخ حسن، اسبی مجهز را هر روز دوبار در شهر می‌گرداندند و ظهور امام غایب را انتظار می‌کشیدند. ظلم گریزی، بیگانه ستیزی، حس مساوات طلبی و برقراری عدل و داد از دیگر ارزش‌های این قیام بود. سربداران توانستند قسمتی از خاک ایران را از اشغال مغولان و فئودال‌های محلی برهانند. برابری و مساوات که در رفتار و حتّی پوشش سران سربدار، مشهود بود، توزیع عادلانه غنایم، تقلیل مالیات و خراج محصول برای عوام، از ویژگی‌های دیگر این قیام به شمار می‌آمد. حکومت در میان سربداران موروثی نبود و گاهی از آن شیخیان و گاه از آن سربداران بود. با وجود این ویژگی‌ها، دولت سربداران به واسطه اتخاذ سیاست‌های نادرست داخلی و خارجی از هم فرو پاشید. با این همه سنت سربداری در ایران زنده ماند تا جایی که در پی قیام مردم سبزوار، اصطلاح سربدار صفت عام قیام‌هایی از این دست شد.

قیام مردم سمرقند به سرکردگی مولانا زاده بخاری (که سی سال بعد از خروج سربداران سبزوار رخ داد و به همین نام شهرت یافت)، قیام پهلوان اسد خراسانی در کرمان علیه ظلم شاه شجاع (که رنگ و بوی سربداری داشت)، خروج سادات و دراویش مازندران به رهبری سید قوام الدین مرعشی و جنبش سادات کیانی در گیلان از این شمارند.

(ر.ک: احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، دایرةالمعارف تشیّع، ج ۹، ص ۱۳۳ - ۱۳۰.)

سرداب سامرا

بیشتر خانه‌ها در مناطق گرمسیر عراق از گذشته سرداب (زیرزمین) داشت تا ساکنان خانه، از شدت گرمای تابستان در امان باشند. (مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۶۷.)

خانه حضرت عسکری علیه السلام در سامرا نیز دارای سرداب بود.

این سرداب محل زندگی و عبادت امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت بقیةاللّه علیه السلام بود و اغلب دیدارها با حضرت ولی عصر در عهد پدر، در همین منزل و در همین سرداب صورت می‌گرفت. به همین جهت شیعیانی که پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام، برای زیارت قبر آن امام و پدر بزرگوارشان وارد سامرا می‌شدند، بعد از زیارت قبر آن بزرگوار، در محل عبادت سه امام بزرگوار نماز می‌خواندند و آنجا را زیارت می‌کردند. اما متأسفانه برخی از دشمنان متعصب با نسبت دادن تهمت‌های ناروا، خواسته‌اند از این موضوع بهره‌برداری های نادرست کنند!

آنان به شیعه تاخته و معتقدان به غیبت حضرت مهدی علیه السلام را به استهزا گرفته‌اند با اینکه می‌دانند حتی یک نفر شیعه راستین را نخواهند یافت که معتقد باشد حضرت مهدی علیه السلام در سرداب پنهان گردیده و یا در سرداب سکونت و اقامت گزیده است! زائران، تنها از آن جهت به این مکان مقدس احترام می‌گذارند که محل سکونت، زندگی، عبادت، نیایش و تلاوت انسان‌های کامل بوده است، با این بیان، آنجا مکان مقدس و خانه پربرکتی است که خداوند اجازه داده است چنین مکانی، رفعت مقام یابد و در آنجا نام خدا به عظمت برده شود. به همین جهت مسلمانان پیرو مذهب خاندان وحی و رسالت، در آنجا نماز می‌خوانند و بر پیامبر و خاندانش علیهم السلام درود می‌فرستند و آنجا را زیارت می‌کنند و کسی بر این عقیده نیست که امام مهدی علیه السلام در آن سرداب سکونت دارد یا اینکه از آنجا ظهور خواهد کرد!

سردابیه

فرقه‌ای از غلات دوازده امامی که منتظر خروج مهدی علیه السلام بودند و در ری می‌زیستند، آنان هر بامداد جمعه، اسبی زین و لگام شده به سردابی برده سه بار می‌گفتند:

«یـا امام بسم اللّه.» محل این سـرداب را در حله و بغـداد نیز ذکر کرده‌انـد که خود برداشتی از سـرداب سامراء است. مخالفان امامیّه، عقیده غلات مذکور را به همه دوازده امامیان تعمیم داده‌اند! اما در کتاب‌های امامیّه از این موضوع اثری نیست. سرداب سامراء نیز – که در شـیعه مطرح است – مربوط به خانه‌ای است که امام دهم و یازدهم در آن سـکونت داشـته‌اند و امام دوازدهم علیه السـلام در آن متولّد گردیده است. شیعیان به همین خاطر آن را زیارت کرده، بدان تبرّک می‌جویند.

سلاح حضرت مهدی

در هنگام ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام، تمام قدرت‌ها مقهور و مغلوب قدرت بی‌پایان حضرت مهدی علیه السلام شده، به سان علف‌های هرز از روی زمین برداشـته می‌شونـد تا زمینه رشـد و کمال انسان‌ها، به صورت کامل فراهم آید و زمین پر از عدل و داد گردد. اما سؤال این است که نحوه این پیروزی به چه صورت است و اساساً حضـرت مهدی علیه السلام با چه ابزاری در این قیام بر آن قدرت‌ها فائق خواهد آمد؟

در روایـات کمتر سـخن روشـنی در این بـاره به چشم می‌خورد و تنهـا سـلاح مورد اشاره در کلام معصومین علیهم السـلام برای آن حضرت هنگام قیام، «سیف» (شمشیر) ذکر شده است.

(الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۱؛ الکافی، ج ۸، ص ۵۰، ح ۱۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۹؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۶؛ کمال‌الـدین، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۳؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۱۰۸، ح ۵۳۸۳؛ تهـذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۴، ح ۲؛ الغیبهٔ، ص ۱۶۴، ح ۵. و دهها کتاب دیگر.)

حال آیا این شمشیر حمل بر معنای حقیقی می‌شود یا معنای کنایی؛ خود باعث پدید آمدن اقوال متعددی شده است:

۱. عده‌ای بر این باورند که استعمال کلمه «شمشیر» در معنای حقیقی است و مصداق آن، همان شمشیر ابزار جنگی خاصّ است.

البته این گروه درباره غالب شدن حضرت با این سلاح بر دشمنان، توجیهات متفاوتی دارند!

۱–۱. برخی می گویند:

اگرچه حضـرت با شمشـیر قیام می‌کنـد؛ ولی خداونـد در آن شمشـیر قدرت و اعجازی نهفته که تمامی سـلاح‌های موجود را مقهور نیروی خود می‌سازد.

(ر.ک: صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۴۳.)

۱–۲. دسته دیگر می گویند:

خداونـد در عصـر ظهور تمـامی تسـلیحات پیشـرفته را از کـار انـداخته، مردم به ناگزیر در جنگ از همان سـلاح‌های ابتـدایی (یعنی شمشیر و مانند آن) استفاده می‌کنند و بنابراین حضرت مهدی علیه السلام با همان شمشیر می‌جنگد.

۱–۳. به رغم آنکه تمامی تسـلیحات در اختیار حضرت قرار می گیرد؛ ولی از آنجایی که استفاده از آنها به ناگزیر ظالمانه نیز خواهد بود؛ حضرت تنها از سلاح شمشیر بهره خواهد برد.

۱–۴. برخی دیگر گفته‌اند:

به سبب جنگ‌های خونین فراوانی که در آستانه ظهور به وقوع می‌پیوندد، تمامی سلاح‌های پیشرفته از بین خواهد رفت و از آن پس در جنگ تنها از ابزارهای ساده استفاده می‌شود. یکی از دلیل‌های این جمع این است که روایات فراوانی می گوید:

«شمشیر آن حضرت همان شمشیر پیامبر است» و وقتی چنین شد نمادین بودن آن مشکل خواهد بود.

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۴، ح ۲.)

البته هر کدام از اینها به دسـته‌ای از روایات استشـهاد می‌کنند و عمدتاً دلیل این گروه این است که علّت اسـتفاده از سـلاح‌های ساده

همچون شمشیر - بر خلاف بهره‌گیری از سلاح‌های پیشرفته - عادلانه بودن مبارزه با آن است.

۲. دسته‌ای دیگر بر این اعتقادند که شمشیر در این روایات، کنایه از قدرت و نیروی نظامی است.

این گروه شواهد متعددی بر این ادعا از ادبیات محاوره‌ای ذکر می‌کنند؛ ولی آنچه ایشان را به این قول وادار کرده، پیشرفت روز افزون تجهیزات نظامی و فن‌آوری دفاعی است. از آنجایی که صاحبان این قول نتوانسته‌اند بین شمشیر و سلاح‌های فوق پیشرفته، نسبتی بر قرار کنند، به چنین توجیهی دست زده‌اند. آنان شمشیر را نماد قدرت دانسته، می‌گویند:

هر ابزاری که قدرت حضرت را به نمایش بگذارد، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

۳. با توجه به تکامل خارق‌العاده علم در آن زمان، ممکن است سلاح‌هایی فراهم آید که هرگز در تصور انسان‌های امروز قابل درک نباشد. بنابراین آن به اهلش واگذاشته شده است. بررسی روایات روایات مربوط به سلاح حضرت مهدی علیه السلام را می‌توان به موارد ذیل دسته‌بندی کرد:

۱. روایاتی می‌گوید:

شمشیری که نزد حضرت مهدی علیه السلام است، نزدیکی زمان قیام، با قدرت الهی به سخن در آمده، حضرت را از وقت ظهور آگاه می‌سازد.

(الخصال، ج ۲، ص ۴۹؛ عیون، ص ۵۹.)

بدیهی است این دسته از روایات، هرگز قابل تأویل بر قدرت حضرت نیست؛ چرا که ظهور در این معنا دارد که آن شمشیر چنین می‌کند.

۲. روایات فراوانی می‌گوید:

یاران مهدی علیه السلام شمشیرهای خاصی دارند که به نحوی بیان کننده کرامات آن حضرت و یارانش است.

(الخصال، ج ۲، ص ۶۴۹.)

۳. روایات دیگری حکایت می‌کند:

حضرت مهدی علیه السلام برای گسترش عدل و قسط به مدت هشت ماه شمشیر بر شانه خود دارد (که اگر مقصود نماد قدرت بود، تمامی دوران قیام و حکومت ذکر می‌شد). (الغیبهٔ، ص ۱۶۴، ح ۵.)

۴. روایات فراوانی وجود دارد که به صراحت تمام، سلاح حضرت را همان شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته علاوه بر آن زره، سپر و برخی آلات جنگی پیامبر صلی الله علیه و آله، نیز به عنوان میراث آن حضرت نزد امام مهدی علیه السلام است و کسی نگفته که اینها نماد است؛ بلکه از وجود عینی آنها یاد کرده‌اند.

۵. علاوه بر این چه دلیلی داشت حقیقت به این بزرگی، این گونه بیان شود؟

معصومین علیهم السلام می‌توانستند از مدلول سلاح - که قدرت و قوّت است - یاد کنند و یا می‌فرمودند:

او با سلاحی ظاهر خواهد شد که در یک لحظه چنان است و چنین.

سیره حکومتی حضرت مهدی

از روایات به دست می‌آید، سیره حکومتی حضرت مهدی علیه السلام دقیقاً همان سیره حکومتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام است.

البته نباید از نظر دور داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به جهت محدودیت‌ها و موانع تحمیل شده فراوانی، نتوانستند آنچه در نظر داشتند، پیاده کنند:

از روایات استفاده می‌شود:

تمامی محدودیت‌ها و موانع از سر راه امام مهدی علیه السلام برداشته می‌شود و آن حضرت سیره معصومین علیهم السلام را تحقق خواهد بخشید. در این رابطه دو دسته روایت وجود دارد:

دسته‌ای که می‌فرماید سیره آن حضرت، همان سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است.

این روایات ناظر بر روش ایشان در امور اجرایی است. دسته دوم روایات فراوانی است که می گوید:

حضرت مهدی علیه السلام بر خلاف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام عمل خواهد کرد.

برخی از روایات هر دو گروه عبارت است از:

عبداللّه بن عطا گوید:

از امام باقر علیه السلام پرسیدم:

هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، به کدام روش در میان مردم رفتار خواهد کرد؟ آن حضرت «یَهْدِمُ ما قَبلَهُ کَما صَنَعَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ یَستَأنِفُ الاِسْلامَ جَدیداً.»

...«آنچه را [بدعت و پیرایه] پیش از او بوده، از اساس ویران خواهد نمود، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد و او اسلام را از نو شروع خواهد فرمود.»

(الغیبهٔ، ص ۳۳۵، ح ۱۷؛ ر.ک: تهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۶۵.)

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«ما تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ القائِمِ، فَوَاللّهِ مَا لِباسُهُ اِلّا الغَلیظَ وَ لا طَعامُهُ اِلَّا الجَشِبَ وَ ما هُوَ اِلَّا السَّیفُ وَ المَوتُ تَحْتَ ظِلِ السَّیفِ»

(الغیبهٔ، ص ۳۳۶، ح ۲۰.)

(چرا به فرا رسیدن خروج قائم شتاب می کنید؟

به خدا قسم لباس او جز جامه درشت و خشن نخواهد بود و غذایش جز خوراک ناگوار و ناخوش نباشد و جز شمشیر [برای دشمنان] چیزی در کار نبوده و مرگ زیر سایه شمشیر خواهد بود.»

همچنین آن حضرت فرمود:

...«اِنَّ قائِمَنا اَهلَ البَیْتِ علیهم السلام اِذا قامَ لَبِسَ ثِیابَ عَلیّ علیه السلام وَ سارَ بِسیرَةِ عَلیٍ علیه السلام»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۴؛ ج ۶، ص ۴۴۴، ح ۱۵.)

(همانا قائم ما اهل بیت آنگاه که قیام فرماید لباس علی علیه السلام را بر تن خواهد کرد و بر سیره او عمل خواهد نمود.» زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده گوید:

«به آن حضرت عرض کردم:

صالحی از صالحان را برایم نام ببر - و منظورم حضرت قائم علیه السلام بود - پس فرمود:

اسم او اسم من است.

عرض کردم:

آیا همچون رفتار محمد صلی الله علیه و آله رفتار می کند؟

فرمود:

هرگز! هرگز!

ای زراره رفتار او را پیش نمی گیرد.

عرض کردم:

فدایت شوم، برای چه؟!

فرمود:

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در امت خود چنان رفتار می‌کرد که توأم با بخشش بود و دل‌های مردم را به خود جذب می‌نمود؛ ولی رفتار قائم [به جهت ظلم فراوانی که جهان را فرا گرفته] با خشونت و کشتار است؛ زیرا در کتابی که به همراه دارد، مأمور شده است که با کشتار رفتار کند و از کسی توبه نپذیرد. وای بر کسی که با او دشمنی کند و به ستیز برخیزد!»

(الغیبهٔ، ص ۳۳۴، ح ۱۴.)

ابوخدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«همانا امام علی علیه السلام فرمود:

مرا چنین اختیاری بود که فراریان از جبهه جنگ را بکشم و کار مجروحان را یکسره سازم؛ لکن من به ملاحظه آینده‌نگری برای یاران خود این کار را نکردم که چون مجروح شدند کشته نشوند. اما برای قائم مقرر است آنان را که از جنگ می‌گریزند، بکشد و کار زخمی‌ها را یکسره سازد.»

(الغیبهٔ، ص ۳۳۴، ح ۱۵.)

همچنین از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

آیا سیره قائم علیه السلام به خلاف سیره و روش امام علی علیه السلام است؟

حضرت فرمود:

بلی به جهت آنکه حضرت علی علیه السلام سیره‌اش از روی منّت و گذشت بود؛ چون می‌دانست که شیعیانش زود مغلوب خواهند شد. اما حضرت قائم علیه السلام چون قیام کند، با شمشیر و اسیر گرفتن است؛ چون می‌داند شیعیانش هرگز مغلوب نخواهند شد.»

(الکافی، ج ۵، ص ۳۳، ح ۴؛ تهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۴۹؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۹، ح ۱۱۲۶.)

کوتاه سخن اینکه سیره و روش آن حضرت در راستای اجرای تمامی احکام و حدود الهی است که با توجّه به شرایط خاصّ آن حضرت، تمامی آنها تحقق خواهد یافت.

(ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۱، ح ۱۱۴.)

با توجه به اینکه تا زمان ظهور، بسیاری از حقایق تابناک اسلام دچار پیرایه و خرافات شده است؛ وقتی آن حضرت حقیقت اسلام را اظهار می‌کند، عده فراوانی گمان می‌کنند آن حضرت دین جدیدی آورده است! این در حالی است که آن حضرت فقط دین راستین را اقامه می‌کند.

(ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۲.)

(دین در عصر ظهور)

سیصد و سیزده

تعداد یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام

در روایات فراوانی گفته شده است:

«تعداد یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام ۳۱۳ تن است.»

این عدد نیز مانند بسیاری از اعداد دیگر، دارای رمز و رازهایی است که بر ما پنهان و پوشیده است. با توجّه به روایاتی که این عدد در آنها به کار رفته؛ می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

یاران حضرت طالوت

امام باقر علیه السلام ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنّی وَ مَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنّی» (بقره (۲)، آیه ۲۴۹.) فرمود:

«فَشَرِبُوا مِنهُ اِلّا ثَلاثِ مأهٔ وَ ثَلاثَهٔ عَشَرَ رَجُلًا»...

(بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۰۵.)

(پس همه کسانی که آزمایش شدند تخلف کردند و تنها موفقین از این آزمایش ۳۱۳ تن بودند.»

پیامبران مرسل

امام جواد علیه السلام در نوشته‌ای به عبدالعظیم حسنی مرقوم فرمود:

«خداوند – تعالی – ۱۲۴ هزار پیامبر فرستاد که مرسلین از ایشان ۳۱۳ تن بودند»...

(بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۲۳ و ۳۰۹ و ۳۰۷ و ۳۰۶ و ۳۰۳ و ۳۳۴.)

یاران پیامبر در جنگ بدر

طبق نظر مشهور آن است که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، ۳۱۳ تن بوده‌اند.

(بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۲۳ و ۳۰۹ و ۳۰۷ و ۳۰۶ و ۳۰۳ و ۳۳۴.)

یاران خاص مهدی هنگام ظهور

در این باره روایات فراوانی وجود دارد که تنها برخی از آنها از این قرار است:

...«آنگاه پیشوای دین و امام مسلمین آنها را به سوی خود فرا می‌خواند و خداوند طبق مشیت خود آنان را گرد می‌آورد، آنگاه تعداد ۳۱۳ تن از اقطاب و اکناف جهان به سوی او می‌شتابند.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۷۷؛ الغیبهٔ، ص ۳۱۵ و ۲۴۴.)

امام باقر علیه السلام فرمود:

«یاران قائم ۳۱۳ تن هستند، که برخی از فرزندان عجم (غیر عرب) هستند؛ در روز روشن سوار بر ابر آورده می‌شوند و برخی از آنها در حالی که در رختخواب خود خوابیده‌اند، از رختخواب برده می‌شوند و در مکه بدون وعده قبلی به محضر آن حضرت می‌رسند.»

(الغیبهٔ، ص ۳۱۵.)

از برخی روایات استفاده می‌شود:

«پنجاه تن از این تعداد زنان هستند.»

(تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴.)

ایشان پس از بیعت اوّلین بیعت کننده؛ یعنی، فرشته وحی (جبرئیل) با آن حضرت بیعت خواهند کرد.

(الغیبهٔ، ص ۱۶۹.)

امام صادق علیه السلام در وصف این افراد فرموده است:

«گویا به قائم می‌نگرم که بر منبر کوفه است و اصحابش – که ۳۱۳ تن و به شمار اصحاب جنگ بدر هستند – در اطراف او می‌باشند. آنان پرچمداران و حاکمان خدای تعالی بر خلقش در زمین هستند»...

(شیخ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، باب ۵۸، ح ۱۶.)

همان گونه که اشاره شد، در تشکیل هسته اصلی آن پیکار بزرگ و جهاد مقدس، زنان نیز نقش دارند و طبق تعبیر برخی از احادیث، حدود پنجاه زن، از یاران اصلی امام و همراه هسته مرکزی آن قیام می‌باشند.

این موضوع دو نکته را روشن می‌سازد:

۱. زنان که در طول تاریخ از حقوق خویش محروم بودند و شخصیت آنان تحقیر گشته بود، در دوران آن انقلاب بزرگ، شخصیت واقعی خویش را باز خواهند یافت و به عنوان کارگزاران اصلی تحوّل عظیم، در جامعه جهانی شرکت خواهند داشت.

این موضوع اهمیت ویژه‌ای دارد که ارزش واقعی و پایه قدرت و توانمندی نوع زن و ارزشیابی استعدادهای او را - در صورتی که خود را ساخته باشد - مشخص می‌سازد.

۲. زنان اگر در جهاد و رویارویی مستقیم شرکت نکنند، در دیگر پست‌ها و مسؤولیت‌ها و سازندگی‌ها، می‌توانند مشارکت داشته باشند. همچنین در گسترش فرهنگ اسلامی، تبیین خطوط اصلی دین، آموزش معارف الهی و جایگزین ساختن معیارها و اصول انقلاب مهدوی علیه السلام، می‌توانند کارآمد باشند و نقش‌های اصلی و برجسته‌ای را برعهده گیرند. در مسائل پشت جبهه و دیگر مسائل اجتماعی، فرهنگی و تربیتی نیز می‌توانند نقش سازنده‌ای داشته باشند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

...«به خدا سوگند ۳۱۳ تن از مردان نزد او می‌آیند، که با آنان پنجاه زن نیز هستند»...

(تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۵.)

این موضوع والایی مقام زن و حد بالای رشد و تکامل او را روشن می‌سازد. اثر تربیتی این موضوع مهم، در جامعه کنونی - که جامعه منتظر است - می‌تواند خودآیی زنان و بازشناسی توان رشد و بازیابی شخصیت آنان باشد. برای شرکت در آن دگرگونی و انقلاب بزرگ و جهانی، زنان از هم اکنون باید با معیارهای دقیق اسلامی و اخلاقی، شخصیت خود را بسازند و در بعد علم و عمل تکامل یابند و بدانند که هم اکنون و در آینده، مسؤولیت‌های بزرگی بر عهده دارند و در آینده نقش‌های اصولی‌تری را به انجام خواهند رسانید. پس ناگزیر از هم اکنون به شناخت دقیق و درست اسلام بپردازند و در تربیت خویش بکوشند تا پیش از ظهور، در جامعه زنان منتظر قرار گیرند و در دوران ظهور شایستگی شرکت در آن حرکت بزرگ و کمک رساندن به داعی حق را داشته باشند.

(عصر زندگی، ص ۷۶ - ۵۷.)

سیمای حضرت مهدی در قرآن

«سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن» عنوان ترجمه کتاب «المَحَجَّةُ فِیما نَزَلَ فِی القائِمِ الحُجَّةِ»، اثر ارزنده سید هاشم بن سلیمان بحرانی (معاصر علامه مجلسی رحمه الله) است که به وسیله سید مهدی حائری قزوینی به فارسی برگردان شده است.

مطالب این کتاب شمارش و بیان آیات قرآنی است که مطابق نقل روایات، درباره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده است. نویسنده با مراجعه به روایات نقل شده در جوامع روایی شیعی، آیاتی را که از نظر آن بزرگواران درباره حضرت ولی عصر علیه السلام و حکومت آن حضرت نازل شده و یا به وی تأویل گردیده، جمع‌آوری و به ترتیب سوره‌ها - از بقره تا عصر - گرد آورده است. علاوه بر این، روایاتِ مربوط را نیز در ذیل هرکدام از آیات ذکر کرده است. در پایان چهارده آیه دیگر نیز بدان افزوده شده است.

حرف «ش»

شاهدان ولادت مهدی

شیعه برای اثبات ولادت حضرت مهدی علیه السلام، ادله فراوانی اقامه نموده است؛ از جمله آنها گواهی افرادی است که در سخنان خود اشاره به حضور هنگام ولادت آن حضرت کرده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

امام حسن عسکری پدر بزرگوار حضرت

ایشان در روایات فراوانی، به ولادت فرزند خود تصریح فرموده‌اند.

(ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۱۲؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۲۳۴، ح ۲۰۳؛ کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۵۲۴، ح ۴، ص ۴۳۱، ح ۸.)

حکیمه خاتون

حکیمه دختر امام جواد و عمه امام حسن عسکری علیه السلام، از زنان والا ـ مقام نزد ائمه علیهم السلام بوده است وی به دستور مستقیم امام عسکری علیه السلام، در شب ولادت حضرت مهدی علیه السلام حضور داشت و بخش فراوانی از روایات ولادت حضرت مهدی علیه السلام از سوی این بانوی بزرگوار نقل شده است.

حکیمه خاتون)

(ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۵۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۵؛ اثبات الوصیهٔ، ص ۲۷۲.)

شیخ صدوق رحمه الله یکی از روایات ایشان را اینگونه بیان کرده است:

«حکیمه دختر امام جواد علیه السلام گوید:

امام حسن عسکری علیه السلام مرا به نزد خود فرا خواند و فرمود:

ای عمه!

امشب افطار نزد ما باش که شب نیمه شعبان است و خدای تعالی امشب حجّت خود را - که حجّت او در روی زمین است - ظاهر سازد. گوید:

گفتم:

مادر او کیست؟

فرمود:

نرجس، گفتم:

فدای شما شوم اثری در او نیست، فرمود:

همین است که به تو می‌گویم - گوید:

آمدم و چون سلام کردم و نشستم، نرجس آمد کفش مرا بر دارد و گفت:

ای بانوی من و بانوی خاندانم حالتان چطور است؟

گفتم:

تو بانوی من و بانوی خاندان من هستی، گوید:

از کلام من ناخرسند شد و گفت:

ای عمه جان!

این چه فرمایشی است؟

گوید:

بدو گفتم:

ای دختر جان!

خدای تعالی امشب به تو فرزندی عطا فرماید که در دنیا و آخرت آقا است. گوید:

نرجس خجالت کشید و حیاء نمود و چون از نماز عشا فارغ شدم، افطار کردم و در بستر خود قرار گرفته و خوابیدم. در دل شب برای ادای نماز برخاستم و آن را به جای آوردم؛ در حالی که نرجس خوابیده بود و رخدادی برای وی نبود.

سپس برای تعقیبات نشستم و پس از آن نیز دراز کشیدم و هراسان بیدار شدم. او همچنان خواب بود، پس برخاست و نماز گزارد و خوابید.

حکیمه گوید:

بیرون آمدم و در جستجوی فجر به آسمان نگریستم و دیدم فجر اوّل دمیده است و او در خواب است. شک بر دلم عارض گردید، ناگاه ابومحمد علیه السلام از محل خود فریاد زد:

ای عمه!

شتاب مکن که اینجا کار نزدیک شده است. گوید:

نشستم و به قرائت سوره «الم سجده» و سوره «یس» پرداختم. در این میان او هراسان بیدار شد و من به نزد او پریدم و بدو گفتم:

اسم اللّه بر تو باد آیا چیزی را احساس می‌کنی؟

گفت:

ای عمه!

آری.

گفتم:

خودت را جمع کن و دلت را استوار دار که همان است که با تو گفتم، حکیمه گوید:

مرا و نرجس را ضعفی فرا گرفت و به آواز سرورم به خود آمدم و جامه را از روی او برداشتم و ناگهان سرور خود را دیدم که در حال سجده است و مواضع سجودش بر زمین است. او را در آغوش گرفتم، دیدم پاک و نظیف است.

ابومحمد علیه السلام فریاد بر آورد که ای عمه!

فرزندم را به نزد من آور!

او را نزد وی بردم و او دو کف دستش را گشود و فرزند را در میان آن قرار داد و دو پای او را به سینه خود نهاد. پس زبانش را در دهان او گذاشت و دستش را بر چشمان و گوش و مفاصل وی کشید.

سپس فرمود:

ای فرزندم! سخن گوی.

گفت:

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ محمداً رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله.»

سپس درود بر امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام فرستاد تا آنکه بر پدرش رسید و زبان در کشید.»

(کمال‌الدین، ج ۲، باب ۴۲، ح ۱؛ همچنین ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۲۳۸؛ کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۴۴۹.)

نسیم و ماریه

ایشان دو تن از خدمتگزاران بیت شریف امامت بوده‌اند و از روایات استفاده می‌شود که آنان در شب ولادت در خانه امام عسکری علیه السلام حضور داشته‌اند.

شیخ طوسی رحمه الله و شیخ صدوق رحمه الله با ذکر سند می‌نویسند:

«نسیم و ماریه گویند:

چون صاحب الزّمان از رحم مادر به دنیا آمد، دو زانو بر زمین نهاد و دو انگشت سبابه را به جانب آسمان بلند کرد. آنگاه عطسه کرد و فرمود:

«اَلْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَی اللَّهُ عَلی محمد وَ آلِهِ، ستمکاران پنداشته‌اند که حجّت خدا از میان رفته است، اگر برای ما اذن در کلام بود شک زایل می گردید.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۴۴، ح ۲۱۱؛ کمال‌الدین، ج ۲، باب ۴۲، ح ۵؛ همچنین ر.ک: الخرائج و الجرایح، ج ۱۰، ص ۴۵۷، ح ۲.)

شرایط ظهور

شرایط ظهور

«شرایط ظهور»؛ یعنی، زمینه‌هایی که امکان تحقق ظهور امام عصر علیه السلام را فراهم می‌آورد و آن را امری منطقی و لازم می‌نمایاند. شرایط ظهور با نشانه‌های ظهور تفاوت دارد؛ برای مثال وجود تعداد الکافی از پاکدلان برای آغاز انقلاب جهانی در شمار «شرایط ظهور» می گنجد؛ ولی ندای آسمانی و خروج سفیانی، از «نشانه‌های آن» شمرده می‌شود.

البته هر دو باید پیش از ظهور تحقق یابند؛ زیرا ظهور پس از آشکار شدن همه شرایط و نشانه‌های حتمی آن رخ می‌دهد؛ وگرنه به تحقّق مشروط قبل از وجود شرط و نیز دروغ بودن روایات نشانه‌های ظهور - که درستیشان به طور متواتر و قطعی احراز شده است - می‌انجامد.

(تاریخ الغیبهٔ الکبری، ص ۳۹۵.)

پاره‌ای از تفاوت‌های شرایط و نشانه‌های ظهور عبارت است از:

۱. توقف ظهور بر شرایط، توقفی واقعی و از نوع توقف معلول بر علت است؛ ولی علامات تنها نزدیک شدن زمان ظهور را می‌نمایانند. از این رو، وقوع ظهور، بدون تحقق این نشانه‌ها ممکن است.

البته پاره‌ای از نشانه‌ها - مانند خروج سفیانی و قتل نفس زکیه - با شرایط ظهور ارتباط عنصری دارند؛

یعنی، از نتایج عصر فتنه‌ها و انحرافانند و به آماده سازی یکی از شرایط ظهور می‌انجامند.

۲. تحقق هم زمان همه نشانه‌ها یا گردآمدن آنها در یک زمان، ضرورت ندارد. نشانه‌ها می‌توانند با فاصله‌های بسیار اتفاق افتند و در زمان واحد گرد نیایند؛ ولی شرایط چنین نیستند. در نهایت باید تمام شرایط با هم محقق شوند و در یک زمان اجتماع کنند تا ظهور پدید آید.

۳. علایم پیش از ظهور، پدید می‌آیند و از میان می‌روند؛ ولی شرایط کمی پیش از ظهور رخ می‌دهند و بعد از تحقّق ظهور نیز باقی‌اند.

(همان، ص ۴۰۰ - ۳۹۶.)

پاره‌ای از شرایط ظهور

شرایط ظهور امام عصر علیه السلام به طور کامل برای ما روشن نیست. بخشی از بنیادی‌ترین آنها عبارت است از:

۱. وجود برنامه و طرحی متعالی که بتواند با ساختار درست، عدل واقعی را در جهان بر پا سازد و سعادت و کمال آدمیان را به ارمغان آورد.

۲. وجود رهبر و هدایتگری بزرگ، شایسته و معصوم که از سوی خداوند منصوب شده است.

۳. وجود گروهی از انسان‌های پاک دل و فداکار که در اوج تقوا به سر می‌برند و برای دفاع همه جانبه از برنامه امام معصوم علیه السلام آمادگی دارند.

امام جواد علیه السلام در این باره فرمود:

«و از اصحابش ۳۱۳ تن به اندازه اصحاب بدر از دورترین نقاط زمین به گرد او فراهم آیند و این همان قول خداوند است که فرمود: «أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَميعًا إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ»

(بقره (۲)، آیه ۱۴۸.)

و چون این تعداد از اهل اخلاص به گرد او فراهم آیند، خداوند امرش را ظاهر سازد و چون عقد - عبارت از ده هزار نفر باشد - کامل شد به اذن خدای تعالی قیام کند.»

(کمال‌الدین، ج ۲، باب ۳۷، ح ۲.)

بی‌تردید برای پدید آمدن ظهور، باید این شرایط محقق شود. وحی و روایات متواتر و قطعی بر تحقق یافتن شرطهای اوّل و دوم گواهی می‌دهد. شرط نخست با بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله محقق شد. شرط دوم نیز با تولد فرزند امام عسکری علیه السلام در سال ۲۵۵ ه. تحقق یافت. آنچه تا کنون به وقوع نپیوسته، شرط سوم است. برای تحقق این شرط باید تلاش کرد و در جهت تربیت نفوس خویش و دیگران کوشید.

البته افزون بر شرطهای یاد شده، احتمال وجود پاره‌ای شرایط دیگر نیز قوی می‌نماید. بی‌تردید باید همه آن شرایط واقع شود تا زمینه ظهور به طور کامل فراهم آید. برای تسریع در تحقق این شرایط و رخ نمودن روزگار آرمانی ظهور، دعا و تضرّع در درگاه احدیّت بسیار سودمند است. معصومان علیهم السلام مؤمنان را به دعا در این باره فرمان داده‌اند.

در پایان یادکردِ این نکته شایسته است که گاهی اموری چون وضعیت اسفبار و آکنده از ستم جهان نیز از شرایط ظهور شمرده می‌شود. ممکن است گروهی چنان پندارند که باید در جهت تحقّق این شرط کوشید و به ترویج فساد دست یازید تا پرده‌های غیبت سریع‌تر کنار رود و ظهور امام عصر واقع شود!

در نادرستی این پندار تردید نیست؛ زیرا:

۱. بسیاری از این پدیده‌هایی که ممکن است از شرایط تلقی شوند، در شمار نشانه‌های ظهور جای دارند و ظهور بر آنها متوقف نیست.

۲. ستم فراگیر و شرط ظهور بودنش، قابل تأمل می‌نماید و می‌توان این پدیده را از نشانه‌های ظهور به شمار آورد حتی اگر آن از شرایط ظهور باشد، می‌توان ادّعا کرد که در شمار شرایط به معنای مصطلح نمی‌گنجد؛ زیرا ارتباط آن با ظهور، از نوع ارتباط سبب و مسبب نیست. افزون بر این، حتی اگر ستم فراگیر «شرط اصطلاحی ظهور» به شمار آید؛ در همگونی آن با دیگر شرطها و لزوم تلاش برای تحقق آن تردید وجود دارد؛ زیرا به نظر می‌رسد شرط قهری و تکوینی است؛ یعنی، جهان به رغم تلاش مؤمنان دلسوز، به سمت ستم فراگیر پیش می‌رود. مؤمنان باید وظیفه خویش را انجام دهند و تکلیف الهی اهل ایمان را - بی آنکه در نتیجه بیندیشند - به جای آورند؛ زیرا نتیجه ندادن و توفیق نیافتن سبب سقوط تکلیف نمی‌شود.

شرید

یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام «شَرید»، به معنای آواره است. از این جهت که آن حضرت در دوران غیبت، منزلی معیّن و خاصّ ندارد، به این لقب خوانده شده است. اصبغ بن نباته گوید:

از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«صاحب این امر، شرید (آواره)، طرید (رانده)، فرید (تک) و وحید (تنها) است.»

(کمال‌الدین، ج ۱، باب ۲۶، ح ۱۳.)

شریعیه

«شریعیه» از غلاهٔ شیعه و پیرو مردی به نام شریعی بودند. او می گفت:

خدای تعالی در کالبد پنج تن اندر آمد که عبارت‌اند از:

رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام. شریعیه پندارند:

این پنج تن خدایانند و آن را اضدادی است؛ اما درباره آن اضداد اختلاف کرده‌اند.

برخی آن پنج ضد را نیکو شمرند؛ زیرا برتری و ارزش کسانی که خدای در آن «حلول» کرد جز به آن اضداد شناخته نشود. عده‌ای گویند:

آن ضدها زشت و نکوهیده‌اند. شریعی خودش نیز دعوی «حلول» می کرد و بعد از او مردی از پیروانش به نام نمیر، پنداشت که خدا در کالبد او اندر آمده است.

ابومحمد حسن شریعی از صحابه امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بود و نخستین کسی بود که بعد از شهادت امام یازدهم، دعوی بابیّت کرد و به الحاد و کفر منسوب شد. توقیعی نیز درباره او صادر گشته است. وی در حالی که هیچ گونه صلاحیتی برای منصب نیابت نداشت، چنین ادعا می‌نمود. به علاوه بر خدای تعالی دروغ بست و اموری به ائمه علیهم السلام نسبت داد که در شأن آنان نبود و آن بزرگواران از آن امور و نسبت‌ها بیزار بودند. توقیعی از سوی حضرت مهدی علیه السلام در لعن او به دست نائب سوم شرف صدور یافت.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۳۹۷؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.)

شعبان

«شعبان» نام ماه هشتم از ماه‌های قمری است که پس از ماه «رجب» و پیش از ماه «رمضان» قرار دارد. از آن جهت که دارای عظمت فراوانی است، از آن به عنوان «شعبان المعظم» یاد و در روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام از آن به بزرگی نام برده شده است.

(ر.ک: الاقبال، ص ۷۲۳.)

مناسبت‌های فرخنده‌ای در این ماه وجود دارد که بر عظمت آن افزوده است؛ مانند ولادت با سعادت حضرت حسین بن علی علیه السلام در روز سوم این ماه ولادت حضرت ابوالفضل عباس در روز چهارم آن. روز پنجم این ماه نیز پیشوای چهارم شیعیان پای به جهان گذاشته و طبق نقلی علی اکبر در روز یازدهم این ماه دیده به جهان گشوده است. در سحرگاه نیمه ماه شعبان، آخرین خورشید آسمان ولایت و امامت طلوع کرده و عظمت و جلالت خاصی به این ماه بخشیده است. شب نیمه ماه شعبان «لیلهٔ البرات»

نیز نامیده شده است.

(ر.ک: صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۴۸۱؛ معجم الاوسط، طبرانی، ج ۷، ص ۳۶؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۴۶۴، ح ۷۴۵۱ و ۷۴۵۰.) چرا که در آن شب براتِ آزادی از آتش به اهل طاعت و بندگی عطا می‌گردد.

شلمغانی

«شلمغانی» به «ابن عزاقر» یا «ابن ابی عزاقر» معروف بود و چون از روستای شلمغان (از نواحی «واسط» عراق) برخاسته بود، به آنجا منسوب شد و او را «ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی» می‌گفتند.

(الکامل، ج ۸، ص ۲۹۰.)

شلمغانی از یاران امام حسن عسکری علیه السلام و از دانشمندان، دبیران و محدثان زمان خود در بغداد بود. کتاب‌های بسیاری داشت و در آنها، انبوه روایاتی را که از امامان اهل بیت علیهم السلام شنیده بود، گردآوری و دسته‌بندی کرده بود.

(رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۳۹.)

هنگامی که راه انحراف و ارتجاع را در پیش گرفت و از نظر اندیشه، عقیده و عملکرد تغییر یافت، در روایات تغییراتی ایجاد می‌کرد! هر چه می‌خواست بر آنها می‌افزود و هر چه دلخواه او بود کم می‌کرد!

نجاشی در رجال خود می‌نویسد:

ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی از پیروان مذهب امامیّه بود؛ اما رشک و حسد بر مقام ابوالقاسم حسین بن روح، وی را بر آن داشت که ترک مذهب امامیّه گوید و داخل کیش‌های مردود گردد؛ تا بدانجا که از طرف امام غایب توقیعاتی علیه او صادر گردید. سرانجام به امر سلطان (دولت) به دار آویخته شد.

(الفهرست، ص ۳۰۵؛ رجال نجاشی، ح ۲، ص ۲۹۴.)

حسین بن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت سوم (جمادی الآخر ۳۰۶ ه) در بغداد با عزّت و احترام می‌زیست و خاندان آل فرات - که وزارت بنی عباس به دست ایشان بود - از طرفداران شیعه بوده و از او حمایت می‌کردند. در ربیع الاول سال ۳۱۲ ه. وزارت به حامد بن عباس انتقال یافت و آل فرات و کسان ایشان از کار بر کنار شده و به زندان افتادند.

پس از آن حسین بن روح نیز به زندان افتاد و تا سال ۳۱۷ (مدت پنج سال) در حبس ماند. وی پیش از افتادن به زندان، مدتی پنهان می‌زیست و چون اعتمادی کامل به ابن ابی العزاقر داشت، او را به نیابت خود برگزید. شلمغانی واسطه بین او و شیعیان شد و توقیعات حضرت مهدی علیه السلام، از سوی حسین بن روح به دست شلمغانی صادر می‌شد و مردم برای رفع حوایج و حل مشکلات به او رجوع می‌کردند.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۰۳.)

بعد از این زمان شلمغانی به دعوی‌های باطل پرداخت و از مذهب شیعه امامیّه اثنی عشریه انحراف جست. حسین بن روح در زندان، از انحرافش مطلع شد و از همان جا در ذی حجه سال ۳۱۲ ه توقیعی در لعن ابی العزاقر به شیخ ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی - که از بزرگان شیعه بود - فرستاد و از وی تبرّی جست.

متن آن توقیع شریف بدین قرار است:

«به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر.

اعلان کن: خدا عمرت را طولانی ساخته و پایندهات بدارد و همه خوبی‌ها و ارزش‌ها را به تو بشناساند و فرجام کارت را به نیکی پایان برد. اعلان کن به همه کسانی که به دینداری و دین باوری آنان اطمینان داری و به برادران ما که از نیّت خیر آنان آگاهی و

خداوند نیکبختی آنان را تداوم بخشد، به آنان اعلام کن که:

«محمد بن علی» معروف به «شلمغانی» - که خداوند در کیفر او شتاب کرده و هرگز مهلتش ندهد - از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده است! در دین خدا کفر و الحاد ورزیده و ادعاهایی دارد که باعث کفر به آفریدگار بزرگ است!»

او به دروغ تهمت می‌زند و بهتان می‌بندد و گناهان بزرگی مرتکب می‌شود. کسانی که از خدا برگشته دروغ گفته‌اند و به گمراهی بسیار دور و درازی افتاده زیانی آشکار کرده‌اند! ما به خدا و پیام آورش و خاندان او - که درود و رحمت خدا و برکاتش بر او و خاندانش باد - از او بیزاری جسته و او را لعنت و نفرین نموده‌ایم، لعنت‌های خدا، یکی پس از دیگری، در ظاهر و باطن، آشکار و نهان و همیشه و همواره، بر او باد و بر هر کس که از او پیروی نموده و با او دست بیعت داده و پس از این هشدار ما باز هم به دوستی و پیروی از او برخیزد»...،

(الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴، ر.ک: کتاب الغیبة، ص ۴۱۰.)

پس از آن ابن ابی العزاقر - که به سبب دوستی با محسن پسر ابوالحسن علی بن محمد فرات وزیر المقتدر بالله عباسی - در دستگاه وزارت در آمد و به کتابت و دبیری پرداخت.

در این هنگام قرامطه - که طایفه‌ای از اسماعیلیه بودند - بر کاروان حاجیان زده و گروهی را کشتند. مردم بغداد - که از ابوالحسن علی بن محمد فرات و پسرش محسن راضی نبودند - آنان را متهم به دستیاری با قرامطه کردند. محسن برای پیشگیری از دشمنان خود و مطالبات بقایای مالیات، شلمغانی را در دیوان وزارت وارد کرد و به تدبیر او، گروهی از دشمنان خویش را به جرم نپرداختن مالیات کشت.

اما ابن فرات و پسرش محسن، نتوانستند سوء ظن خلیفه را نسبت به خویش - درباره رابطه با قرامطه - رفع کنند؛ سرانجام خلیفه ایشان را در سال ۳۱۲ ه به قتل رسانید. شلمغانی پس از این واقعه، گریخته و تا حدود سال ۳۲۰ ه در موصل و اطراف آن می‌زیست. چون اوضاع را آرام یافت، به بغداد رفت و به دعوی‌های تازه پرداخت. مردم پس از صدور لعن شلمغانی، نزد حسین بن روح شتافتند و گفتند:

خانه‌های ما از آثار شلمغانی انباشته است، چه کنیم؟

فرمود:

نظر من درباره کتاب‌های او همان چیزی است که امام عسکری علیه السلام درباره کتاب‌های بنی فضّال فرمود:

...«خُذُوا بِما رَوَوا وَ ذَرُوا ما رَأَوُا»؛

یعنی، اعتقادات آنان را کنار گذارید و آنچه نقل کرده‌اند، بپذیرید.»

(شیخ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۳۸۷.)

به نظر شیخ طوسی رحمه الله علت کشته شدن شلمغانی این بود:

زمانی که ابوالقاسم حسین بن روح او را آشکارا لعن کرد و در همه جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند. تمام شیعیان از او بر حذر بودند؛ به طوری که نتوانست به حیله‌ها و نیرنگ‌های خود ادامه دهد. روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند و همه لعن شلمغانی و دوری از او را از ابوالقاسم حسین بن روح نقل می‌کردند، شلمغانی به حاضران گفت:

من و او (حسین بن روح) را در جایی بخواهید تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حق یکدیگر نفرین کنیم. اگر آتش نیامد و او را نسوزانید، هرچه او درباره من گفته، درست است.

این خبر در خانه ابن مقله اتفاق افتاد و از آنجا به گوش «الراضی بالله» خلیفه عباسی رسید. «راضی» هم دستور داد او را دستگیر کرده و به قتل رساندند، بدین گونه شیعیان از شرّ او راحت شدند.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۰۶.)

این اتفاق در سال ۳۲۳ ه. ق رخ داد.

(همان، ص ۴۱۲.)

شلمغانیه

پیروان ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن العزاقر از فرقه‌های غلاهٔ شیعه‌اند. وی نخست خود را باب مهدی اثنا عشری نامید، بعد دعوی حلول نمود و گاه خود را روح القدس و مسیح می‌خواند. عده‌ای از کاتبان دولت و ثروتمندان و خواص بدو گرویدند. مقصد سیاسی این گروه، بر انداختن عباسیان و طالبیان بود تا مردم از دست حکمرانانی بالفعل و بالقوه خلاص شوند. گویند:

میان پیروان شلمغانی اباحه و آزادی جنسی رایج بود، قرآن را تأویل می‌کردند و بهشت را به معنای شناخت و گرایش به آیین شلمغانی و دوزخ را عکس آن می‌دانستند. تکالیف اسلامی را به جای نمی‌آوردند و همچون «سبعیّه» به هفت عالم و هفت آدم قائل بودند. گویند:

شلمغانی، دختر عثمان بن سعید را رجعت فاطمه علیها السلام می‌خواند و می گفت:

روح پیغمبر در عثمان بن سعید (از نواب اربعه) حلول کرده است. وی می گفت:

«من و حسین بن روح وقتی داخل این کار شدیم، می‌دانستیم در چه امری وارد می‌شویم.» حسین بن روح شیعیان را از او بر حذر داشت و توقیع صاحب‌الزمان علیه السلام در لعن شلمغانی و چند مدعی دیگر بابیت بیرون آمد. با اعدام شلمغانی در ۳۲۲ ق نحله او هم ظاهراً از میان رفت و حتی یکی از مریدانش در همان جلسه محاکمه، سیلی به صورتش نواخت!

اما عده‌ای از بقایای شلمغانیه گرد شخصی «بصری» نام - که مدعی بود روح شلمغانی در وی حلول کرده - جمع شدند و چون وی به سال ۳۴۰ ق وفات یافت، به دستور مهلبی وزیر، جانشین وی بازداشت و خانه‌های‌شان بازرسی شد.

کتاب‌هایی در عقاید آن جماعت به دست آمد و معلوم شد جوانی از ایشان مدّعی است روح علی علیه السلام در وی حلول کرده و زنی مدعی است روح فاطمه علیها السلام در وی حلول کرده است:

و یکی از وابستگان بنی بسطام نیز از آن جماعت مدعی است:

روح میکائیل در وی حلول کرده است!

مهلبی می‌خواست آنها را مجازات کند؛ اما آنها نزد معزالدوله بویه‌ای چنین وانمودند که شیعه‌اند و مهلبی برای آنکه متهم به ضدیت با تشیع نشود، دیگر پیگیر آنها نشد.

(ر.ک: تشیّع و تصوّف، ص ۱۹۱؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۲۴۱؛ الفرق بین الفرق، ترجمه دکتر مشکور، ص ۱۹۱؛ خاندان نوبختی، عباس اقبال، ص ۲۳۷.) و (ر.ک: دایرهٔالمعارف تشیّع، ج ۱۰، ص ۴۴.)

شمایل حضرت مهدی

محدثان معتبر - از شیعه و اهل سنّت - بنابر احادیث بسیاری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام شمایل و اوصاف حضرت مهدی علیه السلام را در کتاب‌های خویش بیان کرده‌اند.

مجموعه این روایات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته نخست:

روایاتی است که شمایل حضرتش را پس از ولادت و در ایام کودکی و در ایام حیات امام عسکری علیه السلام، توصیف نموده‌اند.

دسته دوم:

حکایاتی است که ملاقات کنندگان با آن حضرت در طول دوران غیبت، شمایل آن حضرت را ذکر کرده‌اند.

دسته سوم:

احادیثی است که به نقل از معصومین علیهم السلام شمایل و ویژگی‌های جسمانی آن حضرت را هنگام ظهور و حکومت ایشان بیان کرده‌اند.

۱. روایات دسته اوّل:

یعقوب منقوش گوید:

«خدمت امام یازدهم حسن عسکری علیه السلام وارد شدم. درون حیات بر سکویی نشسته بود و سمت راستش اتاقی بود و بر آن پرده‌ای آویخته بود.

عرض کردم:

ای سید من!

صاحب امر امامت بعد از شما کیست؟

فرمود:

این پرده را بالا بزن، آن را بالا زدم، یک پسربچه به قامت پنج وجب - که به نظر می‌آمد هشت الی ده سال داشت - بیرون آمد. با پیشانی درخشان و روی سفید و دو چشم براق و دو کتف ستبر و دو زانوی برگشته. در گونه راستش خالی و در سرش گیسوانی بود. بر زانوی پدر خود ابی محمد نشست؛ پس به من فرمود:

این است صاحب الامر شما.»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱؛ ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴، ح ۲.)

۲. حکایات دسته دوم: شمایل حضرت در پاره‌ای از حکایت‌های ملاقات نیز ذکر شده است.

البته اینها همانند روایت‌های دسته اوّل و سوم اطمینان آور نیستند.

(ملاقات با حضرت مهدی علیه السلام)

۳. روایات دسته سوم: روایاتی است که شمایل حضرت را در هنگام قیام و ظهور و عصر حکومت ذکر کرده است.

۳ - ۱. امام رضا علیه السلام فرمود:

...«وَ اِنَّ القائِمَ هُوَ الَّذی اذا خَرَجَ کانَ فی سِنِّ الشُّیُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ قَوِیّاً فی یَدَنِهِ حَتَّی لوْ مَدَّ یَدَهُ اِلی اَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلی وَجْهِ الاَرْضِ لَقَلَعَها وَ لَوْ صاحَ بَیْنَ الجِبالِ لَتَدَکْدَکَتْ صُخُورُها»...

(کمال‌الدین، ح ۲، ص ۴۸، ح ۷.)

...(قائم آن است که چون ظهور کند، در سن پیران است و سیمای جوان دارد. نیرومند باشد تا به جایی که اگر دست به بزرگ‌ترین درخت زمین اندازد، آن را از جا بکند و اگر میان کوه‌ها نعره کشد، سنگ‌های آنها از هم بپاشد.»

۳-۲. امیرمؤمنان علی علیه السلام بالای منبر فرمود:

«یَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلدی فی آخِرِ الزَّمانِ اَبْیَضُ اللَّونِ مُشْرَبٌ بالحُمْرَةِ مَبْدَحُ البَطنِ عَریضُ الفَخِذَیْنِ عَظیمُ مَشاشِ المَنْکِبَینِ بِظَهرِه شامَّتانِ:

شامَةٌ عَلی لَوْنِ جِلْدِه و شامَةٌ عَلی شِبهِ شامَةِ النَبیّ صلی الله علیه و آله»...

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۱۷.)

(مردی از فرزندانم در آخِرُ الزّمان ظهور می‌کند. رنگش سفید آمیخته به سرخی و شکمش بر آمده است. دو رانش ستبر و هر دو شانه‌اش قوی است. در پشتش دو خال است، مانند مهر؛ یکی به رنگ پوستش و یکی چون مهر نبوّت پیغمبر صلی الله علیه و آله.»

۳ - ۳. آن حضرت فرمود:

...«وَ هُوَ رَجُلٌ اَجْلَی الجَبینِ، اَقْنَی الاَنْفِ، ضَخْمُ البَطْنِ، اَزْیَلُ الفَخِذَیْنِ بِفَخِذِهِ الیُمْنی شامَةٌ، اَفْلَجُ الثَّنایا و یَملأُ الاَرضَ عَدلاً کَما مُلِئَتْ ظُلماً وَ جُوراً»

(الغیبهٔ، ص ۲۱۴، ح ۲.)

...(او مردی است بلند پیشانی، دارای بینی باریکی که میانش اندک برآمدگی دارد. برآمده شکم، دارای ران‌های درشت و پهن است. خالی بر ران راست او است. میان دو دندان پیشین او گشاده است»...

۳-۴. امام باقر علیه السلام نیز در وصف آن حضرت فرمود:

...«او شخصی است سرخ و سفید دارای چشمانی گرد و فرو رفته، ابروانی پر پشت و برجسته و شانه‌ای پهن»...

(همان، ص ۲۱۵، ح ۳.)

۳-۵. امام علی علیه السلام فرمود:

«مهدی دارای چشمانی سیاه و درشت است. موهایی مجعد و خالی بر گونه دارد»...

(همان، ص ۳۰۴، ح ۱۴.)

۳-۶. امام باقر علیه السلام فرمود:

«مهدی در حالی قیام خواهد کرد که یک تار موی سفید در سر و محاسن او دیده نمی‌شود.»

(شرح الاخبار، نعمان بن محمد بن منصور، ج ۳، ص ۳۸۰.)

و همین معنا در کلام نورانی امام مجتبی علیه السلام آمده است که حضرت مهدی در سن و سالی کمتر از چهل ظهور خواهد کرد.

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۱۵.)

از روایات فوق و احادیث دیگر، می‌توان حضرتش را این گونه وصف نمود: چهره‌اش گندمگون، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه و درشت و جذاب، شانه‌اش پهن، دندان‌هایش براق و گشاده، بینی‌اش کشیده و زیبا، پیشانیش بلند و تابنده، استخوان بندی‌اش استوار و صخره سان، دستان و انگشتانش درشت، گونه‌هایش کم گوشت و اندکی متمایل به زردی که از بیداری شب عارض شده، بر گونه راستش خالی مشکین، عضلاتش پیچیده و محکم، موی سرش بر لاله گوش ریخته، اندامش متناسب و زیبا، هیأتش خوش منظر و رباینده، رخساره‌اش در هاله‌ای از شرم بزرگوارانه و شکوهمند غرق، قیافه‌اش از حشمت و شکوه رهبری سرشار، نگاهش دگرگون کننده و خروشش دریا سان و فریادش همه گیر است.

(خورشید مغرب، ص ۲۷.)

شیعه

شیعه، فرقه یا گروهی را گویند که امر یگانه‌ای داشته باشند.

«شیعهٔ الرجل»؛ یعنی، دوستان و یاران مرد. جمع آن «اَشْیاع» و «شِیَع» به معنای مثل و مانند و فرقه‌ها نیز آمده است.

(لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۸.)

واژه «شیعه» به صورت مفرد چهار بار در قرآن آمده است:

یک بار به تنهایی (مریم، ۶۹) و سه بار با اضافه (قصص، ۱۵؛ صافات، ۸۳). در آیه اوّل به معنای گروه و در بقیه به معنای پیرو آمده است.

«شیعه» در اصطلاح به پیروان حضرت علی علیه السلام و خاندانش و کسانی گفته می‌شود که معتقد به جانشینی بلافصل آن حضرت بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نص ولایت او در غدیر خم از طرف پیغمبر می‌باشند. در سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی و دیگر امامان علیهم السلام و نویسندگان کتاب‌های ملل و نحل، این کلمه به کار رفته است. جابر بن عبداللّه انصاری می گوید:

«نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که حضرت علی علیه السلام از دور نمایان شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سوگند به کسی که جانم به دست او است! این شخص و شیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود.»

(بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۴۵، ح ۲۰.)

ابن عباس می گوید:

«وقتی آیه «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ»

(سوره بینه (۹۸)، آیه ۷.) نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

مصداق این آیه تو و شیعیانت می‌باشید که در قیامت خشنود خواهید بود و خدا هم از شما راضی است.»

این دو حدیث در الدرالمنثور ۳۷۹ و ۱۱ و غایةالمرام، ۳۲۶ نقل شده است.

(ودیعه در اسلام، ص ۷.)

روایات متعدد دیگری نظیر روایت فوق از بزرگان اهل سنّت (مانند طبرانی، احمد بن حنبل و دار قطنی) به وسیله ابن حجر، ابن اثیر، سیوطی و دیگران نقل شده است. حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای می‌نویسد:

«این نامه از بنده خدا علی امیرالمؤمنین است، به شیعه خود از مؤمنان و مسلمانان؛ چه خدا می گوید:

«وَاِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَاِبْراهِیمَ»

(سوره صافات (۳۷)، آیه ۸۳.)

و آن نامی است که خدای متعال آن را در قرآن شرافت بیان داده است و شما شیعه پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله هستید، چنانکه ابراهیم نیز از شیعیان او است، نامی است غیر مختص و امری است سابقه‌دار.»

(بحارالانوار، ج ۳، ص ۷.)

شیخ مفید رحمه الله به سند خود تا امام باقر علیه السلام از قول ام سلمه نقل می کند که گفت:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می گوید:

«بی گمان علی و شیعه او رستگار می‌باشند»

و به اسناد خود سه حدیث دیگر در همان فصل در این باره نقل کرده است.

(الارشاد، ص ۲۵.)

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در منابع مختلف و از جمله نهج البلاغه چند روایت نقل شده است. به هر حال عنوان شیعه برای پیروان علی علیه السلام مشهور گردید و این عنوان مخصوص کسانی شد که معتقد به امامت علی علیه السلام و جانشینی او پس از پیامبر بودند و به امامت یازده نفر از فرزندان معصومش اعتقاد داشتند و به کسانی که دارای چنین عقیده‌ای بودند، «شیعه اثنی عشریه» و «شیعه امامیّه» اطلاق شد.»

(الاسلام و الشیعة الامامیة، ۱، ص ۳۳۵.)

حرف «ص»

صاحب الامر

یکی از لقب‌های حضرت مهدی علیه السلام «صاحب الامر» است.

امام صادق علیه السلام درباره اتفاقات هنگام ظهور می‌فرماید:

...«یَومَئذٍ مَنْ کانَ بِالمَدینةِ مِنْ وُلدِ عَلیّ علیه السلام اِلَی مَکَّةَ فَیلحَقُونَ بِصاحِبِ الاَمرِ وَ یُقْبِلُ صاحبُ الاَمرِ نَحوَ العِراقِ»...

(الغیبة، ص ۲۷۰، باب ۱۴، ح ۴۳.)

...(در این زمان هر کس از فرزندان علی علیه السلام که در مدینه است، به مکه می‌گریزد و به صاحب امر می‌پیوندد و صاحب امر به سوی عراق روی می‌آورد» ... اگرچه بقیه ائمه علیهم السلام نیز صاحب امر امامت بوده‌اند؛ ولی به خاطر عظمت امر امامت و قیام آن حضرت، این لقب درباره حضرت مهدی علیه السلام متداول‌تر است. ریّان بن صلت گوید:

«به امام رضا علیه السلام گفتم:

آیا شما صاحب الامر هستید؟

فرمود:

«اَنَا صاحِبُ هـذَا الأمْرِ وَ لکِنّی لَسْتُ بِالَّذی اَمْلَأُها عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوراً و کَیْفَ اَکُونُ ذلِکَ عَلی ما تَری مِنْ ضَعْفِ بَدَنی و اِنَّ القائِمَ هُوَ الَّذی اِذا خَرَجَ کانَ فی سِنِّ الشُّیُوخِ وَ مَنْظَرِ الشَّبابِ»...

(کمال‌الدین، ج ۲، باب ۳۵، ح ۸.)

(من صاحب الامر هستم، امّا آن کسی که زمین را از عدل آکنده سازد، همچنان که پر از جور شده باشد و چگونه او باشم در حالی که ضعف بدن مرا می‌بینی و قائم کسی است که در سن پیران و منظر جوانان قیام کند»...

البته آنچه بیشتر در روایات آمده «صاحبُ هـذا الامر» است؛ ولی رفته رفته این ترکیب در زبان مردم به «صاحب الامر» تبدیل شده و به عنوان یکی از القاب آن حضرت قرار گرفته است.

صاحب الدار

در برخی از روایات از «صاحب الدار» به عنوان لقب حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. مقصود از «دار» (خانه) خانه پدری و جد آن حضرت است که در آنجا غایب شده است. از آنجایی که ذکر نام آن حضرت در آن روزگار جایز نبود، از انواع کنایه‌ها استفاده می‌کردند که از جمله آنها «صاحب الدار» است. از اسحاق بن یعقوب نقل شده است:

از محمد بن عثمان عمری خواستم تا نامه‌ای که در آن پرسش‌های سختی را مطرح کرده بودم، به حضرت مهدی علیه السلام برساند. پس توقیعی به خط مولایمان «صاحب الدار» صادر شد»...

(کتاب الغیبة، ص ۲۹۰؛ ص ۳۶۲؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.)

ممکن است این لقب مانند برخی دیگر از القاب آن حضرت، در موارد تقیّه و ترس از دشمنان به کار می‌رفته است.

صاحب الزمان

یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام «صاحب الزّمان» است. اگرچه این لقب در متن روایات به ندرت ذکر شده؛ ولی در زبان راویان و اصحاب و شیعیان فراوان مورد استفاده قرار گرفته است.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۴۴، ح ۲۱۱ و ص ۲۷۱، ح ۲۳۷.)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

...«وَ آخِرُهُمُ القائِمُ بِالحَقِّ بَقیَّةُ اللهِ فی الاَرْضِ وَ صاحِبُ الزَّمانِ.»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۳.)

(و آخرین آنها قائم به حق بقیـهٔاللّه در زمین و صاحب الزّمان است.» فضل ابن شاذان در کتاب فضایل روایتی از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَلقِیَ اللّهَ وَ قَدْ کَمُلَ ایمانُهُ وَ حَسُنَ اِسلامُهُ فَلْیُوالِ الحُجَّةَ صاحِبَ الزَّمانِ القائمَ المُنْتَظَرَ المَهْدِیّ علیه السلام»...

(الفضایل، شاذان بن جبرئیل، ص ۱۶۶.)

(هر آن کس که دوست دارد خداوند را در حال کمال ایمان و حسن اسلام ملاقات کند، پس می‌بایست حجّت، صاحب الزّمان قائم منتظر مهـدی را دوست داشـته باشـد.» اگرچه هر یک از ائمه صاحب زمان خویش‌اند، ولی به اعتبار طول عمر فراوان آن حضـرت و اینکه مـدت زمانی بیشتر از بقیه ائمه علیهم السـلام زنـدگی خواهد کرد، ایشان بیشتر از بقیه آن بزرگواران به این لقب شـهرت یافته است.

صاحب الزمانی

سیـد حسن صاحب الزمانی (۱۳۵۵ - ۱۲۸۸ ه. ق) در اصـل اهـل یزد بود، ولی در تهران تحت تربیت و تعلیم حـاج شـیخ هادی نجم آبادی، ابوالحسن جلوه، شـیخ فضل‌الله نوری و حاج میرزا حسن آشتیانی قرار گرفت. او در علوم متـداول زمان خود از قبیل حکمت، کلاـم، فقه، حـدیث و تفسـیر متبحر بود. وجه شـهرت او به صـاحب الزمـانی این بود که وی در آغـاز جوانی به تحریک شـیخ احمد کرمـانی، در حـدود همـدان و کرمانشاهان ادعا کرد که صاحب الزمان و موعود شـیعه است. چون علاوه بر سـیادت، منظری خوش، هیئتی مطبوع و شبیه به تصاویر خیالی نقاشان داشت که از بعضـی امامان می‌کشـیدند، جمعی کثیر بدو گرویدند. لذا از طرف دولت وقت، او را با شیخ احمد کرمانی توقیف و روانه تهران کردند. پس از ورود به تهران، آنان را به زندان افکندند.

شیـخ احمـد در زنـدان درگذشت، ولی سـید حسن به وساطت یکی از اعیان دولت آزاد شد و از دعاوی پیشـین خود توبه کرد و در اواخر عمرش در مشهد توطّن گزید.

(دایرهٔالمعارف دانش بشر، ص ۳۶۵؛ به نقل از:

فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۹۱.)

صاحب السیف

یکی از القاب حضـرت مهدی علیه السـلام - که در پاره‌ای از روایات معصومین علیهم السـلام به آن اشاره شده - «صاحب السـیف» (صـاحب شمشیر) است. اگرچه دربـاره سـلاح حضـرت مهـدی علیه السـلام هنگام ظهور صـراحتی وجود نـدارد؛ ولی ممکن است روایات مربوطه را حمل بر ظاهر کرد و به عنوان یک نظر مطرح نمود که آن حضـرت با همان سـلاح‌های متداول عصـر بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور خواهـد فرمود. در این صورت «صـاحب السـیف» در معنـای حقیقی خود به کار می‌رود؛ اگر چه در مقابل می‌توان آن را کنـایه از «صـاحب القـدرهٔ والعظمـهٔ» دانست و «سـیف» را در اینجـا به معنـای ابزار غلبه و قـدرت معنـا کرد. در کتـاب شریف الکافی نقل شده است:

وقتی از امام صادق علیه السلام درباره قائم علیه السلام پرسیده شد، آن حضرت فرمود:

«کُلّنا قائِمٌ بِاَمرِاللّهِ وَاحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ حَتّی یَجِیءَ صاحِبُ السَّیْفِ فَاِذا جَاءَ صاحِبُ السَّیْفِ جاءَ بِاَمرٍ غَیْرِالَّذی کانَ»

(الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۲.)

(همه ما قائم به امر خداییم؛ یکی پس از دیگری تا زمانی که صاحب شمشیر بیاید. چون صاحب شمشیر آمد، امر و دستوری غیر از آنچه بوده می‌آورد.

(پدرانش مأمور به تقیّه و صبر بوده و او مأمور به جهاد و برانداختن ظلم است).» گفتنی است این لقب، همانند بسیاری از القاب دیگر حضرت مهدی علیه السلام اختصاص به آن حضرت ندارد و بقیه ائمه علیهم السلام نیز به این عنوان، ملقّب بوده‌اند. در این باره حَکم بن ابی نعیم گوید:

«در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم:

من بین رکن و مقام نذر کرده و به عهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کنم، از مدینه بیرون نروم تا زمانی که بدانم شما قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هستید یا نه؟

حضرت هیچ پاسخی به من نفرمود. من سی روز در مدینه بودم، سپس در بین راهی به من برخورد و فرمود:

ای حکم!

تو هنوز اینجایی؟

گفتم آری، من نذری که کرده‌ام، به شما عرض کردم و شما مرا امر و نهی ننموده و پاسخی نفرمودید.

فرمود:

فردا صبح زود منزل من بیا، فردا خدمتش رفتم، فرمود:

مطلبت را بپرس.

عرض کردم:

من بین رکن و مقام نذر کرده و روزه و صدقه‌ای برای خدا به عهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم، جز آنکه بدانم شما قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هستید یا نه؟ اگر شما هستید ملازم خدمتتان باشم و اگر نیستید، در روی زمین بگردم و در طلب معاش برآیم.

فرمود:

ای حکم!

همه ما قائم به امر خدا هستیم.

عرض کردم:

شما مهدی هستی؟

فرمود:

همه ما به سوی خدا هدایت می‌کنیم.

عرض کردم:

شما صاحب شمشیری؟

فرمود:

همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم (شمشیر پیغمبر به ما به ارث رسیده و همراه ما است).

عرض کردم:

شما هستید آن که دشمنان خدا را می‌کشد و دوستان خدا به وسیله شما عزیز می‌شوند و دین خدا آشکار می‌گردد؟

فرمود:

ای حکم!

چگونه من او باشم، در صورتی که به ۴۵ سالگی رسیده‌ام؛ حال آنکه صاحب این امر [که تو می‌پرسی] از من به دوران شیرخوارگی نزدیک‌تر و هنگام سواری چالاک‌تر است.»

(الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۱.)

صاحب الغیبة

در برخی روایات از این لقب، برای معرفی حضرت مهدی علیه السلام و اثبات غیبت برای ایشان استفاده شده است.

(همان، ج ۱، ص ۳۲۲.)

امام رضا علیه السلام فرمود:

...«وَ هُوَ صاحِبُ الغَیبَةِ قَبلَ خُرُوجِهِ.»

«و او است صاحب غیبت قبل از ظهورش»...

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۲، ح ۵.)

همچنین از امام حسین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«قائم این امت نهمین از فرزندان من است و او است صاحب الغیبة»...

«قائِمُ هَذِهِ الاُمَةِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدی وَ هُوَ صاحِبُ الغَیْبَةِ»...

(همان، ج ۱، ص ۳۱۷.)

البته این احتمال نیز وجود دارد که مقصود از این ترکیب لقب نبوده؛ بلکه ترجمه آن مقصود باشد؛ یعنی، کسی که دارای غیبت است. احتمال دیگر اینکه این لقب نیز مانند بعضی از القاب، جهت تقیّه به کار می‌رفته است.

حرف «ط»

طالقان

در روایات مهدویّت آنجا که سخن از یاران حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور است، نام منطقه جغرافیایی «طالقان» به چشم می‌خورد. حال اینکه طالقان چه منطقه‌ای بین مرو و بلخ باشد و یا اینکه شهری میان قزوین و ابهر (معجم البلدان، ج ۴، ص ۶.)، از آن به عنوان خاستگاه برخی از یاران حضرت مهدی یاد شده است. در منابع اهل سنّت از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«خوش به حال طالقان!

خداوند متعال دارای گنج‌هایی در آنجا است که نه طلا است و نه از نقره؛ امّا در آن خطه مردانی وجود دارند که خدا را آن طور که شایسته معرفت است، شناخته‌اند و آنان، یاران مهدی علیه السلام در آخِرُ الزّمان می‌باشند.»

(الحاوی، سیوطی، ج۲، ص ۸۲؛ کنزالعمال، ج ۷، ص ۲۶۲.)

همین روایت به گونه‌ای دیگر در منابع شیعه نیز آمده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدای متعال را گنج‌هایی است در طالقان که نه طلا است و نه نقره و درفشی که از آغاز تا کنون باز نشده و به اهتزاز در نیامده است.

این خطه دارای مردانی است که قلب‌های آنان مانند پاره‌های آهن محکم و نستوه است. نسبت به ذات مقدس خداوند تردیدی در آن قلب‌ها ایجاد نمی‌شود، شدیدتر از آتش‌اند. اگر بر کوه حمله‌ور شوند آن را از جای بر می‌کنند با به دست داشتن پرچم، آهنگ هر دیاری که نمایند آن را ویران و منهدم می‌سازند. بر اسب‌هایشان همچون عقاب سوارند. به عنوان تیمّن و تبرّک زین مرکب امام علیه السلام را بوسه زده و با دست لمس می‌نمایند. آن بزرگوار را پروانه وار در وسط گرفته و به هنگام خطر، آن وجود مقدس را با جان خود حفظ می‌کنند. شب‌ها را با مناجات سپری می‌کنند و روز سوارانِ کارزارند. آنان زاهدانِ شب و شیرانِ روزند. در اطاعت از امام و رهبرشان مطیع‌تر از کنیزکان نسبت به مولای خویشند. درخشندگی آنان، مانند چراغ‌های پر نور است؛ مثل اینکه قلب‌هایشان چراغی از ایمان است. از بیم خدا می‌هراسند، شهادت طلبند و آرزوی کشته شدنِ در راه خدا را دارند. شعار آنان «خونخواهی سالار شهیدان حسین علیه السلام» است. هنگامی که به پیش می‌تازند. رعب و وحشتِ آنان به مسافت یک ماه راه رفتن در قلب‌های دشمنان جایگزین می‌شود، گروه گروه به سوی حضرت روانه می‌شوند. به واسطه این رادمردان، خداوند امامِ بر حق (مهدی علیه السلام) را پیروز می‌گرداند.»

(بحارالانوار، ج۵۲، ص ۳۰۷.)

اگرچه برخی طالقان را منطقه خاصّ دانسته‌اند؛ ولی گروهی نیز آن را به منطقه بسیار وسیعی همانند ایران معنا کرده‌اند.

(ر.ک: عصر ظهور، ص ۲۶۰.)

از روایت ذکر شده در منابع اهل سنّت استفاده می‌شود که آنان اصحاب و یاران خاصّ آن حضرتند؛ زیرا در روایت، نوع آنان مشخص شده است؛ امّا در روایت بحارالانوار علاوه بر بیان چگونگی و کیفیت، سخن از کمّیت و لشکر و درفش‌های فاتح و پیروز به میان آمده است.

طرید

در برخی روایات از حضرت مهدی علیه السلام به عنوان «طرید» یاد شده است.

«طرید» به معنای طرد شده از طرف مردم است.

(لسان العرب، ج۳، ص ۲۶۷.)

عیسی خشاب گوید:

«به امام حسین علیه السلام گفتم:

آیا شما صاحب الامر هستید؟

فرمود:

«لا وَ لکنْ صَاحِبُ هَذا الاَمْرِ الطَّرِیدُ الشَّرِیدُ المَوْتُورُ بِاَبِیهِ المُکَنَّی بِعَمِهِ»...

(کمال‌الدین وتمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۳۱۸، باب ۳۰، ح ۵.)

(خیر، لیکن صاحب‌الامر طرید (رانده شده) و شرید (آواره) است و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می‌باشد»...

طلوع خورشید از مغرب

در روایات آمده است:

یکی از نشانه‌های برپایی قیامت، «طلوع خورشید از مغرب» است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«به ناگزیر ده چیز قبل از قیامت رخ خواهد داد:

سفیانی، دجّال، ودود و جنبنده، خروج قائم علیه السلام، طلوع خورشید از مغرب، نزول حضرت عیسی علیه السلام، خسف به مشرق، خسف به جزیرهٔ العرب و آتشی که از چاه عدن بیرون می‌آید و مردمان را به محشر سوق می‌دهد.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶.)

البته طلوع خورشید از مغرب به عنوان امری حتمی معرفی شده است.

(همان، ص ۴۳۵، ح ۴۲۵.)

شیخ مفید رحمه الله درباره چگونگی این اتفاق نوشته است:

«خورشید هنگام ظهر در آسمان راکد می‌شود و ساعتی چند تا به هنگام عصر پیدا نباشد، آنگاه از مغرب آشکار گردد.»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸.)

اگرچه عده‌ای این امر را بعید پنداشته و گفته‌اند:

مستلزم در هم ریختن و از هم پاشیدن نظم جهان و تغییر در حرکت منظومه شمسی خواهد بود و نتیجه گرفته‌اند که با اصول حاکم بر نظام طبیعت، ناسازگار است؛ ولی به نظر می‌رسد این امر همانند بسیاری دیگر از امور، از آیات الهی خواهد بود. به علاوه نظیر این اتفاقات قبلاً نیز در آسمان رخ داده که از جمله آنها «ردّ الشَّمس» برای یوشع بن نون بوده است.

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵.)

در برخی دیگر از گفته‌ها آمده است:

مقصود از طلوع خورشید از مغرب، ظهور حضرت مهدی علیه السلام است. بدین معنا که حضرت مهدی علیه السلام، همان خورشید است که در پایان عمر طولانی خویش، طلوع خواهد کرد.

شیخ صدوق رحمه الله با ذکر سند از نَزالِ بنِ سَبْرَه روایت مفصلی نقل کرده که بخشی از آن این چنین است:

«امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام برای ما خطبه خواند و بر خدای تعالی حمد و ثنا گفت و بر محمد و خاندانش درود فرستاد. آنگاه سه بار فرمود:

ای مردم!

پیش از آنکه مرا از دست بدهید، از من پرسش کنید ... پس افرادی برخاسته پرسش‌هایی مطرح کردند و آن حضرت جواب‌هایی فرمود تا اینکه در پاسخ به خروج «دابهٔ الارض» فرمود:

...سپس آن دابه سربلند کند و به اذن خدای تعالی همه کسانی که بین مشرق و مغرب هستند، او را ببینند و این بعد از آن است که آفتاب از مغرب خود برآید. در این هنگام توبه برداشته شود ... نَزال بنِ سَبْرَه گوید:

به صعصعهٔ بن صوحان گفتم:

ای صعصعه!

مقصود امیرالمؤمنین از این کلام چه بود؟

صعصعهٔ گفت:

ای سبرهٔ!

آن کسی است که عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می‌خواند. او دوازدهمین امام از عترت و نهمین امام از فرزندان حسین بن علی علیه السلام است. او آفتابی است که از مغرب خود طلوع کند واز مابین رکن و مقام ظاهر شود و زمین را طاهر سازد و موازین عدالت را برپا کند و»...

(کمال‌الدین، ج ۲، باب ۴۷، ح ۱.)

اشکال این دیدگاه آن است که مطلب فوق در کلام معصوم علیه السلام نیامده است. علاوه بر آن در روایات، سخن از طلوع خورشید از مغرب در ردیف قیام حضرت مهدی علیه السلام ذکر شده است و اگر مقصود ظهور و خروج آن حضرت بود، نیازی به تکرار نداشت.

(ر.ک: الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۵۹.)

بنابراین به نظر می‌رسد طلوع خورشید از مغرب، حادثه‌ای است خارق‌العاده که پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و در آستانه قیامت اتفاق خواهد افتاد. اما بسیار بیشتر از آنچه در منابع روایی شیعه از آن سخن به میان آمده، در کتاب‌های اهل سنّت از آن یاد شده است:

۱. نسائی در السنن الکبری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«لا تَقُومُ السّاعَةُ حَتّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغرِبِها»...

(السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۴۴.)

(هرگز قیامت بر پا نخواهد شد تا اینکه خورشید از مغرب خود طلوع کند»...

۲. طبرانی در المعجم الکبیر از همان حضرت نقل کرده است:

«اِنَّ السَّاعَةَ لا تَقُومُ حَتی یَکُونَ عَشْرُ آیاتٍ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغرِبِها»...

(المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۷۱.)

۳. متقی هندی در کنزالعمال نقل کرده است:

«لاـ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِن مَغْرِبِها فَاِذا طَلَعَتْ مِنْ مَغْرِبِها وَ رَآها النّاسُ آمَنُوا اَجْمَعُونَ فَذلِکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً ایمانُها لَم تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قبلُ.»

(کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۰۶، ح ۳۸۶۴۶ و ۳۸۶۳۹ و ۳۸۴۱۱؛ همچنین ر.ک: تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۹۶.)

طول عمر

طول عمر

طبق روایات، حضرت مهدی علیه السلام – که در آخِرُ الزّمان ظهور کرده و جهان را پر از عدل و داد خواهد ساخت – فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه متولد شده است. معنای روشن این سخن آن است که آن ذخیره الهی، دارای عمر طولانی است، تا کنون نزدیک به ۱۱۷۰ سال از عمر مبارک آن حضرت گذشته است. دانشمندان شیعه، آثار و تألیفات فراوانی در این باره نگاشته‌اند که به طور مشخص، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته یکم، آثاری است که به طور تقریب، قبل از سال ۳۷۰ ه. ق تألیف شده است. دسته دوم، آثاری است که پس از تاریخ یاد شده به رشته تحریر در آمده است. در آثار دسته نخست، هیچ اثری از مسأله «طول عمر حضرت مهدی علیه السلام» دیده نمی‌شود و

این، بدان معنا است که عمر مبارک حضرت مهدی علیه السلام تا این زمان، طبیعی می‌نمود؛ لذا درباره طول عمر ایشان، پرسشی در اذهان جامعه آن روز وجود نداشت. از آثار این دوره می‌توان از بصائرالدرجات، نوشته محمد بن حسن صفار قمی و الکافی، اثر شیخ کلینی، الغیبهٔ، اثر محمد بن ابراهیم نعمانی و ... نام برد.

شواهد موجود نشان می‌دهد که در دهه‌های آخر سده چهارم ه. ق دانشمندان و توده‌های مردم، مرز نهایی عمر متعارف را ۱۲۰ سال می‌دانسته‌اند و عمر مبارک امام زمان علیه السلام در سال ۳۷۵ ه. ق از این حد گذشته و حالت غیر متعارف پیدا کرده بود. از این زمان به بعد، در میان بخش‌هایی از مردم - و حداقل در میان افراد بهانه جو - پرسش‌هایی در مورد طول عمر آن حضرت پدید آمد.

بر اساس اسناد و مدارک موجود، نخستین دانشمندی که به طرح مسأله طول عمر امام زمان علیه السلام پرداخت، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، معروف به «شیخ صدوق رحمه الله» (م ۳۸۱ ه. ق) است. وی در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمهٔ به تفصیل درباره طول عمر بحث کرده و به پرسش‌های مخالفان طول عمر امام مهدی علیه السلام پاسخ گفته است.

وی، فصل جامعی از کتاب یاد شده را به زندگی «معمّرین» (معمرین) اختصاص داده است و ده‌ها نفر از معمرین را - که عمری بیش از ۱۲۰ سال داشته‌اند - نام می‌برد و شرح حال و زندگی هر یک از آنان را به صورت مختصر ذکر می‌کند. صدوق رحمه الله مسأله طول عمر حضرت مهدی علیه السلام را تنها از طریق «تجربه تاریخی» و افراد دارای عمر طولانی، مورد بررسی قرار داده و متعرض سایر ادله نشده است.

این راه از سوی دانشمندانی همچون شیخ مفید رحمه الله، شیخ طوسی رحمه الله، طبرسی رحمه الله، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی، فیض کاشانی، علامه مجلسی رحمه الله و دیگر بزرگان شیعه ادامه یافت. آنچه این بزرگان در مباحث خود طرح کرده‌اند، به طور عمده حول محورهای ذیل است:

طول عمر از منظر قرآن کریم

شماری از افرادی که در قرآن، دارای عمری طولانی و غیرطبیعی شمرده شده‌اند، عبارت‌اند از:

نوح

قرآن، درباره نوح می گوید:

«وَلَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِیهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلاَّ خَمْسِینَ عاماً»...

«و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان ۹۵۰ سال درنگ کرد.»

(عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۴.)

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«در قائم سنتی از نوح است و آن طول عمر است.»

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۴.)

عیسی بن مریم

قرآن، در مورد حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید:

«وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسیحَ عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذینَ اخْتَلَفُوا فیهِ لَفی شَکٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ یَقینًا، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ کانَ اللَّهُ عَزیزًا حَکیمًا و إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلاَّ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهیدًا»

(نساء (۴)، آیه ۱۵۹ – ۱۵۷.)

(و گفته ایشان که:

«ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند؛ لکن امر، بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقیناً او را نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا توانا و حکیم است و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود، حتماً به او ایمان می‌آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.» حال اگر تاریخ میلادی، از صحت و دقت کافی برخوردار باشد، عمر عیسی علیه السلام، اکنون افزون بر دو هزار سال است و بر این اساس، عمر ۱۱۷۰ سال برای حضرت مهدی علیه السلام امر بعیدی نخواهد بود.

حضرت خضر

یکی از کسانی که عمر طولانی دارد، حضرت «خضر» پیامبر است. معجزه این پیامبر، این بود که روی هیچ چوب خشک یا زمین بی علفی نمی‌نشست؛ مگر آنکه سبز و خرم می‌شد، او را به همین جهت «خضر» نامیده‌اند. در قرآن از وی به صراحت یاد نشده است؛ اما داستان ملاقات و همراهی موسای کلیم با این بنده دانا و با تجربه خداوند، در سوره کهف آمده است.

(ر.ک: کهف (۱۸)، آیه ۶۵.)

اعتقاد به زنده بودن خضر، اختصاص به شیعیان ندارد؛ بلکه در میان اهل سنّت نیز عقیده‌ای پذیرفته شده است.

اصحاب کهف

جمع دیگری که قرآن کریم به عمر طولانی آنان تصریح کرده، «اصحاب کهف» اند. قرآن در مورد آنان می‌گوید:

«و سیصد سال، در غارشان، درنگ کرده و نه سال افزودند.»

«وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنینَ وَ ازْدادُوا تِسْعاً»

(کهف (۱۸)، آیه ۲۵.)

قرآن در این آیه به حیات و بقای اصحاب کهف به مدّت بیش از سه قرن – آن هم در خواب و بدون آب و غذا – تصریح می‌کند. به راستی کدام یک شگفت‌انگیزتر است:

کسی که سیصد سال بدون آب و غذا زنده مانده یا کسی که صدها سال باقی مانده، اما غذا می‌خورد، آب می‌آشامد، راه می‌رود، می‌خوابد و بیدار می‌شود؟!

از نگاه روایات

سنت رسول خدا نیز بر طول عمر انسان، صحه می‌گذارد و آن را امری ممکن می‌شمارد. یکی از کسانی که در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله – به ویژه در منابع اهل سنّت – به طول عمر او اشاره شده «دجّال» است. اهل سنّت، بر اساس همین روایات، عقیده دارند که دجّال در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شده و به زندگی خود ادامه می‌دهد تا در آخِرُ الزّمان خروج کند.

(ر.ک: احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۴۴۴؛ صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۳۳.)

حال اگر این احادیث صحیح باشد – چنان که اهل سنّت بر این باورند – در این صورت، شایسته نیست که آنان در حیات و عمر طولانی امام مهدی علیه السلام، تردید کنند! از طرفی حال که دشمن خدا، به جهت مصالحی، می‌تواند بیش از هزار سال زنده بماند، چرا بنده و خلیفه و ولی خدا نتواند عمر طولانی داشته باشد؟! (کتاب الغیبة، ص ۱۱۴.)

از نگاه عقل

افزون بر کتاب وسنت، عقل سلیم نیز طول عمر را برای انسان، ناممکن نمی‌داند؛ بلکه آن را امری کاملاً ممکن می‌شمارد. حکیمان و فیلسوفان گفته‌اند:

بهترین دلیل بر امکان هر چیزی، واقع شدن آن چیز است. همین که طول عمر در میان پیشینیان روی داده و تاریخ، افراد زیادی را به ما نشان می‌دهد که عمری دراز داشته‌اند، خود دلیل روشنی است بر اینکه طول عمر از دیدگاه عقل امری ممکن است. خواجه نصیر طوسی، در این باره گفته است:

«طول عمر، در غیر مهدی علیه السلام اتفاق افتاده و محقق شده است چون چنین است، بعید شمردن طول عمر در مورد مهدی علیه السلام جهل محض است.»

(ر.ک: خورشید مغرب، ص ۲۱۴.)

افزون بر دلایل یاد شده، راه دیگری نیز برای اینکه یک انسان بتواند عمر طولانی داشته باشد وجود دارد.

این راه، همان راه اعجاز و قدرت خداوند است. آری، حضرت مهدی علیه السلام با قدرت الهی زنده است و در میان مردم، به حیات خود ادامه می‌دهد، همان خدایی که آتش را برای ابراهیم سرد و وسیله سلامت قرار می‌دهد و گِل را برای عیسی علیه السلام تبدیل به پرنده می‌کند و عیسی و خضر را پس از قرن‌ها زنده نگه می‌دارد؛ می‌تواند مهدی علیه السلام را نیز با قدرت الهی خود زنده نگه دارد.

(ر.ک: امام مهدی و طول عمر، نوشته غلامحسین زینلی، فصلنامه انتظار، شماره ۶، ص ۲۵۰ - ۲۲۲.)

طی الارض

در روایات فراوانی مربوط به حضرت مهدی علیه السلام، از چگونگی طی مسافت آن حضرت و یارانش به عنوان «طی‌الارض» تعبیر شده است. اگرچه کیفیت طی الارض به روشنی معلوم نیست و اختلافات فراونی در آن وجود دارد؛ ولی می‌توان از آن به عنوان یک جابه‌جایی بسیار سریع برای انسان نام برد.

امام رضا علیه السلام در روایتی پس از معرفی حضرت مهدی علیه السلام می‌فرماید:

«هُوَ الذی تُطْوی لَهُ الاَرضُ.»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵.)

از امام جواد علیه السلام نیز شبیه این سخن وارد شده است.

(همان، ص ۳۷۷، ح ۲.)

امام صادق علیه السلام درباره طی الارض یاران حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

...«فَیَصیرُ اِلیهِ شیعَتُهُ مِنْ اَطْرافِ الاَرْضِ تُطْوی لَهُمُ الاَرْضُ حَتَّی یُبایِعُوهُ»...

(روضهٔ الواعظین، ص ۲۶۳.)

البته در برخی از حکایت‌های مربوط به اولیاء اللّه نیز از طی الارض آنها فراوان سخن به میان آمده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۷۵.)

طیبه

در روایات فراوانی از طیبه به عنوان محل زندگی حضرت مهدی علیه السلام در طول غیبت، سخن به میان آمده است و همان گون

که ذکر خواهد شد مقصود از آن «مدینهٔ النبی صلی الله علیه و آله» است.

«مـدینه» را طیبَـهٔ و طابه نامنـد؛ چرا که مـدینه پیش از آن «یثرب» خوانده می‌شد. یثرب از ریشه ثرب به معنای فساد است؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله از بردن نام یثرب نهی فرمود و آن را طابه و طیبه نامید که به معنای طیّب و پاکیزه است.

گفته شده: طیبه از طیِّب و طاهر است؛ به جهت خلوص آن و تطهیر آن از شرک.

(لسان‌العرب، ج ۱، ص ۵۶۷؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۳.)

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«لابُدَّ لِصاحِبِ هَذا الاَمرِ مِنْ غَیْبَةٍ وَ لا بُدَّ لَهُ فِی غَیبَتِهِ مِنْ عُزْلَةٍ و نِعْمَ المَنْزِلُ طَیْبَةُ وَ ما بِثَلاثینَ مِنْ وَحْشَةٍ»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰؛ الغیبهٔ، ص ۱۸۸، ح ۴۱؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۱۶۲، ح ۱۲۱.)

(صـاحب این امر از غیبتی نـاگزیر است و در غیبت خود ناچـار از گوشه‌گیری و کناره جویی از دیگران است و طیبه (مـدینه) خوش منزلی است و با وجود سی تن (یا به همراهی سی نفر) در آنجا وحشت و ترسی نیست.»

همچنین ابوهاشم جعفری می‌گوید:

«به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم:

بزرگواری شما مانع آن است که من از شما پرسش کنم. اجازه بفرمایید، سؤال کنم!

حضرت فرمود:

بپرس.

گفتم:

آقای من!

آیا برای شما فرزندی هست؟

فرمود:

بله.

گفتم:

اگر اتفاق ناگواری برای شما رخ داد در کجا او را جستجو کنم؟

فرمود:

در مدینه.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۳۲، ح ۱۹۹، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲.)

حرف «ظ»

ظهور

یکی از اصطلاحات بسیار رایج در فرهنگ مهدویّت واژه «ظهور» است.

این کلمه از نظر لغت به معنای آشکار شدن چیز پنهان است.

(خلیل بن احمد، العین، ج ۴، ص ۳۷.)

نکته مهم در ظهور مسبوق بودن آن به غیبت است. اما در اصطلاح مهدویّت مقصود، ظاهر شدن حضرت مهدی علیه السلام پس از

پنهان زیستن طولانی، جهت قیام و بر پایی حکومت عدل جهانی است. دوران ظهور را می‌توان به مراحل ذیل تقسیم کرد:

مرحله نخست ظهور و آشکار شدن که تنها در اراده و علم الهی است. مرحله بعد قیام و نهضت به امر الهی و خروج بر ستمگران و مبارزه با دشمنان است و مرحله پایانی، مرحله تثبیت و حکومت جهانی است.

یک:

روایات مرحله نخست:

۱. زراره می گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

«همانا برای قائم غیبتی است قبل از ظهورش»...

(علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۹؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۳۳۲، ح ۲۷۴.)

۲. امام صادق علیه السلام نیز درباره ظهور آن حضرت فرمود:

«پس چون خداوند اراده فرمود امر او [حضرت مهدی علیه السلام] را ظاهر سازد، به قلب او الهام نماید، پس ظاهر می‌شود و آنگاه به امر الهی قیام می کند.»

(الغیبهٔ، ص ۱۸۷، ح ۴۰.)

گفتنی است که مرحله قیام متأخر بر مرحله ظهور است؛ به این بیان که ابتدا ظهور حاصل می‌شود و پس از آن با جمع شدن یاران حضرت و آماده شدن دیگر شرایط، آن حضرت قیام می‌فرماید.

دو:

روایات قیام آن حضرت:

۱. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«اِذا قَامَ قائِمُنا اَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ شِیعَتِنا العاهَةَ وَ»...

(کتاب الخصال، ج ۲، ص ۵۴۱، ح ۱۴.)

(در آن هنگام که قائم ما قیام کند، خداوند ترس را از دل شیعیان ما بردارد و»...

۲. امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«قائم در حالی قیام خواهد کرد که بیعت احدی بر گردن او نیست.»

(الغیبهٔ، ص ۱۹۱، ح ۴۵.)

آنچه گفته شد، بدین معنا نیست که تمام روایاتی که از کلمه قیام و مشتقات آن استفاده کرده، دقیقاً ناظر به مرحله قیام است؛ بلکه در مواردی قیام بر مرحله ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز تطبیق شده است. اما عمدتاً روایاتی که قیام و مشتقات آن را در بر گرفته، سخن از مرحله‌ای پس از آغاز ظهور دارد.

۳. از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«هرگز رستاخیز به پا نگردد، مگر اینکه قبل از آن قائم برای حق از خاندان ما قیام کند.»

(عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۹، ح ۲۳۰.)

۴. امام باقر علیه السلام فرمود:

«اِذا قَامَ قائِمُنا وَضَعَ اللّهُ یَدَهُ عَلَی رُؤُوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُم وَ»...

(الکافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۱.)

(هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان گذاشته، اندیشه‌های ایشان جمع می گردد.» شاید بتوان اختلاف

روایات زمان ظهور را نیز با این بیان رفع نمود؛ به این بیان که برخی روایات ناظر به زمان ظهور و برخی دیگر ناظر به زمان قیام باشد. (وقت ظهور) گفتنی است در پاره‌ای از روایات، از ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام با عنوان «خروج» یاد شده است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«خروج قائم محتوم است.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۵۴، ح ۴۶۱.)) [اَشْراطُ السَّاعَهٔ) آن حضرت همچنین فرمود:

«دنیا به پایان نرسد تا اینکه مردی از خاندان من خروج کند که به حکومت آل داوود حکم نماید»...

(الکافی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۲.)

ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب جهان

کتابی تاریخی - عقیدتی، در ظهور مهدی موعود علیه السلام به زبان فارسی در یک جلد اثر سید اسدالله هاشمی شهیدی از محققان معاصر است. مؤلف پس از پیشگفتار کوتاه، اثر خویش را در دوازده بخش سامان داده است.

۱. در مسأله مهدویت و اصالت آن و اندیشه‌های انکار ظهور حضرت مهدی علیه السلام و سپس نظر صحابه و تابعین و سایر مذاهب غیراسلامی (مانند یهود و نصاری و اقوام و ادیان دیگر).

۲. مهدی موعود از دیدگاه اسلام سپس تشیع و اهل سنّت و تعداد روایات و ویژگی‌های حضرت مهدی در روایات

۳. شناخت مهدی موعود

۴. اعتراف علمای اهل سنت به صحت احادیث مهدی و بیان مخالفان (مانند ابن حزم اندلسی و خطیب بغدادی و ابن کثیر دمشقی)

۵. گفتار دانشمندان اهل سنت (مانند ابن ابی ثلج بغدادی، بیهقی شافعی، محیی الدین عربی، ابن خلکان، قاضی جواد ساباطی حنفی و)...

۶. گفتار مستشرقان و مدعیان مهدویت و سوء استفاده از عنوان مهدی موعود

۷. در مورد انتظار در قرآن و روایات و اهمیت آن

۸. حضرت مهدی علیه السلام و نویدهای ظهورش در قرآن مجید

۹. نویدهای ظهور در کتاب‌های مقدس ادیان دیگر (مانند هندوها، تورات، انجیل) و سایر کتب مقدس ادیان دیگر

۱۰. دین آینده جهان و خاتمیت قرآن در روایات و اینکه قرآن خاتم کتب آسمانی است

۱۱. یأس و ناامیدی، گسترش فساد اخلاقی، اختراع سلاح‌های مرگبار، اعتراف دانشمندان و نقل اقوال علمای غربی مبنی بر لزوم حکومت جهانی

۱۲. برخی از ویژگی‌های حضرت مهدی، وقت ظهور، مدت حکومت حقه ایشان. مؤلف تسلط بسیاری به اخبار و احادیث فریقین سنی و شیعه و کتاب‌های جدید و آرای معاصرین - اعم از مسلمین و مستشرقین و هندوها و - ... دارد. لذا این کتاب در نوع خود بسیار مفید و جامع است.

ظهور نور

کتاب «ظهور نور» ترجمه «الشُّمُوسُ المُضیئهٔ» اثر علی سعادت پرور است که به قلم سید محمد جواد وزیری فرد، بازگردان به فارسی شده است. در این اثر مؤلف به شیوه گزارشی، تاریخ زندگانی حضرت مهدی علیه السلام و مسأله رجعت را مورد بررسی قرار داده است. وی در ابتدا با ارائه سیمایی کلی از حضرت مهدی علیه السلام، به ذکر خصوصیات، خصایل و شمایل، حالات و علم آن

حضرت در کودکی، روایات مربوط به امامت آن حضرت و علت مخفی بودن ولادت ایشان، منکران مهدی علیه السلام و علت انکار آنها، فضیلت انتظار فرج در زمان غیبت و برخی مسائل دیگر از هنگام ولادت تا غیبت صغری می‌پردازد.

سپس به بررسی روایات مربوط به غیبت صغری و کبری تا زمان ظهور آن حضرت و مسائلی همچون نیابت خاصه، فلسفه و علل غیبت و طولانی شدن آن، اوضاع و وظایف شیعه در عصر غیبت و نحوه دیدار با ایشان در غیبت کبری همت می گمارد. آنگاه نشانه‌ها، وقایع و اوضاع زمین و آسمان در هنگام ظهور، حوادث ایام حکومت و چگونگی عمر و رحلت آن حضرت را با استفاده از روایات بررسی کرده، به برخی پرسش‌ها در این زمینه پاسخ می‌دهد.

در پایان، با اشاره به تخلف‌ناپذیر بودن رجعت، علت، چگونگی، دفعات و رخدادهای زمان آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

حرف «ع»

عاشورا

«عاشورا» روز دهم محرم، روز شهادت سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام و فرزندان و اصحاب او در کربلا است.

(الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳.)

در فرهنگ شیعی عاشورا، به جهت واقعه شهادت امام حسین علیه السلام در این روز، عظیم‌ترین روز سوگواری و ماتم به حساب می‌آید. در این روز بزرگ‌ترین فاجعه و ستم در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گرفته است، دشمنان اسلام و اهل بیت این روز را خجسته شمرده، به شادی می‌پردازند؛ اما پیروان خاندان رسالت، به سوگ و عزا می‌نشینند و بر کشتگان این روز می گریند. امامان شیعه، یاد این روز را زنده می‌داشتند و مجلس عزا بر پا می کردند و بر حسین بن علی علیه السلام می گریستند.

آن حضرت را زیارت می کردند و به زیارت او تشویق و امر می‌نمودند و روز اندوهشان بود.

البته قبل از شهادت امام حسین علیه السلام، رخدادهایی نیز در این روز اتفاق افتاده بود؛ چنان که از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

برخی حوادث مهمی که در روز عاشورا رخ داده، عبارت است از:

۱. روز توبه حضرت آدم و حوا.

«هَذا الیَوْمُ الَّذی تابَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فیهِ عَلی آدَمَ وَ حَواء.»

۲. آرام گرفتن کشتی نوح پس از طوفان و بر زمین نشستن آن.

«لَزِقَتِ السَّفینَةُ یَوْمَ عاشُوراءَ عَلَی الجُودِیِّ»

۳. شکافته شدن دریا برای بنی اسرائیل و غرق شدن فرعون و همراهانش.

«وَ هَذا الیَوْمُ الَّذی فَلَقَ اللّهُ فِیهِ البَحْرَ لِبَنی اِسْرائیلَ فَاَغْرَقَ فِرْعَوْنَ وَ مَنْ مَعَهُ»

۴. روز پیروزی موسی علیه السلام بر فرعون.

«وَ هَذا الْیَوْمُ الَّذی غَلَبَ فِیه مُوسی علیه السلام فِرعَونَ»

۵. روز ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام؛ «وَ هَذا الْیَوْمُ الَّذی وُلِدَ فیهِ اِبراهیمُ علیه السلام»

۶. روز پذیرش توبه قوم یونس علیه السلام.

«وَ هَذَا الْیَومُ الَّذی تابَ اللَّهُ فیهِ عَلی قَومِ یُونُسَ علیه السلام»

۷. روز ولادت عیسی بن مریم علیه السلام.

«وَ هَذا الیَوْمُ الَّذی وُلِدَ فیهِ عِیسَی ابنُ مَریَمَ علیه السلام» اما مهم‌تر از همه این موارد، عاشورا روزی است که قائم آل محمد در آن قیام خواهد فرمود:

«وَ هَذا الیَومُ الَّذی یَقُومُ فِیهِ القائِمُ علیه السلام»

(شیخ طوسی، التهذیب، ج ۴، ص ۳۰۰، ح ۱۴.)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«یَقُومُ القائِمُ یَوْمَ عاشُورا.»

«قائم در روز عاشورا قیام می‌کند»

(الغیبهٔ، ص ۲۸۲، ح ۶۸.)

امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

«یَخْرُجُ القائِمُ علیه السلام یَوْمَ السَّبتِ یَوْمَ عاشُوراء یَوْمَ الَّذی قُتِلَ فِیهِ الحُسَینُ علیه السلام.»

«قائم در روز شنبه روز عاشورا روزی که در آن حسین بن علی علیه السلام کشته شد خروج می‌کند.»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۹.)

عبداللّه یا عبیداللّه مهدی

یکی از کسانی که ادعای مهدویّت داشت و شهرت فراوان به دست آورد، عبداللّه مهدی بنیان گذار سلسله فاطمیان (عبیدیان) شمال آفریقا است. درباره نسب وی اختلاف بسیار هست؛ برخی وی را فرزند حسن بن امام هادی علیه السلام دانسته‌اند.

(وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۱۶.)

گروهی او را فرزند محمد بن اسماعیل بن جعفر شمرده و جمعی یهودی زاده‌اش خوانده‌اند.

(معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۰.)

ابو عبداللّه شیعی در شمار پیروان عبیداللّه مهدی جای داشت. به سود وی تبلیغ می‌کرد و همواره مردم را به نزدیک بودن ظهور مهدی بشارت می‌داد. او معمولاً چنان ادعا می‌کرد که مهدی از مغرب (تونس) ظهور خواهد کرد. مهدی و ابوعبداللّه مدتی زندانی شدند.

ابوعبداللّه پس از آزادی، آشکارا عبیداللّه را همان مهدی موعود خواند. عبیداللّه، با این ادعا، در سال ۲۹۷ حکومت فاطمیان را بنیان نهاد. فاطمیان مصر با قرمطیان ارتباط نداشتند؛ هر چند بنی عباس، برای تضعیف فاطمیان، قرامطه و کردار، آنان را به فاطمیان نسبت می‌دادند.

(تتمهٔ المنتهی، شیخ عباس قمی، ۳۷۱.)

عبیداللّه در نامه‌ای به قرمطیان، آنان را نکوهش کرد و گفت:

کردار زشت شما سبب شده نام کفر و الحاد بر شیعیان و دوستان ما روا باشد. آنگاه آنان را تهدید کرد تا حجرالاسود را به محل اصلی‌اش باز گردانند.

(وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۴۸.)

وقتی ادعای مهدویّت عبیداللّه با موفقیت روبه‌رو شد، شهر «مهدیه» را در نزدیک قیروان بر پا ساخت.

«مهدیه» در سراسر افریقا بی‌نظیر می‌نمود و بسیار مستحکم بود.

(معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۱.)

به تدریج موفقیت‌های عبیداللّه فزونی یافت و مردم بسیار پیرامونش گرد آمدند. او سرانجام در ۳۴۴ ق در گذشت. پس از عبیداللّه، فرزندش خود را «القائِمُ بِاَمْرِ اللَّهِ» نامید و با ادعای مهدویّت بر تخت فرمانروایی تکیه زد. پس از او فرزندش اسماعیل با ادعای مهدویّت حکومت پدر را استمرار بخشید. وقتی اسماعیل در گذشت، ابوتمیم معزّ بن منصور بن قائم بن مهدی بر تخت مهدویّت نشست. پس از آنکه ابوتمیم مصر را فتح کرد، علمای مصر نزدش شتافته، نسبش را پرسیدند. معزّ دست بر شمشیرش نهاد و گفت:

این جد من است. آنگاه مقداری زر نزد آنان ریخت و ادامه داد:

این هم دلایل من.

به نوشته برخی از پژوهشگران، وقتی شیخ بزرگ مصر به حضور مهدی رسید، به او گفت:

ما درباره مهدویتت سخت تردید داریم. معجزه‌ای کن تا ایمانمان محکم گردد. مهدی بی‌درنگ شمشیر از نیام کشید؛ سر شیخ را بر زمین افکند و گفت:

این معجزه من است.

(مدعیان مهدویّت، ص ۳۹.)

در سال ۳۸۶ ق ابوعلی منصور حاکم بامراللّه بن عزیز بن معز، در یازده سالگی به حکومت رسید. او که ادعا می‌کرد از علم غیب بهره می‌برد، سرگذشتی شگفت دارد و هر روز دستور جدیدی صادر می‌کرد. در سال ۳۹۵ ق اعلام کرد:

در تمام مساجد و خیابان‌ها، صحابه را سبّ کنند و حتی بر دیوارها بنویسند!

در سال ۳۹۷ ق سبّ صحابه را ممنوع ساخت و کیفر سبّ یاران پیامبر را قتل دانست!

در یک سال فرمان داد:

تمام سگ‌ها کشته شوند. سال دیگر خرید و فروش کشمش را ممنوع ساخت و حتی فرمان نابودی تاکستان‌ها را صادر کرد.

زمانی به دستور وی عسل‌ها را جمع کردند و در رود نیل ریختند.

او همچنین فرمان داد:

کلیمیان و مسیحیان عمامه سیاه بر سر نهند؛ مسیحیان صلیب پنج رطلی بر گردن آویزند و یهودیان نیز چیزی به همان وزن در گردن قرار دهند.

منصور که در آغاز ادعای «مهدویّت» داشت. در اواخر عمر مدعی «الوهیت» شد.

(وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۹۲ و ج ۳، ص ۱۱۷ و ج ۵، ص ۲۹۲.)

او سرانجام روزی بر الاغ نشست؛ از مصر بیرون رفت و دیگر باز نگشت. پیروانش ادعا کردند او به آسمان‌ها عروج کرده است!

هرچند پس از مدتی پیراهن خون آلودش یافت شد.

العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان

یکی از کتاب‌های مفصّل درباره حضرت مهدی علیه السلام، عبقری الحسان است که به وسیله علی اکبر نهاوندی در دو مجلد بزرگ به رشته تحریر در آمده است این مجموعه درباره زندگی ظاهری، غیبت و ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام و حکایات ملاقات کنندگان و رفع شبهات وارد شده درباره مهدویّت است. نگارنده، کتاب را در پنج بخش عظیم تنظیم کرده و برای هر کدام نام خاصی گذاشته است. نخست آیات قرآن و بشارت‌های کتاب‌های آسمانی درباره ظهور آخرین حجّت خداوند و تشکیل حکومت واحد جهانی را مطرح و به بعضی از سخنان کاهنان و ساحران پیشین و نیز سخنان ارزنده معصومین علیهم السلام استناد کرده است.

سپس ولادت حضرت مهدی علیه السلام و کرامات وی و همچنین گواهی ۴۵ تن از بزرگان دانشمندان اهل سنّت را - که به ولادت آن حضرت و حضور بالفعل ایشان معتقدند - ذکر کرده است. در فصل بعد به پرسش‌ها و شبهات وارده درباره آن حضرت؛ همانند راز طول عمر، فلسفه و علل غیبت پاسخ داده و به ذکر تاریخ غیبت‌های بسیاری از پیامبران پیشین پرداخته است. در ادامه نام و یاد و خاطره جمع کثیری از کسانی را که مشرَّف به حضور آن حضرت شده‌اند - به استناد برخی منابع - متذکر شده است. در پایان نشانه‌های ظهور و قیام امام علیه السلام و مباحث کلامی مربوط به رجعت امامان را به استناد به احادیث و آیات قرآنی بیان کرده است.

عثمان بن سعید عمری

اولین نایب خاصّ حضرت مهدی علیه السلام «ابوعمرو عثمان بن سعید عمری بود.

شیخ طوسی رحمه الله در «کتاب الغیبة» درباره سفرای حضرت و اولین ایشان چنین نوشته است:

«سفرایی که از جانب ائمه اطهار علیهم السلام به نیکی یاد شده‌اند، نخستین آنان مرد بزرگواری است که حضرت امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام او را توثیق فرموده‌اند و او شیخ موثق ابو عمر عثمان بن سعید عمری است.»

(کتاب الغیبة، ص ۳۵۳.)

نام وی «عثمان بن سعید»، کنیه‌اش «ابوعمرو» و لقبش «العمری»، «سمّان»، «اسدی» و «عسکری» می‌باشد. علت ملقب شدن به «سمّان» این بود که به تجارت روغن می‌پرداخت تا این کار، مسؤولیت اصلی او را بپوشاند و از شرّ حکومت حفظش نماید.

(ر.ک: همان، ص ۳۵۴.)

شیعه، اموال و نامه‌ها را به ایشان می‌رساندند و وی آنها را در پوست گوسفند و امثال آن - که به عنوان ظرف روغن به کار می‌برد - می‌نهاد تا کسی به آنها پی نبرد. آنگاه آنها را به سوی امام علیه السلام می‌فرستاد.

(همان، ص ۳۵۳، ح ۳۱۴.)

وی از یاران، اصحاب و شاگردان مورد وثوق امام دهم و امام یازدهم بود. او مردی جلیل القدر و مورد اطمینان بود که از یازده سالگی در محضر امام هادی علیه السلام به خدمت‌گزاری و کسب فقه و حدیث و تعالیم اسلامی اشتغال داشت و شاگردِ تربیت یافته، در زیر سایه ولایت و امامت بود.

شیخ عباس قمی در کتاب شریف سفینة البحار، در این باره چنین می‌نویسد:

«ابوعمرو عثمان بن سعید سمّان عمری، نخستین نایب از «نوّاب اربعه» است و مطالبی که در جلالت قدر و عدالت و امانت او بیان شده، به اندازه‌ای زیاد است که قابل ذکر نیست. ایشان بزرگوارتر و مشهورتر از آن است که مثل بنده، بتواند او را توصیف کند.»

(سفینة البحار، ج ۶، ص ۱۴۳.)

شاید یکی از دلایلی که ایشان در محضر دو امام قبل از حضرت مهدی علیه السلام قرار گرفته بود، برای این بود که دیگر کسی در شأن و عظمت او تردید نداشته و به راحتی نیابت او از طرف حضرت مهدی علیه السلام را بپذیرد. از احمد بن اسحاق نقل شده است:

«از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم:

با چه کسی معامله کنیم؟ و از چه کسی مطلب را بگیریم؟ و گفته چه کسی را بپذیریم؟

امام فرمود:

عمری مورد اعتماد من است؛ آنچه را از من به تو برساند قطعاً از من می‌رساند و آنچه را از قول من برای تو گوید، قطعاً از من

می گوید. سخن وی را گوش کرده اطاعت نما؛ زیرا او مورد اعتماد و امین است.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۳۵۴، ح ۳۱۵.)

وی پس از سپری شدن عمر شریفش، به دستور حضرت مهدی علیه السلام، فرزندش محمد بن عثمان را پس از خود به عنوان نایب خاصّ منصوب کرد.

البته پیش از این، فرزند عثمان بن سعید از سوی امام عسکری علیه السلام به عنوان فردی مورد وثوق برای فرزندش حضرت مهدی علیه السلام معیّن شده بود.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۳۵۶.)

عدل و قسط

از مهم‌ترین اهداف قیام حضرت مهدی علیه السلام، بر پایی عدل و قسط در جامعه بشری و بسط و توسعه آن بر کل کره زمین و بین تمام انسان‌ها است. معنای لغوی «عدل» آن است که از نظر انسان‌ها مستقیم است و آن ضد جور است و حکم به حق را نیز گویند.

(لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۰؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲۰.)

(قسط» در لغت به معنای عدل است.

(لسان العرب، ج ۷، ص ۳۷۷.)

بدون تردید کمتر مسأله‌ای است که در اسلام به اهمیت عدالت باشد؛ زیرا مسأله «عدل» همانند مسأله «توحید» در تمام اصول و فروع اسلام ریشه دوانده است؛ یعنی، همان‌طور که هیچ یک از مسائل عقیده‌ای، عملی، فردی، اجتماعی، اخلاقی و حقوقی، از حقیقت توحید و یگانگی جدا نیست؛ همچنین هیچ یک از آنها را خالی از روح «عدل» نخواهیم یافت. بنابراین جای تعجب نیست که «عدل» به عنوان یکی از اصول مذهب و یکی از زیربناهای فکری مسلمانان شناخته شود. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره عظمت عدل فرمود:

«بِالْعَدلِ قامَتِ السَّماواتُ وَ الاَرضُ»

(مفردات غریب القرآن، ص ۳۲۵.)

(آسمان‌ها و زمین بر اساس عدل استوارند.»

(عوالی الآللی، ج ۴، ص ۱۰۲.)

این تعبیر رساترین تعبیری است که ممکن است درباره عدالت بشود؛ یعنی، نه تنها زندگی محدود بشر در این کره خاکی، بدون عدالت بر پا نمی‌شود؛ بلکه سرتاسر جهان هستی و آسمان‌ها و زمین، همه در پرتو عدالت و تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیزی در مورد مناسب خود، برقرار است و اگر لحظه‌ای و به مقدار سر سوزنی، از این اصل منحرف شود، رو به نیستی خواهد گذاشت. از این رو خداوند متعال در آیات فراوانی، انسان‌ها را به اقامه عدل توصیه و امر فرموده است.

(مائده (۵)، آیه ۸.)

«عدالت»، عبارت است از اینکه انسان حق هر کس را بپردازد و نقطه مقابلش، آن است که ظلم و ستم کند و حقوق افراد را از آنها دریغ دارد.

«قسط» مفهومش آن است که حق کسی را به دیگری ندهد و به تعبیر دیگر «تبعیض» روا ندارد و نقطه مقابلش آن است که حق کسی را به دیگری دهد. مفهوم وسیع این دو کلمه - مخصوصاً به هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می‌شوند - تقریباً مساوی

است و به معنای رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار و هر چیز را به جای خویش قرار دادن می‌باشد.

(تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۴۳.)

در روایات فراوانی مهم‌ترین هدف قیام حضرت مهدی علیه السلام «اقامه عدل و قسط» بیان شده است. تنها به برخی از آنها اشاره می گردد:

۱. امام علی علیه السلام فرمود:

...«اَلْحادی عَشَرَ مِنْ وُلدی هُوَ المَهدِیُّ الَّذی یَمْلَأُ الاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً کَما مُلِئَتْ جُوْرَاً وَ ظُلْماً.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷.)

(همانا یازدهمین فرزندم مهدی علیه السلام است، که زمین را پراز عدل و قسط می کند، آنگونه که پر از جور وظلم شده باشد.»

۲. امام باقر علیه السلام فرمود:

«اِنَّ القائِمَ یَمْلِکُ ثَلاثَ مِائَةٍ وَ تِسْعَ سِنینَ کَما لَبِثَ اَهْلُ الکَهْفِ فی کَهْفِهِمْ یَمْلَأُ الاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطَاً کَما مُلِئَتْ ظُلمَاً وَ جَوْراً.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۷۴.)

(همانا قائم ۳۰۹ سال به اندازه درنگ اصحاب کهف در غارشان حکومت خواهد کرد زمین را پر از عدل و قسط می کند، همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.»

۳. امام هادی علیه السلام فرمود:

«اِنَّ الاِمامَ بَعْدی الحَسَنُ ابنی وَ بَعْدَ الحَسَنِ اِبْنَهُ القائِمُ الذی یَمْلأُ الاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جُوراً وَ ظُلْماً.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۳۸۳، باب ۳۷، ح ۱۰.)

(پس از من فرزندم حسن است و پس از حسن فرزندش قائم کسی که زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.»

۴. عبدالعظیم حسنی می گوید:

به امام جواد علیه السلام عرض کردم:

امیدوارم شما قائم اهل بیت محمد باشید کسی که زمین را پر از عدل و داد نماید؛ همچنان که آکنده از ظلم و جور شده باشد.

فرمود:

«یا اَبَا القاسِم ما مِنَّا اِلاَّ وَ هُوَ قائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هادٍ اِلی دینِ اللَّهِ وَ لکِنَّ القائِمَ الَّذِی یُطَهِّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الأَرْضَ مِنْ اَهْلِ الکُفْرِ وَ الجُحُودِ و یَمْلَأُها عَدْلاً وَ قِسْطاً هُوَ الذی تُخْفی عَلَی النَّاسِ وِلادَتُهُ و یَغیبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَ یَحْرِمُ عَلَیهِمْ تَسْمِیَتُهُ وَ هُوَ سَمِیُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ کَنِیُّهُ»...

«ای ابوالقاسم!

هیچ یک از ما نیست جز آنکه قائم به امر خداوند و هادی به دین الهی است، اما قائمی که خدای‌تعالی به وسیله او زمین را از اهل کفر و انکار پاک سازد و آن را پر از عدل و داد نماید، کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده و شخصش از ایشان نهان و بردن نامش حرام است. او هم نام و هم کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است و»...

(همان، ج ۲، ص ۳۷۷، باب ۳۶، ح ۲؛ همچنین ر.ک: طبرانی، المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۱۴۸؛ کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۷۰، ح ۳۸۶۸۹، ح ۳۸۷۰۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۱۲.)

عصائب

عصائب جمع «عصابه» به معنای گروهی بین ده تا چهل نفراست. گفته شده که «عصابه» گروهی از زاهدان و وارستگانند.

(لسان العرب، ج ۹، ص ۲۳۳؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۲۳.)

طبق برخی از روایات اینها یاران حضرت مهدی علیه السلام در عراق هستند که هنگام ظهور آن حضرت، خود را به مکه می‌رسانند و با او بیعت می‌کنند.

(بحارالانوار، ح ۵۱، ص ۸۸؛ الاختصاص، ص ۲۰۸؛ دلائل الامامه، ص ۲۴۸؛ کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۴۷۹.)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَ عَصائِبُ العِراقِ رُهْبانٌ بِاللَّیلِ لُیُوثٌ بِالنَّهارِ کانَ قُلُوبُهُمْ زُبُرَ الحَدیدِ فَیُبایِعُونَهُ بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ»...

(الاختصاص، ص ۲۰۸.)

...(و گروه‌هایی از عراق بیرون می‌آیند که راهبان شب و شیران روز هستند، دل‌هایشان چون فولاد سخت است، در میان رکن و مقام با او بیعت می‌کنند»...

عقد الدرر فی اخبار المنتظر

کتاب عقدالدرر فی اخبار المنتظر به وسیله یوسف بن یحیی مقدسی شافعی سلمی، به رشته تحریر در آمده است. همانگونه که از نام کتاب نیز می‌توان دریافت، این اثر پژوهشی روایی درباره نسب امام مهدی علیه السلام، ویژگی‌های ذاتی و اخلاقی ایشان و نیز علایم و نشانه‌های پیش از ظهور و دوران پس از ظهور است. بر مبنای این پژوهش، امام مهدی علیه السلام از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او است و نام و کنیه وی، همانند نام و کنیه رسول خدا است. در بخش دیگر، از عدالت گستری و رفتار و سلوک ایشان بحث شده است.

سپس زمینه‌ها و نشانه‌های ظهور و تأسیس دولتی اسلامی برای زمینه سازی ظهور او بیان شده است. در فصل‌های دیگر، به ترتیب کرامات حضرت مهدی علیه السلام مقام و منزلت، کرامت و جوانمردی، فتوحات و شیوه‌های جنگی او، نزول حضرت عیسی علیه السلام و اقامه نماز به امامت او، مدت حکومت و حیات او و بالاخره حوادث و فتنه‌های عصر ظهور و پس از شهادت ایشان، بازگو شده است.

عقیقه

واژه «عقیقه» در فرهنگ اسلامی به معنای کشتن گوسفند، گاو یا شتر و ... پس از ولادت کودک است و این کار از دیدگاه اسلام کاری پسندیده است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از گذشت هفت روز از ولادت دو فرزند گرانمایه‌اش حضرت حسن و حسین‌علیهما السلام این کار را انجام داد و برای هر کدام یک قوچ، عقیقه کرد. عقیقه، با این بیان، کاری است که به جهت تقرّب به خدا و به منظور سلامت و طراوت کودک و تأمین حیات و آسایش او انجام می‌گردد. در روایتی پیامبر اسلام فرمود:

«هرکس در گرو عقیقه خویش است.»

(بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۲۶.)

حضرت عسکری علیه السلام نیز پس از ولادت فرزند گرانمایه‌اش مهدی علیه السلام سیصد گوسفند به منظور سلامت و طراوت و امنیت کودک، در راه خدا عقیقه می‌دهد و این کودک در این امر مستحب، از همه گذشتگان و آیندگان ممتاز می‌گردد؛ چرا که تاریخ - جز آن گرامی - هیچ کودکی را نشان نمی‌دهد که پس از ولادتش سیصد مورد عقیقه داده شده باشد. به هر حال، حضرت عسکری علیه السلام این کار پسندیده را در راستای تقرّب به خدا و نیز به منظور تضمین و تأمین طول عمر و زندگی پر مخاطره

حضرت مهدی علیه السلام، انجام داد و هم بدین وسیله دوستداران و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام را از ولادت آخرین امام نور و آخرین حجّت خدا آگاه ساخت. او تنها به این شمار گسترده از عقیقه و قربانی بسنده نکرد؛ بلکه به «عثمان بن سعید» دستور داد: ده هزار رطل نان و همین مقدار گوشت تهیه کند و آنها را میان «بنی هاشم» برای سلامتی آن کودک پر شکوه و اعلان ولادت او توزیع نماید.

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۳۱.)

علی بن محمد سمری

ابوالحسن علی بن محمد سمری، چهارمین و آخرین سفیر حضرت ولی عصر علیه السلام است. وی بعد از رحلت حسین بن روح به مقام سفارت منصوب شد و مدت سه سال عهده دار این منصب بود. سمری از خاندانی متدین و شیعه بوده است که در خدمت گزاری به «سازمان امامیّه» از شهرت زیادی برخوردار بودند و همین اصالت خانوادگی او، باعث شد که در امر سفارت با مخالفت چندانی روبه رو نگردد.

(آخرین امید، ص ۱۰۹.)

سمری فرصت زیادی برای فعالیت نداشت؛ به همین دلیل مثل نوّاب قبلی نتوانست فعالیت‌های گسترده‌ای انجام دهد و تغییرات قابل ملاحظه‌ای در روابط خود و وکلا به وجود آورد؛ لیکن اعتقاد شیعیان به جلالت و وثاقت او، مثل سایر نواب بود و وی مورد قبول و تسالم عموم شیعیان قرار گرفت.

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۵۱۷.)

شش روز قبل از رحلت او توقیعی از سوی امام دوازدهم صادر شد که در آن صاحب الامر علیه السلام مرگ نایب چهارم را پیشگویی و زمان مرگ او را نیز تعیین کرده بود. متن این توقیع شریف، نماینگر پایان غیبت صغری و انقطاع نیابت خاصه و آغاز غیبت کبری و نیابت عامه است.

این توقیع در بسیاری از کتاب‌های حدیثی با اختلاف اندکی آمده است. مرحوم طبرسی رحمه الله در الاحتجاج می‌نویسد:

«دربانان و سفرایی (نواب) که در غیبت صغری مدح بسیاری از آنان شد و مورد رضایت امام زمان علیه السلام بودند، نخستین آنها شیخ موثق ابو عمرو عثمان ابن سعید عمری است که ابتدا امام هادی علیه السلام او را به این سمت منصوب کرد و سپس فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام او را ابقا نمود و آن مرد بزرگ هم کارهای آن دو امام را در زمان حیات آنان به عهده گرفت و بعد از آن دو بزرگوار قیام به انجام کارهای امام زمان علیه السلام نمود، توقیعات و جواب مسائل شیعیان هم، به دست او صادر می‌گشت. زمانی که عثمان بن سعید به جوار حق پیوست، فرزندش محمد بن عثمان به جای وی نشست و رسیدگی به کارهای او را بر عهده گرفت. وقتی او هم وفات یافت، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی جانشین وی گردید. بعد از درگذشت وی، ابوالحسن علی بن محمد سمری به جای او نشست. هیچ یک از اینان، بدین منصب بزرگ نرسیدند؛ مگر اینکه قبلاً از طرف صاحب الامر علیه السلام فرمان انتصاب آنان صادر می‌گشت و شخص قبل از او، جانشین خود را تعیین می‌کرد، شیعیان هم تا معجزه صاحب الامر – دلیل بر راست گویی و صحت نیابت آنها بود – از آنان آشکار نمی‌شد، گفتارشان را نمی‌پذیرفتند. هنگامی که زمان رحلت ابوالحسن سمری فرا رسید و مرگ وی نزدیک گردید، به وی گفتند:

چه کسی را جانشین خود قرار می‌دهی؟

او در جواب، توقیعی (توقیع) در آورد و به مردم نشان داد که متن آن بدین گونه است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم.

ای علی بن محمد سمری!

خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد. تو اکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس کارهای خود را جمع کن و درباره نیابت و وکالت به هیچ کس وصیت مکن تا جای تو بنشیند؛ زیرا غیبت کامل (غیبت کبری) فرا رسیده است. دیگر تا آن روزی که خدای تبارک و تعالی بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دل‌ها را به سختی و قساوت فراگیرد و زمین از ستم و بیداد پر گردد. به زودی از شیعیان من کسانی ادعای مشاهده خواهند کرد، بدان هرکس که پیش از خروج سفیانی و بر آمدن صیحه و بانگی از آسمان، ادعای دیدن من را نماید، دروغگو و تهمت زننده است. قدرت و توانایی از آن خداوند بلند پایه و بزرگ است و بس. حاضران از توقیع شریف نسخه برداشته و از نزد او بیرون رفتند و چون روز ششم شد، به سوی او بازگشتند و دیدند نزدیک است جان به جان آفرین تسلیم کند. به وی گفتند:

جانشین شما کیست؟

فرمود:

خدا را مشیتی است که خود انجام خواهد داد.

این مطلب را گفت و در گذشت و آخرین سخنی که از او شنیده شد همین بود. خداوند متعال او را رحمت کند.

(الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸؛ کتاب الغیبة، ص ۳۹۵، ح ۳۶۵؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۶.)

این حادثه اسف بار در سال ۳۲۹ ه. ق رخ داد و قبر او در بغداد است.

حرف «غ»

غریم

«غریم» در لغت، هم به معنای طلبکار آمده است و هم به معنای بدهکار.

(مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۲۵؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۳۶.)

در روایات فراوانی از آن به عنوان یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. بیشتر به نظر می‌رسد مقصود، معنای نخست آن باشد که درباره حضرت به کار رفته است.

این لقب نیز مانند برخی القاب دیگر، از روی تقیّه بوده که هرگاه شیعیان می‌خواستند مالی را نزد آن حضرت یا نواب و وکلای آن حضرت بفرستند، یا وصیت کنند و یا از جانب آن حضرت مطالبه کنند، به این لقب حضرت را می‌خواندند.

شیخ مفید رحمه الله به این نکته تصریح کرده، می‌نویسد:

«کلمه غریم رمزی بود بین شیعه که وقتی حضرت مهدی علیه السلام را از روی تقیّه یاد می‌کردند، از آن استفاده می‌نمودند.»

(الارشاد، ص ۳۵۴.)

بنابراین، استفاده از این لقب عمدتاً در ارتباطات مالی شیعیان با حضرت مهدی علیه السلام - آن هم در طول غیبت صغری - بوده است.

(کمال الدین و تمام النعمة، ج۲، باب۴۵، ح۵.)

در اینجا به برخی از روایات اشاره می‌شود:

۱. محمد بن صالح گوید:

«وقتی پدرم از دنیا رفت و امر به من رسید، سفته هایی (حواله هایی) نزد پدرم بود که نشان می‌داد، مربوط به اموال غریم است.»

(الکافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۵.)

۲. اسحاق بن یعقوب گوید:

«از شیخ عمری شنیدم که می گفت:

با مردی شهری مصاحبت داشتم و به همراه او مالی برای غریم بود و آن را برای او فرستاد.»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج۲، باب۴۵، ح۶.)

۳. محمد بن هارون گوید:

«از اموال غریم پانصد دینار بر ذمه من بود.»

(همان، ح ۱۷.)

غلام

«غلام» در لغت به معنای پسربچه است.

(مجمع البحرین، طریحی، ج ۶، ص ۱۲۷.)

در برخی روایات از حضرت مهدی علیه السلام، با عنوان «غلام» یاد شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا بُدَّ لِلْغُلامِ مِنْ غَیْبَهٍ.

فَقیلَ لَهُ:

وَ لِمَ یا رَسُولُ اللّه؟

قال:

یَخافُ القَتْلَ»

(علل الشرایع، ج ۱ ص ۲۴۳، ح ۱؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵ و ص ۴۴۲، ح ۲۹.)

(به ناگزیر برای غلام غیبتی است. گفته شد:

یا رسول اللّه: برای چه؟

فرمود:

از ترس مرگ.»

این لقب نیز مانند برخی دیگر از القاب، گاهی در معنای لغوی خود به کار می‌رفته و مقصود همان پسر بچه و جوان بوده است و گاهی به جهت شرایط حاکم بر [زمان] صدور روایت، از روی تقیّه این گونه گفته می‌شده و به عنوان لقب به کار رفته است.

غلام احمد خان

میرزا غلام احمد خان قادیانی (ت ۱۸۲۳ م – م ۱۹۰۸ م.)

موسس فرقه احمدیه یا قادیانیه شمرده می‌شود. وی اهل پنجاب پاکستان بود. پدرش از مخالفان سرسخت انگلیس به شمار می‌آمد و با زبان‌های فارسی اردو و عربی آشنایی داشت. غلام احمد در چهل سالگی ادعای مهدویّت کرد و جمعی از مردم پنجاب را پیرامون خویش گرد آورد. او در اصول با اعتقادات اسلامی موافق بود؛ ولی به جمع مسیحیت و مهدویّت اعتقاد داشت و خود را

مهدی موعود و مظهر عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌دانست! در نظر غلام احمد، حضرت عیسی علیه السلام پس از خاک سپاری از گور برون آمد و در کشمیر اقامت گزید و در ۱۲۰ سالگی در شهر سرینگر وفات یافت. غلام احمد خان جهاد با شمیر را حتی علیه دشمنان اسلام حرام می‌دانست و مسالمت و صلح را شعار خود می‌شمرد. بدین سبب طرفدار دولت بریتانیا گردید و به تدریج پیروانش در لاهور، ایالت پنجاب و ربوه فزونی یافتند. آن‌ها بیمارستان و مدرسه‌های بسیار پدید آوردند و با کارهای چنینی، شمار طرفداران خویش را فزونی بخشیدند! پس از مرگ غلام احمد خان، پیروانش به تدریج به فرقه‌های گوناگون تقسیم شدند.

(مدعیان مهدویّت، ص ۷۵، ملحقات ملل و نحل شهرستانی، آخر جلد دوم.)

غیبت (پنهان زیستی)

غیبت

با مراجعه به مجموعه‌های حدیثی روشن می‌شود که شمار بسیاری از روایات و احادیثی که درباره وجود گران مایه حضرت مهدی علیه السلام است و از خورشید جهان افروز او نوید دارد، از غیبت غم بار او نیز خبر می‌دهد و مسأله «غیبت» دراین روایات به روشنی بیان شده است.

«غیبت» در اصطلاح برای کسی استعمال می‌شود که مدتی در جایی حضور دارد و پس از آن در آن محل حاضر نمی‌شود و در فرهنگ «مهدویّت» به پنهان شدن حضرت مهدی علیه السلام از دیدگان مردم گفته می‌شود. غیبت را می‌توان در اینجا به سه معنا تفسیر کرد:

۱. آن حضرت در درون جوامع بشری زندگی نمی‌کند و در دسترس مردم نیست که به سان دیگر انسان‌های عادی هرکس خواست او را ببیند و آشنا و بیگانه و دوست و دشمن او را ملاقات کنند.

۲. حضرت مهدی علیه السلام در میان همین جامعه و همین انسان‌ها است؛ اما به قدرت خدا، هرگاه اراده کند از برابر چشم‌ها ناپدید می‌گردد و دیدگان مردم - با اینکه آن حضرت موجود و حاضر است - او را نمی‌بینند؛ همان گونه که موجودات دیگری چون فرشتگان، ارواح و جن را نمی‌بینند؛ با اینکه به نص قرآن شریف آنها در میان جامعه‌ها هستند و در این جهان موجودند. ممکن است این قدرت استتار و اختفا از برابر دیدگان را کرامتی از کرامت‌های حجّت خدا و ولی او امام مهدی علیه السلام بدانیم.

آن حضرت در پرتو این قدرت خدادادی، می‌تواند هرگاه اراده فرمود در برابر دیدگان، ظاهر و آشکار گردد و هرگاه خواست نهان و ناپدید شود. احتمال دیگر این است که:

آن حضرت با همان قدرت اعجاز، در دیدگان نظاره‌گر، به گونه‌ای تأثیر و تصرف نماید که آنان نتوانند جمال دل آرای او را بنگرند و این کار از اولیای الهی - که از سوی خدا دارای قدرت در جهان آفرینش هستند - بعید نیست. از قرآن کریم نیز می‌توان امکان استتار و اختفای انسان از برابر دیدگان را - چه به صورت کوتاه مدت یا دراز مدت - دریافت کرد.

(ر.ک: یس(۳۶)، آیه۹ و اسراء (۱۷) آیه۴۵.)

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«یَفْقِدُ النَّاسُ اِمامَهُمْ یَشْهَدُ المَوسِمَ فَیَراهُمْ وَ لا یَرَوْنَهُ»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۶۱، ح ۱۱۹؛ الکافی، ج ۱ ص ۳۳۷، ح ۶؛ الغیبهٔ، ص ۱۷۵ ح ۱۴.)

(مردم امام خویش را گم می‌کنند، پس آن امام در موسم حج حضور می‌یابد [و] مردم را می‌بیند، ولی مردم او را نمی‌بینند»

۳. معنای دیگر غیبت پنهان بودن حضرت از نگاه معرفتی انسان‌ها است، به این معنا که آن حضرت را می‌بینند ولی نمی‌شناسند. از این رو در روایات فراوانی آن حضرت به یوسف صدیق علیه السلام تشبیه شده که اگر چه بین مردم بود، ولی او را نمی‌شناختند. ناشناسی او به حدی رسید که حتی برادران او نیز، او را نشناختند.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«فَما تَنْكِرُ هذِهِ الاُمَّةُ اَنْ يَفْعَلَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ كَما فَعَلَ بِيوُسُفَ اَنْ يَمْشِيَ فى اَسْواقِهِم و يَطَأَ بُسُطَهُمْ حَتىّ يَأْذِنَ اللَّهُ فِى ذلِكَ لَهُ كَمااَذِنَ لِيوُسُفَ»

(الغيبة، ص ۱۴۱، ح ۲؛ الكافى، ج ۱، ص ۳۳۶ ح ۴.)

(خوی و شأن این امت چه چیز را انکار می‌کنند، که خدای عزوجل در یک زمانی با حجّت خود همان کند که با یوسف علیه السلام کرد.»

به این معنا که خداوند بین او و بین بندگان حجاب و پرده‌ای قرار می‌دهد که مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.

انواع غیبت

در روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام اشاره شده که غیبت حضرت مهدی علیه السلام به دو بخش کوتاه مدت و دراز مدت تقسیم می‌شود. (غیبت صغری) (غیبت کبری) زراره می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«اِنَّ لِلْقائِمِ غَيْبَتَينِ يَرْجِعُ فِى اِحداهُما وَ فِى الاُخْرى لا يُدرى اَيْنَ هُوَ يَشْهَدُ المَواسِمَ يَرى الناسَ وَ لا يَرْونَهُ.»

«همانا برای قائم دو غیبت است که در یکی از آنها [به خانواده‌اش] بر می‌گردد و در دیگری معلوم نیست کجاست هرسال در مناسک حج حاضر می‌گردد مردم را می‌بیند در حالی که مردم او را نمی‌بینند.»

(الغيبة، ص ۱۷۵، ح ۱۵.)

آن حضرت در روایتی به کوتاه و بلند بودن دو غیبت امام علیه السلام اشاره کرده است:

«لِلْقائِمِ غَيْبَتانِ اِحْداهُما قَصِيرَةٌ وَ الاُخْرى طَوِيلَةٌ الغَيْبَةُ الاُولَى لا يَعْلَمُ بِمَكانِهِ فِيها اِلاَّ خاصَّةُ شِيعَتِهِ وَ الاُخْرَى لا يَعْلَمُ بِمَكانِهِ فِيها اِلاَّ خَاصَّةُ مَواليهِ.»

«برای قائم دو غیبت است:

یکی از آنها کوتاه مدت و دیگری دراز مدت.»

(الكافى، ج ۱، ص ۳۴۰.)

فلسفه غیبت

بدون شک غیبت آخرین حجّت الهی، حضرت مهدی علیه السلام، پدیده‌ای است که به این صورت هرگز در تاریخ اتفاق نیفتاده و طبیعی است که ذهن جست و جو گر انسان، همواره این پرسش را مطرح کند که چرا چنین رخدادی به وجود آمده است؟!

در پاسخ به این پرسش به برخی از حکمت‌ها و علت‌های این رویداد، با استفاده از کلام معصومین علیه السلام اشاره می‌شود. در ابتدا گفتنی است که پنهان زیستی آخرین ذخیره الهی، به طور قطع از اسرار خداوندی است که پرنده اندیشه و فکر را توان پرواز تا آن قله رفیع نیست و اگر در این راه توفیقی رفیق گردد، به یمن انفاس قدسی مقربان درگاه حق ائمه معصومین علیهم السلام است که گاه گوشه‌ای از آن پرده رازها را به کناری زده، در حد ظرفیت مخاطب و فهم او، حقایقی را آشکار ساخته‌اند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حقیقت سرّ بودن این امر را چنین بیان فرموده است:

«یا جابِرُ!

اِنَّ هَذا الاَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطوِیٌ عَنْ عِبادِ اللَّهِ، فَاِیّاکَ وَ الشَّکَّ؛ فَاِنَّ الشَّکَّ فِی اللَّهِ کُفْرٌ.»

«ای جابر!

همانا این امر؛ امری است از امر خداوندی و سِرّی است از سِرّ خدا که بر بندگان او پوشیده است. پس بر حذر باش که دچار تردید نشوی. همانا شک درباره خدا کفر است.»

(شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۲۸۷.)

امام صادق علیه السلام این حقیقت را چنین تبیین فرموده‌اند:

«این امر، امری از امر خدا و سرّی از سرّ خدا و غیبی از غیب خدا است و زمانی که می‌دانیم خداوند بزرگ مرتبه حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است؛ گرچه علت آن کارها بر ما روشن نباشد.»

(شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱ ص ۲۴۵.)

اینک با استفاده از روایات معصومین علیه السلام برخی از دلایل غیبت امام زمان علیه السلام را بیان می‌کنیم.

حفظ جان امام زمان

نخستین فلسفه، حفظ جان حضرت مهدی علیه السلام به وسیله زندگانی مخفیانه است و خداوند با پنهان ساختن آن حضرت، ایشان را از شرّ دشمنان حفظ کرد.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«اِنَّ لِلْقائِمِ غَیْبَةً قَبْلَ اَنْ یَقُومَ اِنَّهُ یَخافُ (وَ اَوْمَأَ اِلی بَطْنِهِ یَعنی القَتْل.»

«همانا برای قائم قبل از آنکه قیام فرماید غیبتی است؛ چرا که در هراس است (و حضرت اشاره به شکم خود کرد، یعنی بیم کشته شدن دارد).»

(الکافی، ص ۳۴۰؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۳۲۹؛ کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۳۴۲.)

البته این نه به آن معناست که آن حضرت از شهادت و کشته شدن در راه خدا هراس دارد؛ بلکه آن حضرت چون آخرین ذخیره الهی در زمین است و آن حاکمیت فراگیر و جهانی که در تمامی ادیان وعده داده شده، تنها به دست او تحقق می‌یابد؛ بنابراین بر خداوند است که به هر وسیله ممکن، او را تا روز موعود حفاظت نماید و حکمت الهی نیز بر پنهان زیستی او تعلق گرفته است و این پنهان زیستی با ویژگی‌های خاصّ خود، در مورد برخی از پیامبران - هنگامی که بر جان خویش بیم داشتند - اتفاق افتاده بود که می‌توان به مخفی شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام هجرت در غار اشاره نمود.

امتحان و آزمایش انسان‌ها

یکی دیگر از حکمت‌های الهی در غیبت حضرت مهدی علیه السلام امتحان و آزمایش مردم است. از آنجایی که این نوع آزمایش به دلیل عدم حضور ظاهری امام، بسیار مشکل و طاقت فرسا است، در تکامل انسان‌ها نقش بسیار مهمی دارد و با این آزمایش سره از ناسره جدا شده، یاران راستین حق مشخص می‌گردند. پیشوای هفتم شیعیان امام کاظم علیه السلام فرموده است:

«إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِی أَدْیَانِکُمْ لا یُزِیلُکُمْ عَنْهَا أَحَدٌ یَا بُنَیَّ إِنَّهُ لا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَیْبَةٍ حَتَّی یَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ کَانَ یَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِیَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ.»

«هنگامی که پنجمین فرزند از امام هفتم ناپدید شود؛ پس خدا را خدا را [مواظب باشید] در دینتان! شما را احدی از آن دور نسازد. فرزندم!

صاحب این امر ناگزیر از غیبتی خواهد بود، تا کسی که به این امر قائل است از آن باز گردد. همانا آن آزمایشی از جانب خدا است که خداوند خلق خود را به آن وسیله می‌آزماید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۴؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۱۶۶؛ الغیبهٔ، ص ۱۵۴، ح ۱۱.)

روشن است کسانی در این امتحان بزرگ سربلند خواهند بود که دارای مرتبه والایی از ایمان و عمل صالح باشند و کسانی که دراین امور دچار نقصان باشند، بیشتر در معرض لغزش و سقوط هستند.

امام صادق علیه السلام تبلور این حقیقت را چنین بیان کرده است:

«و این گونه است که غیبت قائم علیه السلام طولانی خواهد بود تا اینکه حق محض آشکار گردد و ایمان از کدورت‌ها [و پیرایه‌ها] صاف و زلال گردد و این [آشکار شدن] با بازگشت افرادی که دارای طینت ناپاکی هستند از پیروان ظاهری اهل بیت علیهم السلام؛ یعنی، همان‌ها که ترس نفاق بر آنها می‌رود صورت می‌گیرد.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۷۰، کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۳۵۵.)

آزادگی از بیعت دیگران

مضمون برخی از روایات این است که آن حضرت با غیبت خود ناچار از بیعت با طاغوت‌های زمان نمی‌شود. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«اِنَّ القائِمَ مِنَّا اذا قامَ لَمْ تَکُنْ لِاَحَدٍ فِی عُنُقِهِ بَیعَهٌ فَلِذلکَ تُخفی وِلادَتُهُ وَ یَغیبُ شَخْصُهُ»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج۱، ص ۳۰۳؛ امین الاسلام طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۲۶.)

(همانا قائم از ما اهل بیت، هنگامی که قیام می‌کند، بیعت احدی بر گردن او نیست و به همین علت است که ولادتش مخفی نگه داشته می‌شود و شخص او غایب است.» همین معنا در کلامی از پیشوای دوم - آن هنگام که به جهت مصالح اسلام و مسلمین تن به مصالحه با معاویه داد و مردم زبان به ملامت حضرتش گشودند - انعکاس یافت:

«آیا ندانستید که هیچ یک از ما ائمه نیست، مگر اینکه بیعت با ستمگری بر گردن او قرار می‌گیرد؛ به جز قائم که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌گزارد پس به درستی که خداوند - تبارک و تعالی - ولادتش را مخفی و شخصش را پنهان می‌سازد تا هنگامی که قیام می‌کند، بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد.»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۳۱۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.)

حضرت مهدی علیه السلام در توقیعی شریف در پاسخ به برخی پرسش‌ها می‌فرماید:

...«وَ اَمّا عِلَّهُ الغَیْبَهِ فَاِنَّ اللّهَ یَقُولُ:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ اَشْیاءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤکُم»

اِنَّهُ لَمْ یَکُنْ اَحَدٌ مِنْ آبائی عَلَیهِمُ السَّلامُ اِلاّ وَ قَدْ وَقَعَتْ فی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ لِطاغِیَهِ زَمانِهِ وَ اِنّی اَخرُجُ حینَ اَخْرُجُ وَ لا بَیْعَهَ لِاَحَدٍ مِنَ الطَّواغیتِ فی عُنُقی»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۹۰، کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴.)

(در خصوص علت غیبت [سؤال کرده بودید] خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«ای اهل ایمان از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما روشن شود، ناراحت می‌شوید»

(مائده، آیه ۱۰۱.)

بدانید که هرکدام از پدران من بیعت یکی از طاغوت‌های زمان خویش را برگردن داشتند؛ ولی من وقتی قیام می‌کنم، بیعت هیچ یک از گردنکشان و طاغوت‌های زمان را بر گردن ندارم.»

غیبت صغری

غیبت صغری

«غیبت صغری» عبارت است از پنهان زیستی کوتاه مدت حضرت مهدی علیه السلام. آغاز این غیبت را برخی از همان ابتدای ولادت دانسته‌اند؛ (الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۰.)

با این حساب مدت آن ۷۴ سال می‌شود.

برخی نیز شروع آن را از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام دانسته‌اند؛ بنابراین پنج سال از مدت مذکور کاسته می‌شود.

البته نظریه دوم مؤیدات بیشتری دارد.

(ر.ک: کتاب الغیبة، ص ۱۵۹، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، الغیبة، ص ۱۴۹.)

واقعیت این است که غیبت کوتاه مدت حضرت مهدی علیه السلام، نوعی آماده سازی برای غیبت طولانی بود و غیبت طولانی هم مقدمه ظهور و حضور تمام عیار آن حضرت در جامعه انسانی. غیبت صغری حالت میانه‌ای بود، میان غیبت کبری و عصر ظهور؛ با این توضیح که:

در غیبت کبری رابطه گسترده و کامل امت با امام راستین و معصوم خویش گسسته است و در عصر ظهور، این رابطه به طور کامل برقرار می گردد. اما در غیبت صغری نه آن است و نه این، بلکه شرایط و وضعیت میانه‌ای حاکم است. بنابراین برخی از ویژگی‌های غیبت صغری از این قرار است:

۱. زمان غیبت صغری محدود بوده از نظر زمانی ۶۹ سال طول کشید و به دلیل کوتاه بودن مدت آن «غیبت صغری» نامیده شد، به خلاف غیبت کبری که غیر از خدا کسی از مدت آن اطلاعی ندارد.

۲. در دوران غیبت صغری پنهان زیستی امام علیه السلام همه جانبه و عمومی نبود.

امام اگرچه از نظرها پنهان بود؛ لیکن این غیبت و پنهانی همگانی نبود؛ بلکه کسانی مانند نواب خاصّ و برخی از وکلای آن حضرت، می‌توانستند با آن حضرت در تماس باشند و سؤالات و نامه‌های مردم را خدمت امام ببرند و پاسخ او را به مردم برسانند. اما در غیبت کبری امام علیه السلام به طور کلی از نگاه‌ها پنهان است و باب مکاتبه و نامه‌نگاری بسته است، یعنی، بنای غیبت کبری و اقتضای آن این است که:

حضرت دیده نشود.

البته این بدان معنا نیست که امکان ندارد دیده شود؛ بلکه ممکن است برخی افراد، حضرت را ببینند.

۳. در غیبت صغری، حضرت چهار نماینده داشت که آنها را به صورت معیّن و مشخص انتخاب و تعیین کرده بود. آنان موظف بودند بین امام علیه السلام و مردم ارتباط برقرار کنند. اقامتگاه و مکان حضرت را نیز می‌دانستند؛ ولی در غیبت کبری چنین نیست.

۴. در غیبت صغری ممکن بود کسی او را ببیند و بشناسد؛ ولی در غیبت کبری کسی او را نمی‌بیند واگر ببیند نمی‌شناسد.

فلسفه غیبت صغری

غیبت صغری مرحله اوّل امامت حضرت مهدی علیه السلام بوده است. از ابتدا چنین مقدر بوده که آن حضرت پس از رسیدن به امامت، بایستی بلافاصله از دید عمومی پنهان شود و در ظاهر از آنچه در جامعه رخ می‌دهد، فاصله بگیرد؛ هر چند در واقع او از نزدیک همه وقایع را احساس و ادراک می کند. باید توجه داشت که اگر آن غیبت، یکباره رخ می‌نمود ضربه سنگینی به پایگاه‌های مردمی و طرفداران امامت وارد می‌شد؛ زیرا مردم قبل از آن با امام خود ارتباط داشتند، در مشکلات به او رجوع می کردند و اگر

ناگهان امام غایب می‌شد و مردم احساس می‌کردند که دیگر دسترسی به رهبر فکری و معنوی خود ندارند، ممکن بود - همه چیز از دست برود و آن جمع به تفرقه دچار شوند! بنابراین لازم بود که برای «غیبت تامه» زمینه سازی شود تا مردم به تدریج با آن خو بگیرند و خود را بر اساس آن بسازند. با غیبت صغری در واقع این زمینه سازی صورت گرفت، در این زمان امام مهدی علیه السلام از دیده‌ها پنهان بود؛ ولی ایشان از طریق نمایندگان، وکیلان و یاران مورد وثوق با شیعیان خود ارتباط داشتند.

(رهبری بر فراز قرون، ص ۱۰۱.)

ولی رفته رفته با به وجود آمدن آمادگی - پس از گذشت مدت ۶۹ سال - به دستور خداوند آن حضرت در پرده پنهان زیستی تمام و کامل قرار گرفتند.

غیبت کبری (تامه)

«غیبت کبری (غیبت تامه) با به پایان رسیدن غیبت صغری در سال ۳۲۹ ه و رحلت چهارمین سفیر امام علیه السلام آغاز شد و تا امروز نیز ادامه دارد و تا فرا رسیدن روز ظهور آن حضرت ادامه خواهد یافت. از جمله ویژگی‌های این غیبت عبارت است از:

۱. مدت غیبت کبری طولانی و پایان آن نامشخص است.

۲. ارتباط کلی با امام زمان علیه السلام قطع است؛ به گونه‌ای که ارتباط موجود در زمان غیبت صغری در این دوران وجود نخواهد داشت.

۳. نیابت در این دوران به صورت عام است. بر خلاف دوران غیبت صغری که ارتباط مردم با آن حضرت از طریق نواب خاصّ صورت می‌گرفت، در این دوران دیگر سفارت و نیابت خاصّ وجود ندارد و تنها مرجع مردم نایبان عام آن حضرت هستند که با ملاک‌هایی که در روایات ذکر شده، قابل تشخیص است. در این دوران مجتهدان جامع شرایط به عنوان نایب عام، وظیفه اداره جامعه را بر عهده دارند.

۴. حاکمیت ظلم و جور در زمین فراگیر می‌شود.

۵. امتحانات الهی شدیدتر می‌شود. لغزشگاه‌های این نوع غیبت به مراتب از نوع کوتاه، بیشتر است و انسان‌های زیادی در این دوره به گمراهی خواهند افتاد و امتحانات سختی را پشت سر خواهند گذاشت.

امام علی علیه السلام فرمود:

«لِلقائِمِ مِنّا غَیْبَةٌ اَمَدُها طَویلٌ، کَاَنّی بِالشِّیعَةِ یَجُولُونَ جَوَلانَ النَّعَمِ فی غَیبَتِهِ، یَطلُبُونَ المَرْعی فَلا یَجِدوُنَهُ، اَلا فَمَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلی دِینِهِ وَ لَمْ یَقْسُ قَلبُهُ لِطُولِ اَمَدِ غَیبَةِ اِمامِهِ فَهُوَ مَعی فی دَرَجَتی یَوْمَ القِیامَةِ»...

(کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۴.)

(قائم ما را غیبتی است که زمانش طولانی خواهد بود. گویی شیعه را می‌بینم که در زمان غیبت او، به این سو و آن سو می‌روند. همانند گوسفندانی که چوپان خویش را گم کرده باشند؛ به دنبال چراگاه می‌روند و آن را نمی‌یابد. بدانید هر کس که در زمان غیبت او، بر دین خویش ثابت قدم بماند و در طول مدت ناپیدایی قائم ما سنگدل نشده باشد، در بهشت با من و در درجه من خواهد بود.»

الغیبة

اگرچه برخی از این کتاب به عنوان کتاب الغیبة یاد کرده‌اند ولی ما برای پرهیز از اشتباه با کتاب الغیبة طوسی طبق قول مشهور فقط از آن با عنوان «الغیبة» یاد می‌کنیم. کتاب ارزشمند «الغیبة» به وسیله ابوعبداللّه، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، مشهور به

ابن ابی زینب (از راویان بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری) نگاشته شده است. موضوع کتاب، روایات غیبت امام زمان علیه السلام است که از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است. همچنین خصوصیات آن حضرت و عصر ظهور و ویژگیهای آن دوران بیان شده است. مؤلف محترم در آغاز کتاب، درباره انگیزه نگارش آن می‌نویسد:

من در جامعه می‌دیدم شیعیان و علاقه‌مندان به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله به گروه‌های مختلفی تقسیم شده و نسبت به امام زمان علیه السلام و ولی امر و حجّت پروردگار، سرگردان گشته‌اند. پس از بررسی، دلیل آن را غیبت آن حضرت یافتم، چنان که رسول خدا و حضرت علی و ائمه معصومین علیهم السلام نیز به آن اشاره کرده‌اند. لذا به یاری خداوند، بر آن شدم تا روایاتی که مشایخ بزرگ روایی از امیر مؤمنان و ائمه معصومین علیهم السلام درباره غیبت امام عصر علیه السلام روایت کرده‌اند، جمع آوری نمایم. بسیاری از روایاتی که هم اکنون در اختیار من است، علمای اهل تسنن نیز آنها را روایت کرده‌اند.

البته روایات آنان در این باره، بسیار گسترده‌تر از روایاتی است که هم اکنون در اختیار من است.» مؤلف این کتاب، در سال ۳۴۲ ه، در اوایل غیبت کبری، در شهر حلب، این اثر ارزنده را به نگارش در آورده است.

این کتاب به وسیله ابوالحسین محمد بن علی شجاعی کاتب از آغاز تا پایان بر مؤلف آن، محمد بن ابراهیم قرائت شده و مؤلف نیز اجازه روایت آن را به وی داده است. دیگر راویان نیز در نزد شجاعی قرائت می‌کردند، پس فرزند او، حسین بن محمد شجاعی نسخه قرائت شده در نزد مؤلف و دیگر کتاب‌های پدرش را در اختیار نجاشی (از مشایخ بزرگ) قرار داد و از این طریق کتاب به دست ما رسیده است. کتاب مزبور شامل ۴۷۸ روایت در ۲۶ باب است. از جمله موضوعات کتاب «الغیبهٔ» می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

وجوب حفظ اسرار آل محمد علیهم السلام، الهی بودن مسأله امامت، تعداد ائمه علیهم السلام، کسی که به دروغ ادعای امامت کند، روایات درباره غیبت امام زمان علیه السلام، درباره صبر و انتظار فرج، درباره امتحان، صفات امام منتظر علیه السلام، صفات لشکر آن حضرت و ... این کتاب تاکنون ده‌ها بار به زیور طبع آراسته شده و ترجمه‌های متعددی از آن صورت گرفته است.

حرف «ف»

فترت

«فترت» در اصطلاح دینی به مدت زمان بین دو پیامبر گفته می‌شود.

(لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۷۴.)

این کلمه تنها یک بار در قرآن کریم آمده و به فاصله زمانی بین حضرت عیسی علیه السلام و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اشاره کرده است. در سوره «مائده» آیه ۱۹ می‌خوانیم:

«یا اَهْلَ الکِتابِ قَدْ جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم عَلی فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ اَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشیرٍ وَ لا نَذیرٍ فَقَد جاءَکُم بَشیرٌ وَ نَذیرٌ وَ اللَّهُ عَلی کُلِ شَیءٍ قَدیرٌ»

(سوره مائده (۵)، آیه ۱۹.)

(ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان [حقایق را] برای شما بیان می‌کند، تا مبادا [روز قیامت بگویید:

«برای ما بشارتگر و هشدار دهنده‌ای نیامد پس قطعاً برای شما بشارتگر و هشدار دهنده‌ای آمده است و خدا بر هر چیزی تواناست.»

در مباحث مهدویّت، در اغلب روایات به مدت زمان پنهان زیستی حضرت مهدی علیه السلام، غیبت تعبیر شده؛ اما در پاره‌ای از

سخنان معصومین علیهم السلام از این دوران به عنوان «فترت» نیز یاد شده است.

ابو حمزه گوید:

«خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم:

صاحب‌الامر شمایید؟

فرمود:

نه.

گفتم:

پسر شما است؟

فرمود:

نه.

گفتم:

پسر پسر شما است؟

فرمود:

نه.

گفتم:

پسر پسر پسر شما است؟

فرمود:

نه.

گفتم:

پس او کیست؟

فرمود:

همان کسی است که زمین را پر از عدالت کند؛ چنانکه پر از ستم و جور شده باشد، او در زمان فترت (پیدا نبودن امامان) بیاید، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان فترت (پیدا نبودن رسولان) مبعوث شد.»

(الکافی، ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۲۱.)

یکی دیگر از روایاتی که اشاره به دوران «فترت» حضرت مهدی علیه السلام نموده، حدیث علی بن حارث بن مغیره است. وی از پدر خویش روایت کرده است:

«به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

آیا فترتی خواهد بود که در آن مسلمانان امام خویش را نشناسند؟

فرمود:

چنین گفته می‌شود.

عرض کردم:

پس ما چه کنیم؟

فرمود:

چون چنین شود، به همان امر نخستین بیاویزید و همان را که بر آنید، به دست داشته باشید تا آخر کار بر شما روشن گردد.»

(الغیبهٔ، ص ۲۲۸، ح ۲.)

در روایتی دیگر نیز وقتی امام صادق علیه السلام به غیبت صالح پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند، چنین می‌فرماید:

«اَللَّهُ اَعْدَلُ مِنْ اَنْ یَتْرُکَ الاَرْضَ بِلا عالِمٍ یَدُلُّ عَلَی اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ و لَقَدْ مَکَثَ القَوْمُ بَعْدَ خُرُوجِ صالِحٍ سَبْعَهَ اَیَّامٍ عَلی فَتْرَهٍ لا یَعرِفُونَ اِماماً، غَیرَ اَنَّهُمْ عَلی ما فی اَیْدیهِمْ مِنْ دینِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ، کَلِمَتُهُمْ واحِدَهٌ، فَلَمّا ظَهَرَ صالِحٌ علیه السلام اِجْتَمَعُوا عَلَیهِ وَ اِنَّما مَثَلُ القائِمِ علیه السلام مَثَلُ صالِحٍ»

(کمال‌الدین، ج ۱، باب ۳، ح ۱.)

...(خدا عادل‌تر از آن است که زمین را بدون عالم گذارد تا مردم را به خدای تعالی راهبری کند. آن قوم بعد از خروج صالح، تنها هفت روز در حال فترت (بلاتکلیفی) به سر بردند که امامی را نمی‌شناختند؛ ولی آنها به همان دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می‌کردند و با هم متحد بودند و چون صالح علیه السلام ظاهر شد، دور او جمع شدند و همانا مثل قائم علیه السلام، مثل صالح علیه السلام است.»

فراگیر شدن ظلم و جور

«فراگیر شدن ظلم و جور»، از نشانه‌های معروف ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

این نشانه در روایات بسیار، به چشم می‌خورد. در بعضی به همین عنوان کلی، مورد اشاره قرار گرفته؛ چنانکه در روایت معروفی – با سندهای گوناگون – آمده است:

«یَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الاَرضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً.»

(همان، ج ۱، ص ۲۸۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸ و)...

«خداوند به وسیله ظهور مهدی علیه السلام زمین را پر از عدل و داد می‌سازد، پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد.» گفتنی است در اینجا سخن از زیاد شدن ظلم و جور و گناه و کم شدن افراد صالح است؛ نه اینکه همه مردم کافر شوند، یا افراد صالح اصلا وجود نداشته باشد! در همان زمان، که همه جا را تباهی فراگرفته و ابرهای تیره گناه سایه افکنده، باید افراد پاکباخته، متعهد و صالح، زمینه قیام آن حضرت را آماده سازند و در حمایت از آن منجی بزرگ به جهاد برخیزند.

در روایات – در حالی که از زیاد شدن ستم، به عنوان نشانه ظهور یاد شد – به این نکته نیز اشاره شده که جامعه منتظر مهدی علیه السلام، باید در به پا داشتن ارزش‌ها و مبارزه با ضد ارزش‌ها، تلاش جدّی کرده، به تهذیب نفس بپردازند و...

فرید

«فرید» در لغت به معنای (تک) است. در روایات به عنوان یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام به کار رفته است.

اصبغ بن نباته گوید:

«از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

صاحب این امر شرید (آواره)، طرید (رانده)، فرید (تک) و وحید (تنها) است.

(کمال‌الدین، ج ۱، باب ۲۶، ح ۱۳.)

حرف «ق»

قائم

با مراجعه به روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام، می‌توان با صراحت تمام گفت:

هیچ لقبی به اندازه لقب «قائم» برای آن حضرت استعمال نشده است. گویا از آنجایی که قیام حضرت مهدی علیه السلام، درخشان‌ترین فصل حیات آن حضرت است؛ اتصاف به این صفت و لقب همواره در کلام معصومین علیهم السلام مورد تصریح قرار گرفته است. بنابراین مهمترین علت نامیدن آن حضرت به «قائم»، آن است که وی در برابر اوضاع سیاسی و انحرافات دینی و اجتماعی، بزرگ‌ترین قیام تاریخ انسانی را رهبری خواهد کرد.

(الارشاد، ص ۷۰۴، ح ۲.)

البته می‌توان تمامی ائمه علیهم السلام را قائم دانست؛ اما ویژگی‌های قیام امام مهدی علیه السلام، آن حضرت را از دیگر امامان علیهم السلام ممتاز ساخته است. درباره وجه قائم نامیدن حضرت مهدی علیه السلام به روایات زیر نیز می‌توان اشاره کرد:

ابوحمزه ثمالی می‌گوید:

«از امام باقر علیه السلام سؤال کردم ای فرزند رسول خدا!

آیا همه شما قائم [و به پا دارنده] حق نیستید؟

فرمود:

بلی.

عرض کردم:

چرا حضرت مهدی علیه السلام را قائم نامیده‌اند؟

فرمود:

هنگامی که جد من حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام شهید شد، ملائکه به درگاه خداوند ضجه و ناله نمودند و نزد پروردگار شکایت کردند [... تا آنکه فرمود] پس خدای عزوجل امامان از فرزندان حسین علیه السلام را به آنان نشان داد و ملائکه از دیدن آنها خوشحال شدند. در آن هنگام دیدند که یکی از ایشان در حال قیام است و نماز می‌خواند. پس خداوند عزوجل فرمود:

به وسیله این قائم از آنان (قاتلان حسین) انتقام خواهم گرفت.»

(دلائل الامامهٔ، ص ۲۳۹.)

از امام جواد علیه السلام پرسیده شد:

چرا او را قائم نامند؟

فرمود:

«لِاَنَّهُ یَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِکْرِهِ وَ اِرْتِدادِ اَکْثَرِ القائِلینَ بِاِمامَتِهِ

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳.)

(چون پس از آن قیام کند که از یادها رفته است و بیشتر معتقدان به امامتش برگشته‌اند.»

اگرچه در پاره‌ای از موارد لقب «قائم» به تنهایی به کار رفته؛ ولی در بعضی از موارد، به کلماتی دیگر اضافه شده که هر کدام گویای معنایی خاصّ است.

۱. قیام کننده از فرزندانم (القائِمُ مِنْ وُلْدی) برخی از معصومین علیهم السلام اصرار داشته‌اند که آن قیام کننده را، از فرزندان خود معرفی کنند تا کسانی که‌از غیر ائمه علیهم السلام خود را قائم معرفی می‌کنند، رسوا شوند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ اَنْکَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدی فِی زَمانِ غَیْبَتِهِ فَماتَ فَقَد ماتَ میتَةً جاهِلیَّةً»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، باب ۳۹، ح ۱۲.)

(کسی که قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش انکار کند به مرگ جاهلی مرده است.» امام صادق علیه السلام فرمود:

«اَلقائِمُ مِنْ وُلدی یَعْمُرُ عُمْرَ خَلیلِ الرَّحْمنِ»...

(دلائل الامامهٔ، ص ۲۵۸؛ الغیبهٔ، ص ۱۸۹، ح ۴۴.)

(قائم از فرزندان من عمر می‌کند، عمر خلیل الرحمان را»...

۲. قائم آنان (قائِمُهُم) اغلب در کلام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آنگاه که ائمه علیهم السلام را معرفی می‌کند و سخن از حضرت مهدی علیه السلام به میان می‌آورد - از آن حضرت با بیان قیام کننده آنان (اهل بیت علیهم السلام) یاد می‌فرماید.

آن حضرت خطاب به حسین بن علی علیه السلام فرمود:

«تو آقا فرزند آقا هستی. تو امام فرزند امام، حجّت فرزند حجّت و پدر حجّت‌های نه گانه هستی که نهمین آنان قائم ایشان است.

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۲، ح ۱۷.)

گویا پیامبر صلی الله علیه و آله تنها قیام کننده فرزندان امام حسین علیه السلام را آخرین ایشان معرفی کرده و تنها قیام کننده راستین را از فرزندان امام حسین علیه السلام دانسته است.

۳. قیام کننده برای حق از ما (قائِمٌ لِلْحَقِ مِنَّا) رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی فرمود:

«قیامت بر پا نمی‌شود، مگر اینکه قیام کننده‌ای برای حق از ما (اهل بیت) قیام نماید.»

(همان، ج ۲، ص ۵۹، ح ۲۳۰.)

از حدیث فوق به دست می‌آید که تنها قیام برای اقامه حق مطلوب است و نیز قیامی که به تمامی صالحان وعده داده شده، تنها به وسیله فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تحقّق خواهد یافت.

۴. قائم ما اهل بیت (قائِمُنااَهْلَ البَیْتِ) امام باقر علیه السلام فرمود:

«بهترین لباس هر زمان، لباس اهل آن زمان است، مگر اینکه قائم ما اهل بیت آنگاه که قیام کند لباس علی علیه السلام را بر تن خواهد کرد و بر روش او حکومت خواهد نمود.»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱.)

۵. قیام کننده از آل محمد (قائِمُ آلِ محمد صلی الله علیه و آله) امام رضا علیه السلام فرمود:

«تَمامُ الاَمْرِ بِقائِمِ آلِ محمد صلی الله علیه و آله.»

(شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۳۲، ح ۱.)

(تمام امر به دست قائم آل محمد است.»

قتل نفس زکیه

«نفس زکیّه» یعنی، فرد بی‌گناه، پاک، کسی که قتلی انجام نداده است و جرمی ندارد. در داستان حضرت موسی علیه السلام وقتی شخصی برخورد او را می‌بیند در اعتراض به کار وی می‌گوید:

«اَقَتَلْتَ نَفْساً زَکیَّةً بِغَیْرِ نَفْسٍ.»

(کهف (۱۸)، آیه ۷۴.)

(آیا جان پاکی را بی آن که قتلی انجام داده باشد، می‌کشی؟»

گویا در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام درگیر و دار مبارزات زمینه ساز انقلاب مهدی علیه السلام، فردی پاکباخته و مخلص، در راه امام علیه السلام می‌کوشد و مظلومانه به قتل می‌رسد.

این رخداد عظیم، طبق بیان روایات بین رکن و مقام - در بهترین مکان‌های زمین - اتفاق می‌افتد.

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶.)

فرد یاد شده از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام است که در روایات، گاهی از او به عنوان «نفس زکیّه» و «سید حسنی» یاد شده است.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۴۴۵، ح ۴۴۰.)

قتل نفس زکیّه، از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است و هر چند در منابع اهل سنّت نامی از آن برده نشده، ولی در منابع شیعه، روایات آن فراوان و بلکه متواتر است.

(الخصال، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۸۲؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۴۳۵، ح ۴۲۵؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳؛ منتخب الاثر، ص ۴۵۹.)

از این رو، در اصل تحقق چنین حادثه‌ای - به عنوان علامت ظهور - شکی نیست؛ هر چند اثبات جزئیات آن و نیز زمان و مکان تحقق آن و ویژگی‌های مقتول، مشکل است.

برخی احتمال داده‌اند:

مراد از نفس زکیّه، محمد بن عبداللّه بن حسن، معروف به نفس زکیّه است که در زمان امام صادق علیه السلام در منطقه «احجار زیت» در نزدیکی مدینه کشته شد.

این احتمال درست نیست، به چند دلیل:

۱. لازمه‌اش این است که پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام؛ بلکه پیش از آن که امامان از آن خبر دهند، این نشانه رخ داده باشد.

۲. در روایات تصریح شده که «نفس زکیّه»، بین رکن و مقام کشته می‌شود و حال آنکه محمد بن عبداللّه بن حسن در منطقه «احجار زیت» (در نزدیکی مدینه) کشته شده است.

۳. همان گونه که در روایات اشاره شده قتل نفس زکیّه از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است؛ حال آنکه محمد بن عبداللّه، سال‌ها پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام به قتل رسیده است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«لَیْسَ بَیْنَ قِیامِ قائِمِ آلِ محمد وَ بَیْنَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّکِیَّهِ اِلّا خَمْسَ عَشَرَهَ لَیلَهً.»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۴؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۴۴۵، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۴۹.)

(بین ظهور مهدی علیه السلام و کشته شدن نفس زکیّه، بیش از پانزده شبانه روز فاصله نیست.»

محمد بن عبداللّه بن حسن، معروف به نفس زکیّه، در زمان امام صادق علیه السلام و در سال ۱۴۵ ه. ق به قتل رسیده و از آن هنگام تا به حال، بیش از ده قرن می‌گذرد و نمی‌تواند علامت متصل به ظهور باشد.

به نظر می‌رسد، اموری چون همنامی وی و پدرش با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدر گرامی ایشان، شباهت ظاهری، بودن وی از خاندان شریف و بزرگوار امام حسن مجتبی علیه السلام وجود برخی نشانه‌ها (چون داشتن خالی سیاه بر روی کتف راست)، قیام وی در شرایط سخت و در اوج خشونت بنی امیه و از همه مهم‌تر، شیطنت‌ها و تحریف‌های بنی عباس، سبب گشته بود که مردم به اشتباه بیفتند و گروهی او را مهدی تصور کنند!

علاوه بر این، از بعضی قرینه‌ها استفاده می‌شود که خود «نفس زکیّه» و پدرش عبداللّه محض، - که شیخ بنی‌هاشم در آن عصر به شمار می‌رفت - و نیز برادرش ابراهیم، به ایجاد و تقویت این شبهه در بین مردم دامن می‌زدند و چنین وانمود می‌کردند، گویا مهدی ایشان، همان مهدی موعود است. آنان می‌خواستند از این راه، در رسیدن به قدرت و پیروزی انقلاب خویش و در هم شکستن بنی امیه کمک بگیرند.

امام صادق علیه السلام در همان هنگام، آنان را از این کار بازداشت.

(بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۱.)

قم

«قم» یکی از شهرهای مشهور ایران است که در طول تاریخ شیعه، همواره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. از آنجایی که در همان اوایل سلطه اعراب بر این شهر، دوستان و محبان اهل بیت علیهم السلام بدانجا مهاجرت کردند؛ سنگ نخستین اعتقاد مردمان آن، شیعی نهاده شد.

این شهر رفته رفته به عنوان یکی از پایگاه‌های شناخته شده ترویج فرهنگ شیعی در تاریخ ثبت شده است. به دنبال آن با تأسیس حلقه‌ها و مراکز علمی، این شهر به عنوان مرکز بسیار مهم نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام ایفای نقش نموده ا ست. کما اینکه امروزه به عنوان عاصمه جهان تشیّع، علم و دانش و معارف از آن به تمام جهان نور افشانی می‌کند که مراجع و دانشمندان بزرگ جهان اسلام، از اینجا فیوضات وجودی خویش را به مشتاقان در سراسر گیتی می‌دهند. آنچه که این شهر را در فرهنگ «مهدویّت» از برجستگی خاصی برخوردار کرده.

روایاتی از معصومین علیهم السلام است که این شهر و اهالی آن را با موضوعات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام پیوند زده است. برخی روایات، تصریح دارد که فلسفه نام گذاری این شهر مقدس به قم، مناسب با نام حضرت مهدی علیه السلام (قائم به حق) است و مناسب با قیام و به پا خاستن اهل قم و منطقه جغرافیایی آن شهر، در زمینه سازی و یاری نمودنِ آن حضرت است.

عفّان بصری روایت کرده است:

«امام صادق علیه السلام به من فرمود:

آیا می‌دانی از چه رو این شهر را «قم» می‌نامند؟

عرض کردم:

خدا و رسولش آگاه‌ترند؛ فرمود:

«اِنَّما سُمِّیَ قُمْ لِاَنَّ اَهْلَهُ یَجْتَمِعُونَ مَعَ قائِمِ آلِ محمد صلی الله علیه و آله وَ یَقُومُونَ مَعَهُ وَ یَسْتَقیمُونَ عَلَیهِ وَ یَنْصُرُونَهُ»

(بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۳۸.)

(همانا قم نام گذاری شده برای اینکه اهل قم، اطراف قائم گرد آمده و با وی قیام می‌نمایند و کنار او ثابت قدم مانده و او را یاری می‌کنند.» ظاهر برخی روایات این است که امامان علیهم السلام نسبت به شهر قم، عنایت خاصی داشته و مفهومی را برتر و وسیع‌تر از یک شهر و توابع آن، به این شهر بخشیده‌اند. از این رو نام این شهر را به معنای خط و روش و اسلوب قم، نسبت به ولایت اهل بیت علیهم السلام و قیام آنان با مهدی آل پیامبر صلی الله علیه و آله به کار برده‌اند. در روایتی آمده است:

«عده‌ای از بزرگان ری به حضور امام صادق علیه السلام رسیدند و عرض کردند:

ما از اهل ری هستیم که خدمت رسیده‌ایم، حضرت فرمود:

خوش آمدند برادران قمی ما.

سپس عرض کردند:

ما اهل ری هستیم!

حضرت فرمود:

خوش آمدند برادران قمی ما. باز عرض کردند:

ما اهل ری هستیم!

حضرت فرمود:

خوش آمدند برادران قمی ما. مجدداً عرض کردند، ما اهالی ری هستیم، امام نیز کلام اوّل خود را تکرار کرد. آنان گفته خود را چند بار یادآور شدند، امام نیز مانند اوّل آنان را پاسخ داد و چنین فرمود:

خداوند دارای حرمی است که عبارت است از مکه مکرمه و پیامبر صلی الله علیه و آله دارای حرمی است و آن مدینه منوره است و امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی دارد که کوفه است. ما اهل بیت نیز دارای حرمی هستیم که آن شهر قم است. به زودی بانویی از سلاله من به نام فاطمه در این شهر دفن خواهد شد. کسی که آن بزرگوار را در قم زیارت کند اهل بهشت می‌باشد.

(همان، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۴۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۸، ح ۱۲۱۹۶.)

راوی گفت:

این سخن را امام صادق علیه السلام زمانی فرمود که هنوز حضرت کاظم صلی الله علیه و آله متولد نشده بود.» صاحب بحارالانوار دو روایت را، از امام صادق علیه السلام در مورد آینده شهر قم و نقش مکتبی آن پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام نقل می‌کند:

۱. (خداوند به وسیله شهر کوفه بر سایر شهرها استدلال می‌کند، همچنین به مؤمنان آن شهر بر سایر مؤمنان و به شهر قم بر سایر شهرها و به واسطه اهل قم بر جهانیان؛ اعم از جن و انسان. خداوند متعال اهل قم را مستضعف فکری قرار نداده؛ بلکه همواره آنان را موفق و تأیید کرده است.

سپس فرمود:

دینداران در این شهر در مضیقه زندگی می‌باشند. اگر غیر این باشد، مردم به سرعت به آنجا روی می‌آورند و آنجا خراب می‌گردد و اهل آن تباه می‌شوند و آن گونه که باید نمی‌تواند بر سایر سرزمین‌ها حجّت باشد. زمانی که موقعیت قم بدینجا برسد، آسمان و زمین آرامش ندارد و ساکنان آنها لحظه‌ای باقی نمی‌مانند. بلاـ و گرفتاری از قم و اهل آن دفع گردیده است. به زودی زمانی خواهد رسید که قم و اهل آن حجّت بر مردم خواهند بود و این در زمان غیبت قائم ما و ظهور وی می‌باشد. اگر چنین نباشد، زمین اهل خودش را فرو می‌برد. فرشته‌های الهی مأمور دور نمودن بلاها از این شهر و اهل آن می‌باشند. هر ستمگری که درباره آنان اراده بد داشته باشد، خداوندِ در هم کوبنده ستم پیشگان، او را در هم می‌شکند و یا به گرفتاری و مصیبت و یا دشمنی، مبتلا می‌گرداند. خداوند متعال نام قم و اهلش را در زمان فرمانروایی ستمگران، از یاد آنان می‌برد؛ آن گونه که آنها یاد خدا را فراموش کردند.»

(بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲، ح ۲۲.)

۲. (به زودی شهر کوفه از مؤمنان خالی می‌گردد و به گونه‌ای که مار در جایگاه خود فرو می‌رود، علم نیز این چنین از کوفه رخت بر می‌بندد و از شهری به نام قم آشکار می‌شود. آن سامان معدن فضل و دانش می‌گردد؛ به نحوی که در زمین کسی در استضعاف فکری به سر نمی‌برد، حتی نو عروسان در حجله گاه خویش.

این قضایا نزدیک ظهور قائم ما به وقوع می‌پیوندد. خداوند سبحان، قم و اهلش را برای رساندن پیام اسلام، قائم مقام حضرت

حجّت می‌گرداند. اگر چنین نشود زمین اهل خودش را فرو می‌برد و در زمین حجتی باقی نمی‌ماند. دانش از این شهر به شرق و غرب جهان منتشر می‌گردد. بدین سان بر مردم اتمام حجّت می‌شود و یکی باقی نمی‌ماند که دین و دانش به وی نرسیده باشد. آنگاه قائم علیه السلام ظهور می‌کند و ظهور وی، باعث خشم و غضب خداوند بر بندگان می‌شود؛ زیرا خداوند از بندگانش انتقام نمی‌گیرد، مگر بعد از آنکه آنان وجود مقدس حضرت حجّت را انکار کنند.»

(همان، ح ۲۳.)

قیام‌های قبل از ظهور

در روایات فراوانی خاندان ائمه علیهم السلام، به پرهیز از قیام قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام توصیه شده‌اند. از جمله روایاتی که برای مشروع نبودن تشکیل حکومت در عصر غیبت، مورد استفاده واقع شده، روایاتی است که به ظاهر قیام مسلحانه را پیش از ظهور مهدی علیه السلام منع می‌کند و تأکید دارد که این گونه قیام‌ها به ثمر نمی‌رسد.

روایات یاد شده را شیخ حر عاملی در وسائل الشیعهٔ و محدّث نوری در مستدرک الوسائل گرد آورده‌اند. برای پاسخ به شبهه فوق، به دسته‌بندی روایات یاد شده می‌پردازیم و از هر کدام نمونه‌ای نقل و سپس آنها را نقد می‌کنیم:

یک:

برخی از این روایات، به طور عام، هر نوع قیام و برافراشتن هر پرچمی را پیش از ظهور حضرت حجّت علیه السلام محکوم و پرچمدار آن را طاغوت و یا مشرک معرّفی می‌کنند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کُلُّ رایَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیامِ القائِمِ فَصاحِبُها طاغُوتٌ یُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ.»

(الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۲.)

(هر پرچمی پیش از قیام قائم بر افراشته شود، صاحب آن طاغوتی است که در برابر خدا پرستش می‌شود.» برافراشتن پرچم، کنایه از اعلان جنگ با نظام حاکم و تلاش برای تأسیس حکومت جدید است. واژه «طاغوت» و جمله «یُعْبَدُ مِنْ دوُنِ اللَّهِ» در این حدیث به خوبی بیانگر آن است که مقصود از «پرچم برافراشته شده پیش از قیام قائم» پرچمی است که در مقابل خدا و رسول و امام علیه السلام برافراشته گردد و برافرازنده در مقابل حکومت خدا، حکومتی تأسیس کند و در پی آن باشد که به خواسته‌های خود جامه عمل بپوشاند.

بنابراین، نمی‌توان شخص صالحی که برای حاکمیت دین، قیام و اقدام کرده است؛ طاغوت خواند؛ زیرا در این صورت، چنین پرچمی، نه تنها در مقابل پرچم قائم برافراشته نشده که در مسیر و طریق و جهت او خواهد بود. افزون بر این، اگر با استناد به این روایات، هر گونه قیام و نهضتی را محکوم و غیر مشروع بدانیم، این گونه برداشت، با روایت‌های جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و نیز با سیره پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام تعارض دارد و در مقام تعارض، باید از این روایات صرف نظر کرد.

دو:

روایاتی که بیانگر ناکامی و موفق نشدن قیام‌های پیش از قیام مهدی علیه السلام است.

این دسته از روایات، در ضمن، به مشروع نبودن تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی اشاره دارد؛ زیرا قیامی که بدون ثمر باشد، از دیدگاه عقل و عقلا ناپسند است.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«وَاللّهِ لا یَخْرُجُ واحِدٌ مِنّا قَبْلَ خُرُوجِ القائِمِ علیه السلام اِلّا کانَ مَثَلُهُ مَثَلَ فَرْخٍ طارَ مِنْ وَکْرِهِ قَبْلَ اَنْ یَسْتَوِیَ جَناحاهُ فَاَخَذَهُ الصِّبْیانُ فَعَبَثُوا

بِهِ.»

(همان، ج ۸، ص ۲۶۴؛ الغیبهٔ، ص ۱۹۹، ح ۱۴.)

(به خدا سوگند هیچ یک از ما پیش از قیام قائم خروج نمی‌کند؛ مگر اینکه مَثَل او، مانند جوجه‌ای است که پیش از محکم شدن بال‌هایش از آشیانه پرواز کرده باشد. در نتیجه کودکان او را گرفته و با او به بازی می‌پردازند.»

از این روایت نتیجه گرفته‌اند که قیام برای تشکیل حکومت اسلامی، نه تنها بی نتیجه است، که گرفتاری و ناراحتی اهل بیت علیهم السلام را نیز در پی دارد. بنابراین باید از تشکیل حکومت اسلامی، پیش از قیام مهدی علیه السلام چشم پوشید!

استناد به این روایت و مانند آن از جهاتی باطل است:

۱. این روایت در صدد این نیست که اصل جواز قیام را ردّ کند؛ بلکه پیروزی را نفی می‌کنند. اگر نفی جواز کند، قیام امام حسین علیه السلام در برابر یزید و نیز قیام زید بن علی و حسین بن علی شهید فخ و ... را محکوم کرده است! با اینکه بدون تردید، این قیام‌ها مورد تأیید ائمه علیهم السلام بوده است.

۲. عدم پیروزی قیام، دلیل بر نفی تکلیف به قیام نیست؛ به عنوان نمونه «در جنگ صفین، شایع شد که معاویه مرده است.

این خبر باعث شادی مردم شد. اما حضرت علی علیه السلام در مقابل شادی مردم، فرمود:

سوگند به آن خدایی که جان من در قبضه قدرت او است! معاویه هلاک نمی‌شود تا مردم بر او هماهنگ شوند. از آن حضرت سؤال کردند:

بنابراین پس چرا با او می‌جنگید، امام فرمود:

«اَلْتَمِسُ العُذْرَ بَینی وَ بَیْنَ اللَّهِ» می‌خواهم بین خود و خدایم عذر داشته باشم.»

(ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۲۵۹.)

این روایت و مانند آن بیانگر این معنا است که انسان مسلمان، باید به تکلیف خود عمل کند و نباید انتظار داشته باشد، حتماً به نتیجه مطلوب برسد.

۳. امکان دارد مقصود از جمله «مِنّا اَهْل البَیْت» تنها ائمه معصومین علیهم السلام باشند؛ زیرا شیعیان از آنان انتظار خروج مسلحانه را داشتند و ایشان با توجّه به شرایط حاکم بر آن زمان، می‌خواستند با اخبار غیبی، آنان را قانع کنند که هر کس از ما پیش از قیام قائم خروج کند، به علت نبود امکانات لازم، پیروز نخواهد شد و مصلحت اقتضا می‌کند که خروج مسلحانه نداشته باشند.

۴. در برخی از روایات، به قیام‌های پیش از قیام قائم بشارت داده شده است که زمینه ساز حکومت مهدی علیه السلام هستند. بدون تردید زمینه سازی آنها، به لحاظ موفقیت آن قیام‌ها است. افزون بر اینکه ایجاد آمادگی، خود بزرگ‌ترین ثمره این قیام‌ها می‌باشد.

۵. اگر بگوییم این روایات در صدد نهی از قیام و مبارزه با ستم و فساد است، با آیات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و نیز با سیره ائمه معصومین علیهم السلام ناسازگار است! از این رو باید به دور افکنده شود.

سه:

روایاتی که برای مشروع نبودن تلاش در راه ایجاد حکومت اسلامی در دوره غیبت، بدان‌ها استناد شده است.

این روایات مردم را به سکوت و سکون، فرا می‌خواند و از مشارکت در هر قیام و مبارزه‌ای، پیش از تحقق نشانه‌های ظهور باز می‌دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«یا سَدیرُ اِلْزَمْ بَیْتَکَ و کُنْ حِلْساً مِن اَحْلاسِهِ وَ اسْکُنْ ما سَکَنَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ فَاِذا بَلَغَکَ اَنَّ السُّفْیانِیَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ اِلَیْنا وَ لَوْ عَلی رِجْلِکَ.»

(الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳.)

(ای سدیر!

در خانه بنشین و به زندگی بچسب. آرامش داشته باش تا آن هنگام که شب و روز آرام هستند، اما هنگامی که خبر رسید که سفیانی خروج کرده به سوی ما بیا، اگرچه با پای پیاده باشد.» از دیدگاه برخی، مقتضای این روایات منحصر به سدیر، نیست؛ بلکه بر همه واجب است که تا خروج سفیانی و دیگر نشانه‌ها و بالاخره تا قیام قائم علیه السلام، سکوت نموده و از قیام و خروج خودداری کنند.

در پاسخ گفتنی است که تعمیم حکم به همه افراد، در همه زمان‌ها متوقف است بر این که ما علم داشته باشیم به اینکه شخص خاصّ و یا مورد خاصی، مورد نظر امام نبوده است.

در روایات مذکور و مانند آن، نه تنها چنین علمی نداریم که خلاف آن برای ما ثابت است.

(ر.ک: همان، ج ۲، ص ۲۴۲.)

چهار:

از روایاتی که بر مشروع نبودن ایجاد حکومت اسلامی در دوره غیبت بدان استناد شده، روایاتی است که به صبر دعوت کرده و از شتاب، نهی نموده است. در برخی از این روایات آمده است که انسان مسلمان، پیش از فرا رسیدن موعد فرج و زوال ملک ظالم، نباید خود را به زحمت بیندازد و به دنبال برقراری حکومت عدل باشد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«به زمین بچسبید و بر بلاها صبر کنید. دست‌ها و شمشیرهایتان را در جهت خواست‌های زبانتان به حرکت در نیاورید و نسبت به آنچه خداوند برای شما در آن عجله قرار نداده، عجله نکنید. اگر کسی از شما در رختخواب بمیرد، اما نسبت به خدا و رسول و اهل بیت رسول، شناخت و معرفت داشته باشد، شهید از دنیا رفته و اجر او با خدا است و آنچه را از اعمال نیک نیّت داشته، پاداشش را خواهد برد و همان نیّت خیر او در ردیف به کار گرفتن شمشیر است. بدانید که برای هر چیز مدّت و سرآمدی است.»

(نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۳.)

بدون تردید سخنان امام علی علیه السلام در ارتباط با مورد خاصّ و شرایط ویژه است. از طرفی روایاتی نیز از ائمه علیهم السلام نقل شده که در آن بسیاری از قیام‌های علویان و غیر آن مورد تأیید آنان قرار گرفته‌است. همچنین قیام‌هایی صورت گرفته که شیعیان و عالمان معروف درآن شرکت داشته‌اند. این دسته از روایات، روایات پیشین را توضیح می‌دهند و تفسیر می‌کنند؛ ازجمله:

۱. محمد بن ادریس، درکتاب «سرائر» آورده:

«فردی در محضر امام صادق علیه السلام سخن از قیام به میان آورد واز خروج کسانی که از اهل بیت قیام می‌کنند، سؤال کرد. حضرت فرمود:

«لا اَزالُ اَنَا وَ شِیعَتی بِخَیْرٍ مَا خَرَجَ الخارِجیُّ مِنْ آلِ محمد وَ لَوَدِدْتُ اَنَّ الخَارِجِیَّ مِنْ آلِ محمد خَرَجَ وَ عَلَیَّ نَفَقَةُ عِیالِهِ.»

(سرایر، ج ۳، ص ۵۶۹؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۵، ص ۵۴، ح ۱۹۹۷۵.)

(پیوسته من و شیعیانم بر خیر هستیم، تا هنگامی که قیام کننده‌ای از آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، چقدر دوست دارم که شخصی از آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند و من مخارج خانواده او را بپردازم.»

۲. روایاتی که دینداران را ستوده و دینداری را به آتش در کف گرفتن شبیه کرده است و (... بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵.)

و نیز روایاتی که درباره سنگینی مسؤولیت مسلمانان راستین و ارزش آنان در دوران غیبت وارد شده که روایات پیشین را – که در نهی از قیام مسلحانه وارد شده بود – رد می‌کند. علاوه بر آنچه گفته شد، تأیید برخی از قیام‌ها – از جمله قیام زید، قیام حسین بن

علی شهید فخ و قیام توابین - خود دلیلی بر تأویل روایات ناهی از قیام است.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، مقاله حکومت اسلامی در عصر انتظار، محمد صادق مزینانی، ص ۱۳۸ - ۱۱۹.)

حرف «ک»

کتاب الغیبهٔ

کتاب الغیبهٔ للحجهٔ اثر شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی از برجسته‌ترین چهره‌های علمی جهان تشیّع و شخصیت مورد اعتماد شیعه در قرن پنجم هجری است. کتاب الغیبهٔ از بهترین، مهم‌ترین و کامل‌ترین منابع شیعه در مورد مسأله غیبت امام زمان علیه السلام است. در این کتاب به علت و انگیزه غیبت امام زمان علیه السلام و حکمت الهی - که موجب آن گردیده - اشاره شده است.

شیخ طوسی رحمه الله در نگارش این اثر ارزشمند و گران‌بها، شیوه‌های نو و ابتکاری به کار گرفته و به تمام جوانب غیبت امام زمان علیه السلام اشاره کرده است و استدلال به قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و حکم عقل، به پاسخ گویی شبهات و اشکالات مخالفان پرداخته است.

این کتاب شامل بسیاری از فضایل امام زمان علیه السلام است و سیره و روش آن حضرت در زمان غیبت و هنگام ظهور را بیان کرده و بسیاری از علایم ظهور، خاتم الاوصیاء امام مهدی علیه السلام را ذکر نموده است.

این کتاب از زمان نگارش تا حال، در طول هزار سال پیوسته مورد توجه علما و فقهای شیعه بوده و بزرگان در تألیفات خود، بسیار به آن استناد نموده و از آن نقل کرده‌اند. علامه شیخ آغا بزرگ تهرانی درباره این کتاب می‌نویسد:

«کتاب الغیبهٔ نوشته شیخ طوسی رحمه الله از کتاب‌های قدیمی است که بر بسیاری از کتاب‌های دیگر برتری دارد.

این کتاب شامل بهترین حجّت‌ها و محکم‌ترین برهان‌های عقلی و نقلی، بر وجود امام دوازدهم حجهٔ بن الحسن العسکری صاحب الزّمان علیه السلام و غیبت آن حضرت در این زمان و ظهورشان در آخِرُ الزّمان است.

آن حضرت کسی است که جهان را بعد از آنکه پر از ظلم و فساد شده باشد، پر از عدل و داد خواهد کرد.»

(آغا بزرگ طهرانی، ترجمه حیاهٔ المؤلف، ص. ۲.)

شیخ طوسی در مقدمه کتاب، درباره انگیزه خود از نگارش آن می‌نویسد:

«من این کتاب را به درخواست شیخ بزرگوار - که خداوند عمر ایشان را طولانی گرداند - نگاشتم. ایشان درخواست فرمود تا کتابی درباره غیبت صاحب الزّمان املا کنم و در آن سبب غیبت آن حضرت و علت طول کشیدن آن و ... را بیان نمایم و اینکه:

چرا آن حضرت ظهور نمی‌کند؟ آیا مانعی در کار است؟ آن مانع چیست؟

چرا ما نیازمند به آن حضرت هستیم؟ من هم درخواست این شیخ بزرگوار را اجابت و امر ایشان را اطاعت کردم؛ اگرچه وقتم کم و فکرم مشغول و مشکلات و موانع زندگی نیز فراوان است و حوادث ناگوار در این دوران، یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتد.

من در این کتاب به نکاتی اشاره خواهم داشت که هیچ جای شک و تردیدی باقی نگذارد و سخنم را نیز طولانی نمی‌کنم؛ چرا که اصحاب و اساتید و مشایخ ما در این باره کتاب‌های فراوانی نگاشته‌اند و در آن به شرح و بسط کامل مسأله امامت پرداخته‌اند. من در این کتاب در صدد پاسخ گویی به سؤالات گوناگون در این باره هستم و برای تأیید سخنان خود، به برخی از روایات نیز استناد خواهم کرد تا موجب تأکید و پذیرش آن از جانب علاقه‌مندان به روایات گردد و از خداوند متعال در انجام این مهم یاری می‌جویم.

(کتاب الغیبهٔ، مقدمه مؤلف، ص ۱-۲.)

تاریخ نگارش این کتاب حدوداً ۴۴۴ تا ۴۴۷ هجری است؛ یعنی، سیزده سال قبل از وفات شیخ و دورانی که ایشان در بغداد به سر می‌بردند. با توجّه به تاریخ نگارش کتاب، می‌توان فهمید که نگارش آن قبل از آتش سوزی کتابخانه شیخ طوسی بوده و شیخ در هنگام نگارش آن به خیلی از منابع مهم و اصول قدما و کتاب‌های معتبر خطی و نسخه‌های اولیّه دسترسی داشته و این خود بر ارزش و اعتبار کتاب می‌افزاید.

کتابخانه شیخ طوسی، از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های مهم آن دوران و از غنی‌ترین آنها به شمار می‌رفته و شامل بسیاری از نسخه‌های منحصر به فرد و اصول چهارصدگانه شیعه بوده است. بسیاری از آنها به دست یاران ائمه علیهم السلام نگاشته شده بود و سوختن آن کتابخانه، یکی از غم انگیزترین حوادث ناگوار جهان اسلام به شمار می‌آید. نکته مهم دیگر آنکه اکثر کتاب‌های شیخ طوسی و مهم‌ترین آنها، با استفاده از کتاب‌های این کتابخانه نگاشته شده و این هم موجب حفظ و بقای مطالب ارزشمند آن کتاب‌ها گردیده و هم موجب ارزش و اعتبار فراوان کتاب‌های شیخ طوسی گشته است. کتاب الغیبهٔ - که حدود پانصد روایت را در بر گرفته - مشتمل بر هشت فصل است:

۱. الکلام فی الغیبهٔ؛ (در این فصل مؤلف محترم به مباحث ذیل پرداخته است:

دلیل بر وجوب عصمت امام، دلیل بر فساد قول کیسانیه، ناووسیه، واقفه و سایر فرقه‌های منحرف در باب مهدویّت).

۲. ولادت حضرت حجّت علیه السلام.

۳. کسانی که حضرت مهدی علیه السلام را مشاهده کرده‌اند.

۴. بیان پاره‌ای از معجزات حضرت مهدی علیه السلام (در این فصل اشاره‌ای هم به توقیعات آن حضرت شده است).

۵. برخی از موانع ظهور حضرت مهدی علیه السلام.

۶. روایات مربوط به بحث نیابت و وکالت (در این بخش هم درباره نواب و وکلای ممدوح و هم درباره نواب و وکلای مذموم حضرت مهدی علیه السلام سخن به میان آمده است. همچنین به مناسبت به برخی از توقیعات حضرت مهدی علیه السلام اشاره شده است).

۷. عمر طولانی حضرت مهدی (در ضمن آن اشاره‌ای نیز به وقت ظهور و پاره‌ای از نشانه‌های ظهور شده است).

۸. برخی فضایل و صفات و سیره آن حضرت.

البته در هر یک از فصل‌های یاد شده، به طور پراکنده به مباحث دیگر نیز اشاره شده است که لازم است علاقه‌مندان به اصل کتاب مراجعه نمایند.

کمال الدین و تمام النعمهٔ

در بین کتاب‌های حدیث - که از پیشینیان به دست ما رسیده - کمتر کتابی است که از شهرتی به سان «کمال‌الدین و تمام النعمهٔ» برخوردار باشد.

این کتاب در موضوع غیبت و طول عمر امام مهدی علیه السلام نوشته شده و بسیاری از نصوص و احادیث مربوط به این مبحث با ترتیبی خاصّ به همراه براهینی متین، درج گردیده است. مؤلف کتاب شیخ فقیهان و رئیس محدثان شیعی، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ه) معروف به شیخ صدوق رحمه الله است که اکثر علمای امامیّه کلام او را مانند نص منقول و خبر مأثور می‌دانند.

(بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۰۵.)

تألیفات شیخ صدوق رحمه الله بالغ بر سیصد مجلد کتاب و رساله بوده است که برخی از آنها اکنون در دسترس است.

(ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲ و ۳.)

«کمال‌الدین و تمام النعمهٔ» نام کتابی است که شیخ صدوق رحمه الله در اواخر عمر خود تألیف کرده است.

این کتاب در شهر نیشابور تألیف شده که در قرون اولیّه اسلامی از شهرهای بزرگ ممالک اسلامی به شمار می‌آمد و جمعیت آن بالغ بر یک میلیون تن بوده است. در آن روزگار بیشتر کسانی که نزد شیخ رفت و آمد می‌کردند، در امر غیبت متحیّر بوده و در امر قائم علیه السلام شبهاتی داشته‌اند!

شیخ صدوق رحمه الله همت خود را مصروف الارشاد آنان و بازگرداندن ایشان به راه حق و صواب می‌نمود تا آنکه شیخ نجم الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی را ملاقات می‌کند. او چندی در بخارا اقامت داشته و تحت تأثیر گفتار و ایرادات یکی از بزرگان فلاسفه و منطقیین بخارا، در موضوع غیبت و انقطاع اخبار قائم علیه السلام دچار حیرت و تردید شده بود!

شیخ صدوق رحمه الله در اثبات امام علیه السلام و غیبت او مباحث و فصولی را یاد آور شده و اخباری درباره غیبت امام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نقل می‌کند که شک و ارتیاب وی را زایل می‌سازد.

شیخ نجم الدین از شیخ صدوق رحمه الله درخواست می‌کند که کتابی در این معنا تألیف کند و شیخ هم به او وعده می‌دهد که اگر خداوند اسباب رجوع وی را به وطن و محل استقرارش (ری) را فراهم سازد، آن کتاب را بنویسد. اما او در عالم رؤیا امام مهدی علیه السلام را می‌بیند که در طواف خانه خدا به وی خطاب می‌فرماید:

«چرا در باب غیبت کتابی نمی‌نویسی و غیبت‌های انبیا را در آن ذکر نمی‌کنی؟» و او گریان از خواب بیدار می‌شود و در بامداد همان روز، به تألیف کتاب «کمال‌الدین» اقدام می‌کند. کتاب از یک مقدمه نسبتاً طولانی و ۵۵ فصل تشکیل شده است. مقدمه کتاب - که برخی آن را باب اوّل کتاب به حساب آورده‌اند - حدود یک پنجم کتاب را تشکیل داده است و شامل مباحثی کلامی در اثبات درستی عقیده امامیّه در باب امام قائم علیه السلام و پاسخ به شبهات زیدیه و اسماعیلیه و سایر فرق اثنی عشریه است.

این مقدمه برآن دلالت دارد که شیخ صدوق رحمه الله نه تنها در میدان روایت احادیث؛ بلکه در درایت حدیث و استدلال کلامی، عالمی کم نظیر بوده است. کتاب با عنوان غیبت ادریس پیامبر علیه السلام آغاز می‌شود و بعد از آن غیبت حضرت نوح علیه السلام، صالح، ابراهیم، یوسف و موسی علیهم السلام ذکر می‌گردد، بعد از آن غیبت حجج الهی - که مابین موسی کلیم و عیسی مسیح، بوده‌اند - سخن به میان آمده است. آنگاه بشارت عیسی مسیح به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است. خبر سلمان فارسی، قیس بن ساعده ایادی و تبع، عبدالمطلب، ابوطالب، سیف بن ذی یزن، بحیرای راهب و خالد بن اسید، ابو المویهب راهب، سطیح کاهن، یوسف یهودی، داوس بن حواس و زید بن عمرو بن نفیل ابواب دیگر کتاب است. بعد از آن علت احتیاج مردم به امام و استدلال کلامی شیخ صدوق رحمه الله در این باب آمده است. یکی از ابواب طولانی کتاب با عنوان «اتصال وصیت از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت» حاوی ۶۵ حدیث است که در پایان آن بحثی در معنای عترت و آل و اهل آمده است. نصوصی که بر اثبات دوازدهمین امام شیعه رسیده، ابواب دیگر کتاب را تشکیل داده است. در ادامه درباره کسی که منکر قائم علیه السلام باشد و اینکه امامت پس از حسن و حسین‌علیهما السلام در دو برادر جمع نمی‌شود و روایتی که درباره نرگس خاتون وارد شده است و میلاد قائم علیه السلام و کسانی که قائم علیه السلام را دیدار کرده‌اند و علت غیبت و توقیعات وارده از قائم و طول عمر و حدیث دجّال و معمرون ذکر شده است.

ابواب پایانی شامل ثواب منتظر، نهی از تسمیه، علامات ظهور و نوادر کتاب است و استدلال شیخ صدوق رحمه الله بر عدم فترت بین رسولان نیز در پایان کتاب و در همین باب آمده است. نام کتاب کمال‌الدین و تمام النعمهٔ از آیه شریفه قرآن کریم گرفته شده

که در آن آمده است:

«اَلیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دِیناً»

(مائده (۵)، آیه ۳.)

(امروز دین را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و از اسلام به عنوان دین بر شما خشنودم.»

و چون کمال دین در ولایت و امامت علی علیه السلام است و کمال امامت نیز در وجود مسعود دوازدهمین وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق می‌یابد، از این رو شیخ صدوق رحمه الله نام کتاب گران‌قدر خود را کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، گذاشت و اینکه برخی از محدثان نام کتاب را «اکمال الدین و اتمام النعمهٔ» گزارش کرده‌اند، از آن رو است که ارتباط نام کتاب و آیه شریفه کاملاً نمایان باشد. اما از آن جهت که شیخ صدوق رحمه الله در صدد اکمال دین و اتمام نعمت نبوده، بلکه قصد او اخبار از کمال دین و تمام نعمت است و در بسیاری از نسخه‌های خطی و تمامی چاپ‌های کتاب نیز نام کمال‌الدین و تمام النعمهٔ بر روی کتاب ثبت است، ما نیز آن را برگزیدیم.

در پایان گفتنی است که از اموری که در ارزش و اعتبار کتاب کمال‌الدین دخیل است، شأن و منزلت و عدالت و وثاقت و جایگاه ویژه نویسنده آن است؛ به گونه‌ای که شاید هیچ یک از علمای بزرگوار اسلام، در این جهات به پایه وی نمی‌رسند. گروه کثیری از علمای امامیّه – همچون علامه حلی، شهید اوّل و محقق داماد – مرسله های وی را محکوم به صحت می‌دانند و می گویند:

مراسیل صدوق کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست. دیگر آنکه بسیاری از محدثان شیعی، اعتبار و ارزش خاصی برای کمال‌الدین قائل بوده‌اند و بسیاری از احادیث آن را در کتاب‌های خود نقل کرده و بدان استناد جسته‌اند.

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ترجمه منصور پهلوان، مقدمه مترجم.)

کوفه

شهر «کوفه» در سال ۱۷ هجری به دستور عمر خلیفه دوم و به دست سعد بن ابی وقاص فرمانده سپاه مسلمانان در جنگ با ایرانیان پی‌ریزی شد. هدف از تأسیس این شهر، بنیانگذاری یک پادگان نظامی در نزدیکی ایران، به منظور پشتیبانی نیروهای عمل کننده در داخل ایران بوده است.

(محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴۵.)

عمر دستور داده بود که گنجایش مسجد این شهر، به گونه‌ای باشد که بتواند تمام جمعیت نظامی را در خود جای دهد و مسجدی که طبق این دستور ساخته شد، می‌توانست چهل هزار تن را در خود جای دهد.

(یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.)

بنابراین می‌توانیم به این نتیجه برسیم که شهر کوفه، در آغاز تأسیس حدود چهل هزار جمعیت نظامی داشته است و با توجه به اینکه بسیاری از این جمعیت، زن و فرزند خود را نیز همراه داشته‌اند، با احتساب حداقل یک زن و یک فرزند برای هر سرباز، به جمعیتی معادل ۱۲۰ هزار تن برای این شهر هنگام تأسیس دست می‌یابیم.

امام علی علیه السلام در سال ۳۶ هجری این شهر را به عنوان محل خلافت خود برگزید. از آن پس این شهر در تاریخ پر فراز و نشیب خود، حوادث فراوانی را پشت سر گذاشته است.

(وقعه صفین، ص ۳.)

مردم این شهر در طول تاریخ – به رغم دارا بودن صفات برجسته و پسندیده – دارای صفات ناشایست و نکوهیده‌ای نیز بوده‌اند که در سخنان حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام به خوبی منعکس شده است.

از روایات استفاده می‌شود که کوفه، پس از ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام پایتخت حکومتی و مرکز خلافت و مقر دولت آن بزرگوار خواهد بود.

«مفضل از امام صادق علیه السلام سؤال می کند:

سرور من، خانه حضرت مهدی علیه السلام و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟

آن حضرت می‌فرماید:

«دارُ مُلکِهِ الکُوفَهُ وَ مَجْلِسُ حُکْمِهِ جامِعُها وَ بَیْتُ مالِهِ وَ مَقْسَمُ غَنائِمِ المُسلِمینَ مَسْجِدُ السَّهْلَهِ وَ مَوضِعُ خَلَواتِهِ الذکَواتُ البیضِ مِن الغَریینِ.»

«مقر حکومتش، کوفه و مجلس حکمفرمایی‌اش مسجد جامع آن و بیت المال و محل تقسیم غنایم مسلمانان، مسجد سهله خواهد بود و خلوتگاه او موضعی است که ریگ‌های سفید سرزمین نجف است.»

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱.)

در روایتی از مردم کوفه در زمان حضرت مهدی علیه السلام، به عنوان خوشبخت‌ترین مردم یاد شده است.

(منتخب الاثر، ص ۴۸۸.)

«روزی از روزها امام صادق علیه السلام در نقطه‌ای پشت کوفه دو رکعت نماز گزارد و به یار با وفایش ابان بن تغلب فرمود:

اینجا محل خانه قائم علیه السلام است.»

(الکافی، ج ۴ ص ۵۷۶.)

اصبغ بن نباته گوید:

«روزی در مسجد کوفه گرد حضرت بودیم؛ آن حضرت درباره فضایل مسجد کوفه سخن بسیار فرمود و در پایان گفت:

زمانی خواهد رسید که اینجا نمازگاه مهدی از فرزندانم خواهد بود.»

(من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۱.)

شیخ طوسی نیز درباره ورود حضرت مهدی علیه السلام به کوفه چنین نقل کرده است:

«یَدْخُلُ المَهْدِیُّ اَلْکُوفَهَ وَ بِها ثَلاثُ راياتٍ قَدْ اِضْطَرَبَتْ بَیْنَها فَتَصْفُولَهُ فَیَدْخُلُ حَتَّی یَأتِیَ المِنْبَرَ وَ یَخْطِبَ وَ لا یَدرِی النّاسُ ما یَقُولُ مِنَ البُکاءِ»...

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۶۸.)) [مسجد کوفه) «در حالی که سه پرچم در کوفه به شدت درگیر است، او وارد کوفه می‌شود. پس کوفه برای او مسخّر می‌شود. او وارد کوفه شده بر فراز منبر قرار گرفته، به ایراد خطبه می‌پردازد. مردم آن قدر اشکِ شوق می‌ریزند که متوجه سخنان او نمی‌شوند.»

«از امام باقر علیه السلام پرسیدند:

پس از مکه و مدینه کدامین بقعه از بقاع پروردگار افضل است؟

فرمود:

«کوفه، سپس در ضمن شمارش ویژگی‌های کوفه فرمود:

عدالت خداوند در آنجا ظاهر می‌شود و قائم علیه السلام و دیگر قائمان - قیام کنندگان به قسط که پس از او می‌آیند - در آنجا ساکن می‌شوند.»

(تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۱.)

علاوه بر اینکه کوفه مرکز حکومت مهدی علیه السلام خواهد بود، از روایات مربوط به «رجعت» استفاده می‌شود که پایتخت دولت

کریمه خانـدان وحی نیز خواهـد بود. مفضـل در ضـمن یـک حـدیث بسـیار طولانی از امام صادق علیه السـلام در زمینه رجعت امام حسین علیه السلام نقل می‌کند:

«امام حسـین علیه السـلام بااین علم‌ها و لشـکرها حرکت نمود، وارد کوفه می‌شود. آن روز بیشتر مردمان در آنجا گرد می‌آیند. پس کوفه را شهر دفاعی و مرکز فرماندهی خود قرار می‌دهد.»

(مختصر البصائر، ص ۱۸۹؛ بحارالانوار، ح ۵۳، ص ۳۵.)

کوه رضوی

«رَضْوی» نخستین کوه از کوه‌های «تهامه»، در یک منزلی «ینبع» و هفت منزلی «مدینه» است.

(ر.ک: مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۸۸.)

از این کوه در روایات سخن به میان آمده و از آنجا به عنوان جایگاه ارواح مؤمنان در عالم برزخ یاد شده است.

(بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۴۳.)

در برخی دیگر از روایات، به عنوان محل زندگی حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت نام برده شده است.

شیخ طوسی با ذکر سند از عبد الاعلی نقل کرده است:

«با امام صادق علیه السلام خارج شدم تا اینکه به «روحا» رسیدیم.

آن حضرت به کوه آن نگاه کرد و فرمود:

این کـوه را که می‌بینی کـوهی است که به نـام «رضوی» نامیـده می‌شود. از کوه‌هـای فـارس است که چون مـا را دوست می‌داشت، خداونـد به نزد مـا آن را منتقـل کرد و در آن از درخت‌هـای میوه قرار داد. همانـا برای صاحب الامر در آن دو غیبت است که یکی کوتاه و دیگری طولانی است.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۶۳.)

علاوه بر روایات، در فرازهایی از دعای ندبه نیز چنین می‌خوانیم:

«ای کاش می‌دانستم در کجا استقرار داری و در کدام سرزمین تو را بجویم؟ آیا در کوه رضوی هستی؟ یا غیر آن»...

«لَیتَ شِعْری اَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی بَلْ اَیُّ اَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری اَبِرَضْوی اَمْ غَیرِها»...

(سید بن طاووس، الاقبال، ص ۲۹۸.)

همین ذهنیت سـاخته شـده دربـاره غیبت مهـدی علیه السـلام در این کوه، بـاعث شـد تـا کسـانی که دربـاره مسأله «مهـدویّت» دچار انحراف شده‌انـد، مهـدی موهوم خود را در این کوه غایب بداننـد. بنابراین شـیعه این کوه را از کیسانیه نگرفته؛ بلکه به جهت وجود این روایات در بین مسلمانان، آنان معتقد شده‌اند که مهدی خیالی خود، در آن کوه است!

کیسانیه

یکی از فرقه‌هایی که در مباحث انحراف در مهـدویّت از آن یاد شـده «کیسانیه» است. در مورد علت نامگذاری این فرقه به کیسانیه، اختلاف نظر هست؛ برخی نوشته‌اند:

اینان پیروان کیسان مولی امیرالمؤمنین علیه السـلام هسـتند. کیسان شاگرد محمد بن حنفیه بود، اما از امام حسن و امام حسـین‌علیهما السـلام و از محمـد علوم مختلف - از جمله علم تأویـل و باطن و علم آفاق و انفس - آموخت و سـپس به امامت محمـد قائل شـد و برای محمد مراتب و درجاتی دانست که خارج از حدّ وی بود.

(شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷.)

برخی نوشته‌اند:

کیسانیه پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی هستند؛ زیرا مختار ملقب به کیسان بود، از این رو کیسانیه خوانده شده‌اند. شماری هم نوشته‌اند:

فرمانده پلیس (شرطه) مختار، کیسان نام داشت و مکنی به ابو عمران بود و او در اعمال خود بسیار افراط می‌کرد و محمد را وصی حضرت علی علیه السلام می‌دانست و مختار را نایب او معرفی می‌کرد! او معتقد بود که جبرئیل بر مختار وحی می‌آورد:

(فرق‌الشیعه۲۴ – ۲۳.)

عقاید مشترک کیسانیه. تمام فرق کیسانیه، دارای عقایدی مشترک هستند که عبارت است از:

اعتقاد به امامت محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام، عقیده به مسأله بدا، اعتقاد به تناسخ و حلول، اعتقاد به رجعت و اعتقاد به نوعی غلوّ درحق ائمه علیهم السلام و پیشوایان خویش. غیر از این‌ها هر یک از این فرقه‌ها دارای اعتقادی خاصّ نیز هستند که ذیل هر فرقه به آن اشاره خواهد شد. کیسانیه پس از درگذشت محمد بن حنفیه، به دو شعبه تقسیم شدند:

دسته‌ای مرگ محمد را انکار کردند و گفتند:

وی نمرده و نمی‌میرد و زنده است؛ اما غایب شده و در کوه رضوی (کوه رضوی) پنهان است تا روزی که به او امر شود و ظهور کند.

این دسته، وی را همان امام منتظر می‌دانند؛ از این رو هیچ کس را پس از وی امام نمی‌دانند!

گروه دیگر مرگ محمد را باور کرده و پس از وی ابوهاشم عبداللّه بن محمد را به امامت برگزیدند و اعتقاد به حلول روح محمد در ابوهاشم پیدا نمودند. مهم‌ترین فِرَق کیسانیه عبارت است از:

۱. فرقه‌ای که اعتقاد دارند حضرت علی علیه السلام به امامت محمد فرزند خود تصریح کرده و او را به جانشینی خود انتخاب نموده است. اینان معتقدند:

در جنگ جمل امام علی علیه السلام پرچم جنگ را به محمد سپرد؛ (مقالات الاسلامیین، ص ۱۸.)

در حالی که برادرانش حسن و حسین‌علیهما السلام نیز در آن جنگ بودند.

(اشعری، المقالات و الفرق، ص ۲۱.)

از این جهت او را جانشین بلافصل حضرت علی علیه السلام می‌دانند.

۲. فرقه دوم معتقدند:

محمد پس از برادرانش حسن و حسین‌علیهما السلام به امامت رسید؛ زیرا حسین در موقع خروج از مدینه محمد را به عنوان وصی و جانشین خود انتخاب کرد.

(الفرق بین الفرق، ص ۲۰ – ۱۹.)

۳. برخی معتقدند:

محمد همان امام مهدی علیه السلام است و هیچ کس از اهل بیت علی علیه السلام نباید با او مخالفت کند. حتی حسن و حسین‌علیهما السلام نیز با اجازه او، صلح و یا جنگ کردند؛ وگرنه هلاک می‌شدند! او زنده است و در کوه رضوی پنهان است و سبب غیبت او از خلق را خدا می‌داند.

(ر.ک: الفرق بین الفرق، ص ۲۷.)

اینان به نام «کربیه»، پیروان ابو کرب ضرّیر می‌باشند.

۴. برخی دیگر معتقدند:

چون محمد بن حنفیه تسلیم عبدالملک بن مروان شد و با او بیعت کرد و نیز با ابن زبیر نیز بیعت کرد، از این رو در کوه رضوی زندانی است و شکنجه می‌بیند.

۵. مختاریه، پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی، هستند برخی نوشته‌اند:

مختار نخست از خوارج بود؛ سپس از طرفداران زبیر گردید. پس از آن شیعه شد و سپس کیسانی گردید و قائل به امامت محمد بن حنفیه شد. او مردم را به سوی او دعوت کرد و خود را از یاران محمد و از داعیان او شمرد. کلماتی مسجّع بر زبان می‌راند و علومی باطل را اظهار می‌کرد و چون محمد بن حنفیه از قضیه وی مطلع شد، ازاو بیزاری جست. امّا مردم به دو دلیل به او گرویدند:

یکی آنکه وی منتسب به محمد ابن حنفیه بود و دیگر آنکه به خونخواهی امام حسین علیه السلام، قاتلان وی را مجازات کرد.

(الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۴۷.)

برخی نوشته‌اند:

محمد بن حنفیه، حکومت عراق را به مختار داد تا از قاتلان حسین علیه السلام انتقام بگیرد و او بود که مختار را «کیسان» نامید؛ از این رو کیسانیه را مختاریه هم می‌نامند.

(فرق الشیعه، ص ۲۶.)

۶. هاشمیه، پیروان ابوهاشم عبداللّه بن محمد حنفیه هستند. اینان مرگ محمد بن حنفیه را باور کردند و پس از وی، به امامت فرزند او ابوهاشم معتقد شده و گفتند:

محمد همه اسرار را به ابوهاشم منتقل کرده است.

(الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۱ - ۱۵۰.)

برخی نوشته‌اند:

عده‌ای از فرقه‌های غالیان، مانند سپید جامگان خراسان - که پیروان مقنع بودند - و فرق خرمدینیه و خرمیّه از کیسانیه پیدا شدند.

(فرق الشیعه، ۳۵.)

شماری از کیسانیه پس از مرگ محمد بن حنفیه، به امامت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام اعتقاد پیدا نموده و مستبصر شدند.

(مقالات الاسلامیین، ص ۲۳.)

از آن جمله می‌توان سید اسماعیل حِمْیَری را نام برد که نخست کیسانی مذهب بود، اما بعداً مستبصر شده و به امام سجّاد علیه السلام پیوست.

حرف «ل»

لوح حضرت زهرا

در بین روایاتی که از معصومین علیهم السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام نقل شده، «حدیث لوح حضرت زهرا علیها السلام» از اهمیت والایی برخوردار است.

این حدیث را بزرگان فراوانی در کتاب‌های روایی خود، نقل کرده‌اند که در اینجا تنها به بخشی از آن اشاره می‌شود.

شیخ صدوق رحمه الله با ذکر سند از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبداللّه انصاری چنین نقل کرده است:

«جابر بن عبداللّه انصاری گفت:

بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که پرتو آن چشم را خیره می‌کرد و در آن دوازده نام بود»...

(کمال‌الدین و تمام النعمه، ج۱، باب۲۸، ح۲.)

او روایتی دیگر نقل کرده بسیار مفصل که بخشی از آن چنین است:

«ابو بصیر از ابوعبداللّه علیه السلام روایت کند که فرمود:

پدرم به جابر بن عبداللّه انصاری گفت:

نیازی به تو دارم، چه وقت بر تو آسان است تا با تو خلوت کنم و آن را از تو درخواست نمایم؟

جابر به او گفت:

هر وقت که شما بخواهید، امام باقر علیه السلام با او خلوت کرد و گفت:

ای جابر!

آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا دیدی، چه بود و مادرم درباره آنچه در آن نوشته بود، چه فرمود؟

جابر گفت:

خدا را گواه می‌گیرم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تهنیت ولادت حسین علیه السلام بر مادرتان فاطمه علیها السلام وارد شدم و در دست ایشان لوح سبز رنگی را دیدم که پنداشتم از زمرد است و در آن نوشته‌ای سپید و نورانی - مانند نور آفتاب - دیدم و گفتم:

ای دختر رسول خدا!

پدر و مادرم فدای شما باد! این لوح چیست؟

فرمود:

این لوح را خدای تعالی به رسولش هدیه کرده است و در آن اسم پدر و شوهر و دو فرزندم و اسامی اوصیای از فرزندانم ثبت است. رسول خدا آن را به من عطا فرموده است تا بدان مسرور گردم. جابر گوید:

مادر شما آن را به من عطا فرمود و آن را خواندم و از روی آن استنساخ نمودم. پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

آیا می‌توانی آن را به من نشان بدهی؟

گفت:

آری و پدرم با او رفت تا به منزل جابر رسیدند. او صحیفه‌ای از پوستی نازک نزد پدرم آورد، پدرم فرمود:

ای جابر!

تو در کتابت بنگر تا من آن را برایت بخوانم. جابر در کتابش نگریست و پدرم آن را برایش خواند و به خدا سوگند که حرفی اختلاف نداشت. گفت:

به خدا سوگند!

گواهی می‌دهم که در لوح چنین مکتوب بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم.

این کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم، برای محمد نور و سفیر و حجاب و دلیل او، آن را روح الامین از جانب رب‌العالمین

فرو فرستاده است. ای محمد!

اسم‌های مرا بزرگ شمار و نعمت‌های مرا شکر گزار و آلای مرا انکار مکن، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست ...در پایان روایت آمده است:

و از صلب او [امام هادی] داعی به سبیل و خازن علمم حسن را بیرون می‌آورم؛ سپس به خاطر رحمتی بر عالمیان سلسله اوصیا را به وجود فرزندش تکمیل خواهم کرد؛ کسی که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را دارا است و دوستانم در زمان [غیبت] او خوار شده و سرهای آنان را هدیه می‌دهند؛ همچنان که سرهای ترک و دیلم را اهدا می‌کنند. آنان را می‌کشند و آتش می‌زنند و آنان خائف و مرعوب و ترسان می‌باشند. زمین از خونشان رنگین شود و صدای فریاد و شیون از زنانشان برخیزد. آنان دوستان حقیقی من باشند و به واسطه آنها هر فتنه کور ظلمانی را بر طرف سازم و شداید و اهوال را زایل نمایم و بارهای گران و زنجیرها را از آنان بردارم. ایشان کسانی‌اند که صلوات و رحمت پروردگار بر آنان است و ایشان مهتدی واقعی هستند.»

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، باب۲۸، ح ۱.)

این روایت با تفاوت‌هایی در منابع روایی ذکر شده است.

(الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳؛ الغیبهٔ، ص ۶۲، ح ۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۱، ح ۲، ص ۴۶، ح ۵؛ قرطبی انصاری، القاب الرسول و عترته، ص ۱۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۲؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۱۴۳، ح ۱۰۸.)

حرف «م»

مجموعه فرمایشات حضرت بقیهٔ اللّه

کتاب مجموعه فرمایشات حضرت بقیهٔاللّه به وسیله محمد خادمی شیرازی گردآوری شده و همراه با ترجمه ارائه گردیده است.

این کتاب مجموعه‌ای از سخنان و توقیعات صادر شده از حضرت ولی عصر علیه السلام همراه با دعاهای آن حضرت است. نگارنده در فصل‌های کتاب، به نقل سخنان حضرت مهدی علیه السلام از لحظات قبل از ولادت و تا آغاز غیبت صغری، توقیعات صادره از ناحیه مقدسه در غیبت صغری و کبری و گفتارهای ایشان در روزهای اوّل ظهور می‌پردازد. ارزش این اثر در جمع‌آوری سخنان امام و ترجمه و شرح آنها در یک مجموعه مستقل است.

المحجهٔ فیما نزل فی القائم الحجهٔ

کتاب المحجّهٔ فیما نزل فی القائم الحجّهٔ نوشته سید هاشم بحرانی است. بحرانی، فقیه، مفسر، محدث و صاحب نظر در علم رجال بوده است.

(ریحانهٔ الادب، میرزا محمد علی مدرس، ج ۱، ص ۲۳۳.)

وی گذشته از مرتبه علمی، امر حسبیه را نیز بر عهده داشته است. در انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستمگران و حاکمان ستم پیشه، هیچ گونه بیم و هراسی به خود راه نداده و عمر پر برکت خویش را در راه نشر علوم اهل بیت و خدمت به بندگان خدا به پایان برده است. وی، در سال ۱۱۰۸ - ۱۱۰۷ در قریه «نعیم» درگذشت و در قریه «توبلی»، به خاک سپرده شد. بحرانی از بزرگانی چون: سید عبدالعظیم بن سید عباس استرآبادی و شیخ فخرالدین بن طریحی النجفی (صاحب مجمع البحرین) بهره جسته است.

(ریحانهٔ الادب، میرزا محمد علی مدرس، ج ۱، ص ۲۳۳.)

از وی نوشته‌های بسیاری - از جمله کتاب المحجهٔ فیما نزل فی القائم الحجهٔ - به جا مانده است. موضوع مورد بحث این اثر، آیات قرآنی است که در روایات، به حضرت مهدی علیه السلام تفسیر و تأویل شده است.

این آیات، به ۱۲۰ عدد می‌رسد که از سوره «بقره» آغاز و به سوره مبارکه «عصر» پایان می‌پذیرد. مطالب کتاب به ترتیب سوره‌های قرآنی تنظیم شده است. نویسنده در مقدمه کتاب می‌نویسد:

«در این کتاب، آیاتی گرد آمده که در روایات معصومین علیهم السلام به مهدی علیه السلام تفسیر شده است و روایات مربوط به دیگر ائمه علیهم السلام را باید در تفسیر برهان جست.

روایات مورد استناد در تفسیر و تأویل آیات قرآن، از مصادر آنها نقل شده است.

این کتاب توسط محمد منیر میلانی تحقیق و تعلیق شده است. محقق محترم، افزون بر آیاتی که مؤلف گردآوری کرده، با پژوهش بسیار، به دوازده آیه از قرآن دست یافته که به گونه‌ای با امام عصر علیه السلام ارتباط دارد و آنها را به صورت استدراک در پایان کتاب، تحت عنوان «مستدرک المحجهٔ» آورده است. وی برای تصحیح کتاب به نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی مراجعه و کتاب را، اصلاح کرده است. از جمله کارهای ارزشمند محقق، تطبیق احادیث با مصادر اصلی آن و نمایاندن موارد اختلاف از نظر زیادی و نقص است. بعضی از روایات - که سند مشخصی نداشته - با جست و جو و تحقیق در منابع گوناگون، از مصادر دیگری آدرس داده است. گفتنی است که این کتاب به زبان فارسی نیز ترجمه شده و با عنوان سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن برای عموم قابل استفاده است.

محدث

محدّث اسم مفعول از ریشه حدَّث، یحدِّثُ به معنای کسی است که حدیث و خبر تازه به او گویند و منظور از آن این است که ائمه علیهم السلام با فرشتگان رابطه دارند و اگرچه مانند پیامبر خود آنها را در سرشت اصلی نمی‌بینند؛ ولی سخن آنان را می‌شنوند و از آنها حقایقی را دریافت می‌کنند.

این کنایه از یک مقام معنوی است که یک درجه از مقام نبوّت فروتر است و این لفظ به این معنا، یکی از القاب مخصوص امام علیه السلام محسوب می‌شود.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«امیرمؤمنان علیه السلام به ابن عباس فرمود:

همانا شب قدر در هر سال وجود دارد و همانا در آن، امرِ یک ساله نازل می‌شود که این امر به ائمه بعد از پیامبر خواهد بود.

ابن عباس گفت:

آنان کیانند؟

فرمود:

من و یازده نفر از نسل من امامانی‌اند که همگی محدَّث می‌باشند.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۴۲، ح ۱۰۶.)

محمد بن مسلم گوید:

«کلمه محدَّث نزد امام صادق علیه السلام ذکر شد، حضرت فرمود:

محدَّث کسی است که صدا را بشنود و شخص را نبیند. به حضرت عرض کردم:

قربانت گردم!

امام از کجا می‌فهمد که آن کلام فرشته است؟

فرمود:

آرامش و وقاری به او عطا می‌شود که می‌فهمد آن کلام از فرشته است.»

(الکافی، باب ان الائمهٔ محدثون مفهمون، ح ۴.)

سماعهٔ بن مهران گوید:

«من و ابو بصیر و محمد بن عمران در مکه داخل یک منزل بودیم.

محمد بن عمران گفت:

من از امام ششم شنیدم که می‌فرمود:

ما دوازده محدَّث باشیم.

ابو بصیر گفت:

تو را به خدا این را از امام ششم شنیده‌ای؟

او دو بار سوگند خورد که آن را از وی شنیده است.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۸.)

محمد

یکی از نام‌های حضرت مهدی علیه السلام، «محمد» است که در روایات فراوانی مورد اشاره قرار گرفته است. درباره نام بردن آن حضرت به این نام، اختلاف نظرهایی بین دانشمندان شیعه همواره مطرح بوده که هر کدام برای اثبات نظر خود، به بخشی از روایات استدلال کرده‌اند. در یک بررسی اجمالی می‌توان مجموع روایاتی را که در این باره وارد شده، به چهار دسته تقسیم کرد:

یک:

روایاتی که به صورت مطلق و بدون هیچ قیدی، نام بردن حضرت را به این نام نهی می‌کند.

۱. صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت کند:

«کسی که به همه امامان اقرار کند، اما مهدی علیه السلام را انکار کند، مانند کسی است که به همه پیامبران اقرار کند؛ امّا نبوّت محمد صلی الله علیه و آله را انکار نماید. گفتند:

یابن رسول‌اللّه!

مهدی علیه السلام از فرزندان شما کیست؟

فرمود:

پنجمین از فرزندان هفتمین، شخص او از شما نهان می‌شود و بردن نام وی بر شما روا نیست.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، باب ۳۳، ح ۱.)

۲. امام هادی علیه السلام در این باره فرمود:

«برای شما حلال نیست که او را به اسم یاد کنید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲، الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۰؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۲۰۲.)

۳. امام صادق علیه السلام با لحنی شدیدتر از کسی که نام آن حضرت را ببرد، به عنوان کافر یاد کرده می‌فرماید:

«به جز کافر هیچ کس نام آن حضرت را نبرد.»

(کمال‌الدین، ج ۲، باب ۵۶، ح ۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳.)

دو:

روایاتی که از نام بردن آن حضرت نهی کرده است؛ ولی با این قید که تنها تا هنگام ظهور و با ظهور حضرت دیگر منعی ندارد:

عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام نقل کرده است:

«به اسم یاد کردن آن حضرت حلال نیست تا زمانی که ظهور کند و زمین را از قسط و عدل آکنده سازد. پس از آنکه پر از ستم و بیداد شده باشد.»

(کمال‌الدین ج ۲، باب ۳۷، ح ۱ و ر.ک: فتال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ص ۳۱؛ الغیبهٔ، ص ۵۸، ح ۲؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۴۷۰، ح ۴۸۷.)

سه:

روایاتی که علت نهی از ذکر نام شریف حضرت را بیان کرده است. در این روایات، ترس از کشته شدن آن حضرت، علّت عدم ذکر دانسته شده‌است:

در روایت ابوخالد کابلی آمده است:

«هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام وفات کرد، خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم:

فدایت گردم!

تو می‌دانی که من جز پدرت کسی را نداشتم و انس مرا با او و وحشت مرا از مردم می‌دانی.

فرمود:

ای ابا خالد!

راست می‌گویی؛ ولی چه می‌خواهی بگویی؟

عرض کردم:

فدایت شوم!

پدرت صاحب این امر را به گونه‌ای برایم تعریف کرده بود که اگر در راهی او را می‌دیدم، حتماً دستش را می‌گرفتم.»

فرمود:

ای ابا خالد!

دیگر چه می‌خواهی بگویی؟

عرض کردم:

می‌خواهم نام او را برایم بگویی تا او را به نامش بشناسم. پس فرمود:

به خدا سوگند ای ابا خالد!

سؤال سختی از من پرسیدی که مرا به تکلیف و زحمت می‌اندازد و همانا از امری سؤال کردی که [هرگز آن را به هیچ کس نگفته‌ام و] اگر آن را به کسی گفته بودم (گفتنی بود)، مسلماً به تو می‌گفتم، همانا تو از من چیزی را سؤال کردی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را قطعه قطعه کنند.»

(الغیبهٔ، ص ۲۸۸، باب ۱۶، ح ۲؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۳۳۳.)

چهار:

روایاتی که نه تنها از طرف راوی تصریح به نام حضرت شده؛ بلکه برخی از ائمه معصومین علیهم السلام نیز نام آن حضرت را بر

زبان جاری ساخته‌اند:

۱. محمد بن ابراهیم کوفی می گوید:

«امام حسن عسکری علیه السلام گوسفند سر بریده‌ای را برای من فرستاد و فرمود:

این عقیقه پسرم «محمد» است.»

(کمال‌الدین، ج ۲، باب ۴۲، ح ۱۰.)

۲. به امام عسکری عرض شد:

«ای پسر رسول خدا!

حجّت و امام بعد از شما کیست؟

فرمود:

پسرم محمد، او است امام و حجّت بعد از من.»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۸۱، ح ۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۲۸.)

۳. علان رازی گوید:

«یکی از اصحاب به من خبر داد که چون جاریه امام عسکری علیه السلام بار دار شد، به او فرمود:

تو حامل پسری هستی که نامش محمد است و او قائم پس از من می‌باشد.»

(کمال‌الدین، باب ۳۸، ح ۴.)

۴. ابوعلی بن همّام گوید:

«از محمد بن عثمان عمری – قدس اللّه روحه – شنیدم که می گفت:

از پدرم شنیدم که نقل می کرد:

«من نزد امام عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت درباره خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده است (زمین از حجّت الهی بر خلایق) تا روز قیامت خالی نمی‌ماند و کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت در گذشته است) پرسش کردند؟

فرمود:

این حق است همچنان که روز روشن حق است.

گفتند:

ای فرزند رسول خدا!

حجّت و امام پس از شما کیست؟

فرمود:

فرزندم محمد، او امام و حجّت پس از من است کسی که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت درگذشته است.»

(همان، باب ۳۸، ح ۹؛ کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۵۲۸.)

۵. ابوغانم خادم گوید:

«برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی به دنیا آمد که نام او را محمد نامید.»

(کمال‌الدین، باب ۴۱، ح ۸.)

۶. جابر بن عبداللّه انصاری به نقل از لوح حضرت زهرا علیها السلام (لوح حضرت زهرا) در بخش پایانی می گوید:

«وَ الخَلَفُ محمد یَخرُجُ فی آخِرِ الزَّمانِ»...

(شیخ طوسی، الأمالی، ص ۲۹۱.)

از آنجایی که روایات دسته نخست با دسته دوم هماهنگ هستند، در مجموع سه دیدگاه درباره حکم نام بردن حضرت مهدی علیه السلام به «محمد» وجود دارد:

۱. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان ظهور.

۲. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت به جهت تقیّه و خوف.

۳. حرمت ذکر نام آن حضرت تنها در دوران غیبت صغری.

البته بحث درباره این دیدگاه‌ها، مفصل است که به محل خود وا می‌گذاریم.

محمد بن تومرت

ابوعبداللّه محمد بن عبداللّه تومرت مغربی حسنی در عاشورای ۴۸۵ ق. متولد شد و در ۵۸۰ ق. در گذشت. او سلسله «الموحدین» را در آفریقا و اسپانیا بنیان نهاد.

ابوعبداللّه از قبیله مصامد مراکش به شمار می‌آمد و در آغاز کار، مردم را به نزدیک بودن ظهور مهدی علیه السلام بشارت می‌داد. در سال ۵۱۴ ق خود را مهدی خواند و گروهی را پیرامون خویش گرد آورد. او را «مهدی هرغی» و نیز «صاحب دعوت عبدالمؤمن» می‌خوانند، ابوعبداللّه مدتی در عراق درس خواند و مدتی نیز مجنون شمرده شد. محمد بن تومرت در کتاب «الجفر» چنان خواند که:

مردی در سوس مغرب ظهور می‌کند و به وسیله شخصی به نام «عبد مؤمن» تأیید می‌شود. آنگاه خود را مهدی و قائم به امر خداوند پنداشت و در پی «عبدالمؤمن» گشت تا از تأییدش بهره‌مند شود. روزی جوانی دید و نامش را پرسید، جوان پاسخ داد:

«عبدالمؤمن» هستم.

محمد بن تومرت گفت:

اللّه اکبر!

آنگاه مقصدش را پرسید.

جوان گفت:

در پی دانشم.

ابن تومرت گفت:

آنچه می‌خواهی به دست من است.

سپس هدف نهایی‌اش را چون رازی سترگ نزد وی به ودیعت نهاد. آنگاه با عبداللّه و نشریسی آشنا شد، عبداللّه بسیار یاریش کرد و او را به پنهان ساختن ادعایش فرا خواند.

پس از مدتی عبداللّه گفت:

اکنون زمان آشکار ساختن دعوت من است؛ بامداد فردا پس از نماز چنان ادعا می‌کنم که دیشب دو فرشته نازل شدند و از علم و حکمت و قرآن برخوردارم ساختند ... عبداللّه چنان کرد. بر اساس نقشه پیشین، محمد بن تومرت از میان مردم برخاست و پرسید:

ما را چگونه می‌بینی؟

عبداللّه پاسخ داد:

تو مهدی قائم بامر اللّه هستی. هر که پیروت باشد، سعادتمند است و هر کس با تو مخالفت ورزد، هلاک می گردد. اصحابت را بیاور تا بگویم کدام بهشتی و کدام دوزخی است. با این نیرنگ مخالفان محمد بن تومرت را دوزخی معرفی کرد و به هلاکشان فرمان داد.

سپس با حدود ده هزار تن لشکری که فراهم آورد، چند جنگ انجام داد و با پیروانش به اسپانیا رفت.

(وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۴ - ۵۵.)

محمد بن عثمان بن سعید عمری

محمد بن عثمان، دومین نائب از «نواب چهارگانه» امام زمان علیه السلام و فرزند نایب اوّل عثمان بن سعید است، در زمان حیات پدرش از طرف امام عسکری علیه السلام به نیابت امام غایب معرفی شده بود. بدین صورت که آن حضرت وقتی گروهی از شیعیان یمن در شهر «سامرا» به حضورش شرفیاب شدند، ایشان عثمان بن سعید را نزد خود فرا خواند و بر وکالت و وثاقت او تصریح کرد. در ادامه فرمود:

گواه باشید که عثمان بن سعید عمری، وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان وکیل فرزند من مهدی شما است.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۵۶، ح ۳۱۷.)

عثمان بن سعید به هنگام مرگ خود، نیابت را به دستور حضرت مهدی علیه السلام به فرزند خود «محمد» سپرد. به علاوه خود حضرت ولی عصر علیه السلام نیز در توقیعاتی، تصریح به نیابت او فرمود.

(ر.ک: کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۱۰، ح ۴۱؛ کتاب الغیبهٔ ص ۳۶۱.)

آن حضرت در توقیعی چنین فرمود:

«ما برای خداییم و بازگشتمان به سوی او است، تسلیم فرمان خدا و راضی به قضای الهی هستیم. پدرت سعادتمندانه زیست و نیکو از این جهان دیده بر بست. خدای رحمتش کند و او را به اولیا و موالی خود ملحق سازد که همواره در راه آنان کوشا بود و در چیزهایی که او را به خدا نزدیک سازد، تلاش فراوانی داشت. خدای - تبارک و تعالی - رویش را سفید و درخشنده گرداند و لغزش‌هایش را ببخشد.»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۳۸.)

در بخش دیگری از آن توقیع فرمود:

«از کمال سعادت او بود که خداوند چون تو فرزندی را روزی‌اش ساخت که جانشین او باشد و به امر او قیام کند.»

(همان.)

همچنین در توقیع دیگری فرمود:

...«و اما محمد بن عثمان عمری پس خداوند از او و پدرش خشنود و راضی باشد، همانا او مورد وثوق من و نوشته او نوشته من است.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۶۲، ح ۳۲۶.)

محمد بن عثمان، به رغم مخالفت‌هایی که از طرف مدعیان دروغین نیابت با وی صورت می گرفت و با وجود فشارهایی که از طرف حکام و خلفای آن دوران اعمال می‌شد؛ توانست منصب نیابت ولی عصر علیه السلام را در امور محوّله به او، به نحو احسن انجام دهد و نگذاشت غالیان با ترفندهای دروغین خود، شیعیان را متوجه خود سازند و نیابت او را متزلزل کنند. از این رو دوستداران ائمه علیهم السلام هیچگاه درباره نیابت و وثاقت ایشان، دچار شک و تردید نگشتند. نایب دوم، بیشترین مدت را از

جهت بقا در سمت نمایندگی امام زمان علیه السلام به خود اختصاص داد و حدود چهل سال به عنوان نایب و رابط بین امام و شیعیان بود. لذا توفیق یافت مشکلات و مسائل فقهی، کلامی، اجتماعی و ... بیشتری از محضر مبارک حضرت مهدی علیه السلام استفسار کند و در اختیار عموم مردم قرار دهد.

ابو جعفر محمد بن عثمان طبق قول مشهور در سال ۳۰۵ ه. ق در آخر ماه جمادی الاولی (علامه حلی، رجال، ص ۱۴۹؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۳۶۶.) وفات یافت. قبر او در کنار قبر مادرش، بر سر راه کوفه و در محلی که خانه‌اش آنجا بود، واقع است.

این محل در سمت غربی بغداد واقع است.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۳۶۶.)

محمد بن علی بن بلال

ابوطاهر محمد بن علی بن بلال در ابتدای کار، نزد امام حسن عسکری علیه السلام فردی مورد اعتماد بود و روایاتی چند از آن حضرت نقل کرده است؛ ولی رفته رفته به جهت پیروی از هوای نفس، راه انحراف در پیش گرفت و مورد مذمت خاندان وحی واقع شد. وی ادعا کرد که وکیل حضرت مهدی علیه السلام است! او نیابت نایب دوم حضرت مهدی علیه السلام را منکر گردید و در اموالی که نزد وی جمع شده بود تا به حضرت مهدی برساند، خیانت کرد.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۴۰۰.)

نایب دوم، راه ملاقات وی را با حضرت مهدی علیه السلام آسان نمود و امام علیه السلام به وی فرمود:

اموال را به نایبشان رد کند؛ اما او در دشمنی و انحراف خود باقی ماند! پایان کارش آن شد که توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت مهدی علیه السلام، مبنی بر لعن و نفرین و بیزاری از وی - در ضمن افرادی دیگر از جمله حلاج و شلمغانی - صادر گردید.

(الاحتجاج، ح ۲، ص ۴۷۴.)

محمد بن نصیر نمیری

یکی از رقبای محمد بن عثمان بود و نیابت وی را قبول نداشت و خود مدعی نیابت بود.

شیخ طوسی در رجال خود، در اصحاب امام جواد علیه السلام دو بار از او نام برده و هیچ شرحی درباره او نداده است.

(رجال، ص ۴۰۵، رقم ۷ و ص ۴۰۷، رقم ۲۳.)

علامه حلی رحمه الله در رجال خود، در دو جا از ایشان نام برده، می‌نویسد:

محمد بن نصیر نمیری کسی است که امام هادی علیه السلام او را لعن کرده است! در جایی دیگر می گوید:

ابن غضائری درباره او گفته است:

محمد بن نصیر از نظر علمی، از فضلای بصره بود [و از نظر عقیدتی] ضعیف بود. فرقه «نصیریه» را او تأسیس کرده و به او نسبت داده می‌شود.

(رجال، علامه حلی، ص ۲۵۷ - ۲۵۴.)

در رجال کشی نیز شرح حال ایشان مطرح است و به نظر ایشان امام هادی علیه السلام سه نفر را لعن کرده که یکی از آنها محمد بن نصیر نمیری است.

(اختیار معرفهٔ الرجال، ج ۲، ص ۸۰۵.)

و در جای دیگر از «عبیدی» نقل می کند که:

«امام حسن عسکری علیه السلام - بدون اینکه من سؤالی از او بکنم - نامه‌ای به سوی من فرستاد و در آن نامه از محمد بن نصیر نمیری و حسن بن محمد بن بابا قمی، اعلان انزجار کرده، فرمود:

تو و جمیع دوستداران ما، از آنان دوری جویید و من آنها را لعن می‌کنم و لعنت خدا نیز بر آنها باد!

آنان از نام ما سوء استفاده کرده و اموال مردم را می‌خورند و فتنه انگیزی می‌کنند! آنان ما و شیعیان ما را اذیت کردند! خداوند آنها را اذیت می‌کند و آنان را در فتنه‌ای که ایجاد کرده‌اند، مغلوب و نابود سازد!»

(اختیار معرفة الرجال، ح ۲، ص ۸۰۵.)

عقاید انحرافی محمد بن نصیر نمیری

وی عقاید کفرآمیز و الحادی داشت که سعی می‌نمود آن را در بین عامّه مردم منتشر سازد. محمد بن موسی بن حسن بن فرات نیز اسباب کار او را فراهم و او را تقویت می‌کرد.

(کتاب الغیبة، ص ۳۹۸.)

ابن فرات از خاندان معروف بنو فرات بود. وی در بغداد و کوفه محدثی معروف بود و به نظر می‌رسد نخستین فرد از خاندان بنو فرات است که مقامی در حکومت عباسی به دست آورد.

(تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۶۹.)

از اینجا نقش حکومت در حمایت و پشتیبانی از خطوط انحرافی روشن می‌شود و عقاید نمیری در کتاب الغیبة، رجال کشی و فرق الشیعه بیان شده است. سعد بن عبداللّه اشعری گوید:

«محمد بن نصیر نمیری مدعی بود که پیغمبر است و امام هادی علیه السلام او را مبعوث کرده است. عقیده به تناسخ داشت و معتقد به خدایی امام هادی علیه السلام بود، نزدیکی با زنان محارم را جایز می‌دانست و عمل همجنس بازی را حلال کرده بود! نمیری این را موجب تواضع، فروتنی و تذلل مفعول و لذت و کامرانی فاعل می‌دانست و می‌گفت:

خدا هیچ یک از اینها را بر بندگانش حرام نکرده است!»

(کتاب الغیبة، ص ۳۹۸، ح ۳۷۱؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۰۵؛ فرق الشیعه، ص ۱۰۳؛ معجم الرجال الحدیث، ح ۱۷، ص ۲۹۹.)

طرفداران او قومی بودند که عبادات و شرعیات را ترک کردند و منهیات و محرمات را حلال شمرده، گفتند:

دین یهود بر حق است و ما از آنها نیستیم و دین نصارا بر حق است و ما از آنها نیستیم!

سعد بن عبداللّه می‌گوید:

نمیری در آخر عمر بیمار شد و در آن حال مرد. در آن بیماری از وی پرسیدند:

جانشین تو کیست؟

او با زبان ضعیف و گرفته‌ای گفت:

احمد؛ ولی کسی نفهمید احمد کیست! به همین جهت این حرف موجب انشعاب پیروان او شد.

عده‌ای گفتند:

مقصود نمیری، احمد فرزندش بوده است.

جمعی گفتند:

احمد بن محمد بن موسی بن فرات است

و فرقه‌ای گفتند:

منظور وی احمد بن موسی بن فرات است

و فرقه‌ای گفتند:

منظور وی احمد بن ابوالحسین بن بشر بن یزید است.

این انشعاب باعث پراکندگی اتباع او گردید.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۳۹۹، ح ۳۷۳.)

محمد یه

«محمد یه» طرفداران امامت محمد بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام و یکی از گروه‌هایی بودند که در بحث مهدویّت دچار انحراف شدند. وی از سادات جلیل القدر علوی بود که در زمان حیات پدرش درگذشت. قبرش امروز در نزدیکی «بلد» در دو فرسنگی سامرا و زیارتگاه است و سید محمد خوانده می‌شود. گویند:

محمد نه پسر داشت، که چهار تن از ایشان به خوی و سلماس در آذربایجان مسافرت کرده و کشته شدند و پنج تن دیگر نیز به شهر لار رفتند و در آنجا به قتل رسیدند. طرفداران امامت او گفتند:

وی نمرده و زنده است؛ زیرا پدرش او را به امامت نامزد کرد و یاران را به امامت وی پس از خود آگاه ساخت. چون نسبت دروغ بر امام جایز نیست و نیز نتوان گفت که بدا رخ داده، پس او جانشین پدر است. اگرچه در دیده و چشم مردمان نمودار گشت که او در گذشت؛ ولی او نمرده است و پدرش علی بن محمد از ترس مردم که ممکن بود به وی گزندی رسانند، او را ناپدید و غایب ساخت و او مهدی قائم است.

(ر.ک: نوبختی، فرق الشیعه، ص ۱۰۱ - ۱۰۰؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۹۴.)

مدت حکومت جهانی مهدی

احادیث بسیار متفاوتی درباره طول مدت حکومت حضرت مهدی علیه السلام وارد شده است که در مجموع ده‌ها قول می‌توان از آنها استخراج نمود:

۱. پنج یا هفت یا نه سال، (کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۶۲ و ۲۷۳.)

۲. شش یا هفت یا هشت یا نه سال، (همان، ص ۲۶۲.)

۳. شش یا هفت یا نه سال، (المهدی الموعود المنتظر، ج ۱، ص ۳۳۰.)

۴. هفت سال، (ملاحم سید بن طاوس، ص ۷۰ و ۷۸ و ۱۳۸؛ الارشاد، ص ۳۴۲.)

۵. هفت سال و دو ماه، (ملاحم، ص ۷۹.)

۶. هفت یا هشت سال، (المهدی الموعود المنتظر، ج ۱، ص ۳۳۵.)

۷. نه سال، (همان، ص ۳۳۹.)

۸. چهارده سال، (ملاحم، ص ۷۹.)

۹. نوزده سال، (الغیبهٔ، ص ۳۳۲.)

۱۰. نوزده سال و چند ماه، (همان، ص ۴۷۳، ح ۱؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۲۸۵ الارشاد، ص ۳۴۵.)

۱۱. بیست سال، (منتخب الاثر، ص ۲۳۹، ح ۱.)

۱۲. چهل سال، (ملاحم، ص ۷۸ و ۷۹.)

۱۳. هفتاد سال، (کتاب الغیبهٔ، ص ۴۷۴، ح ۴۹۷؛ الارشاد، ص ۳۴۵، منتخب الاثر، ص ۱۴۳.)

۱۲۰. ۱۴ سال (به قدر عمر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام)، (الغیبهٔ، ص ۱۸۹، ح ۴۴.)

۳۰۹. ۱۵ سال (به اندازه توقف اصحاب کهف در غار)، (کتاب الغیبهٔ، ص ۲۸۳؛ الغیبهٔ، ص ۱۸۱.)

۳۱۳. ۱۶ سال؛ (الغیبهٔ، ص ۴۷۳، ح ۳.)

۱۷. در روایاتی نیز گفته شده جز خداوند، کسی مدت حکومت حضرت مهدی علیه السلام را نمی‌داند.

برخی از محققان این تفاوت را اشاره به مراحل و دوران‌های حکومت آن حضرت می‌دانند و معتقدند آغاز شکل گرفتن و پیاده شدنش پنج یا هفت سال و دوران تکاملش چهل سال و دوران نهایی‌اش بیش از سیصد سال است.

(حکومت جهانی مهدی علیه السلام، مکارم شیرازی، ص ۳۱۴.)

قضاوت نهایی درباره مدت حکومت آن حضرت - به دلیل نبود اخبار و منابع الکافی - امکان‌پذیر نیست؛ اما با این حال می‌توان چنین نتیجه گرفت: قطع نظر از روایات اسلامی، مسلم است که این همه آوازه‌ها و مقدمات برای یک دوران کوتاه مدت نیست؛ بلکه قطعاً برای مدتی است طولانی که ارزش این همه تحمل زحمت و کوشش را داشته باشد.

(همان.)

البته این مدت - هر قدر باشد - در مقایسه با کل تاریخ، بسیار ناچیز است. در این موقعیت پرسش جدید رخ می‌نماید: آیا مدتی چنین کوتاه در مقایسه با کل تاریخ، دردها و رنج‌های انسان‌ها را در طول تاریخ جبران می‌کند؟

در پاسخ می‌توان گفت:

فلسفه امام مهدی علیه السلام همانند فلسفه بعثت انبیا و رسولان الهی است. منظور از برانگیخته شدن رسولان الهی ابلاغ دستورهای خداوند و نصب مشعل فروزان هدایت بر سر راه کاروان بشریت است. طولانی یا کوتاه بودن مدت ابلاغ رسالت، به اصل آن آسیب نمی‌رساند. دوران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۲۳ سال بود؛ ولی واپسین پیام الهی را ابلاغ کرد و این مشعل هدایت را بر افروخت. از سوی دیگر، می‌توان به مدت نبوّت حضرت نوح علیه السلام اشاره کرد که به دلیل عدم تحقق شرایط مساعد، نتیجه قابل توجهی به بار نیاورد. دوران امامت و حکومت حضرت مهدی علیه السلام نیز چنین است. مقصود اصلی ابلاغ رسالت الهی و تحقق بخشیدن به حکومت جهانی خداوند و حاکمیت مستضعفان است؛ هر چند در مقایسه با کل تاریخ، سالیانی محدود باشد.

مدعیان دروغین نیابت

مدعیان دروغین نیابت

امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام، به جهت شرایط خاصّ اجتماعی، کمتر در مجامع عمومی حضور می‌یافتند و در زمان حیات خود، نمایندگانی انتخاب کرده بودند تا مردم بیشتر اوقات به واسطه آنان، با این دو امام بزرگوار ارتباط برقرار کنند و مسائل شرعی و حوایج اجتماعی و مشکلات زندگانی خود را مطرح سازند. مردم تقریباً در آن زمان به این روش عادت کرده بودند. علت اساسی پیش گرفتن چنین روشی، زمینه‌سازی برای دوران غیبت صغری بود که باید مردم بدون ارتباط مستقیم با امام خویش، زندگی کنند و مشکلات خود را از طریق نمایندگان مطرح سازند. بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و آغاز غیبت صغری (۲۶۰ ه. ق)، ارتباط مستقیم مردم با امام خویش قطع گردید.

«نواب خاصّ» به ترتیبی که بیان خواهد شد، (نواب خاصّ) کار و فعالیت خود را آغاز نمودند و به صورت پنهانی، تلاش‌های خود

را برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام برای خواص و رفع شک و تردید از قلوب آنان و راهنمایی مردم به سوی امام و اخذ وجوهات شرعی و موقوفات و هبه‌های شخصی به امام علیه السلام ادامه دادند. از تفرقه شیعیان جلوگیری کرده و رهبری و هدایت عمومی دوستداران اهل بیت علیهم السلام را به دست گرفتند. شیعیان کم کم با این شیوه انس گرفته و کارهای خود را از طریق «نوّاب» انجام دادند و از سراسر سرزمین‌های اسلامی اشخاص و اموال به سوی آنها سرازیر گردید. در این میان برخی از افراد ضعیف الایمان و کج اندیش - که زمینه انحراف از قبل در آنان وجود داشت - پیدا شده و مدعی دروغین نیابت صاحب الامر علیه السلام شدند. سرچشمه ادعای دروغین این افراد در سه چیز خلاصه می‌شود:

۱. ضعف ایمان و زمینه انحراف

۲. طمع کردن به اموالی که از سراسر بلاد اسلامی به سوی «نواب» سرازیر می‌شد؛ آنان می‌خواستند با ادعای نیابت، این اموال را به سوی خود جلب نموده و بدون مجوز شرعی در آن تصرف کنند و به خوشگذرانی بپردازند.

۳. رسیدن به شهرت و ریاست در جامعه؛ آنان دوست داشتند بر عموم شیعیان ریاست کنند و امر و نهی از سوی آنان صادر گردد.

(تاریخ الغیبهٔ الصغری، ص ۴۹۰.)

آغاز فعالیت مدعیان دروغین

شروع این تفکر به دوران نایب دوم محمد بن عثمان بر می‌گردد. در زمان نایب اوّل، (عثمان بن سعید)، به علل مختلفی، منحرفان نتوانستند فعالیت کنند و لذا در دوران نیابت نایب اوّل خبری از ادعای دروغین نیابت نیست. اگر هم باشد به صورت خیلی کم رنگ مطرح بوده که مشهود و ملموس نبوده است. علل عدم وجود این دروغ گویان در دوره نایب اول عبارت است از:

۱. عثمان بن سعید از اشخاص مشهور و مورد اطمینان در میان شیعیان بود. همان طوری که گفته شد در زمان‌های پیش از غیبت صغری، از طرف امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام و به نظر برخی حتی از طرف امام جواد علیه السلام نیز وکالت داشته است. سوابق طولانی او با ائمه علیهم السلام، باعث شده بود که شهرت و منزلت خاصی در میان شیعیان داشته باشد. از این رو منحرفان در دوره نیابت وی، نتوانستند ابراز وجود کنند.

۲. شرایط سیاسی و اجتماعی مساعد نبود که کسی ادعای دروغین بکند. در اوایل غیبت صغری، دولتمردان عباسی شدیداً مراقب اوضاع بودند و با تمام قوا تلاش می‌کردند رد پایی از مهدی علیه السلام و یاران او پیدا کنند و آنها را نابود سازند. بدین جهت کسی غیر از عثمان بن سعید، جرأت نمی‌کرد خود را به چنگال مرگ گرفتار کند؛ لذا فعالیت و نیابت او در آن دوره، یک جهاد بزرگ به شمار می‌رفت.

۳. عدم عادت مردم؛ هنوز برای مردم به روشنی ارتباط با امام علیه السلام از طریق «نواب» جا نیفتاده بود؛ از این رو عادت مردم احتیاج به زمان داشت.

این کار در دوره اوّل صورت گرفت. وقتی منحرفان دیدند مردم به چنین کارهایی عادت کرده‌اند، خواستند با ادعای دروغین، خود را نایب خاصّ امام زمان علیه السلام معرفی نمایند.»

(همان، ص ۴۹۴.)

برخی از کسانی که در دوره محمد بن عثمان - نایب دوم امام زمان علیه السلام - به دروغ ادعای نیابت امام علیه السلام را داشتند، عبارت‌اند از:

ابومحمد حسن شریعی، محمد بن نصیر نمیری، احمد بن هلال عبرتایی، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال، ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان معروف به ابوبکر بغدادی، برادرزاده محمد بن عثمان، اسحاق احمر و باقطانی و حسین بن منصور حلاج. اگرچه حسین بن

منصور معروف به صوفی گری است. لیکن مکاتباتی که شیخ در کتاب الغیبه بیان کرده است، نشان می‌دهد که وی ادعای نیابت هم داشته است. از دیگر مدعیان دروغین نیابت «شلمغانی» است که در زمان نایب سوم حسین بن روح بوده و شخص دیگری به نام «ابودلف کاتب» که بعد از وفات چهارمین نایب ادعای نیابت نموده است.

(زندگانی نواب خاصّ امام زمان علیه السلام، ص ۱۷۹ – ۱۷۶.)

البته گروهی از مدعیان نیابت به تدریج گام را فراتر نهاده، از «مهدویّت» خویش سخن گفتند. برای اثبات دروغ بودن ادعاهای بابیّت در غیبت کبری و بخشی از غیبت صغری، دلیل‌های فراوانی ذکر شده است؛ اما بهترین دلیل زندگی این افراد است. زندگی خصوصی این افراد نشان می‌دهد در آتش حسد و آزمندی و باورهای کفرآمیز می‌سوختند و بی تردید صاحبان این رذیلت‌های اخلاقی و فکری، در گستره پرشکوه معنویت جایی نمی‌یابند. افزون بر این، دلیل‌های گوناگون دیگری نیز بر نادرستی این ادعا گواهی می‌دهد که به اختصار ذکر می‌شود.

یک:

وقتی علی بن محمد سمری، نایب چهارم، در بستر وفات افتاد، مردم از او خواستند نایب پس از خود را معرفی کند؛ او فرمود:

«لِلّهِ اَمرٌ هُوَ بالِغُه.»

«خدا را امری است که باید به اتمام رساند.»

این سخن علی بن محمد نشان می‌دهد هنگام غیبت کبری فرا رسیده است و دیگر نایبی معرفی نمی‌شود. چنان که در محل خود ثابت شد هر نایبی باید به وسیله نایب قبل از خود، مشخص شود! بنابراین، معرفی نکردن نایب به وسیله علی بن محمد سمری، نشان دهنده نبودن نایب و نادرستی همه ادعاهای نیابت است.

دو:

امام زمان علیه السلام در توقیعی به علی بن محمد سمری چنین نگاشت:

...«وَ لا تُوصِ اِلی اَحَدٍ یَقُومُ مَقامَکَ بَعْدَ وَفاتِکَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الغَیْبَةُ الثانِیَةُ.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۹۵؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۱۶؛ کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۵۳.)

سه:

با آنکه این مسأله، مورد ابتلای مردم است و ائمه اطهار علیهم السلام تمام آنچه مردم بدان نیاز داشتند بیان می‌کردند؛ در هیچ روایتی به تصریح یا اشاره از وجود نایب و باب امام زمان علیه السلام پس از نواب اربعه سخن به میان نیامده است.

البته روایات بسیاری از جزئیات احکام و مباحث اعتقادی را به طور کامل بیان کرده‌اند؛ ولی درباره نیابت چیزی مشاهده نمی‌شود.

چهار:

وجود نص خاصّ و کرامت، از شرطهای اثبات نیابت امام زمان علیه السلام است. نواب اربعه از این شرطها برخوردار بودند؛ اما مدعیان بابیّت توان ارائه نص و معجزه را نداشتند.

پنج:

در روایات، غیبت امام زمان علیه السلام به صغری و کبری یا تام و غیر تام تقسیم شده است. بی‌تردید غیبت صغری را بدان سبب غیر تام می‌نامند که در آن دسترسی به امام علیه السلام – به صورت غیرمستقیم و از طریق نایب – ممکن است، اگر در زمان غیبت کبری نیز امام زمان علیه السلام نایب یا باب داشته باشد، اصل این تقسیم درست نیست و حتی در زمان غیبت کبری، غیبت تام محقق نمی‌شود.

شش:

یکی از بهترین راه‌های اثبات دروغگو بودن مدعیان نیابت، آن است که این گروه مردم را به طرف دین خدا و امام زمان علیه السلام دعوت نمی‌کردند. آنان مردم را به خویش فرا می‌خواندند؛ بر خلاف نواب اربعه که کسی را به خود دعوت نمی‌کردند. به عبارت دیگر، آن که هوای نفس دارد، نمی‌تواند نایب امام زمان علیه السلام باشد. هواپرستی بسیاری از مدعیان دروغین، چنان بود که به ادعای نیابت بسنده نمی‌کردند و به تدریج به سمت ادعای «مهدویّت» و «نبوّت» پیش می‌رفتند!

در پایان گفتنی است که اجماع شیعه بر آن است که پس از علی بن محمد سمری، هیچ کس نایب خاصّ امام زمان علیه السلام نخواهد بود. افزون بر اجماع، ضرورت مذهب شیعه نیز بر این است که با وفات علی بن محمد سمری، رشته وکالت و نیابت خاصّ منقطع شد.

(مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۵۷.)

مدعیان مهدویت

مدعیان مهدویت

بدون تردید «مهدویّت» همواره برای جامعه اسلامی یک مسأله قرآنی و روایی شناخته شده و قطعی بود. به جهت استواری این واقعیت عقیدتی - دینی در جامعه اسلامی، در تاریخ اسلام با شخصیت‌هایی روبه‌رو می‌شویم که طرفداران افراطی آنان، برای پیشرفت دنیوی و سیاست خویش، آنها را به عنوان مهدی نجاتبخش مطرح ساختند!

از دگر سو با عناصری آشنا می‌شویم که بر اثر انگیزه‌های جاه طلبانه، وسوسه قدرت و شهرت و دنیاطلبی، به دروغ ادعای مهدویّت نمودند و خود را همان مهدی نجات بخش - که قرآن و روایات نوید آمدن او را داده است - معرفی کردند.

این افراد به اعتباری بر چهار دسته قابل تقسیم‌اند:

۱. گروهی از اینان از نظر نسب، هویت، هدف و مذهب ناشناخته‌اند.

۲. جمعی با کارهای جنون‌آمیز خویش، خود را از نظرها ساقط کردند.

۳. برخی نام و نشان و دعوت و پیروانشان از صفحه روزگار به گونه‌ای محو شده که نشانی از آنها نیست.

۴. عده‌ای نیز مرده‌اند؛ اما نام و یادی از آنان هست.

سه گروه مدعی مهدویت

کسانی که در تاریخ بدین عنوان شهرت یافته‌اند، به اعتباری بر سه گروه قابل تقسیم‌اند:

یک:

کسانی که دیگران روی انگیزه‌های خاصی، آنان را «مهدی» نجات بخش خواندند.

دو:

کسانی که به انگیزه جاه طلبی و قدرت خواهی، چنین ادعای دروغینی کردند.

سه:

کسانی که طبق نقشه استعمار و به اشاره بیدادگران، به چنین دجالگری و فریب دست یازیدند و بی‌شرمانه خود را مهدی نجات بخش، معرفی کردند. گروه اول از تاریخ این واقعیت دریافت می‌گردد که برخی از کسانی که مهدویّت بدانان نسبت داده شده، نه از سوی خود آنان سرچشمه گرفته و نه خود بدان ادعا راضی بودند؛ بلکه یاران و پیروان آنان چنین عنوانی را به آنها نسبت داده و

این اندیشه را در آن روزگاران در میان گروه‌ها و مراکزی گسترش دادند.

البته به جا بود که خود آنان، چنین ادعاهای دروغین و نسبت‌های نادرست را به شدّت نفی کنند؛ اما روشن نیست که چرا خود آنان در برابر این عنوان ساختگی، فریاد اعتراض بلند نکردند و پیروان آنها کوشیدند تا برخی علایم و نشانه‌های حضرت مهدی علیه السلام را - که در انبوه روایات آمده - به این چهره‌ها تطبیق و تفسیر نمایند!!

برای نمونه از این گروه می‌توان بدین چهره‌ها اشاره کرد:

۱. محمد حنفیه (کیسانیه)

۲. زید فرزند امام سجاد علیه السلام

۳. محمد بن عبداللّه محض گروه دوم اینان کسانی بودند که به انگیزه‌های فریبکارانه و جاه‌طلبانه، ادعای مهدویّت نمودند و برای جلب عواطف و احساسات، تسخیر دل‌ها و قلب‌ها و به دست آوردن قدرت و عظمت، به دروغ و دجالگری، خود را مهدی نجات بخش معرفی کردند!

این گروه بسیارند؛ از جمله آنان «مهدی عباسی» است. پدرش منصور دوانیقی ادعا کرد که پسرش «مهدی عباسی» همان مهدی موعود است! با اینکه این عنصر فریبکار پیش از این ادعا، به محمد بن عبداللّه محض - به عنوان مهدی نجات بخش است - دست بیعت داده بود و او را مهدی نجات بخش می‌دانست!

گروه سوم اینان عناصری بودند که بر اساس نقشه استعمار و به اشاره استعمارگران، ادعای مهدویّت نمودند! استعمار پلید برای درهم کوبیدن اسلام و فروپاشی جامعه بزرگ اسلامی و افشاندن بذر اختلاف، کینه‌توزی و جدایی؛ نقشه‌های خائنانه بسیاری کشید تا به هدف خویش برسد و جهان اسلام را ببلعد. از جمله نقشه‌های شیطانی آن در این میدان، ساختن مرام‌ها و مسلک‌های رنگارنگ در میان مسلمانان و بازی با مفاهیم و ارزش‌های مقدس و اعتقادات دینی آنان بود تا بدین وسیله، بذر بی‌ایمانی و سست باوری و تزلزل دل‌ها و قلب‌ها را در جامعه اسلامی، پدید آورد! از چیزهایی که از آن در این میدان سوء استفاده کرد، اندیشه و عقیده به مهدی موعود بود، در این راه برخی عناصر را به دلخواه خویش تربیت کرد و به آنان دستور داد تا ادعای مهدویّت کنند و آنان را با همه امکانات در این راه یاری کرد که برای نمونه می‌توان به «علی محمد باب» اشاره کرد.

(ر.ک: امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۵۶۵ تا ۵۷۲.)

مرجع تقلید

یکی از اموری که در دوران غیبت کبری اهمیت ویژه‌ای دارد، تقلید از مجتهد جامع شرایط است.

علمای شیعه امامیّه می گویند:

عمل به تقلید به دلایل عقلی و نقلی لازم است. عقل دستور می‌دهد که فرد نادان، از عالمی دانا راهنمایی بجوید و از او تقلید کند. دانشمندترین علمای هر ناحیه شیعه‌نشین، عنوان مرجع تقلید دارند و او محل مراجعه مقلدان خود است. مرجع تقلید، مجتهدی است که قوانین اسلام را بر اساس «قرآن»، «سنت»، «اجماع» و «عقل» استنباط می کند. سلسله مراجع بزرگ تقلید از رحلت چهارمین نایب ویژه (ابوالحسن علی بن محمد سمری) در سال ۳۲۹ ه به بعد آغاز شد.

در این سلسله نام محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن علی بن بابویه قمی و ابو جعفر محمد بن حسن طوسی تا امام خمینی رحمه الله - که همه از مجتهدان شیعه و مراجع تقلید می‌باشند - قابل ذکر است. نجف اشرف از زمان شیخ طوسی رحمه الله مرکز علمی شیعه قرار گرفت و مجتهدان بزرگ بیشتر در آنجا به تحصیل علم پرداختند. به نظر نمی‌رسد که نهاد مرجع تقلید، تا پیش از زمان شیخ محمد حسن اصفهانی نجفی (م ۱۲۶۶ ه.)

جنبه مرکزیت عام یافته باشد. جانشین بلا فصل او شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ه) بزرگ‌ترین مجتهد زمان خود به شمار می‌رفت. از آخرین مراجع تقلید که به رحمت ایزدی پیوسته و در زمان خود قبول عام داشتند، سید ابوالحسن اصفهانی، حاج آقا حسین بروجردی (م ۱۳۴۰ ش) و سید روح اللّه موسوی خمینی (م۱۳۶۸ ش) را می‌توان نام برد.

(ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۸۶.)

مرگ جاهلی

در روایات فراوانی وارد شده است:

«هر کس از دنیا برود و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته.»

این روایات در مورد شناخت و معرفت تمامی ائمه علیهم السلام صادق است؛ ولی در باره حضرت مهدی علیه السلام به خصوص روایاتی وارد شده است. درباره شناخت همه ائمه علیهم السلام می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. معاویهٔ بن وهب گوید:

«شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ ماتَ لا یَعرِفُ اِمامَهُ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً»

(الغیبهٔ، ص ۱۲۹؛ کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۹.)

(هر کس در حالی که امام خودش را نمی‌شناسد بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

۲. یحیی بن عبداللّه گوید:

«امام صادق علیه السلام به من فرمود:

ای یحیی بن عبداللّه هر که شبی را سپری کند که در آن شب امام خود را نشناسد (نداند امامش کیست)، به مرگی چون زمان جاهلیت از دنیا رفته است.»

(همان، ص ۱۲۷، ح ۱.)

روایات دسته دوم - که در خصوص معرفت حضرت مهدی علیه السلام ذکر شده - از این قرار است:

۱. ابوعلی بن همام گوید:

«از محمد بن عثمان عمری شنیدم که می گفت:

از پدرم شنیدم که می گفت:

من در حضور ابومحمد حسن بن علی علیه السلام بودم از آن حضرت درباره این خبر که از پدران خود روایت کرده است (زمین تا روز قیامت از حجّت خداوند بر خلقش خالی نیست و هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مردن جاهلیت مرده است.)

پرسیده شد؛ فرمود:

به راستی این درست است؛ چنان که روز درست است. به او عرض شد:

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ حجّت و امام بعد از شما کیست؟

فرمود:

پسرم محمد. او است امام و حجّت بعد از من. هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مردن جاهلیت مرده است.»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۸۱، ح ۸.)

۲. نشناختن حضرت مهدی علیه السلام، می‌تواند منجر به انکار آن حضرت شود؛ چنان که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله انکار حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت را سخت مذمت نموده، می‌فرماید:

«مَنْ اَنْکَرَ القائِمَ مِنْ وُلْدِی فِی زَمانِ غَیْبَتِهِ فَماتَ فَقَدْ ماتَ میتَةً جاهِلِیَّةً»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۱۲، ح ۱۲.)

(هر کس قائم از فرزندانم را در زمان غیبتش منکر باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» در مقابلِ روایات فوق، سخنانی از ائمه علیهم السلام رسیده که پاداشی بس بزرگ برای کسانی که از امام زمان خود شناخت دارند، بیان نموده است. حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«اِعرِفْ اِمامَکَ فَاِذا عَرَفتَهُ لَمْ یَضُرَّکَ تَقَدَّمَ هَذا الاَمرُ اَمْ تَأَخَرَّ فَاِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ:

«یَومَ نَدعُوا کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِم»

(سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۱.)

فَمَنْ عَرَفَ اِمامَهُ کانَ کَمَنْ هُوَ فِی فُسْطاطِ القائِمِ علیه السلام»

(الغیبهٔ، ح ۱، ص ۳۳۱، ح ۷؛ همچنین ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، کتاب الغیبهٔ، ص ۴۵۹.)

(امام خود را بشناس؛ چون او را شناختی، دیگر تو را زیانی نخواهد رسید که این امر پیش افتد یا تأخیر کند؛ زیرا خدای تعالی می‌فرماید:

«روزی که هر گروهی را با امامشان فرا می‌خوانیم.» پس هر کس امام خود را شناخت، همانند کسی است که در خیمه قائم باشد.»

مرگ سرخ

در روایات فراوانی گفته شده است:

درآستانه ظهور جنگهای خونین فراوانی رخ خواهد داد که جمعیت بسیاری از مردم به قتل خواهند رسید. از این مرگ به عنوان «مرگ سرخ» یاد شده است.

حضرت علی علیه السلام در این باره فرمود:

«بَیْنَ یَدَیَّ القائِمِ مَوْتٌ اَحْمَرٌ وَ مَوْتٌ اَبْیَضٌ وَ جَرادٌ فی حینِهِ وَ جَرادٌ فِی غَیرِ حینِهِ اَحْمَرٌ کَالْوانِ الدَّمِ فَاَمّا المُوتُ الاَحْمرُ فَالسَّیفُ وَ اَمّا المَوتُ الاَبیَضُ فَالطّاعُونُ.»

«در آستانه قیام قائم، مرگ سرخ، مرگ سفید و ملخ‌هایی بهنگام و ملخ‌هایی نا بهنگام سرخ، همچون خون خواهد بود. اما مرگ سرخ پس [کشته شدن با] شمشیر است و مرگ سفید به وسیله طاعون است.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۳۸، ح ۴۳۰.)

مرگ سفید

در روایات از آن به بیماری طاعون - که باعث مرگ انسان‌های فراوانی می‌شود - یاد شده است.

امام علی علیه السلام فرمود:

«در آستانه قیام قائم علیه السلام ...، مرگ سفید است، ... اما مرگ سفید پس آن طاعون است.»

(همان، ص ۴۳۸، ح ۴۳۰.)

مستضعف

واژه «مستضعف» از ماده «ضعف» است و در باب استفعال، به معنای کسی است که او را به ضعف کشانده و در بند و زنجیر کرده‌اند. در فرهنگ دینی عمدتاً مقصود از مستضعف دو گروه هستند:

مستضعف فکری و عقیدتی

از بررسی آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود، افرادی که از نظر فکری، بدنی یا اقتصادی آن چنان ضعیف باشند که قادر به شناسایی حق از باطل نشوند و یا اینکه تشخیص عقیده صحیح بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی و دیگر عوامل برای آنها ممکن نباشد، مستضعف هستند.

مستضعف عملی

اینها کسانی‌اند که حق را تشخیص داده؛ اما خفقان محیط از آنان اجازه عمل و اقدام را سلب کرده است. به تعبیر دیگر اینها کسانی‌اند که نیروهای بالفعل و بالقوه دارند، اما از ناحیه ظالمان و جباران، سخت در فشار قرار دارند. با این حال در برابر بند و زنجیر - که بر دست و پای آنان نهاده‌اند - ساکت و تسلیم نیستند و پیوسته تلاش می‌کنند تا دست جباران و ستمگران را کوتاه سازند و آیین حق و عدالت را برپا کنند. خداوند به چنین گروهی، وعده یاری و حکومت در زمین داده است:

«وَ نُرِیدُ اَنْ نَمُنَ عَلی الَّذینَ استُضْعِفُوا فِی الاَرْضِ وَ نَجْعَلهم اَئمةً وَ نَجْعَلَهُم الوارثین»

«اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفان نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم.»

(قصص (۲۸)، آیه ۵.)

بدون تردید هرگز در این آیات، سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نیست؛ بلکه بیانگر قانون کلی برای همه عصرها و قرن‌ها و همه اقوام و جمعیت‌ها است.

این بشارتی برای همه انسان‌های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور است. نمونه‌ای از تحقّق این مشیت الهی، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود و نمونه کامل‌تر آن حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یارانش بعد از ظهور اسلام بود. حکومت پابرهنه ها و تهی دستان با ایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فرعون‌های زمان خود، مورد تحقیر و استهزا و تحت فشار وظلم و ستم بودند. سرانجام خداوند به دست همین گروه، دروازه‌های قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آنان را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید. نمونه «گسترده‌تر» آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین، به وسیله حضرت مهدی علیه السلام است.

این آیه از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می‌دهد. از این رو در روایات اسلامی می‌خوانیم:

ائمه اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه شریفه، اشاره به آن ظهور بزرگ کرده‌اند. در این باره امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«دنیا پس از چموشی و سرکشی به ما روی می‌کند؛ چونان شتر ماده بدخو که به بچه خود مهربان گردد.

[پس آن حضرت آیه مذکور را تلاوت فرمود].

(نهج‌البلاغه، حکمت، ۲۰۹.)

در حدیث دیگر آن امام بزرگوار در تفسیر آیه فوق فرمود:

«هُمْ آلُ محمد یَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِیَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِم فَیَعِزَّهُمْ وَ یُذِّلُ عَدُوَّهُم.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۸۴؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۴.)

(این گروه آل محمد هستند، خداوند مهدی آنان را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می‌شود، بر می‌انگیزد و به آنها عزّت می‌دهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می‌کند.»

مسجد سهله

در احادیث فراوانی، به صراحت، اعلام شده که اقامت گاه شخصی حضرت بقیهٔاللّه علیه السلام در دوران ظهور «مسجد مقدس سهله» است. اینک شماری از این روایات آورده می‌شود.

۱. محدثان عالی مقام شیعه، با اسناد معتبر، در مجامع حدیثی خود، روایت کرده‌اند:

«روزی در محضر مقدس رئیس مذهب، حضرت امام صادق علیه السلام از مسجد سهله گفت و شنود شد، آن حضرت فرمود:

آنجا اقامت گاه صاحب ما است، هنگامی که با خانواده‌اش قیام کند.»

(الکافی، ج ۳، ص ۴۹۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۵۲.)

(أَما اِنَّهُ مَنْزِلُ صاحِبِنا اِذا قامَ بِاَهْلِهِ»

در برخی از منابع، به جای «قام»، «قدم» تعبیر شده است.

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۰؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۴۷۱.)

یعنی هنگامی که تشریف بیاورد. در نقل برخی از محدثان، به جای «اما انَّهُ»، «مسجدُ السهله» آمده است.

(مزار شیخ مفید، ص ۲۵.)

۲. امیرمؤمنان علی علیه السلام به هنگام ترسیم خط سیر حضرت ولی عصر علیه السلام در آستانه ظهور، می‌فرماید:

«گویی او را با چشم خود می‌بینم که از وادی السلام عبور کرده، بر فراز اسبی که سپیدی پاها و پیشانی‌اش همی درخشد، به سوی مسجد سهله در حرکت است و زیر لب زمزمه دارد و خدا را این گونه می‌خواند:

لااله الا اللّه حقاً حقاً»...

(دلائل الامامهٔ، ص ۲۴۳.)

۳. در روایتی آمده است:

«امام صادق علیه السلام خطاب به یار با وفایش ابو بصیر فرمود:

ای ابا محمد!

گویی فرود آمدن قائم علیه السلام را با اهل و عیالش در مسجد سهله، با چشم خود می‌بینم.»

ابو بصیر عرضه داشت:

آیا محل اقامت دائمی آن حضرت، در مسجد سهله خواهد بود؟

حضرت فرمود:

«آری.»

سپس فرمود:

مسجد سهله، اقامت گاه حضرت ادریس علیه السلام بود.

مسجد سهله اقامتگاه حضرت ابراهیم علیه السلام بود.

خداوند، پیامبری را مبعوث نکرده، جز اینکه در مسجد سهله نماز گزارده است.

مسجد سهله، پایگاه حضرت خضر علیه السلام است. کسی که در مسجد سهله اقامت کند، همانند کسی است که در خیمه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اقامت کند. مرد و زن با ایمانی یافت نمی‌شود، جز اینکه دلش به سوی مسجد سهله پر می‌زند.

در مسجد سهله، تخته سنگی است که تمثال همه پیامبران بر آن نقش بسته است. احدی در مسجد سهله نماز نمی‌گزارد که با نیّت راستین خدا را بخواند، جز اینکه خداوند او را با حاجت برآورده شده از آنجا بر می‌گرداند.

احدی نیست که در مسجد سهله به خدا پناهنده شود. جز اینکه خداوند او را از آنچه بیم دارد پناه دهد.

ابو بصیر عرض کرد:

فضیلت بسیار بزرگی است!

امام صادق علیه السلام فرمود:

آیا برایت بیفزایم؟

عرض کرد:

بلی.

فرمود:

مسجد سهله از آن بقعه‌هایی است که خداوند دوست دارد او را در آنجا بخوانند. شب و روزی نیست که فرشتگان به زیارت مسجد سهله نشتابند و در آنجا به عبادت حق تعالی نپردازند. اگر من در آن سامان سکونت داشتم، هیچ نمازی را جز در مسجد سهله نمی‌خواندم.

ای ابا محمد!

اگر مسجد سهله هیچ فضیلتی جز فرود آمدن فرشته‌ها و اقامت پیامبران را نداشت. همین فضیلت بس بود؛ در حالی که این همه فضیلت دارد. آنچه از فضایل مسجد سهله برای تو بازگو نکردم، بیش از فضایلی است که برایت گفتم.

ابو بصیر عرض کرد:

آیا مسجد سهله، اقامتگاه دائمی حضرت قائم علیه السلام خواهد بود؟

فرمود:

«آری.»

(المزار الکبیر، ص ۱۳۴؛ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۶.)

۴. (مفضّل در ضمن حدیثی از محضر امام صادق علیه السلام پرسید:

«منزل حضرت مهدی علیه السلام و مرکز اجتماع شیعیان کجا خواهد بود؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ او فرمود:

«مرکز حکومت او، کوفه و مرکز قضاوتش، مسجد اعظم کوفه و مرکز بیت المال و محل تقسیم غنایم مسلمانان، مسجد سهله و محل خلوت و مناجاتهایش تپه‌های سپید و نورانی نجف اشرف است.»

(تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۷.)

در این احادیث از «مسجد سهله» به عنوان اقامت گاه حضرت مهدی علیه السلام به هنگام ظهور سخن رفته است. در احادیثی چند، به ابعاد دیگری از ویژگی‌های مسجد سهله اشاره شده که جهت اختصار صرف نظر می‌شود.

(ر.ک: شیخ طوسی، الأمالی، ج ۱، ص ۱۶۸؛ الکافی، ج ۳، ص ۴۸۹.)

علاوه بر ویژگی‌های فوق، آنچه قابل یادآوری است اینکه از آغاز غیبت کبری تا کنون هزاران کس از شیعیان شیفته و منتظران دل

سوخته، به قصد دیدار یار، از اقطار و اکناف جهان به سوی مسجد مقدس سهله می‌شتابند! شب هایی را در آنجا بیتوته می کنند و با کعبه مقصود و قبله موعود مناجات می کنند.

(برگرفته از مقاله: اماکن زیارتی منتسب به امام زمان علیه السلام در ایران و جهان (مسجد سهله) نوشته علی اکبر مهدی پور، فصلنامه انتظار، شماره ۶، ص ۳۵۱ - ۳۳۰.)

مسجد صاحب الزمان (مسجد جمکران)

مسجد مقدس صاحب الزّمان علیه السلام (جمکران)، در حدود شش کیلومتری جنوب شرقی قم واقع شده است.

برخی بنای این مسجد را به وسیله حسن بن مثله جمکرانی و به دستور مستقیم حضرت ولی عصر علیه السلام در سال ۳۹۳ قمری دانسته‌اند؛ در حالی که عده‌ای دیگر بنای آن را صدها سال قبل از آن ذکر کرده‌اند. به گفته مولف تاریخ قم: مسجد جمکران به دست خطاب بن اسدی نامی از اسدیان کوفه بنا گردید و خطاب به تنهایی در آنجا نماز می گزارد. در ۶۶ ق - که مختار بن ابی عبیده ثقفی در کوفه به خونخواهی حضرت امام حسین علیه السلام قیام کرد - گروهی از اسدیان که در شمار کشندگان امام و یارانش بودند، از کوفه به جمکران گریختند و پیش خطاب اقامت گزیدند. گویند:

چون در شب سه‌شنبه ۱۷ رمضان ۳۹۳ ق، امام قائم علیه السلام در این مسجد دیده شد، از آن پس مسجد جمکران به مسجد صاحب الزّمان علیه السلام آوازه یافت.

این مسجد در سده‌های اخیر بارها نوسازی و بازسازی گردید و به تازگی مسجد قدیمی یکسره ویران و مسجد بسیار بزرگی با گنبد و گلدسته بر جای آن ساخته شد. در بیرون مسجد، سردابی کنده‌اند که به تبعیت از سرداب سامرا (سرداب سامرا) نیازمندان و دردمندان از راه دریچه مشبکی به بیان نیاز خود می‌پردازند و یا خواسته‌های خود را در نامه‌ای نوشته از راه دریچه به درون آن می‌اندازند.

این مسجد دارای یک کتابخانه‌ای بسیار غنی از کتاب‌های «مهدویّت» است که در زمان‌های خاصی، به محققان و مهدی پژوهان خدمات رسانی می کند.

این مسجد دارای آدابی خاصّ و نمازهای ویژه‌ای است که عمدتاً زائران بدان عمل می کنند.

مسجد کوفه

از مکان‌های منسوب به حضرت مهدی علیه السلام، مسجد کوفه است.

این مکان بیشتر در روایات مربوط به عصر ظهور و حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام وارد شده است.

از روایات استفاده می‌شود که این مسجد، در عصر ظهور کارکردهای فراوانی خواهد داشت که برخی از آنها از این قرار است:

۱. مرکز قضاوت و دادرسی امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«دارُ مُلْکِهِ الکُوفَةُ وَ مَجْلِسُ حُکْمِهِ جامِعُها»...

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱.)

(مرکز حکومت مهدی علیه السلام کوفه و مرکز قضاوت و دادرسی او مسجد اعظم کوفه است.»

۲. مرکز تبلیغ دینی حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کَاَنِّی اَنْظُرُ اِلَی الْقائِمِ علیه السلام عَلی مِنْبَرِ الکُوفَةِ وَ حَولَهُ اَصْحابُهُ ثَلاثُمِائَةٍ وَ ثَلاثَةُ عَشرَ رَجُلاً عِدَّةُ اَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ اَصْحابُ الأَلْوِیَةِ وَ هُمْ حُکّامُ اللَّهِ فی اَرْضِهِ عَلی خَلْقِهِ»...

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، باب ۵۸، ح ۲۵.)

(گویی به سوی قائم علیه السلام می‌نگرم که بر فراز منبر مسجد کوفه قرار گرفته، تعداد ۳۱۳ تن یارانش در اطراف او حلقه زده‌اند. آنان پرچم‌داران و فرمانروایان خداوند بر فراز گیتی در میان بندگان خدایند.»

امام باقر علیه السلام نیز در این باره فرمود:

«مهدی علیه السلام وارد کوفه می‌شود سه گروهِ درگیر، در یک صف بر وی گرد آیند. او بر فراز منبر می‌رود، خطبه می‌خواند و مردم آن قدر اشک شوق می‌ریزند که متوجه سخنان او نمی‌شنوند.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۶۸.)

۳. محل اقامه جمعه و جماعت امام علی علیه السلام در یک خطبه طولانی، ویژگی‌های مسجد کوفه را چنین برشمرده است:

«ای اهل کوفه!

خداوند به شما نعمت‌هایی عطا فرموده که به هیچ کس عطا نکرده است. از برتری محل برگزاری نماز شما این است که اینجا خانه آدم، خانه نوح، خانه ادریس، عبادتگاه حضرت ابراهیم خلیل و عبادتگاه برادرم حضرت خضر علیه السلام بود و امروز محل عبادت و مناجات من است ... برای مسجد کوفه زمانی فرا می‌رسد که محل برگزاری نماز حضرت مهدی علیه السلام از تبار من و محل عبادت هر مؤمن می‌شود. هیچ مؤمنی در روی زمین نمی‌ماند، جز اینکه به این مسجد بیاید، یا قلبش برای این مسجد پر بزند.»

(من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۶۹۶.)

۴. امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمود:

«هنگامی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، در پشت کوفه مسجدی تأسیس می‌کند که هزار در دارد و خانه‌های کوفه به دو رود کربلا متصل می‌شود.»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۰.)

علاوه بر برگزاری جمعه و جماعت، این مسجد در عصر ظهور محل برگزاری کلاس‌های آموزش قرآن خواهد بود.

۵. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«کَیْفَ اَنْتُمْ لَوْ ضَرَبَ اَصْحابُ القائِمِ علیه السلام الفَساطیط فِی مَسْجِدِ کُوفانَ»

(الغیبهٔ، ص ۳۱۹، ح ۶.)

(چگونه خواهید بود، هنگامی که اصحاب قائم علیه السلام در مسجد کوفه خیمه زده باشند.»

۶. حضرت علی علیه السلام نیز فرمود:

«کَاَنّی اَنْظُرُ اِلی شِیعَتِنا بِمَسْجِدِ الکُوفَهِٔ، قَدْ ضَرَبُوا الفَساطِیطَ یُعَلِّمُونَ الناسَ القُرآنَ کَما اُنْزِلَ»

(الغیبهٔ، ص ۳۱۷، ح ۳.)

(گویی شیعیان خود را می‌بینم که در مسجد کوفه خیمه زده، به مردم قرآن را آن گونه که نازل شده آموزش می‌دهند.»

از موارد فوق، به راحتی استفاده می‌شود که مسجد کوفه در عصر ظهور از جایگاه بسیار والایی برخوردار است. به علاوه دارای وسعت بسیار زیادی است که کارکردهای فوق به راحتی در آن قابل تحقّق خواهد بود. (کوفه)

مضطر

«مضطر» در لغت به معنای کسی است که بیماری، فقر و یا سختی‌های روزگار او را ناگزیر به تضرّع به درگاه خداوند نموده است.

(مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۷۳.)

در برخی روایات از آن به عنوان یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. در قرآن مجید نیز مورد اشاره قرار گرفته است:

«اَ مَنْ یُجِیبُ المُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُوءَ»...

(نمل (۲۷)، آیه ۶۲.)

(یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را بر طرف می‌سازد و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد.» در برخی از روایات، این آیه تفسیر به حضرت مهدی علیه السلام و قیام ایشان شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«این آیه درمورد مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است. به خدا سوگند مضطر اوست؛ هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز به جا می‌آورد و دست به درگاه خداوند متعال بر می‌دارد؛ خداوند دعای او را اجابت می‌کند، ناراحتی‌ها را بر طرف می‌سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می‌دهد.»

(تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۴؛ ر.ک: الغیبهٔ، ص ۱۸۱، ح ۳۰.)

بدون شک منظور از این تفسیر - همان‌گونه که نظایر آن را فراوان دیده‌ایم - منحصر ساختن مفهوم آیه به وجود مبارک حضرت مهدی علیه السلام نیست؛ بلکه آیه معنای گسترده‌ای دارد که یکی از مصداق‌های روشن آن وجود حضرت مهدی علیه السلام است. در آن زمان که همه جا را فساد گرفته، درها بسته می‌شود، کارد به استخوان می‌رسد، بشریت در بن بست سختی قرار می‌گیرد و حالت اضطرار در کل عالم نمایان می‌شود؛ در این هنگام حضرت مهدی علیه السلام در مقدس‌ترین نقطه روی زمین دست به دعا بر می‌دارد و تقاضای کشف سوء می‌کند و خداوند این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می‌دهد و به مصداق «یَجْعلکم خلفاء الارض» او و یارانش را جانشینان روی زمین می‌کند.»

(تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۲۱ و ۵۲۲.)

معجم احادیث الامام المهدی

کتاب معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام از سوی هیئت علمی مؤسسه معارف اسلامی قم - که مرکب از عده‌ای از افاضل و فرهیختگان است - با اشراف حجهٔالاسلام علی کورانی و تحت ریاست آیهٔاللّه سید عباس مهری جمع‌آوری شده و در سال ۱۴۱۲ ق در پنج جلد انتشار یافته است.

این کتاب، تقریباً دارای دو هزار حدیث در موضوعات مختلف و متنوع مربوط به امام زمان علیه السلام است. با نگاه به چهارصد منبع قدیم و جدید، مطبوع و مخطوط و سنّی و شیعی گردآوری شده است. در مقدمه کوتاه کتاب شش مطلب یادآوری شده است:

۱. ضرورت نگارش کتاب و توضیح آن

۲. معرفی مجلدات کتاب

۳. ضرورت استفاده از رایانه در علوم حدیث

۴. میزان ارزش احادیث مهدویّت (که در میان آنها صحیح و ضعیف وجود دارد و این کتاب در مقام قضاوت نیست، بلکه تنها در پی جمع‌آوری است)

۵. بیان تفاوت بین نسخه‌های کتب حدیث و شکوه از دست بردن نااهلان در کتاب‌های حدیث

۶. روش استفاده از این معجم در مقدمه کتاب آمده است هزار جلد کتاب را بر چهل تن از پژوهشگران توزیع کردیم تا آنچه مربوط به امام مهدی علیه السلام است، استخراج کنند و حدود چهل هزار فیش تهیه شد.

سپس با تنظیم و تبویب فیش‌ها نگارش کتاب آغاز گردید. نویسندگان محترم درباره هدف خود از تدوین کتاب گفته‌اند:

«ما می‌خواهیم کتابی پدید آوریم که هر بحث کننده در موضوع امام مهدی علیه السلام بی‌نیاز از آن نبوده؛ ولی آن کتاب او را از هر کتاب دیگر بی‌نیاز کند.» از امتیازات چشم‌گیر کتاب این است که نشان می‌دهد:

شیعه و اهل سنّت هر دو بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخِرُ الزّمان توافق دارند و اختلاف این دو مذهب، در دو چیز است:

۱. شیعه حضرت مهدی علیه السلام را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و از نسل امام حسین علیه السلام می‌دانند؛ ولی اهل سنّت حضرت مهدی علیه السلام را از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام می‌پندارند.

۲. شیعه معتقد است:

حضرت مهدی علیه السلام در سال ۲۵۵ ق متولد شده و اکنون در حال غیبت به سر می‌برد؛ ولی اهل سنّت می گویند:

آن حضرت هنوز متولد نشده است. مطالعه معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام مستندات اهل سنّت را نشان داده و پاسخ آن و نقاط ضعف استدلال آنها را روشن کرده است.

این کتاب روایات بسیاری در بیان اوصاف و نسب و شمایل حضرت مهدی علیه السلام نقل کرده که دیگر جایی برای شبهات اهل سنّت باقی نمی گذارد. از دیگر ویژگی‌های این کتاب، گستردگی و تنوّع موضوعات آن است. علاوه بر احادیث ائمه دوازده گانه علیهم السلام و احادیث لزوم شناخت امام زمان علیه السلام و، ... روایات مقدمات و اَشْراطُ السَّاعَهٔ، یأجوج و مأجوج، دابهٔالارض، رجعت و ... نیز به صورت مفصل ذکر شده است. احادیث بیان کننده تاریخ آخِرُ الزّمان و پیش از ظهور، شخصیت حضرت مهدی علیه السلام و شمایل آن حضرت، حرکت و کیفیت ظهور و ... از مهم‌ترین موضوعات کتاب است.

شاید مهم‌ترین امتیاز این کتاب تتبع زیاد و استخراج هر حدیث از مصادر مختلف و متنوع است.

(عابدی، احمد، مقاله معرفی انتقادی کتاب معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، مشعل جاوید، صص ۳۵۱ - ۳۶۱.)

معمرین

«مُعمّرین» جمع معمّر به معنای دراز زی، انسان دراز عمر و کسی است که عمر دراز دارد. در منابع معتبر تاریخی، افراد فراوانی معرفی شده‌اند که از عمر بسیار طولانی برخوردار بوده‌اند و روزگاران درازی زیسته‌اند و از آنان به عنوان «معمرین» یاد می‌شود.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۱۱۳، روایت ۸۶ به بعد.)

امام صادق علیه السلام برخی از این افراد را این گونه بر شمرده است:

یک:

حضرت نوح (۲۵۰۰ سال زندگی کرد):

۱. پیش از بعثت ۸۵۰ سال.

۲. پس از بعثت میان قوم خود ۹۵۰ سال.

۳. پس از نزول از کشتی (که آب طوفان فرو کشید و شهرسازی کرد و اولاد خود را در شهرها جا داد) ۷۰۰ سال.

سپس ملک الموت آمد و او در آفتاب بود و عرض کرد:

السَّلامُ عَلَیْکَ. جواب سلامش را داد و به او گفت:

ای ملک الموت!

برای چه آمده‌ای؟

- آمده‌ام جانت را بستانم. - به من مهلت می‌دهی از میان آفتاب زیر سایه بروم؟

- آری این اندازه مهلت داری، نوح نقل مکان کرد و سپس گفت:

ای ملک الموت!

به درستی که آنچه از عمر من در دنیا گذشته، مثل همین یک لحظه است که از آفتاب به سایه آمدم. اکنون به دستوری که داری عمل کن و جان او را گرفت.

دو:

در روایتی دیگر آن حضرت فرمود:

«عمرهای قوم نوح سیصد سال بود.»

سه:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

...«سلیمان بن داوود ۷۱۲ سال زندگی کرد.»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۲۰۲، باب ۵۰.)

چهار:

روایت شده است:

«دجّال موجود است و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز موجود بوده است و تا هنگام ظهور نیز زنده خواهد بود. در این باره روایات اهل سنّت کمتر از شیعه نیست؛ حال چه استعبادی دارد که منکر طول عمر حضرت مهدی علیه السلام شده‌اند! خدا داند و این در حالی است که دجّال دشمن خدا و مهدی علیه السلام دوست او است.

(ر.ک: شیخ طوسی، کتاب الغیبهٔ، ص ۱۱۳، ح ۸۶.)

پنج.

همچنین در روایات است که لقمان بن عاد، دراز عمر ترین انسان بوده است. او ۳۵۰۰ سال زندگی کرده است.

(ر.ک: همان، ص ۱۱۴، ح ۸۷.)

در کتاب‌های مربوطه از افراد فراوانی که دارای طول عمر زیاد بوده‌اند سخن به میان آمده است. بنابراین هیچ گونه استعبادی ندارد که حضرت مهدی علیه السلام نیز دارای طول عمری غیرعادی باشد. به علاوه روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام در دست است که وقتی شباهت حضرت مهدی علیه السلام به پیامبران گفته شده است یکی از این شباهت‌ها، شباهت آن حضرت به نوح علیه السلام است. سعید بن جبیر می‌گوید از امام سجاد علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

«در امام قائم روشی است از نوح که آن طول عمر است» البته این بدان معنا نیست که عمر حضرت مهدی علیه السلام لزوماً به اندازه عمر نوح باشد.

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۲۰۲، باب ۵۰.)

مغیریِه

از جمله فرقه‌های شیعی - که انحراف آنها به نوعی مرتبط با بحث مهدویّت است - «مغیریه» یا «محمد یه» است.

این فرقه از پیروان محمد بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب‌اند که ملقب به «نفس زکیّه» و «مهدی» و «ارقط» (دارای لکه سپید و سیاه در صورت) بود. آنان کشته شدن او را باور ندارند و می‌گویند:

وی در کوه حاجر در نجد پنهان است و تا فرمان خدا به وی نرسد، از آنجا بیرون نمی‌آید.

(ر.ک: الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۴.)

مغیرهٔ بن سعید عجلی به یاران خویش می گفت:

محمد بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی مهدی آینده است؛ زیرا وی همنام رسول خدا و پدرش نیز هم نام پدر پیامبر بود. آنها گمان کرده‌اند در حدیثی از پیغمبر روایت شده که درباره مهدی فرموده است:

«اِنَّ اِسْمَهُ اِسْمی وَ اِسْمَ اَبیهِ اِسْمُ اَبی.»

یعنی، مهدی هم نام من و پدرش هم نام پدر من است.

محمد بن عبداللّه بن حسن در مدینه دعوت خویش را آشکار کرد و بر مکه و مدینه چیره شد. برادرش ابراهیم بن عبداللّه بصره را گرفت و برادر دیگرش ادریس بن عبداللّه به برخی از شهرهای مغرب دست یافت؛ پس ابو جعفر منصور خلیفه عباسی عیسی بن موسی را با سپاهی انبوه به جنگ او فرستاد. در مدینه نبردی روی داد و محمد در آن جنگ کشته شد. پس از آن منصور عیسی بن موسی را به جنگ ابراهیم بن عبداللّه بن حسن بن حسن گسیل داشت ... گروهی کشته شدن او را راست دانستند و از مغیرهٔ بن سعید عجلی روی گردانیده، بیزاری جستند و گفتند:

سخن وی - درباره محمد بن عبداللّه بن حسن بن حسن مهدی آینده است و خداوند و پادشاه جهان گردد - دروغ است؛ زیرا که او کشته گردید و پادشاهی روی زمین را نیافت. گروهی دیگر در دوستی و پیروی از مغیرهٔ بن سعید عجلی، استوار مانده، گفتند:

محمد بن عبداللّه هرگز کشته نشده و او مهدی آینده است. وی از دیدگان مردمان ناپدید گشته و در کوه حاجر - که در ناحیه نجد است - پنهان زندگی می کند. روزی که خدا فرمان دهد، از آنجای بیرون می‌شود و پادشاه روی زمین می گردد و مردمان در میان رکن و مقام دست بیعت به او می‌دهند و از مردگان هفده مرده زنده می کند و هر یک از ایشان را حرفی از حروف اسم اعظم می‌بخشد و آنان لشکرها می کشند.

(الفرق بین الفرق، ص ۳۲ - ۳۰ ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۹۳.)

مقتدای مسیح

از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره یکی از ویژگی‌های حضرت مهدی علیه السلام - که در روایات فراوانی نیز به آن تصریح شده - اقتدای حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به آن حضرت هنگام ظهور است.

برخی از این روایات چنین است:

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«و از جمله ذریه من مهدی است؛ در آن هنگام که ظهور کند، عیسی بن مریم برای یاری او نازل خواهد شد. پس مهدی را مقدم داشته، پشت سر او نماز می گذارد.»

(الأمالی صدوق، ص ۱۸۱، ح ۴.)

۲. همچنین آن حضرت به دختر بزرگوار خود فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

«وَ مِنّا وَ اللَّهِ الَّذی لا اِلهَ اِلاّ هُوَ مَهْدِیُّ هذِهِ الاُمَّةِ اَلَّذی یُصَلّی خَلْفَهُ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۹۱، ح ۱۵۴.)

(ای دخترم!

و به خداوندی که جز او پروردگاری نیست سوگند! مهدی این امت از ما است؛ همو که عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواهد گذاشت.»

این معنا علاوه بر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در فرمایش امامان معصوم علیهم السلام نیز به چشم می‌خورد.

(ر.ک: کمال‌الدین، ج ۱، ص۳۱۵، ح ۲.)

گفتنی است که یکی از حکمت‌های این اقتدا، متابعت تمامی مسیحیان از آن پیامبر الهی در اقتدا به حضرت مهدی علیه السلام است.

مکیال المکارم فی فواید الدعاء للقائم

علامه متقی مرحوم حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی، مشهور به «فقیه احمدآبادی» و «احمدآبادی» در سال ۱۳۰۱ ق در اصفهان تولّد یافت و عمر خود را در تهذیب نفس، فراگیری و نشر علوم آل محمد صلی الله علیه و آله سپری کرد. اگرچه عمر نسبتاً کوتاهی داشت، آثار علمی ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشت. که از جمله آنها کتاب مکیال المکارم فی فواید الدعاء للقائم است. موسوی اصفهانی رحمه الله در سال ۱۳۴۸ ق وفات یافت و در تخت فولاد اصفهان در جوار پدرش مدفون گردید. اگرچه عنوان کتاب، نشان می‌دهد موضوع آن، بررسی فواید دعا برای حضرت مهدی علیه السلام است، اما تنها بخش عمده کتاب به این موضوع اختصاص دارد و نویسنده به بحث‌های دیگر در مورد حضرت مهدی علیه السلام نیز پرداخته است. وی درباره انگیزه نگارش این اثر نوشته است:

«به نظرم آمد که کتاب مستقلی در این موضوع (فواید دعا برای امام زمان علیه السلام انتظار فرج، ابزار قرب به او و) ... بنویسم. اما مشکلات روزگار مرا از این کار بازداشت؛ تا اینکه در خواب حضرت مهدی علیه السلام را دیدم که به من فرمود:

این کتاب را بنویس و عربی هم بنویس و نام آن را مکیال المکارم فی فواید الدعاء للقائم بگذار. وقتی از خواب بیدار شدم تصمیم به نگارش آن گرفتم که توفیق یارم نشد، تا اینکه در سال ۱۳۳۰ ق به مکه مشرف شدم و وبا در آنجا گسترش یافت. با خداوند عهد کردم که اگر به سلامت بازگشتم، شروع به تصنیف این کتاب کنم. به لطف خدا با سلامتی بازگشتم و تدوین آن را آغاز کردم.»

نویسنده مطالب کتاب را در هشت باب به تعداد درهای بهشت، تنظیم کرده است:

۱. وجوب شناخت امام مهدی علیه السلام.

۲. امام زمان ما حضرت مهدی علیه السلام است.

۳. بخشی از حقوق امام مهدی علیه السلام بر ما.

۴. ویژگی‌های حضرت که مستوجب دعای مردم در حق او است.

۵. فواید دعا برای فرج صاحب الزّمان علیه السلام.

۶. اوقات و حالاتی که در آنها دعا برای حضرت و تعجیل فرج تأکید شده است.

۷. چگونگی دعا برای تعجیل فرج و پاره‌ای از دعاهای مأثور.

۸. در بقیه اموری که سبب قرب به حضرت می‌شود و حضرت را خوشحال می‌کند و نزد او پر ارزش است.

ملاقات با حضرت مهدی

ملاقات با حضرت مهدی

یکی از واژگانی که در فرهنگ عمومی «مهدویّت» بسیار مورد توجه است، بحث «ملاقات» است که در طول غیبت حضرت مهدی

علیه السلام همواره محل بحث و گفتگو بوده است:

آیا ملاقات با آن حضرت در طول غیبت امکان دارد یا خیر؟

البته مقصود از امکان در اینجا امکان عقلی نیست؛ بلکه تحقّق خارجی است. درباره ملاقات با حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت - به ویژه غیبت کبری - دو دیدگاه وجود دارد:

۱. دیدگاهی که نه تنها ملاقات که ارتباط با آن حضرت را تأیید نمی‌کند و لزومی برای آن نمی‌بیند.

۲. دیدگاهی که بر امکان ارتباط و ملاقات و وقوع آن اصرار می‌ورزد. هر دو نظر نیز برای خود مستنداتی از روایات ذکر کرده‌اند که در محل خود قابل بررسی است. ملاقات با حضرت مهدی علیه السلام در دو دوران قابل بررسی است:

دوران غیبت صغری

از روایات استفاده می‌شود دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام، به دو دوره کاملاً متمایز از یکدیگر تقسیم شده است. دوران غیبت صغری (غیبت صغری) و دوران غیبت کبری. (غیبت کبری) برخی از دانشمندان شیعی اگرچه آغاز غیبت صغری را از هنگام تولد آن حضرت دانسته‌اند؛ ولی بیشتر علمای شیعه آغاز آن را شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و پایان آن را تا آغاز غیبت کبری (سال ۳۲۹ ه.) دانسته‌اند. بدون تردید در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام، گروهی از شیعیان خاصّ و نزدیکان آن حضرت، به شرف دیدار فرزند بزرگوار ایشان حضرت حجّت علیه السلام نائل شده‌اند. اما آنچه محل بحث واقع شده اینکه آیا پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام نیز امکان ملاقات بوده یا خیر.

از روایات و حکایات استفاده می‌شود اگرچه دیدار با حضرت حجّت، مانند دوران حیات پدر بزرگوارشان نبوده است؛ ولی در عین حال گروهی با آن حضرت دیدار داشته‌اند که شیخ صدوق رحمه الله، در کتاب شریف کمال‌الدین و تمام النعمهٔ و دیگران اسامی آنان را ذکر کرده‌اند.

شیعیان، از مناطق گوناگون جهان اسلام، برای درک حضور حضرت، به عراق و حجاز سفر می‌کردند. گروهی موفق به دیدار حضرت حجّت علیه السلام می‌شدند و گروهی نیز، با رسیدن به محضر نمایندگان ویژه حضرت، یقین به وجود مبارک امام علیه السلام پیدا می‌کردند و وجوهاتی را که برای آن حضرت آورده بودند، به نمایندگان ایشان می‌دادند. در این زمان، ارتباط با حضرت، معمولاً ـ از طریق نایبان خاصّ، برقرار می‌شد. (توقیع) این دوره، با مرگ آخرین سفیر امام عصر، ابوالحسن سمری (در شعبان ۳۲۹ ه) به پایان رسید.

دوران غیبت کبری

حضرت مهدی علیه السلام در آخرین پیام خود به آخرین نایب خاصّ - پس از اعلام پایان غیبت صغری و آغاز غیبت تامه (کبری) - در بخشی از آن چنین فرمود:

«و به زودی از شیعیان من می‌آیند کسانی که ادعای مشاهده خواهند کرد. آگاه باشید، هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه (آسمانی)، ادعای مشاهده کند، او دروغگوی افترا زننده است.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۵۱۶ و کتاب الغیبهٔ، ص ۳۹۵.)

چنان که گذشت نظر دانشمندان شیعی درباره ارتباط با مهدی علیه السلام در دوران غیبت به دو دسته تقسیم شد:

امکان و عدم امکان. پیش از نقل دلیل‌های هر یک از این دو دیدگاه و بررسی آنها، لازم است در معنای رؤیت، ملاقات، فیض حضور و شهود - که مراتب رؤیت هستند - اندکی به بحث بپردازیم و درباره معنای «مشاهده» بحث کنیم.

۱. (رؤیت» به معنای دیدن است؛ دیدن بدون شناخت حضرت.

این معنا دو صورت پیدا می‌کند:

الف. گاهی ایشان در جمعی و مراسمی شرکت می‌کند، مردم وی را می‌بینند، ولی نمی‌دانند که او، حضرت حجّت علیه السلام است و بعد هم، متوجه این امر نمی‌شوند. ب. در هنگام مشاهده حضرت، متوجه نباشند؛ ولی بعد متوجه و یا معتقد گردند شخصیتی را که دیده‌اند، حضرت حجّت علیه السلام بوده است.

۲. (ملاقات» به معنای دیدن با شناخت است؛ یعنی، کسی حضرت را ببیند و معتقد بشود شخصی را که دیده، امام عصر علیه السلام است و به این امر، اطمینان داشته باشد.

۳. (فیض حضور»، به معنای دیدن حضرت و شناخت ایشان، همراه با سؤال و جواب است؛ یعنی، افزون بر اینکه حضرت را دیده و شناخته است، از ایشان نیز سؤال کرده و با وی به گفتگو پرداخته است.

این مرحله و رتبه از همه مراحل بالاتر و ارزنده‌تر است.

۴. (شهود» به معنای آگاهی به وجود حضرت. از راه سیر و سلوک است؛ یعنی، اهل معرفت، با شناخت و درکی که از حقایق عالم دارند، پی به حقیقت وجود حضرت می‌برند و ایشان را می‌شناسند. گاهی ممکن است مدعی شوند که با مکاشفه، با حضرت، ارتباط برقرار کرده‌اند.

۵. (دیدار در خواب»؛ این، از مقوله بحث ما خارج است. محور اصلی بحث ما، در بخش دوم معنای اوّل و معنای دوم و سوم است؛ زیرا بر معنای اوّل «رؤیت»، امری مترتب نیست و کسی ادعایی نمی‌تواند داشته باشد. سخن از رؤیت در خواب نیز نیست؛ چرا که دیگر امامان علیهم السلام نیز امکان دارد به خواب افراد صالح، بیایند.

البته با خواب مسأله دینی و مشکل فقهی قابل حل نیست و افراد نمی‌توانند با استناد به آن، حکم شرعی صادر کنند و گاهی شاید زمینه باشد برای راهنمایی و هدایت به سوی یک برهان و دلیل شرعی، یا حل مشکل اجتماعی و یا اتفاقی که در آینده خواهد افتاد. این بحث، دیدار از راه مکاشفه را از جهت امکان و عدم امکان شامل نمی‌گردد؛ ولی حکم مدعی دیدار را مشخص می‌کند که قابل اثبات و پذیرش نیست و حق اظهار نظر ندارد.

۶. مشاهده؛ مشاهده را به معنای دیدن با حواس همراه با حضور و شناخت دانسته‌اند که گاهی امکان دارد با گفتگو و سؤال همراه باشد و مدعی مشاهده می‌گوید:

حضرت را دیده و شناخته؛ گرچه شناخت وی بعد از دیدن باشد. همانطور که اشاره شد در این باره چند دیدگاه وجود دارد:

یک:

در دوران غیبت کبری، امکان ارتباط و مشاهده، وجود ندارد.

دو:

برای اولیای الهی، امکان دیدن و بهره بردن از محضر آن بزرگ، وجود دارد.

عدم امکان ارتباط

گروهی از بزرگان شیعه، بر این باورند که در زمان غیبت کبری، امکان ارتباط با امام زمان علیه السلام برای شیعیان وجود ندارد و برابر دستور حضرت، مدعی دیدار را باید تکذیب کرد. کسانی که به روشنی این نظر را پذیرفته‌اند، عبارت‌اند از:

الف. محمد بن ابراهیم، معروف به نعمانی، از علمای قرن چهارم و نویسنده کتاب الغیبهٔ معروف به غیبت نعمانی.

ب. فیض کاشانی در کتاب وافی

ج. کاشف الغطا، در رساله حق المبین و...

د. شیخ مفید رحمه الله، ایشان، امکان دیدار با حضرت را در غیبت کبری، برابر روایات، مخصوص خادمان حضرت می‌داند.

(شیخ مفید، المسائل العشرة فی الغیبة، ص ۸۲.)

روایاتی که بر دیدگاه نخست دلالت می‌کند، بسیار است که اینک به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱-۱. توقیع آن حضرت به علی بن محمد سمری.

۱-۲. روایاتی که بر ناشناخته بودن حضرت، در میان مردم، دلالت می‌کنند.

۱-۳. روایاتی که دلالت می‌کند، امام علیه السلام در مراسم حج دیده نمی‌شود.

۱-۴. روایاتی که دلالت دارد بر امتحان شیعه در دوران غیبت.

توقیع شریف

مهم‌ترین و معتبرترین دلیل بر نفی رؤیت و مشاهده امام زمان در عصر غیبت، توقیعی است که شش روز پیش از مرگ علی بن محمد سمری، آخرین سفیر خاصّ امام زمان علیه السلام از ناحیه آن حضرت صادر شده است. برابر این توقیع، مدعی مشاهده دروغگو است و ادعای وی قابل پذیرش نیست.

این توقیع را بسیاری از علما در کتاب‌های روایی خود آورده‌اند.

(کمال‌الدین؛ کتاب الغیبة و)...

شیخ صدوق رحمه الله در کمال‌الدین و تمام النعمة، توقیع را چنین نقل می‌کند:

«به نام خداوند بخشنده مهربان.

ای علی بن محمد سمری!

خداوند پاداش برادرانت را درباره تو بزرگ نماید. تو در فاصله شش روز می‌میری. کارهای خود را انجام بده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از تو، جانشینت باشد که غیبت دوم و تام واقع شد و ظهوری نیست، مگر پس از اذن خداوند.

این اجازه پس از مدتی طولانی است که دل‌ها قسی و سخت شود و زمین از ستم پر گردد. به زودی از شیعیان من، خواهند آمد، کسانی که ادعای مشاهده و دیدن مرا بکنند، آگاه باشید، هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعا کند که مرا دیده است، او دروغگوی افترا زننده است و نیست توان و نه نیرویی مگر از جانب خداوند بزرگ.»

(کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۶.)

از توقیع فوق استفاده می‌شود کسانی که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعای رؤیت و مشاهده کنند، «کذاب مفتر» خواهند بود و تکذیب آنان لازم است.

این سخن، ربطی به ادعای مشاهده همراه با نیابت ندارد؛ زیرا ختم نیابت و سفارت، پیش از این مطرح شد و اینجا مسأله ادعای مشاهده حضرت از سوی شیعیان مطرح است. به علاوه مدعی، اعم از این است که اطمینان به ادعای خویش داشته باشد و یا به دروغ ادعایی را مطرح کند و یا بپندارد حق است.

البته عده‌ای به جهت نقل حکایت‌های زیاد از مدعیان دیدار، اشکالاتی به توقیع وارد ساخته‌اند. محدث نوری در نجم الثاقب این اشکال‌ها را این گونه مطرح کرده است:

«این خبر ضعیف و غیر آن خبر واحد است که جز ظنی از آن حاصل نشود و مورث جزم و یقین نباشد، پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات پیدا می‌شود. هر چند از هر یک آنها پیدا نشود؛ بلکه از جمله‌ای از آنها دارا بود کرامات و خارق عاداتی را که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آن جناب علیه السلام «پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل آن - که شیخ طوسی است - عمل نکرده به آن در همان کتاب.»

(نجم‌الثاقب، ص ۴۸۴.)

پس از محدث نوری برخی دیگر نیز اشکال‌ها را به گونه‌ای دیگر مطرح ساخته‌اند.

(منتخب الاثر، ص ۴۰۰.)

در مجموع، ایشان چهار اشکال بر توقیع وارد ساخته است:

یکم. توقیع خبر واحد و غیر قابل اعتماد است. دوم. خبر مرسل و ضعیف است. سوم.

شیخ طوسی که توقیع را نقل کرده به آن عمل نکرده است.

۴. توقیع معرض عنه است؛ چرا که اصحاب حکایات زیادی نقل کرده‌اند که اشخاص با امام زمان علیه السلام دیدار داشته‌اند.

پاسخ از اشکال بر سند:

به نظر ما، این توقیع نه مرسل و نه ضعیف؛ بلکه خبر واحد است که حجیت آن در اصول ثابت شده است و می‌توان به آن اعتماد کرد. بزرگان ما نیز به آن، جامه عمل پوشانده‌اند. افزون بر این، تردید در توقیع، به معنای انکار یکی از معجزات حضرت حجّت علیه السلام است؛ زیرا در این توقیع، خطاب به سمری بیان شده است:

«تو، تا شش روز دیگر از دنیا می‌روی» و راوی گوید:

روز ششم، وی از دنیا رفت. از این روی، شیخ حر عاملی در کتاب اثبات الهداة، این توقیع را در باب معجزات حضرت می‌آورد.

(اثبات الهداة، ج ۳، ص ۶۹۳.)

پاسخ اشکال سوم:

اما اینکه گفته‌اند «راوی آن، شیخ طوسی، به توقیع عمل نکرده»، درست نیست؛ چرا که آنچه شیخ طوسی نقل کرده، به دوران غیبت صغری مربوط می‌شود و توقیع، نفی مشاهده در دوران غیبت کبری را مورد نظر دارد و مدعی دیدار در این زمان را باید تکذیب کرد.

پاسخ اشکال چهارم:

اینکه گفته‌اند:

«از توقیع اعراض شده است» درست نیست؛ زیرا علمای بزرگوار ما - که پس از شیخ صدوق رحمه الله، به نقل توقیع پرداخته‌اند - به آن، باور داشته و در سند و دلالت آن، تردیدی نکرده‌اند؛ از جمله:

شیخ طوسی، در کتاب غیبت، طبرسی رحمه الله در اعلام الوری، اربلی در کشف الغمهٔ و ابن طاووس در ربیع الشیعه. آنان با اینکه داستان‌های دیدار افراد را با حضرت نقل کرده‌اند، امّا در درستی توقیع تردیدی روا نداشته‌اند.

ناشناخته بودن حضرت

بخشی از روایات، تصریح دارند که حضرت در میان مردم است و آنان را می‌بینند و می‌شناسد؛ ولی مردم آن حضرت را نمی‌شناسند و به طور مطلق نفی رؤیت می‌کنند.

امام صادق علیه السلام از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند:

«اگر زمین، یک ساعت از حجّت خالی باشد، ساکنان خود را فرو خواهد برد. حجّت، مردم را می‌شناسد؛ لیکن مردم او را نمی‌شناسند، همان گونه که یوسف مردم را می‌شناخت و آنان او را نمی‌شناختند.»

(الغیبهٔ، ص ۱۴.)

در مراسم حج، دیده نمی‌شود

از مراکزی که امام عصر علیه السلام در غیبت صغری مشاهده می‌شد، مراسم حج است. اما در غیبت کبری، برابر روایاتی که وارد شده، حضرت در مراسم حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند؛ اما مردم او را نمی‌بینند و نمی‌شناسند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«امام قائم دو غیبت دارد:

در یکی، در مراسم حج شرکت می کند، مردم را می‌بیند، اما مردم او را نمی‌بینند و نمی‌شناسند.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹.)

امتحان شیعیان در دوران غیبت

روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام وارد شده که بر اثر طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السلام گروهی از مردم منکر وجود مبارک حضرت می‌شوند و از عقیده خود باز می گردند!

این دسته از روایات چنان فراوان است که می‌توان گفت:

به حد تواتر رسیده است و اینها خود دلیل بر عدم امکان ارتباط در عصر غیبت است؛ زیرا اگر چنین ارتباطی ممکن بود، معنا نداشت که مردم در این آزمایش ناموفق باشند و ایمان و اعتقاد خود را از دست بدهند. اساساً فلسفه انتظار در این نکته نهفته است که افراد با عدم مشاهده حضرت، ایمان به پیروزی و موفقیت حق داشته باشد.

امکان ارتباط

گروهی از علمای شیعه بر این باورند که در غیبت کبری، امکان ارتباط با امام زمان علیه السلام وجود دارد، این دیدگاه در بین متأخران شهرت دارد.

این دیدگاه از سید مرتضی شروع می‌شود و پس از وی شهرت می‌یابد، این گروه بر امکان ارتباط با حضرت حجّت در غیبت کبری دلیل‌هایی اقامه کرده‌اند که در مجموع به سه دلیل می‌رسد:

روایات

این روایات امکان دیدار با حضرت را بیان می کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«صاحب این امر ناگزیر غیبتی دارد و در دوران غیبت، از مردم کناره می گیرد و نیکو منزلی است مدینه طیبه و با سی تن وحشتی نیست.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.)

به این حدیث استدلال شده که همیشه سی تن با حضرت همراهند و آنان حضرت را می‌بینند. بدیهی است که با مردن یکی، دیگری در خدمت حضرت درخواهد آمد. به هر حال، اگر «خاصه موالی» را شامل شیعیان مخلص غیر خادم و شخصیت‌های وارسته و ابدال بدانیم، می‌توان گفت که ممکن است برخی از شخصیت‌های بزرگ، درک حضور را بیابند؛ بدون اینکه ادعایی داشته باشند.

اجماع

از دیگر شواهدی که بر امکان ارتباط در عصر غیبت ذکر کرده‌اند، «اجماع» است؛ یعنی، عالمی، سخنی از حضرت مهدی علیه السلام شنیده و آن را به جهت اینکه تکذیب نشود، در قالب اجماع بیان کرده است.

داستان‌ها

در کتاب‌های بسیاری، داستان‌های گوناگونی نقل شده که امکان ارتباط به حضرت را در غیبت کبری نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد، نخستین حکایت مربوط به ابن قولویه باشد (درباره نصب حجرالاسود در سال ۳۳۹ که توسط قرامطه، دزدیده شده بود). قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ ه) آن را در الخرائج و الجرائح نقل کرده است. بعدها سید بن طاووس (م ۶۴۴ ه) به این کار اهتمام ورزید و داستان‌های گوناگونی در کتاب‌های خود نقل فرمود. رفته رفته این داستان‌ها زیاد شد و برخی تحت تأثیر این داستان‌ها قرار گرفتند و روایات عدم امکان رؤیت را کنار گذاشتند و یا نادیده گرفتند و چنین پنداشتند که رؤیت حضرت حجّت در دوران غیبت کبری، امری مسلم و خدشه‌ناپذیر است. باید توجه داشت پاره‌ای از داستان‌های نقل شده، سال‌ها بعد به کتاب‌ها راه یافته که جای تأمل دارد و در درستی آنها باید شک کرد.

(ر.ک: ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت، علی اکبر ذاکری، چشم به راه مهدی علیه السلام.)

منتخب الاثر

کتاب منتخب الاثر، نوشته حضرت آیت‌اللّه شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی یکی از مراجع تقلید حاضر است. وی این کتاب را با ذوق سرشار و حسن سلیقه تحسین برانگیز خود، در ده فصل و یکصد باب به رشته تحریر در آورده و احادیث وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را با اسلوبی بدیع، تنظیم کرده است. ایشان متن کامل احادیث را بدون تقطیع، به صورت کامل و مستند از کتاب‌های چاپی و خطی مورد اعتماد و استناد، با دقت هر چه تمام‌تر نقل کرده است. امتیاز بزرگ این اثر ماندگار، به اسلوب کاملاً ابتکاری آن مربوط می‌شود. بدین گونه که به هنگام نقل هر حدیثی، قسمت‌های مختلف آن را بررسی کرده، یکی از آنها را - که گویاتر، رساتر و مهم‌تر تشخیص داده است - برگزیده و متن کامل حدیث را در بابی که رابطه نزدیک‌تر با محتوای قسمت برگزیده حدیث دارد، درج کرده است.

سپس سند و متن و منبع آن را در آنجا ذکر کرده و قسمت‌های دیگر هر حدیثی را با ابواب صد گانه تطبیق داده است. در پایان هر بابی نیز تذکر داده که احادیث یاد شده در فلان فصل و فلان باب نیز بر این موضوع دلالت دارد.

این شیوه زیبا از آسیب‌های تقطیع حدیث محفوظ مانده، حجم کتاب نیز افزایش نیافته و چیزی ناگفته نمانده است.

این اسلوب سودمند و دیگر امتیازات فراوان کتاب، موجب شده که در طول پنجاه سالی که از تألیف آن گذشته، همواره مورد توجه پژوهشگران قرار بگیرد و در کنار آثار ارزشمندی چون: غیبت نعمانی، غیبت طوسی و کمال‌الدین صدوق از کتاب‌های پایه و مرجع به شمار آید و به عنوان یک منبع مورد اعتماد و استناد شناخته شود. دیگر ویژگی‌های کتاب

۱. جامعیت کم نظیر کتاب (در حجم محدود و صفحات معدود، به ۶۲۱۷ عنوان اشاره نموده است).

۲. تتبع بسیار گسترده مؤلف (۸۳۰ حدیث در این اثر ارزشمند گرد آمده است).

۳. دسترسی به منابع فراوان (به رغم محدودیت ایام تألیف، از ۹۴ منبع حدیثی شیعه و ۶۳ منبع حدیثی عامّه استفاده شده است).

۴. مراجعه مستقیم به منابع و پرهیز از اعتماد به نقل دیگران.

۵. مراجعه به منابع مختلف برای درج متقن حدیث (معمولاً به نقل منبع اصلی بسنده نکرده و اختلاف نسخ را تذکر داده است).

۶. مراجعه به نسخه‌های خطی (مانند نسخه‌های مختلف کفایةالاثر که در آن هنگام به چاپ نرسیده بود).

۷. توضیح احادیث مشکل در پاورقی

۸. توضیح نکات ادبی، لغوی، تفسیری، کلامی و رجالی فراوان در پاورقی‌ها.

عناوین فصل‌های کتاب:

۱. اشاره به احادیثی که به صراحت بر تعداد امامان دلالت می‌کند و تصریح دارد که امامان معصوم علیهم السلام به تعداد نقبای بنی اسرائیل دوازده تن بودند.

۲. احادیث مشتمل بر نوید ظهور آخرین مصلح غیبی، از عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از تبار حضرت زهرا علیها السلام از نسل امام علی علیه السلام از اولاد امام حسین علیه السلام و از صلب امام حسن عسکری علیه السلام.

۳. تاریخ ولادت حجّت یزدان، سرگذشت امام گرامی، معجزات حضرت ولی عصر علیه السلام و داستان نیک بختانی که در عهد امام عسکری علیه السلام توفیق تشرف به محضر قبله موعود را پیدا کردند.

۴. معجزات حضرت بقیهٔ اللّه علیه السلام در غیبت صغری، زندگانی نواب خاصّ و داستان بار یافتگان به پیشگاه آن حضرت، پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام.

۵. معجزات حضرت ولی عصر علیه السلام در غیبت کبری و سرگذشت سعادتمندانی که در عصر غیبت کبری به محضر مقدس آن حضرت شرفیاب شده‌اند.

۶. کیفیت ظهور، نشانه‌ها و فتنه‌های پیش از ظهور، سال و ماه و محل ظهور، خروج سفیانی و دجّال، صیحه آسمانی، کیفیت بیعت و ممنوعیت تعیین وقت.

۷. فتوحات بی‌نظیر، ظاهر شدن گنج‌های زیر زمین، فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام؛ کشتن دجّال، پیکار با سفیانی، تکامل عقل‌ها، آبادانی جهان و پر شدن زمین با عدل و داد.

۸. فضایل و مناقب اصحاب خاصّ مهدی علیه السلام (۳۱۳ نفر) و رشادت و صلابت آنان.

۹. مدت حکومت، دعوت، سیرت، خوراک، پوشاک و شیوه زندگی آن حضرت.

۱۰. انتظار فرج، وظایف شیعیان در عهد غیبت، فضیلت درک محضر، پیروی و اعتقاد به آن حضرت، حرمت انکار، کیفیت تسلیم بر آن حضرت و برخی از دعاهای صادره از ناحیه مقدسه.

این کتاب در مدت پنجاه سال گذشته، ده‌ها بار در تهران، قم و بیروت تجدید چاپ شده و مورد استفاده، استشهاد و استناد پژوهشگران قرار گرفته است. توجه خاصّ پژوهشگران به این اثر ارزشمند، مؤلف بزرگوار را بر آن داشت که بار دیگر مجامع حدیثی آن را بررسی کند و یافته‌های جدیدی را در جای جای کتاب قرار دهد و آن را با گسترش و افزایش چشمگیری، به پژوهشگران تقدیم دارد.

این کتاب اینک در سه مجلد با امتیازهای فراوانی منتشر شده است.

(ر.ک: مقاله برگزیده آثار در طول قرون و آثار، مشعل جاوید، علی اکبر مهدی‌پور، ص ۱۸۲ - ۱۷۵.)

منتخب الانوار المضیئه

کتاب منتخب الانوار المضیئه اثر سید علی بن عبدالکریم نیلی نجفی، از علمای قرن نهم هجری است. موضوع این کتاب اثبات امامت امام عصر علیه السلام و بیان ظهور و شرایط آن است. مؤلف محترم در کتاب خویش، از روش عقلی و نقلی بهره برده است؛ بدین شکل که قیاس‌های منطقی از انواع مختلف را در لابه‌لای مطالب کتاب و همراه روایات آورده است تا هیچ اشکالی از طرف غیر شیعیان و حتی غیر مسلمانان بر کتاب وارد نشود.

این کتاب در دوازده فصل مرتب شده است:

۱. اثبات امامت و وجود و عصمت آن حضرت از راه عقل

۲. اثبات آن حضرت از قرآن

۳. اثبات آن از روایات خاصه

۴. اثبات آن از روایات اهل سنّت

۵. ولادت آن حضرت

۶. سبب غیبت آن جناب

۷. طول عمر ایشان

۸. وکلای آن جناب و راویان از او

۹. توقیعات شریف آن حضرت

۱۰. ملاقات کنندگان آن حضرت

۱۱. علامات ظهور

۱۲. وضعیت جهان و اجتماع در ایام حکومت حضرت مهدی علیه السلام

منتظِر

در فرهنگ مهدویّت «منتظِر» به انسانی گفته می‌شود که با تمام وجود، در انتظار آمدن آخرین حجّت الهی به سر می‌برد.

در روایات معصومین علیهم السلام به منتظر از دو بعد توجه شده است:

ابتدا وظایف او مورد توجه قرار گرفته آنگاه در برخی روایات، به فضایل و برتری‌های او اشاره شده است. پاره‌ای از وظایف منتظران:

۱. صبر بر سختی‌ها امام حسین بن علی علیه السلام فرمود:

«اَما اِنَّ الصَّابِرَ فِی غَیبَتِهِ عَلَی الاَذی وَ التَّکْذِیبِ بِمَنزِلَةِ المُجاهِدِ بِالسَّیْفِ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.»

...«اما صبر کننده بر اذیّت و تکذیب در غیبت او، به سان مجاهدی است که با شمشیر در رکاب پیامبر اکرم با دشمنان مبارزه کند.»

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۸، ح ۳۶.)

۲. دستگیری از ضعفا و فقیران امام باقر علیه السلام فرمود:

«لِیُعِنْ قَویُکُم ضَعیفَکُم وَلْیَعْطِفْ غَنِیُّکُمْ عَلی فَقیرِکُمْ وَلْیَنْصَحْ اَلرَّجُلُ اَخاهُ النَّصیحَةَ لِنَفْسِهِ وَ اُکْتُمُوا اَسْرارَنا ... وَ اِذا کُنتُم کَما اَوْصَیْناکُمْ لَمْ تَعْدُوا اِلی غَیْرِهِ فَماتَ مِنکُم قَبْلَ اَنْ یَخْرُجَ قائِمُنا کانَ شَهیداً»...

(بشارةالمصطفی، ص ۱۱۳.)

(هر آینه کمک نماید قوی شما ضعیفتان را و عطوفت نماید ثروتمندتان بر فقیرتان و خیرخواهی نماید فرد برای برادر دینی خود... پس اگر شخص در این حال از دنیا رفت قبل از آنکه قائم ظهور نماید، شهید از دنیا رفته است.»

۳. پایداری بر حبّ اهل بیت علیهم السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

...«وَ لَیَکُونَنَّ فی آخِرِ الزَّمانِ قَومٌ یَتَوَّلَوْنَکَ یا عَلیُّ یَشْنَأُهُمْ اَلنَّاسُ وَ لَوْ اَحَبَّهُمْ کانَ خَیْراً لَهُمْ لَوْ کانُوا یَعلَمُون یُؤثِرُونَکَ وَ وُلْدَکَ عَلَی الآباءِ وَ الاُمَّهاتِ وَ الاِخْوَةِ وَ الاَخَواتِ وَ عَلی عَشائِرِهِم وَ القُرُباتِ صَلواتُ اللّهِ عَلَیهِمْ اَفْضَلَ الصَّلَواتِ اُولئِکَ یُحْشَرُونَ تَحتَ لِواءِ الحَمدِ یُتَجاوَزُ عَن سَیِّئاتِهِمْ وَ یُرْفَعُ دَرَجاتُهُمْ جَزاءً بِما کانُوا یَعمَلُون»

(کتاب الغیبة، ص ۱۳۶، ح ۱۰۰.)

(ای علی!

هر آینه در آخِرُ الزّمان گروهی خواهنـد بود که به جرم دوست داشـتن تو، مورد سـرزنش مردمان قرار می‌گیرند ... تو را و فرزندان تو را بر پـدران، مادران، برادران و خواهران خود ترجیـح می‌دهنـد و بر عشـیره و نزدیکان خود. پس بهترین صـلوات‌های خداوند بر آنها باد!

آنان فردای قیامت، زیر لوای حمد محشور خواهند شد.»

۴. دوستی با دوسـتان و دشـمنی با دشـمنان حضرت مهدی علیه السلام امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود:

«طُوبی لِمَنْ اَدْرَکَ قـائِمَ اهل بیتی وَ هُوَ یأتَمُّ بِهِ فی غَیْبَتِهِ قَبْلَ قِیامِهِ وَ یَتَوَلّی اَوْلِیاءَهُ وَ یُعادِی اَعْـداءَهُ، ذلِکَ مِنْ رُفَقایی وَ ذَوِی مَوَدَّتی وَ اَکْرَمُ اُمَّتی عَلَیّ یَوْمَ القِیامَةِ.»

«خوشا بر احوال کسـی که قائم اهل بیت مرا درک کرده و در غیبت و پیش از قیامش پیرو او باشـد، دوسـتانش را دوست بـدارد و با دشمنانش دشمن باشد، چنین کسی در روز قیامت از رفقا و دوستان من و گرامی‌ترین امت من خواهد بود.»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۲.)

۵. دعا برای فرج حضرت مهدی علیه السلام خود آن حضرت در بخشی از توقیع شریف فرمود:

«وَاَکثِرُوا الدُّعاء بِتَعجیلِ الفَرَجِ»

(همان، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴.)

(و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید.»

۶. پرهیزگاری و تقوای الهی امام صادق علیه السلام فرمود:

«همانا برای صاحب‌الامر غیبتی هست، پس بنده تقوای الهی پیشه نماید و به دین او چنگ زند.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۵۱.)

۷. پیروی از دستورات ائمه علیهم السلام امام صادق علیه السلام در جواب کسی که گفت:

شنیده‌ایم که صاحب الامر غایب خواهد شد پس چه کنیم؟

فرمود:

«چنگ بزنید به آنچه [از ائمه قبل] در دستتان است تا اینکه امر بر شما آشکار گردد.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۵۹، ح ۵ و ۴.)

۸. انتظار شبانه روزی امام صادق علیه السلام فرمود:

...«وَ انتَظِرِ الفَرَجَ صَباحاً وَ مَساءً.»

«و صبح و شام منتظر فرج باش.»

(همان، ص ۱۵۸، ح ۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۴.)

۹. شناخت امام علیه السلام امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای فضیل!

امام خود را بشناس که اگر امام خود را شناختی، دیر و زود این امر آسیبی به تو نخواهد رسید»...

(الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۲.)

۱۰. خواندن دعا از امام صادق علیه السلام منقول است که این دعا در دوران غیبت خوانده شود:

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ

اَللّهُمَ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ انْ لَمْ تُعَرِّفنی رَسُولَکَ لَمْ اَعرِف حُجَّتَکَ،

اَللَّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ انْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.)

البته این دعا به گونه‌ای دیگر نیز روایت شده است.

(ر.ک: الغیبهٔ، ص ۱۶۶، ح ۶.)

فضایل منتظران

اگر شخصی در عصر غیبت به وظایف یاد شده عمل کند، دارای برتری‌هایی خواهد بود که تعدادی از آنها از نگاهِ روایات چنین است:

۱. منتظران راستین، به سان حاضران در خیمه آن حضرت هنگام ظهور خواهند بود؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ مَاتَ مِنْکُمْ عَلی هَذا الْاَمْرِ مُنتَظِراً کانَ کَمَنْ هُوَ فِی الفُسْطَاطِ الَّذِی لِلْقائم علیه السلام.»

(ر.ک: الکافی، ج ۵، ص ۲۲، ح ۲؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۵۷؛ الغیبهٔ، ص ۲۰۰، ح ۱۵.)

۲. ثواب انتظار همانند پاداش نماز و روزه است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«وَاعْلَمُوا اَنَّ المُنتَظِرَ لِهذا الاَمْرِ لَهُ مِثْلُ اَجْرِ الصَّائِمِ القائِمِ»...

(الکافی، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۴.)

(آگاه باشید که پاداش منتظر این امر به سان پاداش روزه دار شب زنده‌دار است.»

۳. گرامی‌ترین امت و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله است. خود آن حضرت علیه السلام فرمود:

...«اُولئِکَ رُفَقائی وَ اکْرَمُ اُمَّتی عَلَیَّ»

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۳.)

(ایشان همراهان من و گرامی‌ترین امت من بر من هستند.»

۴. به سان مجاهدان در راه خدا در رکاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله است.

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶ و ۶۸؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳؛ ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۲.)

۵. پاداش او برابر با هزار شهید از شهدای صدر اسلام است.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«مَن ثَبَتَ عَلی مُوالاتِنا فِی غَیْبَةِ قائِمِنا اَعْطاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اَجْرَ اَلْفَ شَهیدٍ مِنْ شُهَداءِ بَدْرٍ وَ اُحُدٍ.»

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۶.)

(کسی که در غیبت قائم ما بر موالات ما پایدار باشد، خدای تعالی اجر هزار شهید از شهدای بدر و احد به وی عطا فرماید.» توجه به این نکته نیز لازم است که تنها انسان‌ها نیستند که منتظر ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام هستند؛ بلکه تمامی موجودات و نظام هستی در انتظار برپایی حاکمیت عدل و قسط به سر می‌برند؛ زیرا تنها در آن جامعه نظام آفرینش دقیقاً طبق خواست الهی و به دور از هر گونه ظلم و تعدی، اداره خواهد شد. گروهی از این منتظران - که در روایات به آنها تصریح شده است - فرشتگانی‌اند که برای یاری امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به زمین آمدند و خداوند به آنان امر فرمود تا هنگام قیام حضرت مهدی علیه السلام بمانند و آن حضرت را یاری کنند.

امام صادق علیه السلام این انتظار را این گونه بیان فرموده است:

«فَهُمْ عِندَ قَبرِهِ شُعْثٌ غُبْرٌ یَبْکَونَ اِلی یَومِ القِیامَهِٔ وَ هُمْ یَنتَظِرُونَ خُرُوجَ القائِمِ علیه السلام.»

(الغیبهٔ، ص ۳۰۹، ح ۴.)

(و آنـان نزد قبر او پریشـان و گردآلود تا روز رسـتاخیز گریاننـد و ایشان در انتظار خروج قائم به سـر می‌برنـد.» در برخی روایات نیز گفته شده است:

ساکنـان زمین و آسـمان از قیـام و حکومت آن حضـرت راضـی می‌شونـد و این رضـایت بیـانگر انتظار ایشان از برپایی آن حکومت است.

منتَظَر

یکی از القاب حضـرت مهدی علیه السـلام «منتظَر» است؛ که در روایات فراوانی به آن اشاره شده است. حضـرت مهدی علیه السلام هر چنـد خود هماننـد دیگر انسان‌ها، منتظر است که روزی فرا رسـد و اراده خداونـد متعال به برپایی حاکمیت جهانی عـدل و قسـط تعلق گیرد؛ اما تنها کسی است که انتظار ظهورش کشیده می‌شود؛ از آن رو «منتظَر» نیز نامیده شده است.

از امام جواد علیه السلام سؤال شد:

ای فرزند رسول خدا!

[مهدی ۲] به چه دلیلی منتَظَر نامیده شده است؟

فرمود:

«لِاَنَّ لَهُ غَیبَهً یَکْثُرُ اَیّامُها وَ یَطُولُ اَمَدُها فَیَنتَظِرُ خُرُوجَهُ المُخلِصُونَ وَ یُنکِرُهُ المُرْتابُونَ»...

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳.)

(بـه این علت که برای حضـرت مهـدی علیه السـلام غیبـتی است که روزهـایش زیـاد می‌شـود و مـدتش بسـیار طـول می‌کشـد، پس مخلصان انتظار ظهورش را می‌کشند و شکاکان او را منکر خواهند شد»...

زرارهٔ بن اعین نیز می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«اِنَّ لِلْقائِمِ غَیْبَهً قَبْلَ اَنْ یَقُومَ.

قُلتُ لَهُ:

وَ لِمَ؟

قالَ:

یَخافُ - و اَوْمأَ بِیَدِهِ اِلی بَطْنِهِ

ثُمّ قال:

یا زُرارَهُٔ!

وَ هُوَ المُنتَظَرُ الَّذی یَشُکُّ النّاسُ فِی وِلادَتِهِ»...

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۴.)

(به درستی که برای قائم پیش از آنکه قیام کند غیبتی است.

عرض کردم:

قربانت شوم! برای چه؟

فرمود:

می‌ترسد - و به شکم و گردن خود اشاره کرد - سپس فرمود:

او است منتظری که مردم در تولدش شک کنند»...

منتقم

«منتقم»، به معنای انتقام گیرنده و یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام است.

آن حضرت می‌فرماید:

«اَنَا بَقِیَّةُ اللَّهِ فِی اَرْضِهِ وَ المُنتَقِمُ مِنْ اَعْدائِهِ.»

«من باقی‌مانده خدا در روی زمین و انتقام گیرنده از دشمنان او هستم.»

(همان، ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۱.)

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«چون حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، فرشتگان الهی ضجه سر دادند و گفتند:

پروردگارا!

با حسین علیه السلام چنین شد؛ درحالی که او صفیّ تو و فرزند پیامبرت است؟

پس خداوند نور قائم را به آنان نشان داد و فرمود:

به وسیله این انتقام او را خواهم گرفت.»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۶؛ الأمالی، طوسی، ج ۲، ص ۳۳.)

البته در پاره‌ای از روایات نیز گفته شده است:

«آن حضرت منتقم خون تمامی ائمه علیهم السلام و مظلومان است.»

(ر.ک: الغیبة، ص ۱۴۰، ح ۱؛ الکافی، ج ۲، ص ۸، ح ۱.)

منصور بِالرعب

در احادیث فراوانی رسیده است که «مهدی»

«مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ وَ مُؤَیَّدٌ بِالنَّصْرِ» است؛ یعنی، به هنگام ظهور، رعب او در دل‌های قدرتمندان می‌افتد و نیروهای غیبی و غیر مرئی به کمک او و یاران او می‌شتابند.

البته آنچه درباره یاری آن حضرت به وسیله نیروهای غیبی گفته شده، منافاتی با لزوم حضور مردم در صحنه ندارد و بایسته است که مردم آن حضرت را تا رسیدن به اهداف متعالیش یاری کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«انقلاب مهدی را سه سپاه یاری می‌کنند و در پیروزی آن حضرت شرکت دارند:

سپاهی از فرشتگان، سپاهی از مؤمنان و سپاهی از رعب و وحشت.»

(الغیبة، ص ۱۹۸، ح ۹، ص ۲۴۳، ح ۴۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹.)

محمد بن مسلم ثقفی از امام باقر نقل می‌کند که فرمود:

«اَلْقائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ»

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶.)

(قائم ما به ترس در دل دشمنان یاری شده است.»

مواریث انبیا

حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور، بسیاری از میراث‌های پیامبران گذشته را به همراه خواهد داشت. درباره اینکه این امور دقیقاً به چه منظور نزد حضرت جمع شده، سخن صریحی وجود ندارد؛ ولی با توجه به اینکه نقش حضرت مهدی علیه السلام، همان نقش همه انبیا و اولیا است و آن حضرت آرزوی تمام انبیا را تحقق خواهد بخشید، می‌توان نتیجه گرفت که تمامی ابزار آنان در اختیار آن حضرت قرار خواهد گرفت. دیگر اینکه آن حضرت وظیفه دارد تا تمامی پیروان تمامی ادیان را به دین مقبول الهی (اسلام) دعوت کند و این مواریث نشانه‌هایی از حقانیت آن حضرت است. از این رو همان‌گونه که در روایات از زنده ماندن حضرت مسیح علیه السلام، به عنوان هدایت مسیحیان و ارجاع ایشان به پیروی از حضرت مهدی علیه السلام یاد شده، می‌توان میراث‌های دیگر پیامبران علیهم السلام را به عنوان وسیله‌ای برای اتمام حجّت بر آنان دانست.

برخی از آنچه در روایات مورد اشاره قرار گرفته - که هنگام ظهور همراه حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود - عبارت است از:

۱. پیراهن رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«آیا پیراهن قائم را که با [بر تن داشتن] آن قیام می‌کند، نشانت ندهم؟

عرض کردم:

چرا، گوید:

سپس جعبه‌ای را خواست و آن را گشود و از آن پیراهن کرباسی را بیرون آورد. آن را باز کرد که ناگهان دیدم در آستین چپ آن آثار خون مشاهده می‌شود.

سپس فرمود:

این پیراهن پیامبر گرامی خداوند است، در روزی که دندان‌های پیشین آن حضرت ضربه دید. آن خون را بوسیدم و بر صورت خویش نهادم.

سپس امام صادق علیه السلام آن را در هم پیچید و برداشت.»

(الغیبهٔ، ص ۳۵۰، ج ۴۲.)

۲. عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله به نام سحاب.

(الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.)

۳. زره رسول خدا صلی الله علیه و آله.

(همان.)

۴. سلاح حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

(الغیبهٔ، ص ۳۴۹، ح ۴۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.)

۵. پرچم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله.

(الغیبهٔ، ۳۴۳، ح ۲۸ و ۴۳۵، ح ۱.)

۶. سنگ حضرت موسی علیه السلام.

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۳.)

۷. عصای حضرت موسی علیه السلام.

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱؛ الغیبهٔ، ص ۲۳۸، ح ۲۸، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷.)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«عصای موسی علیه السلام چوب آسی از یک نهال بهشتی بود. هنگامی که رو به سوی مدین نمود، جبرئیل آن را برایش آورد و آن عصا همراه با تابوت آدم، در دریاچه طبریه (در شمال فلسطین) است و هرگز آن دو نمی‌پوسند و تغییر نمی‌یابند تا اینکه حضرت قائم علیه السلام هنگامی که قیام می‌کند، آن دو را بیرون می‌آورد.»

۸. انگشتری سلیمان علیه السلام.

(الغیبهٔ ص ۳۴۳، ح ۲۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱.)

۹. طشتی که حضرت موسی در آن قربانی می‌کرد.

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۱.)

امام علی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«المَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِی، تَکُونُ لَهُ غَیْبَةٌ وَ حَیْرَةٌ تَضِلُّ فِیها الْاُمَمُ، یَأتِی بِذَخِیرَةِ الاَنبیاءِ علیهم السلام فَیَمْلَؤُها عَدْلاً وَ قِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً»

(کمال‌الدین، ص ۲۸۷، ح ۵.)

(فرزندم مهدی یک غیبت و حیرتی دارد که گمراه شوند امت‌ها [در آن]. او با ذخیره پیغمبران آید و زمین را پر از عدل و داد کند؛ چنانکه پر از جور و ظلم شده باشد.» همانگونه که اشاره شد شاید یکی از حکمت‌های این میراث دارای این است که پیروان تمامی ادیان، با دیدن میراث پیامبر خود به حضرت مهدی علیه السلام ایمان آورند و شاید دلیل دیگر این باشد که اهداف حضرت مهدی علیه السلام و قیام ایشان در بر گیرنده تمامی اهداف پیامبران بزرگ است. از این رو در آن هنگامه عظیم، حضرتش با در اختیار گرفتن میراث آن پیامبران بزرگ، به هدف خود - که در واقع هدف جمیع انبیا بوده است - تحقق می‌بخشد.

الموتور بِابیه

«موتور» از نظر لغت به کسی گویند که یکی از کسانش کشته شده؛ ولی خونبهای او گرفته نشده است.

(مجمع البحرین، ج ۳، ص ص ۵۰۹.)

در برخی از روایات از حضرت مهدی علیه السلام، به عنوان «موتور بوالده» و یا «موتور بابیه» یاد شده است؛ یعنی، کسی که پدرش کشته شده و از خون او مطالبه و خونخواهی نشده است. مراد از «پدر» در این روایت، ممکن است امام حسن عسکری علیه السلام باشد و ممکن است مقصود امام حسین علیه السلام باشد و یا اینکه جنس پدر است که شامل تمامی ائمه معصومین علیهم السلام باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«صاحِبُ هَذا الاَمْرِ هُوَ الطَّرِیدُ الشَّرِیدُ المَوتُورُ بِاَبیهِ.»

(الغیبهٔ، ص ۱۷۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲.)

و نیز از آن حضرت نقل شده است:

...«المَوتُورُ بِوالِدِهِ»...

(الغیبهٔ، ص ۱۷۸، ح ۲۲.)

عیسی خشّاب گوید:

«به امام حسین علیه السلام گفتم:

آیا شما صاحب الامر هستید؟

فرمود:

«لا وَ لکِنْ صاحِبُ الاَمرِ الطَّریدُ الشَّریدُ المَوتُورُ بِاَبیهِ المُکَنَّی بِعَمِّهِ»...

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۵.)

خیر ولکن صاحب الامر طرید و شرید و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می‌باشد»...

موسویه یا موسائیه

یکی از فرقه‌های منحرف در باب مهدویّت، «موسویه» یا «موسائیه» هستند طرفدار امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام و منتظر رجعت او بودند. از دیدگاه این گروه موسی بن جعفر علیه السلام نمرده و زنده است تا اینکه شرق و غرب عالم از آن او گردد و جهان را پر از عدل و داد کند و او مهدی قائم است. آنان می گفتند:

هارون الرشید و یاران او، به دروغ بر مردم وانمود کردند که آن حضرت مرده است! حال آنکه وی زنده و روی از مردم نهفته است.

روایتی از پدرش حضرت جعفر بن محمد درباره «مهدویّت» او آورده‌اند که:

«هُوَ القائِمُ المَهْدِیّ فَاِنْ یُدَهْدِه رَأسَهُ عَلَیْکُمْ مِنْ جَبَلٍ فَلا تُصَدِقُوا فَاِنَّهُ القائِمُ.»

(ر.ک: الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۷۱.)

یعنی، او مهدی قائم است و اگر ببینید سر او غلتان غلتان از کوهی فرود می‌آید، باور نکنید و بدانید که او زنده و مهدی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است. گروهی گفتند:

او امام قائم است و بمرد و هیچ امامی جز وی نباشد؛ ولی پس از مرگ بازگشته و رجعت می کند و در جایی پنهان می‌شود. یاران او با وی دیدار می کنند و او به ایشان امر و نهی می کند و در این باره روایتی از پدرش آورده‌اند که فرمود:

«سُمِیَّ القائِمُ قائِماً لِاَنَّهُ یَقُومُ بَعْدَ ما یَمُوتُ»

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۸۳ و ص ۲۱۸ و ص ۴۷۱.)

یعنی بدان جهت قائم را قائم خوانند که پس از مرگ بر می‌خیزد. عده‌ای گفتند:

او مرد؛ ولی دیگر باره بر می‌خیزد و رجعت می کند و همانند عیسی بن مریم است؛ جز اینکه عیسی علیه السلام باز نگشت. اما او به هنگام خود باز گردد و قیام کند و گیتی را پر از داد فرماید؛ زیرا پدرش درباره وی فرمود:

او به عیسی ابن مریم علیه السلام همی ماند و به دست بنی عباس کشته شود و چنان که گفته بود به دست ایشان کشته شد.

گروهی دیگر گفتند:

وی کشته نشد و خداوند او را به نزد خود به آسمان برد و در هنگام قیامش دیگر باره او را باز می گرداند. همه این فِرَق «واقفه» نامیده شوند.

گروهی دیگر که «بشریه» و پیروان محمد بن بشیر کوفی بودند، گفتند:

موسی بن جعفر علیه السلام نمرد و هرگز به زندان نرفت و مهدی قائم است. باید دانست که امام موسی بن جعفر علیه السلام در

سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ ه زاده شد و در سال ۱۷۹ ه زمانی که هارون الرشید از عمره ماه رمضان باز می گشت، او را از مدینه با خود به حج برد و پس از آن، از راه بصره بازگشت، وی را در نزد عیسی بن جعفر ابی منصور باز داشت کرد.

سپس وی را به بغداد طلبید و به زندان سندی بن شاهک افکند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام پنج روز از رجب سال ۱۸۳ ه باقی مانده در حالی که ۵۴ و یا ۵۵ سال داشت، در همان زندان به شهادت رسید.

آن حضرت را به قبرستان قریش بردند و بنا بر وصیت خودش با بند و زنجیر به خاک سپردند.

(فرق الشیعه نوبختی، ص ۸۵ - ۷۹؛ المقالات و الفرق، ص ۲۳۷ و ۲۳۵ و ۱۷۳ و ۹۳؛ المقالات الاسلامیین، ص ۲۸.

به نقل از:

فرهنگ فرق اسلامی، ۴۳۱ - ۴۳۰.)

مهدی

«مهدی» اسم مفعول و به معنای هدایت شده است. مهدویّت نیز از همین ریشه است. مهدی علیه السلام مشهورترین نام آن حضرت نزد شیعه و سنّی است.

البته گاهی نیز در معنای فاعلی به معنای «هدایت کننده» به کار می‌رود.

محمد بن عجلان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

...«و قائم را از آن جهت مهدی گفته‌اند که مردم را به آیینی که از دست داده‌اند، هدایت می کند»...

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۳، ح ۲.)

اما آنچه بیشتر در روایات آمده، همان معنای نخست است.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«به درستی که مهدی نامیده شد به جهت اینکه به امر مخفی هدایت می‌شود. او تورات و سایر کتاب‌های الهی را از غاری در انطاکیه بیرون خواهد آورد.»

(علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳؛ الغیبهٔ، ص ۲۳۷، ح ۲۶.)

از امام صادق نیز وقتی پرسیده می‌شود:

چرا مهدی نامیده شده است؟

فرمود:

«لِاَنَّهُ یُهْدی اِلی کُلِّ اَمْرٍ خَفیٍ.»

«به جهت اینکه به تمامی امور پنهان هدایت می‌شود.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۷۱؛ الغیبهٔ، ص ۲۳۷.)

نکته جالب توجه اینکه لقب «مهدی»، بیشتر درباره آن حضرت بعد از ظهور و قیام و لقب قائم بیشتر درباره آن حضرت قبل از ظهور و قیام استفاده می‌شود.

امام صادق علیه السلام درباره برخی از موارد مربوط به حضرتش پس از ظهور فرمود:

...«ثُمَّ یَأمُرُ مُنادِیاً فَیُنادِی: هَذا المَهْدِیُّ»...

(الغیبهٔ، ص ۳۱۳، ح ۵.)

(به منادی دستور داده خواهد شد؛ پس ندا در می‌دهد که این است مهدی.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود:

«[پس از ظهور] کسی نزد او آمده می گوید:

ای مهدی!

به من عطا کن و آن حضرت می‌فرماید:

بگیر»

(همان، ص ۹۲.)

لقب مهدی اگرچه اختصاص به آخرین امام ندارد و بقیه ائمه علیهم السلام نیز مهدی هستند؛ ولی تنها از آخرین پیشوا به عنوان «مهدی» یاد شده است.

این لقب از همان ابتدای شکل گیری بحث «مهدویّت» بر زبان معصومین علیهم السلام رایج بوده و در روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این لقب به چشم می‌خورد. بنابراین در کتاب‌های اهل سنّت نیز فراوان این لقب آمده است.

(ر.ک: الصنعانی، المصنف، ج ۱۱، ح ۲۰۷۷۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۰، ح ۴۰۸۸ و ۴۰۸۷ و ۴۰۸۶ و ۴۰۸۵؛ سنن ابوداوود، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۲۴۸۵.)

امام حسین بن علی علیه السلام فرمود:

«دوازده مهدی از ما است:

اول ایشان امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و آخرین ایشان نهمین فرزند از نسل من است»...

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۸، ح ۳۶.)

محمد بن عمران گفت:

من از امام ششم شنیدم که می‌فرمود:

«ما دوازده مهدی باشیم.»

(کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴.)

مهدی سودانی

محمد احمد فرزند عبداللّه در سال ۱۸۴۸ م در جزیره «بنت» سودان متولد شد. در کودکی نزد علمای خارطوم دانش اندوخت.

سپس به جزیره «آبا» شتافت و پانزده سال در قعر چاهی به ریاضت پرداخت. محمد پیوسته بر فساد مردم می گریست و از شدّت ریاضت و روزه، بسیار نحیف گردید. او شیرین زبان و با عاطفه می‌نمود و سودانیان استعمار زده را به فتح جهان و گسترش عدالت نوید می‌داد.

اعضای قبیله «بگارا» - که مقتدرترین قبیله آنجا بود - او را تقدیس می کردند. محمد همواره از مردی که جهان را از عدالت می آکند، سخن می گفت و ستمدیدگان را بشارت می‌داد. در چهل سالگی روزی کسی به او گفت:

ای بزرگوار!

شاید تو خود مهدی موعودی؟

محمد نخست انکار کرد؛ ولی به تدریج خود را مهدی خواند. مردمی که از برده فروشی و ستم مصریان و انگلیسیان به، ستوه آمده بودند، ادعایش را پذیرفتند. محمد احمد با دخترانی از قبایل مختلف ازدواج کرد و پیوندهای بسیار پدید آورد.

پیروان محمد احمد، وی را تا حدّ پرستش گرامی می‌داشتند. در سال ۱۳۰۰ ق داعیانی نزد شیوخ قبایل فرستاد و از آنان خواست به او که مهدی منتظر است و رسول خدا آمدنش را بشارت داده ایمان آورند.

حاکم خارطوم نماینده‌ای نزد وی فرستاد. وقتی فرستاده حاکم آمادگی پیروان محمد را مشاهده کرد، به پایتخت بازگشت و با پنجاه جنگاور به نبرد با مهدی روی آورد در این جنگ، نماینده حاکم خارطوم و همراهانش هلاک شدند و کار مهدی سودانی رونق فزون‌تر یافت. ژنرال گوردن از سوی دولت بریتانیا سمت محمد احمد شتافت؛ اما او نیز به قتل رسید. بدین ترتیب، خارطوم و تمام سودان به دست مهدی سودانی افتاد. او بارها با محمد سعید پاشا و عبدالقادر پاشا و افسران انگلیسی نبرد کرد. در تمام این جنگ‌ها پیروز شد و غنیمت بسیار به دست آورد. مهدی سودانی سرانجام در ۲۱ ژانویه ۱۸۸۵ م بر اثر تبی شدید در گذشت.

او هنگام مرگ عبداللّه نعاشی را جانشین خود ساخت، اما عبداللّه برای این مقام شایستگی نداشت و به زودی تمام دستاوردهای مهدی را از کف داد.

(مدعیان مهدویّت، ص ۸۰.)

مهدی شخصی و مهدی نوعی

مقصود از مهدی شخصی، آن است که حضرتش فردی معین، زنده، موجود و شناخته شده از نظر تبار و خاندان و شخص است. مقصود از مهدی نوعی، آن است که فردی است نامعین که در زمانی مناسب زاده خواهد شد و قیام کرده، جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد و آن مفهومی است کلی که یک مصداق دارد و بس. از نظر منطق و برهان، «نوعی بودن مهدی» باطل و نادرست است؛ چرا که نقض غرض از قیام مهدی می‌شود؛ زیرا غرض از قیام او پرکردن جهان از عدل و داد است؛ ولی نوعی بودن مهدی، جهان را از ظلم و ستم پر خواهد کرد. در این صورت هر قدرتمند دروغ گویی می‌تواند این جامه را در بر کرده و ادعا کند که من مهدی هستم و به نام اقامه عدل، به جهانگیری پردازد. پس مدعیان مهدویّت بسیار خواهد شد و در هر زمانی و در هر سرزمینی، ممکن است چند تن ادعای مهدی بودن کنند و ساده دلان و نادانانی گرداگردشان جمع شوند و به ظلم و ستم بپردازند. جنگ، سراسر جهان را فرا گیرد و عالم از خونریزی و فتنه و آشوب، آکنده گردد. بالاتر از این، ظلم و ستم، به نام عدل و داد به خورد جهانیان داده شود!

بنابراین، وجود مهدی نوعی، از نظر اجتماعی محال است. از طرفی وعده‌های قرآن و انبیا نیز باطل و دروغ خواهد بود. عقل نیز این نظریه را باطل می‌شمارد. همچنین وجود مهدی پس از ظهور قابل انکار و تردید است؛ چون دلیلی برای آنکه او مهدی موعود است، وجود ندارد. در تاریخ اسلام، می‌بینیم که مدعیان مهدویت، بسیار آمدند و رفتند؛ ولی خون‌ها ریختند و ظلمها و ستمها برپا کردند!

پس بایستی، مهدی، شخص معینی باشد که شناختش برای خلق آسان باشد و اشتباهی در تشخیص او رخ ندهد. مهدی نوعی، با اسلام منافات دارد؛ چون روایات متواتری وارد شده که آن حضرت، شخصی معیّن، موجود و زنده است. از طرفی مهدی نوعی مستلزم آن است که سال‌ها زمین خالی از حجّت باشد و این هم بر خلاف اصول و مبانی اسلام است. با این حال، مدعیان مهدویّت، همگی از میان مسلمانان برخاسته‌اند؛ کسانی که از اصول و مبانی اسلام خبر نداشته‌اند و یا آگاه بوده و حقیقت را به مسلمانان نگفته‌اند!

(راه مهدی علیه السلام، ص ۶۳ و ۶۴.)

یکی از دانشمندان شیعه در این باره نوشته است:

«موضوع مهدی علیه السلام نه اندیشه چشم به راه نشستن کسی است که باید زاده شود و نه یک پیشگویی است که باید در انتظار

مصداقش ماند؛ بلکه واقعیت استوار و فرد مشخصی است که خود نیز، در انتظار رسیدن هنگام فعالیتش به سر می‌برد. در میان ما – با گوشت و خون خویش – زندگی می‌کند؛ ما را می‌بیند و ما نیز او را می‌بینیم. در فضای دردها، رنج‌ها و آرزوهای ما است و در اندوه و شادی ما شریک است، شکنجه‌های آزردگان و تیره روزی ناکامان زمین و بیداد ستمگران را – دور یا نزدیک – می‌بیند و به انتظار لحظه‌ای است که فرا رسد و دست پر توان خویش را سوی همه رنج کشیدگان، محرومان و سیه‌روزان دراز کند و طومار ستمگران را بریده و در هم پیچید.

البته تقدیر این رهبر منتظر، چنین است که خود را آشکار نسازد، با اینکه همراه با دیگران، لحظه موعود را انتظار می‌کشد، خود را به آنان ننمایاند ... در احادیث نیز، پیوسته «انتظار فرج» و در خواست ظهور مهدی علیه السلام ترغیب و توصیه شده است تا مؤمنان همواره چشم به راه او باشند.

این تشویق، تحقق همان همبستگی روحی و وابستگی وجدانی منتظران ظهور و رهبرشان است. چنین بستگی و پیوندی، جز با اینکه مهدی علیه السلام را هم اکنون انسانی تجسم یافته بشماریم، پدید نمی‌آید. تجسم یافتن مهدی علیه السلام تحرک تازه‌ای به «فکر انتظار منجی» می‌بخشد و آن را از توانایی و آفرینندگی بیشتری برخوردار می‌کند. گذشته از آن، در انسانی که به طرد ستم‌ها پرداخته و رهبر منتظر خود را نیز هم درد، هم رنج، همسان و وابسته به خویش احساس می‌کند، نوعی مقاومت و شکیبایی – در برابر دردهایی که در اثر محرومیت به او رسیده – ایجاد می‌شود.

(سید محمد باقر صدر، جستجو و گفتگو پیرامون امام مهدی علیه السلام، ص ۸ – ۶.)

مهدی موعود

این کتاب ارزشمند ترجمه جلد سیزدهم کتاب بحارالانوار اثر گرانسنگ علامه مجلسی رحمه الله است که به وسیله دانشمند محترم علی دوانی به فارسی برگردان شده است.

این اثر حاوی گزارش تفصیلی با محتوای تاریخی – حدیثی در زندگانی حضرت مهدی علیه السلام است. ترجمه فارسی کتاب با مقدمه و پاورقی‌های مبسوط مترجم همراه است. مقدّمه و اضافات مترجم با افزودن قصائد و قطعاتی چند از آثار ادب فارسی، نگارش یافته است. مترجم در جای جای کتاب در رد شبهات فرقه بهائیه و بابیه، نهایت سعی خویش را به کار برده است. اهم عناوین کتاب از این قرار است:

۱. عناوین مقدمه‌های کتاب:

شرح کامل زندگانی علامه مجلسی رحمه الله و آثار و آرای او، مواضع شرق شناسان انگلیسی و صوفیه نسبت به علامه مجلسی رحمه الله، فرقه‌های صوفیه شیعه و سنی، نکوهش دانشمندان بزرگ شیعه از صوفیه، مهدویّت در اسلام و دیگر ملل و ادیان، بهائی گری و منشأ پیدایش آن و کتاب‌های این فرقه.

۲. پاورقی‌ها:

شامل ده‌ها موضوع متنوع تاریخی، کلامی، حدیثی، ملاحم، اشعار و مدایح است.

۳. متن کتاب:

تاریخ ولادت، نام و کنیه حضرت مهدی علیه السلام، آیاتی که در روایات اهل بیت علیهم السلام به حضرت مهدی علیه السلام و ظهور آن حضرت تأویل شده است.

روایاتی که از طریق شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام راجع به حضرت مهدی علیه السلام نقل شده است. همچنین اخباری که به وسیله کاهنان ذکر شده‌است، طرح بسیاری از مسائل کلامی به صورت پرسش و

پاسخ، ارائه نظریات برخی از علمای بزرگ در موضوع مهدویّت، مقایسه شباهت‌های آن حضرت با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ودیگر پیامبران الهی، اخبار معمرین دنیا و تحلیل غیبت طولانی آن حضرت، کرامات آن‌حضرت، نواب خاصّ ایشان، مدعیان دروغین نیابت، تشرف‌یافتگان محضر آن بزرگوار، انتظار فرج، نشانه‌های ظهور، شیوه حکومت داری حضرت مهدی علیه السلام، رویدادهای زمان آن حضرت، رجعت، جانشینان حضرت و بالاخره وقایع بعد از آن حضرت و پایان تاریخ ... تنها برخی از موضوعات مذکور در این اثر ارزشمند است.

مهدیه

با روز افزون شدن اقبال عمومی مردم نسبت به حضرت مهدی علیه السلام، مکان‌هایی تحت عنوان «مهدیه» فراهم شده است. جایی که عموماً مراسم مربوط به حضرت مهدی علیه السلام - به ویژه دعای ندبه - در آن از جایگاه بیشتری برخوردار است.

این مکان با انتسابش به حضرت مهدی علیه السلام، همواره محل تجمع دلدادگان آخرین معصوم علیه السلام و زمزمه‌های عاشقانه آنان با آن یار سفر کرده است. اکثر شهرها کم و بیش دارای این مکان ارزشمند هستند که در عصر غیبت می‌تواند محلی ارزشمند در ایجاد ارتباط روحی با حضرت مهدی علیه السلام باشد.

یکی از مهدیه‌های بسیار معتبر در جهان تشیّع، مهدیه تهران است که با زحمات طاقت فرسای مرحوم شیخ احمد کافی امروزه جزو فعالترین مراکز مهدوی به حساب می‌آید.

حرف «ن»

ناحیه مقدسه

«ناحیه» در لغت به معنای جانب و جمع آن «نواحی» است. در غیبت صغری از حضرت مهدی علیه السلام به آن تعبیر شده است.

(مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۱۰.)

گاهی نیز از آن حضرت و نائب خاصّ ایشان با تعبیر ناحیه یاد شده است. گویا این اصطلاح همانند برخی از القاب حضرت مهدی علیه السلام، به عنوان کنایه از آن حضرت به کار رفته و اغلب موارد به جهت تقیّه مورد استفاده قرار گرفته است. این کلمه بیشتر در کلام کسانی که به آن حضرت توقیع نوشته‌اند و جواب دریافت کرده‌اند، ذکر شده است، اگرچه در برخی از بیانات نورانی حضرت مهدی علیه السلام نیز این کلمه استعمال شده است.

(کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۴۹؛ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۸۴، ج ۱۰۰، ص ۱۸۲.)

مرحوم ابوالحسن اربلی از آن به عنوان رمزی بین شیعیان و آن حضرت و اطرافیان نزدیک او یاد نموده، می‌نویسد:

...«و یلقَّب علیه السلام بالحجهٔ والقائم والمهدی والخلف الصالح و صاحب الزّمان، و الصاحب و کانت الشیعهٔ فی غیبته الاولی تعبر عنه و عن جنبته بالناحیهٔ المقدسهٔ و کان ذلک رمزاً بین الشیعهٔ یعرفونه به»...

(کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۵۱۹.)

...«و آن حضرت ملقب است به حجّت و قائم و مهدی و خلف صالح و صاحب الزّمان و صاحب و شیعه از آن حضرت در دوران غیبت صغری به ناحیه مقدسه تعبیر می‌کرده و این رمزی بود که شیعیان آن حضرت را با آن می‌شناختند.»

ناووسیه

«ناووسیه» از شیعیان «امامیّه»، به زندگی جعفر صادق علیه السلام اعتقاد داشته و منتظر ظهور آن حضرت بودند.

(الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۴.)

می گویند:

او همان قائم مهدی است.

«ناووس» از اهالی بصره و منسوب به دهی به همین نام بود.

برخی گفتند:

او عبداللّه ابن ناووس یا عجلان بن ناووس نام داشت. وی می گفت:

حضرت علی علیه السلام برترین فرد امت اسلام بود و هر که او را تفضیل ندهد، کافر است. آنان امامت را در حضرت جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله متوقف می‌دانند و موسوم به «صارمیه» شدند.

ناووسیه گفتند:

جعفر بن محمد زنده است و نمرده و نمیرد و مهدی آخِرُ الزّمان او است. آشکار شود و بر مردمان فرمانروایی کند. آنان می‌پنداشتند:

از وی روایتی رسیده که گفت:

«اگر کسی بر شما فراز آید و بگوید که مرا بیمار یافته و مرده مرا شسته، باور نکنید و بدانید که من سرور شما و دارنده شمشیر هستم.» به جهت همین شمشیر داشتن، این طایفه را «صارمیه» نیز خوانده‌اند.

(ر.ک: الفرق بین الفرق، ص ۳۳؛ فرهنگ فِرق اسلامی، ص ۴۳۶.)

نجبا

طبق روایتی که از حضرت علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام نقل شده «نجبا» یاران مهدی از سرزمین مصر هستند:

«فَیَخْرُجُ النُّجَباءُ مِنْ مِصْرَ ... رُهبانٌ بِاللَّیلِ لُیوثٌ بِالنَّهارِ کانَ قُلُوبُهُمْ زُبُرَ الحَدیدِ فَیابِعُونَهُ بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ»

(الاختصاص، ص ۲۰۸.)

(نجبا از مصر بیرون می‌آیند ... که راهبان شب و شیران روز هستند، دل‌هایشان چون فولاد سخت است. در میان رکن و مقام با او بیعت می کنند.»

امام باقر علیه السلام فرمود:

«یُبایعُ القائِمَ بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ ثَلاثمائهٔ وَ نَیِّف عِدَهٔ اَهْلِ بَدْر فِیهِم النُّجَباءُ مِنْ اَهْلِ مِصْر»...

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۷۶، ح ۵۰۲.)

(سیصد و چند نفر به تعداد اهل بدر با قائم بین رکن و مقام بیعت می کنند. در بین آنان نجبا از اهل مصر ...، وجود دارند»...

نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب

کتاب نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب نوشته میرزا حسین نوری طبرسی رحمه الله (محدث نوری) است. محدث نوری، در یکی از قرای نور، در سال ۱۲۵۴ ه. ق دیده به جهان گشود. در تهران از محضر شیخ عبدالرحیم بروجردی، مایه علمی گرفت و در سال ۱۲۷۸ ه. ق برای کسب دانش بیشتر، به عراق هجرت کرد و از خرمن پر فیض شیخ عبدالحسین تهرانی و شیخ اعظم انصاری بهره جست، به هنگام مهاجرت میرزا حسن شیرازی به سامرا، با وی مهاجرت کرد. چند سال در سامرا بود و آنگاه به نجف اشرف،

بازگشت و در آنجا اقامت گزید و در همان جا به سال ۱۳۲۰ ه. ق دیده از جهان فرو بست. وی آثار بسیار دارد.

(شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه، ص ۱۴۹.)

ایشان درباره انگیزه خود از تألیف این اثر می‌نویسد:

«در سال ۱۳۰۳ ه. ق در خدمت میرزای بزرگ بودم. میرزا فرمود:

خوب است، کتابی مستقل درباره حضرت مهدی علیه السلام به زبان فارسی نگاشته شود و شما شایستگی انجام این مهم را دارید.

عرض کردم:

مقدمات امر فراهم نیست؛ ولی از آنجا که در سال گذشته، رساله‌ای درباره کسانی که در غیبت کبری، به زیارت حضرت مهدی علیه السلام مشرف شده‌اند (تحت عنوان جنةالمأوی نگاشته‌ام)، اگر مصلحت باشد و همان رساله را، با افزودن مطالبی بر آن ترجمه کنم. پیشنهاد پذیرفته شد؛ لکن میرزا فرمود:

شمّه‌ای از حالات حضرت مهدی علیه السلام هر چند به اختصار بر آن افزوده شود. حسب الامر مطاع میرزا، به انجام این اثر اقدام شد و در نهایت یأس، با استمداد از عسکریین علیهما السلام، بحمداللّه در اندک زمانی این خدمت به انجام رسید، کتاب حاضر در دوازده باب، به شرح زیر تنظیم شده است:

۱. چگونگی ولادت، شمه‌ای از احوال شخصی حکیمه خاتون

۲ و ۳. اسامی، القاب و کنیه‌ها، شمایل و توجهات الهی به حضرت

۴. اختلاف مسلمانان نسبت به امر غیبت، پس از اتفاق بر درستی صدور اخباری که از پیامبر صلی الله علیه و آله بر آمدن حضرت مهدی رسیده است، کتاب‌هایی که عالمان اهل سنّت، در باب حضرت مهدی موعود، تألیف کرده‌اند، مطالب مورد اختلاف، نسب، اسم پدر تشخیص و تعیین آن حضرت و دیدگاه‌های علمای فرقه‌های اسلامی در مورد هر یک از مباحث فوق و نقد و بررسی هر یک و ارائه دیدگاه مورد قبول خود.

۵ و ۶. حضرت مهدی موعود، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

۷ و ۸. کسانی که در عصر غیبت کبری، به محضر حضرت شرفیاب شده‌اند، یا بر معجزات حضرت آگاهی یافته‌اند و جمع بین روایاتی که می‌فرماید:

«مدعی دیدار با حضرت را باید دروغگو خواند» و داستان‌هایی که بیانگر دیدار بزرگان و اولیا با حضرت هستند و (... ملاقات)

۹. برای هر حاجت، به امامی خاصّ باید توسل جست و اثبات این نکته که یکی از مناصب خاصه امام زمان علیه السلام، پناه دل سوختگان است.

۱۰. در بیان گوشه‌ای از تکالیف و آداب مسلمانان، نسبت به آن جناب

۱۱. روزهای ویژه آن حضرت و تکلیف پیروان حضرت در آن روزها در پایان گفتنی است که در مطالعه این کتاب، باید کمال دقّت و توجّه را نشان داد و در پذیرفتن همه مطالب آن، وسواس به خرج داد.

ندای آسمانی

«ندا» بلند شدن صدا و ظهور آن است و گاهی فقط به صدا اطلاق می‌شود.

(راغب، المفردات.)

در اینجا منظور از ندای آسمانی، ظاهراً صدایی است که در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام از آسمان شنیده می‌شود.

(ر.ک: الغیبة، ص ۲۵۳، ح ۱۳.)

و همه مردم، آن را می‌شنوند.

در روایات، تعبیرهای «نـدا»، «صـیحه» و «صوت» بیانگر این نشانه ظهور است؛ اگرچه ممکن است به نظر رسـد هر یک از آنها، نشانه جداگانه‌ای باشد که پیش از ظهور واقع می‌شود؛ (همان، ص ۲۸۹، ح ۶.)

لکن به نظر می‌رسد که اینها تعبیرهای گوناگون از یک حادثه و یا دست کم، اشـکال گوناگون یک حادثه است. مراد از همه آنها، همان بلنـد شـدن صـدایی در آسـمان است؛ ولی به اعتبار اینکه صـدای عظیم بیدار باشـی است که همه را متوجه خود می‌کند و نیز موجب وحشت عمومی و ایجاد دلهره و اضـطراب می‌گردد؛ به آن «صیحهٔ»، «فزعهٔ»، «صوت» و «نداء» - که هر یک بیانگر ویژگیِ از آن حادثه است. اطلاق می‌شود.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها، سه رخداد جدای از هم باشند که در یک زمان رخ می‌دهند، به این گونه که ابتدا صدایی عظیم و هولناک به گوش جهانیان می‌رسد و همه را متوجه خود می‌کند (صیحه). به دنبال آن، صدای مهیب و هولناکی شنیده می‌شود که دل‌هـای مردم را به وحشت می‌انـدازد (فزعه). آنگـاه از آسـمان صـدایی شـنیده می‌شود که مردم را به سوی مهـدی علیه السـلام فرا می‌خواند (ندا).

روایاتی که در مورد این نشانه‌ها از طریق شیعه و سنی رسیده فراوان؛ بلکه متواتر است.

(ر.ک: منتخب الاثر، ص ۴۵۹.)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«یُنادِی مُنادٍ مِنَّ السَّماءِ بِاسْمِ القائِمِ علیه السلام، فَیَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَ مَنْ بِالمَغْرِبِ، لا یَبْقی راقِدٌ اِلّا اِسْتَیْقَظَ و لا قائِمٌ اِلَّا قَعَدَ و لا قاعِدٌ اِلَّا قامَ عَلی رِجْلَیْهِ فَزِعاً مِنْ ذلکَ الصَّوتِ ... وَ هُوَ صَوتُ جَبْرَئیل الرُّوحُ الاَمِین.»

«ندا کننده‌ای از آسـمان، نام قائم را ندا می‌کند، پس هر که در شـرق و غرب است، آن را می‌شـنود. از وحشت این صدا، خوابیده‌ها بیدار، ایسـتادگان نشسـته و نشسـتگان بر دو پای خویش می‌ایسـتند. رحمت خدا بر کسی که از این صدا عبرت گیرد و آن را اجابت کند؛ زیرا صدای نخست، صدای جبرئیل روح الامین است.» آنگاه می‌فرماید:

«این صدا، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود. در این هیچ شک نکنید و بشـنوید و فرمان برید. در آخر روز، شیطان فریاد می‌زند که «فلانی مظلومانه کشته شد» تا مردم را بفریبد و به شک اندازد.

(الغیبهٔ، ص ۲۳۵، ح ۱۳.)

امام‌صادق علیه السلام می‌فرماید:

«یُنادِی مُنادٍ مِنْ السَّماءِ اَوّلَ النَّهارِ:

اَلا انَّ الحَقَّ فِی عَلیٍّ وَ شیعَتِهِ.

ثُمَّ یُنادِی اِبْلیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ فِی آخِرِ النَّهارِ:

اَلا انَّ الحَقَّ فِی عُثمانَ وَ شیعَتِهِ، فَعِنْدَ ذلِکَ یَرتابُ المُبْطِلُونَ»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۵۴، ح ۴۶۱.)

(در ابتدای روز، گوینده‌ای در آسمان ندا می‌دهد:

آگاه باشـید که حق با علی علیه السلام و شیعیان او است. پس از آن، در پایان روز، شیطان - که لعنت خدا بر او باد - از روی زمین فریاد می‌کند:

حق بـا عثمـان (ممکن است مقصود سـفیانی باشـد) و پیروان او است. پس در این هنگـام، باطـل گرایان به شک می‌افتنـد.» افزون بر اینها، روایات دیگری نیز به همین مضمون وجود دارد که از مجموع آنها، می‌توان چند نکته را استفاده کرد:

۱. (صیحه»، از نشانه‌های حتمی ظهور شمرده شده است و شیخ طوسی، نعمانی، شیخ مفید رحمه الله، شیخ صدوق رحمه الله و ... به حتمی بودن آن اشاره کرده‌اند.

(ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۴۳۵، ح ۴۲۵؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۰.)

۲. این صدا از آسمان شنیده می‌شود؛ به گونه‌ای که همه مردم روی کره زمین - در شرق و غرب - آن را می‌شنوند و به خود می‌آیند. از برخی روایات استفاده می‌شود که هر جمعیتی آن صدا را به زبان خود خواهد شنید.

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۶۶، ح ۵۴؛ کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۸.)

۳. محتوای این پیام آسمانی، دعوت به حق و حمایت و بیعت با مهدی علیه السلام است؛ یا تعبیرهای:

«اِنَّ الْحَقَ فِی عَلیٍّ وَ شِیعَتِهِ»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۳۵؛ کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۱۴.)

و «اِنَّ الحَقَّ فِی آلِ محمد.»

(الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۹.)

۴. هم زمان با شنیده شدن این صدا از آسمان و یا کمی پس از آن، در روی زمین نیز صدایی شنیده می‌شود. ندا دهنده شیطان است که مردم را به گمراهی فرا می‌خواند و تلاش می‌کند با ایجاد تردید در مردم، آنان را از حمایت مهدی علیه السلام و اجابت دعوت آسمانی، باز دارد.

۵. جبرئیل، مردم را به حق فرا می‌خواند و شیطان و نیروهای شیطانی و پیروان سفیانی به باطل. ظاهر شدن این نشانه، هم زمان با خروج سفیانی و صیحه آسمانی است.

(ر.ک: چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۲۸۶.)

از ظاهر روایات، با توجه به ویژگی‌هایی که برای آن بیان شده، فهمیده می‌شود که تحقّق آن، طبیعی نخواهد بود. خداوند، برای آنکه شروع این انقلاب جهانی را اعلان کند و به همگان برساند که انقلابی بزرگ در حال شکل گیری است و حق بودن حضرت مهدی علیه السلام را بنمایاند و به یاران و دوستان و علاقه‌مندان به چنین رستاخیزی خبر بدهد؛ صیحه آسمانی را معجزه آسا به گوش همگان می‌رساند.

(همچنین ر.ک: کنزالعمال، ح ۱۴، ص ۵۸۸، ح ۳۹۶۶۵.)

نرجس

مشهورترین نام مادر حضرت مهدی علیه السلام «نرجس» و کنیه ایشان «ام محمد» است. محدثان برای آن بانوی بزرگوار، نام‌های متعددی ذکر کرده‌اند:

«نرجس»، «سوسن»، «صقیل» (یا «صیقل»)، «حدیثه»، «حکیمه»، «ملیکه»، «ریحانه» و «خمط.» از دیدگاه یکی از پژوهشگران علت تعدّد نام‌های آن بانو، می‌تواند چند چیز باشد:

۱. علاقه و محبت فراوان مالک او به وی بود. روی این جهت با بهترین اسما و زیباترین نام‌ها او را صدا می‌زد. از این رو تمام نام‌های آن بانو، از اسامی گل‌ها و شکوفه‌ها است. چون مردم این صداها و نام‌های مختلف را شنیده بودند، می‌پنداشتند که تمام اینها نام‌های آن بانوی بزرگوار است.

۲. این بانوی گرامی از وقتی وارد کانون خانواده امام علیه السلام گردید، خط مشی و مسیر دیگری - بر خلاف کنیزان دیگر - دارد؛ زیرا او مادرِ بزرگ انسان ملکوتی و سلب کننده آرامش ستمگران، حضرت مهدی علیه السلام است. او فشار و ظلم ستمگران

و حکومت‌ها را می‌دید و می‌دانست که مدتی باید در زندان به سر برد. او می‌دانست که باید برای حفظ خود و فرزند گرامی‌اش، نقشه‌هایی بیندیشد، تا حاکمان وقت، ندانند صاحب کدام نام را باید زندانی کنند و حامل نور مهدی کدام است. روی تمام این جهات، هر روز نامی تازه برای خود می‌نهاد و کانون خانواده امام علیه السلام او را به نامی تازه می‌خواندند تا آنان خیال کنند که این نام‌های مختلف، مربوط به چند نفر است و نفهمند که این اسامی همه مربوط به یک زن می‌باشد.

(پژوهشی در زندگی امام مهدی علیه السلام و نگرشی به غیبت صغری، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.)

شیخ صدوق رحمه الله در داستان مفصلی، حکایت مادر حضرت مهدی علیه السلام را این گونه نقل کرده است:

بشر بن سلیمان نخّاس گفت:

من از فرزندان ابوایّوب انصاری و یکی از موالیان امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام و همسایه آنها در «سرّ من رای» بودم. مولای ما امام هادی علیه السلام مسائل بنده فروشی را به من آموخت و من جز با اذن او، خرید و فروش نمی‌کردم. از این رو از موارد شبهه ناک اجتناب می‌کردم تا آنکه معرفتم در این باب کامل شد و فرق میان حلال و حرام را نیکو دانستم. یک شب که در «سرّ من رای» در خانه خود بودم و پاسی از شب گذشته بود، کسی در خانه را کوفت. شتابان به پشت در آمدم، دیدم کافور فرستاده امام هادی علیه السلام است که مرا به نزد او می‌خواند. لباس پوشیدم و بر آن حضرت وارد شدم. دیدم با فرزندش ابومحمد و خواهرش حکیمه خاتون از پس پرده گفتگو می‌کند. وقتی نشستم، فرمود:

ای بشر!

تو از فرزندان انصاری و ولایت ائمه علیهم السلام پشت در پشت، در میان شما بوده است و شما مورد اعتماد ما اهل بیت هستید. من می‌خواهم تو را مشرّف به فضیلتی سازم که بدان بر سایر شیعیان در موالات ما سبقت بجویی. تو را از سرّی مطلع می‌کنم و برای خرید کنیزی گسیل می‌دارم. آنگاه نامه‌ای به خط و زبان رومی نوشت و آن را به هم پیچید و با خاتم خود مهر کرد. دستمال زرد رنگی را - که در آن ۲۲۰ دینار بود - بیرون آورد و فرمود:

آن را بگیر و به بغداد برو و ظهر فلان روز، در معبر نهر فرات حاضر شو و چون زورق‌های اسیران آمدند، جمعی از وکیلان فرماندهان بنی عباس و خریداران و جوانان عراقی دور آنها را بگیرند. وقتی چنین دیدی، سراسر روز شخصی به نام عمر بن یزید برده فروش را زیر نظر بگیر و چون کنیزی را که صفتش چنین و چنان است و دو تکه پارچه حریر در بر دارد، برای فروش عرضه بدارد و آن کنیز از گشودن رو و لمس کردن خریداران و اطاعت آنان سرباز زند، تو به آن مکاشف مهلت بده و تأملی کن. بنده فروش آن کنیز را بزند و او به زبان رومی ناله و زاری کند و گوید:

وای از هتک ستر من!

یکی از خریداران گوید:

من او را سیصد دینار خواهم خرید که عفاف او باعث فزونی رغبت من شده است و او به زبان عربی گوید:

اگر در لباس سلیمان و کرسی سلطنت او جلوه کنی، در تو رغبتی ندارم، اموالت را بیهوده خرج مکن!

برده فروش گوید:

چاره چیست؟

گریزی از فروش تو نیست.

آن کنیز گوید:

چرا شتاب می‌کنی باید خریداری باشد که دلم به امانت و دیانت او اطمینان یابد.

در این هنگام برخیز و به نزد عمر بن یزید برو و بگو:

«من نـامه‌ای سربسـته از یکی از اشـراف دارم که به زبـان و خط رومی نوشـته و کرامت و وفا و بزرگواری و سـخاوت خود را در آن نوشته است.»

نامه را به آن کنیز بده تا در خُلق و خوی صاحب خود تأمل کند. اگر بدو مایل شد و بدان رضایت داد، من وکیل آن شـخص هستم تا این کنیز را برای وی خریداری کنم. بشر بن سلیمان گوید:

همه دسـتورات مولاـی خود امـام هـادی علیه السـلام را دربـاره خریـده آن کنیز به جـای آوردم و چون در نامه نگریست، به سـختی گریست و به عمر بن یزید گفت:

مرا به صاحب این نامه بفروش!

و سوگند اکید بر زبان جاری کرد که اگر او را به صاحب نامه نفروشد، خود را خواهد کشت.

در بهای آن گفتگو کردم تا آنکه بر همان مقداری که مولایم در دستمال زرد رنگ همراهم کرده بود، توافق کردیم و دینارها را از من گرفت و من هم کنیز را خنـدان و شادان تحویل گرفتم و به حجره‌ای که در بغـداد داشـتم، آمدیم و چون به حجره در آمد، نامه مولایم را از جیب خود در آورده، آن را می‌بوسید و به گونه‌ها و چشمان و بدن خود می‌نهاد و من از روی تعجّب به او گفتم:

آیا نامه کسی را می‌بوسی که او را نمی‌شناسی؟

گفت:

ای درمانـده و ای کسـی که به مقـام اولاد انبیا معرفت کمی داری! به سـخن من گوش فرا دار و دل به من بسـپار که من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر روم هستم. مادرم از فرزندان حواریون (شمعون وصیّ مسیح) است. برای تو داستان شگفتی نقل می‌کنم:

جدّم قیصر روم می‌خواست مرا در سنّ سیزده سالگی به عقد برادر زاده‌اش در آورد و در کاخش محفلی از افراد زیر تشکیل داد:

سیصد تن اولاد حواریون و کشیشان و رهبانان.

هفتصد تن از رجال و بزرگان

و چهار هزار تن از امیران لشکری و کشوری و امیران عشائر.

تخت زیبایی که با انواع جواهر آراسـته شده بود، در پیشاپیش صحن کاخش و بر بالای چهل سکّو قرار داد و چون برادر زاده‌اش بر بالای آن رفت و صـلیب‌ها افراشـته شد و کشـیش‌ها به دعا ایسـتادند و انجیل‌ها را گشودند؛ ناگهان صلیب‌ها به زمین سرنگون شد و ستون‌ها فرو ریخت و به سمت میهمانان جاری گردید و آن که بر بالای تخت رفته بود، بیهوش بر زمین افتاد. رنگ از روی کشیشان پرید و پشتشان لرزید و بزرگ آنها به جدّم گفت:

ما را از ملاقات این نحس‌ها - که دلالت بر زوال دین مسیحی و مذهب ملکانی دارد - معاف کن!

جدّم از این حادثه فال بد زد و به کشیش‌ها گفت:

این سـتون‌ها را بر پا سازید و صلیب‌ها را بر افرازید و برادر این بخت برگشته بدبخت را بیاورید تا این دختر را به ازدواج او در آورم و نحوست او را به سـعادت آن دیگری دفع سازم. چون دوباره مجلس جشن برپا کردند، همان پیشامد اوّل برای دوّمی نیز تکرار شد و مردم پراکنـده شدنـد و جدّم قیصـر اندوهناک گردید و به داخل کاخ خود درآمد و پرده‌ها افکنده شد. من در آن شب در خواب دیدم که مسـیح و شمعون و جمعی از حواریون در کاخ جدّم گرد آمدند و در همان موضعی که جدّم تخت را قرار داده بود، منبری نصب کردند که از بلندی سـر به آسـمان می‌کشـید. پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله به همراه جوانان و شماری از فرزندانش وارد شدند. مسیح به استقبال او آمد و با او معانقه کرد.

آنگاه محمد صلی الله علیه و آله به او گفت:

ای روح اللّه!

من آمده‌ام تا از وصیّ تو شمعون دخترش ملیکا را برای این پسرم خواستگاری کنم و با دست خود اشاره به ابومحمد صاحب این نامه کرد. مسیح به شمعون نگریست و گفت:

شرافت نزد تو آمده است با رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشاوندی کن. گفت:

چنین کردم، آنگاه محمد صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و مرا به پسرش تزویج کرد. مسیح علیه السلام و فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و حواریون همه گواه بودند و چون از خواب بیدار شدم، ترسیدم اگر این رؤیا را برای پدر و جدّم بازگو کنم، مرا بکشند. آن را در دلم نهان ساخته و برای آنها بازگو نکردم. سینه‌ام از عشق ابومحمد لبریز شد تا به غایتی که دست از خوردن و نوشیدن کشیدم و ضعیف و لاغر شدم و سخت بیمار گردیدم. در شهرهای روم طبیبی نماند که جدّم او را بر بالین من نیاورد و درمان مرا از وی نخواست و چون ناامید شد، به من گفت:

ای نور چشمم!

آیا آرزویی در این دنیا داری تا آن را بر آورده سازم؟

گفتم:

ای پدربزرگ!

همه درها به رویم بسته شده است، اگر شکنجه و زنجیر را از اسیران مسلمانی که در زندان هستند، بر می‌داشتی و آنان را آزاد می‌کردی، امیدوارم که مسیح و مادرش شفا و عافیت به من ارزانی کنند. چون پدربزرگم چنین کرد، اظهار صحّت و عافیت نمودم و اندکی غذا خوردم. پدربزرگم بسیار خرسند شد و به عزّت و احترام اسیران پرداخت. پس از چهار شب دیگر سیدهٔ النساء را در خواب دیدم که به همراهی مریم و هزار خدمتکار بهشتی از من دیدار کردند. مریم به من گفت:

این سیدهٔ النساء مادر شوهرت ابومحمد است. من به او در آویختم و گریستم و گلایه کردم که ابومحمد به دیدارم نمی‌آید، سیدهٔ النساء فرمود:

تا تو مشرک و به دین نصارا باشی، فرزندم ابومحمد به دیدار تو نمی‌آید.

این خواهرم مریم است که از دین تو به خداوند تبرّی می‌جوید. اگر تمایل به رضای خدای تعالی و رضای مسیح و مریم داری و دوست داری که ابومحمد تو را دیدار کند، پس بگو:

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللَّه وَ اَشْهَدُ اَنَّ محمداً رَسُولُ اللَّهِ.»

چون این کلمات را گفتم، سیدهٔ النساء مرا در آغوش گرفت و مرا خوشحال کرد و فرمود:

اکنون در انتظار دیدار ابومحمد باش که او را نزد تو روانه می‌سازم. پس از خواب بیدار شدم و گفتم:

واشوقاه به دیدار ابومحمد!

و چون فردا شب فرا رسید، ابومحمد در خواب به دیدارم آمد.

گویا به او گفتم:

ای حبیب من!

بعد از آنکه همه دل مرا به عشق خود مبتلا کردی، در حق من جفا نمودی!

او فرمود:

تأخیر من برای شرک تو بود. حال که اسلام آوردی، هر شب به دیدار تو می‌آیم تا آنکه خداوند وصال عیانی را میسر گرداند. از آن زمان تا کنون هرگز دیدار او از من قطع نشده است. بِشر گوید از او پرسیدم:

چگونه در میان اسیران در آمدی؟

او پاسخ داد:

یک شب ابومحمد به من گفت:

پدربزرگت در فلان روز لشکری به جنگ مسلمانان می‌فرستد و خود هم به دنبال آنان می‌رود و بر تو است که در لباس خدمتگزاران در آیی و به طور ناشناس از فلان راه بروی و من نیز چنان کردم. طلایه داران سپاه اسلام بر سر ما آمدند و کارم بدان جا رسید که مشاهده کردی. هیچ کس جز تو نمی‌داند که من دختر پادشاه رومم که خود به اطلاع تو رسانیدم. آن مردی که من در سهم غنیمت او افتادم، نامم را پرسید و من آن را پنهان داشتم و گفتم:

نامم نرجس است و او گفت:

این نام کنیزان است.

گفتم:

شگفتا تو رومی هستی؛ امّا به زبان عربی سخن می گویی!

گفت:

پدربزرگم در آموختن ادبیات به من حریص بود و زن مترجمی را بر من گماشت و هر صبح و شامی به نزد من می‌آمد و به من عربی آموخت تا آنکه زبانم بر آن عادت کرد. بِشر گوید:

چون او را به «سُرّ من رای» رسانیدم و بر مولایمان امام هادی علیه السلام وارد شدم، بدو فرمود:

چگونه خداوند عزّت اسلام و ذلّت نصرانیت و شرافت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را به تو نمایاند؟

گفت:

ای فرزند رسول خدا!

چیزی را که شما بهتر می‌دانید، چگونه بیان کنم؟

فرمود:

من می‌خواهم تو را اکرام کنم، کدام را بیشتر دوست می‌داری: ده هزار درهم؟ یا بشارتی که در آن شرافت ابدی است؟

گفت:

بشارت را، فرمود:

بشارت باد تو را به فرزندی که شرق و غرب عالم را مالک شود و زمین را پر از عدل و داد نماید، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. گفت:

از چه کسی؟

فرمود:

از کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فلان شب از فلان ماه از فلان سال رومی، تو را برای او خواستگاری کرد. پرسید:

از مسیح و جانشین او؟

فرمود:

پس مسیح و وصی او تو را به چه کسی تزویج کردند؟

گفت:

به پسر شما ابومحمد!

فرمود:

آیا او را می‌شناسی؟

گفت:

از آن شب که به دست مادرش سیدهٔ النساء اسلام آورده‌ام، شبی نیست که او را نبینم.

امام هادی علیه السلام فرمود:

ای کافور!

خواهرم حکیمه را فرا خوان و چون حکیمه آمد ... او را زمانی طولانی در آغوش کشید و به دیدار او مسرور شد، بعد از آن مولای ما فرمود:

ای دختر رسول خدا او را به منزل خود ببر و فرایض و سنن را به وی بیاموز که او زوجه ابومحمد و مادر قائم علیه السلام است.

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، باب ۴۱، ح ۱.)

لازم به یادآوری است که در منابع معتبر هیچگونه اشاره‌ای به سرگذشت مادر حضرت مهدی علیه السلام پس از ولادت آن حضرت نشده است و تنها سخنی که در این باره گفته شده اینکه:

«ابوعلی خزیزرانی کنیزی داشت که او را به امام حسن عسکری علیه السلام اهدا کرد و چون جعفر کذّاب خانه امام را غارت کرد وی از دست جعفر گریخت و با ابوعلیّ ازدواج نمود.

ابوعلی می‌گوید که او گفته است در ولادت سیّد علیه السلام حاضر بود و مادر سیّد صقیل نام داشت و امام حسن عسکری علیه السلام صقیل را از آنچه بر سر خاندانش می‌آید آگاه کرد و او از امام درخواست نمود که از خدای تعالی بخواهد تا مرگ وی را پیش از آن برساند و در حیات امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت و بر سر قبر وی لوحی است که بر آن نوشته‌اند:

این قبر مادر محمد است..»

(کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۳۱، ح ۷.)

نزول حضرت عیسی

فرود آمدن پیامبر بزرگ خدا عیسی بن مریم از آسمان به هنگام قیام امام مهدی علیه السلام، از دیدگاه همه مسلمانان - با وجود اختلاف در مذهب - یک واقعیت ثابت و از اموری است که تردید در آن راه ندارد.

شاید تنها حکمت فرود آمدن آن حضرت در قیام امام مهدی علیه السلام، تقویت حرکت جهانی آن حضرت و اعتراف و تصدیق به حقانیت آن وجود گران مایه و امامت او است. به ویژه که حضرت عیسی علیه السلام به امام مهدی علیه السلام اقتدا می‌کند و به امامت او نماز می‌گزارد و امامت جهانی و آسمانی او را تصدیق و تأیید می‌کند.

فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان به زمین، از شگفت‌انگیزترین حوادث تاریخ، مهم‌ترین رخدادها، بزرگ‌ترین نشانه‌ها و پر شکوه‌ترین دلایل بر حقانیت امام مهدی علیه السلام است. آیا شگفت‌انگیز نیست که انسانی، مدتی در روی زمین زندگی کند، آنگاه به آسمان‌ها عروج نماید و در آنجا هزارها سال زندگی کند و هم گام با قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام به خواست خدا و دستور او، فرود آید و ضمن تصدیق و اقرار به امامت آن حضرت، با او نماز بگزارد و حرکت نجات بخش و آسمانی آن حضرت را یاری کند؟

ابو بصیر گوید:

[به امام صادق علیه السلام] عرض کردم:

ای پسر رسول خدا!

قائم شما اهل بیت کیست؟

فرمود:

«یا اَبا بَصیرٍ هُوَ الخامِسُ مِنْ وُلْدِ ابنی مُوسی، ذلِکَ ابنُ سَیِّدَةِ الاِماءِ، یَغیبُ غَیْبَةً یَرْتابُ فیها المُبْطِلُونَ، ثُمَّ یُظْهِرُهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ فَیَفْتَحُ اللهُ عَلی یَدِهِ مَشارِقَ الاَرضِ وَ مَغارِبَها و یَنزِلُ رُوحُ اللهِ عیسَی بنُ مَرْیَمَ علیها السلام فیُصَلِّی خَلْفَهُ وَ تُشْرِقُ الاَرضُ بنورِ رَبِّها»...

(کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، باب ۳۳، ح ۳۱.)

(ای ابوبصیر!

او پنجمین از فرزندان پسرم موسی است. او فرزند سیده کنیزان است و غیبتی کند که باطل جویان در آن شک کنند. پس خدای تعالی او را آشکار کند و بر دست او شرق و غرب عالم را بگشاید و روح اللّه عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد و زمین به نور پروردگارش روشن گردد»...

لازم به ذکر است که حضرت عیسی علیه السلام این انسان والا و بزرگ، از دیگر انسان‌ها، به جهاتی ممتاز است:

۱. نخست اینکه او پیامبری از پیامبران بزرگ الهی است.

۲. او صاحب شریعت و کتاب آسمانی است؛ گرچه دست تحریف و خیانت پس از او به شریعت و مکتب او دراز شده و آن را با بافته‌های جاه طلبانه و ... آمیخته است.

۳. او را خدای جهان آفرین بدون پدر و تنها از مادری پاک و پاکیزه و به عنوان نشانه، به دنیا آورده است.

۴. امت او اینک در سراسر جهان از دو میلیارد نفر می‌گذرد که در میان آنان از همه قشرها و طبقات - از انسان‌های عادی گرفته تا شاهان، رؤسای جمهور و دیگر چهره‌های مشهور - هستند و قدرت بزرگ و وزنه سنگینی می‌باشند.

۵. میلیون‌ها تمثال از آن حضرت و به نام او، در معابد، کلیساها، مدارس، خانه‌ها و ... نصب شده و بر سینه پیروانش آویخته است.

با دقت به همه این امور، روشن است که عیسی بن مریم علیها السلام نزد مسیحیان مقدس‌ترین موجود است و طبیعی است که دیگر مکتب‌ها و ادیان نیز در برابر شخصیت آن حضرت سر تعظیم فرود می‌آورند.

مسلمانان نیز به پیروی از قرآن کریم او را آن گونه که هست - بنده وارسته و شایسته خدا و پیامبر بزرگ او - می‌شمارند و همان گونه که قرآن بارها او را به پاکی، طهارت و قداست و احترام یاد می‌کند، وی را تجلیل می‌کنند.

به نظر می‌رسد به جهت اهمیت این موضوع و شکوه و شخصیت والای آن حضرت است که او - به اراده خدا و برای تقویت حرکت جهانی و نجات بخش امام مهدی علیه السلام - در عصر ظهور و قیام آن حضرت، از آسمان فرود می‌آید و نیز به دلیل اهمیت بسیار موضوع است که روایات بسیاری در این مورد از پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی و رسالت علیه السلام رسیده و در آن به فرود آمدن عیسی علیه السلام و اقتدای او به امام مهدی علیه السلام و تصدیق و تأیید آن اصلاح گر بزرگ عصرها و نسل‌ها، تصریح شده است.

(امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۶۷۸ - ۶۸۰؛ همچنین ر.ک: الامالی للصدوق، ص ۲۷۱، ح ۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۷۰؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۱؛ الکافی، ج ۸، ص ۴۹، ح ۱۰؛ کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۳۱.)

نشانه‌های ظهور

نشانه‌های ظهور

«نشانه‌های ظهور» عبارت است از آن دسته از رخدادها که بر اساس پیش بینی معصومین علیهم السلام، قبل و یا در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام پدید می‌آید و تحقّق هر یک از آن نشانه‌ها نویدی از نزدیک‌تر شدن آن قیام جهانی است؛ به گونه‌ای که با تحقق مجموعه رخدادهای پیشگویی شده و به دنبال آخرین نشانه ظهور، حضرت مهدی علیه السلام قیام خواهد کرد. از آنجایی که در منابع دینی، قیام حضرت مهدی علیه السلام، به عنوان یکی از نشانه‌های برپایی قیامت شمرده شده است؛ پاره‌ای از نشانه‌های ظهور به عنوان نشانه‌های قیامت نیز شمرده می‌شود. (اشراط الساعة) امام علی علیه السلام در این باره فرموده است:

«پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

به ناگزیر ده چیز قبل از برپایی قیامت خواهد بود:

سفیانی، دجّال، دود، دابه، خروج قائم علیه السلام، طلوع خورشید از مغرب خود، نزول حضرت عیسی علیه السلام، فرو رفتن در مشرق و فرو رفتن در جزیرة العرب و آتشی که از قعر عدن بیرون خواهد آمد تا مردم را به سوی محشر سوق دهد.»

(کتاب الغیبة، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶.)

شمار نشانه‌ها

در منابع دینی انبوهی از رخدادهای طبیعی و غیرطبیعی و دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی، به عنوان نشانه‌های ظهور یاد شده است. روشن است که درجه اعتبار و درستی همه این نشانه‌ها یکسان نیست.

برخی در منابع معتبر آمده و از جهت سند و دلالت استوار است. بعضی نیز در کتاب‌های غیرمعتبر و به وسیله افراد غیر موثق یاد شده است.

برخی از این نشانه‌ها، تنها نشانه ظهور است و بعضی هم نشانه ظهور و هم نشانه برپایی قیامت می‌باشد.

برخی نشانه‌ها، کلی و محوری است و بعضی بیانگر مسائل ریز و جزئی است که گاه، همه آنها را می‌توان در عنوان واحدی گرد آورد. بنابراین به طور قطع نمی‌توان مشخص کرد که نشانه‌های ظهور چه مقدار است؟

فرض که چنین کاری ممکن باشد، اهمیتی ندارد. مهم این است که فراوانی روایات، به ما اطمینان می‌دهد که در آستانه ظهور مهدی موعود علیه السلام، حوادثی رخ خواهد داد که برخی چشمگیر و فراگیر و بعضی نه چندان مهم و قابل توجه است.

البته برخی از روایات با عناوین مختلف، به تعدادی از نشانه‌ها اشاره کرده است.

انواع نشانه های ظهور

نشانه‌های ظهور گوناگون است و بر شمردن همه این اقسام، نه چندان مفید است و نه لازم؛ چه آنکه بسیاری از آنها، نشانه‌های قطعی ظهور نمی‌باشد. افزون بر این، از نظر سند و محتوا نیز دارای اشکال است و درستی و نادرستی آنها، خیلی روشن نیست. از این رو در تقسیم نشانه‌ها تنها به موارد ذیل بسنده می گردد:

یک:

نشانه‌های حتمی و غیر حتمی در میان نشانه‌های ظهور، شماری از آنها به روشنی به عنوان «علایم حتمی ظهور» یاد شده است. منظور از «نشانه‌های حتمی» - در مقابل نشانه‌های غیر حتمی - آن است که پدیدار شدن آنها - بدون هیچ قید و شرطی - قطعی و الزامی خواهد بود؛ به گونه‌ای که تا آنها واقع نگردد، حضرت مهدی علیه السلام ظهور نخواهد کرد.

البته باید توجه نمود که حتمی و یا مسلم و قطعی بودن وقوع این نشانه‌ها، به این معنا نیست که پدید نیامدن آنها، محال است؛ بلکه به حسب فراهم بودن شرایط و مقتضیات و نبودن باز دارنده‌ها، پدید آمدن آنها - اگر خداوند اراده کند - قطعی خواهد بود.

از روایات فراوانی که در میان آنها روایات صحیح نیز وجود دارد حتمی بودن نشانه‌های پنج گانه ذیل استفاده می‌شود:

خروج سفیانی، قیام یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیّه و خسف در بیداء.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«پنج امر قبل از قیام قائم از نشانه‌ها است:

صیحه و سفیانی و خسف در بیداء و خروج یمانی و قتل نفس زکیّه.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۳۶، ح ۴۲۷.)

در پاره‌ای روایات از حتمی بودن آن نشانه‌ها، چنین تعبیر شده است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«امور حتمی که قبل از قیام قائم به ناگزیر خواهد بود [عبارت است از:]

خروج سفیانی، خسف در بیداء، قتل نفس زکیّه و منادی که از آسمان ندا سر خواهد داد.»

(الغیبهٔ، ص ۲۶۴، ح ۲۶.)

در برابر نشانه‌های حتمی، نشانه‌های غیر حتمی قرار دارد؛ یعنی، مقید و مشروط به اموری است که در صورت تحقق آنها، به عنوان نشانه پدید می‌آید. به عبارت دیگر نشانه‌های غیر حتمی شاید پدید آید و شاید پدید نیاید و امام زمان علیه السلام ظهور کند.

پاره‌ای از نشانه‌هایی که به حتمی بودن آنها تصریح نشده، از این قرار است:

۱. مرگ و میرها، زلزله‌ها و جنگ‌ها و آشوب‌های فراگیر

۲. خسوف و کسوف نا بهنگام

۳. بارش باران‌های فراوان و...

دو:

نشانه‌های متصل به ظهور و غیر متصل به ظهور بر اساس روایاتی چند، شماری از نشانه‌های ظهور، متصل به آن خواهد بود؛ به گونه‌ای که بین آنها و ظهور حضرت مهدی علیه السلام فاصله زیادی نباشد.

البته اینکه فاصله آن نشانه‌ها تا ظهور چه مدت و یا چند روز است، به طور دقیق روشن نیست؛ ولی قدر مسلم آن است که فاصله زیاد نیست و احتمالاً مجموعه نشانه‌های متصل به ظهور، در همان سال ظهور، یا سال پیش از آن، رخ می‌دهد. بر این اساس تردیدی نیست که شماری از نشانه‌های ظهور، نزدیک ظهور و متصل به آن واقع می‌شود. در مقابل نشانه‌های غیر متصل است که در طول تاریخ در دوران غیبت کبری، اتفاق افتاده و خواهد افتاد.

سه:

نشانه‌های غیر عادی تحقق نشانه‌های ظهور - همچون واقع شدن سایر پدیده‌ها - به روال طبیعی و عادی است؛ ولی پیشگویی برخی از آنها، به گونه‌ای در روایات بازتاب یافته که به نظر می‌رسد، واقع شدن آنها به طور عادی، غیرممکن می‌نماید و تحقق آنها به صورت غیرطبیعی در چهار چوب معجزه خواهد بود؛ مثلاً طلوع خورشید از مغرب و صیحه آسمانی، اگر همان معنای ظاهری آنها مراد باشد، باید به گونه معجزه رخ دهد؛ زیرا پدیدار شدن چنین اموری، عادتاً ممکن نیست.

البته شاید بعضی از این نشانه‌ها، معنای کنایی و رمزی داشته باشد و به رخدادهایی اشاره کند که پیدایش آنها عادتاً امکان دارد.

در پایان گفتنی است که حدیث‌های فراوانی در مورد نشانه‌های ظهور، در منابع روایی وجود دارد. اسناد این روایات، بیشتر ضعیف و غیرقابل اعتماد است. از نظر دلالت نیز، هماهنگی و انسجام لازم بین آنها نیست و پاره‌ای از آنها مصحف و مخلوط می‌باشد. به نظر می‌رسد، اهمیت بسیار مسأله «مهدویّت» از یک سو و علاقه‌مندی شدید مسلمانان به آگاهی از چگونگی رخدادهای آینده و

پدیدار شدن نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام، از سوی دیگر، سبب شده که دشمنان و بدخواهان - به ویژه حاکمان ستمگر - وسوسه شوند که در جهت برآوردن منافع سیاسی خویش، تغییراتی در روایات به وجود آورند.

(نور مهدی، مقاله علی دوانی، ص ۷۰.)

اینک با انبوهی از روایات صحیح و غیر صحیح در زمینه نشانه‌های ظهور، روبه‌رو هستیم که دست کم شماری از آنها از آفت جعل و تحریف مصون نمانده است. متأسفانه کتاب‌هایی نیز وجود دارد که در آنها از سر جهل و دلسوزی و یا به عمد و از روی غرض، به این امر دامن زده شده است.

البته برخی با گردآوری این روایات، خواسته‌اند اصل آنها محفوظ بماند و نیز بنمایانند که همگان، در اصل ظهور مهدی علیه السلام اتفاق نظر دارند. بنابراین التزام به درستی همه این روایات مشکل است و در بررسی نشانه‌های ظهور، احتمال جعل و تحریف و دسیسه‌های دست‌های پنهان سیاست را نباید نادیده گرفت.

البته وجود مواردی از جعل و تحریف، در نشانه‌های ظهور و یا وجود مدعیان دروغین به عنوان نمونه نشانه‌ها، هیچ گاه دلیل این نمی‌شود که همه روایات از اعتبار بیفتد و یا اصل همه نشانه‌ها زیر سؤال برود؛ زیرا دسته‌ای از این نشانه‌ها مسلّم و قطعی است. همچنین وجود پاره‌ای اشکالات و ضعف‌ها در نشانه‌های ظهور و احتمال تحریف و تغییر در آنها از سوی دشمنان و یا ادعاهای واهی برخی شیّادان درباره اصل مهدویّت، هیچ گاه به اصل مهدویّت و اعتقاد به ظهور قائم علیه السلام آسیبی نمی‌رساند؛ زیرا اعتقاد به مهدویّت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام مورد اتفاق فریقین است و با تواتر ثابت شده است و هرگز خدشه‌ای در آن وارد نمی گردد.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۲۵۸.)

نماز امام زمان

از برخی روایات استفاده می‌شود هر یک از معصومین علیهم السلام به نمازی خاصّ تأکید نموده و بدان سفارش می کردند. یکی از این نمازها، نماز حضرت مهدی علیه السلام است.

در روایتی منسوب به حضرت مهدی علیه السلام است، که ایشان فرموده:

«هر کس که از خداوند خواسته‌ای دارد، پس شب جمعه غسل کند، بعد از نیمه شب به نمازگاه خود رفته، دو رکعت نماز بدین ترتیب بخواند:

در رکعت اوّل وقتی به «اِیّاکَ نَعْبُدُ» رسید یکصد مرتبه بگوید:

«اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعِینُ» و سوره توحید را یک مرتبه خوانده سپس ذکر رکوع و دو سجده را هفت بار تکرار کند

و رکعت دوم را نیز به همین ترتیب بخواند؛ خداوند حاجتش را برآورده خواهد کرد.

(مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۷۵.)

البته در برخی نقل‌ها آمده است:

پس از این نماز مستحب است تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام را بخواند و آنگاه به سجده رفته، یکصد مرتبه صلوات بفرستد.

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۰.)

همچنین گفته شده است:

در پایان دعای «اَللّهُمَ عَظُمَ البَلاءُ وَ بَرِحَ الخَفاءُ تا آخر آن خوانده شود.

(وسائل الشیعهٔ، ج ۸، ص ۱۸۴.)

نمیریه

«نمیریه» از «غلاۀ» شیعه و پیروان محمد بن نصیر نمیری بودند که در روزگار امام علی بن محمد علیه السلام قائل به امامت او گردیدند. پس از وی به پیامبری مردی که محمد بن نصیر نمیری نام داشت، اعتقاد پیدا کردند!

(محمد بن نصیر نمیری)

شیخ طوسی در رجال خود، وی را از یاران امام محمد تقی علیه السلام و در «کتاب الغیبۀ» او را از یاران امام حسن عسکری علیه السلام شمرده است و چون امام علیه السلام درگذشت، دعوی بابیّت و مقام محمد بن عثمان را - که از نواب اربعه و اصحاب امام زمان بود - کرد.

ابو جعفر محمد بن عثمان وی را لعنت نمود و از وی تبرّی جست. علامه حلی در قسمت دوم از رجال خود گوید:

محمد بن نصیر از بزرگان بصره بود و مردی دانشمند به شمار می‌رفت، ولی در حدیث و روایت او را از ضعفا شمرده است. آنان می‌پندارند:

خدای تعالی برخی اوقات در جسد حضرت علی علیه السلام حلول می‌کرد. محمد بن نصیر نمیری دعوی نبوّت می‌کرد و می‌گفت که:

امام حسن عسکری علیه السلام وی را بدان کار برانگیخت و او خدا است. وی درباره «تناسخ» سخن می‌گفت و در مورد ابوالحسن امام عسکری علیه السلام گزافه‌گویی می‌کرد. دارای عقاید بسیار فاسدی بود و برخی از حرام‌ها را حلال می‌شمرد.

برخی فرقه «نصیریه» را منسوب به محمد بن نصیر نمیری دانسته‌اند.

(فرق الشیعه نوبختی، ص ۹۴ - ۹۳؛ مقالات الاسلامیین، ص ۵۸۴؛ فرهنگ فرق اسلامی، ۴۵۱ - ۴۵۰.)

محمد بن موسی بن حسن فرات - که از وزرای عباسیان بود - او را تقویت می‌کرد. وقتی هنگام مرگ محمد بن موسی فرا رسید، کسی از یارانش پرسید:

پس از تو چه کسی جانشین خواهد بود؟

چون از رنج بیماری زبانش بند آمده بود، چیزی جز کلمه «احمد» نگفت. وقتی او درگذشت، پیروانش بر سر نام «احمد» گفتگوی بسیار کردند و ندانستند که خواست وی از آن نام، کدامین احمد بود!

پس بر سه گروه شدند:

عده‌ای گفتند:

احمد پسر وی است. گروهی گفتند:

احمد بن محمد بن موسی بن حسن فرات است که از رجال بد نام امامیّه بود. دسته سوم گفتند:

محمد بن محمد بن بشر بن زید بود. سرانجام پراکنده شدند.

نوائب الدهور فی علائم الظهور

کتاب نوائب الدهور فی علائم الظهور درباره نشانه‌های ظهور است که به وسیله سید محمد حسن میر جهانی طباطبایی در چهار جلد به رشته تحریر در آمده است.

این کتاب مجموعه‌ای است روایی - تاریخی در بیان نشانه‌های آخِرُ الزّمان، ظهور و قیام حضرت مهدی موعود علیه السلام و فتنه‌ها و آشوب‌هایی که در آن مرحله به وقوع خواهند پیوست. نویسنده برای آشنایی مردم فارسی زبان، پس از نوشتن دو اثر به نام‌های

لوامع النور فی علائم الظهور و گنجینه سرور در علائم ظهور این اثر جامع را گردآوری کرده است. در این مجموعه همه گونه مطالب و اخبار از کتاب‌ها - که به گونه‌ای به نشانه‌های آخِرُ الزّمان مربوط باشد - گردآوری شده و در ادامه هر حدیث، خطبه و یا مطلبی، لغات و مطالب مشکل آن توضیح داده شده است.

در بخش اوّل، فهرستی از نشانه‌های ظهور ذکر شده و در بخش‌های بعدی نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام از قرآن (به ترتیب سوره‌های قرآن) و مستند به روایات ائمه معصومین علیهم السلام علایم ظهور از نظر امامان معصوم علیهم السلام و احادیث آنها، نشانه‌های آخِرُ الزّمان از اقوال اصحاب و تابعین، اخبار کاهنان و صاحبان علوم جفر و غریبه و نشانه‌های ذکر شده در کتاب‌های آسمانی ادیان پیشین آمده است.

نواب اربعه (سفرای چهارگانه)

در مدت غیبت صغری، چهار سفیر یا نایب خاصّ، نامه‌ها و توقیعات حضرت مهدی علیه السلام را به مردم می‌رساندند و خود به زیارت ایشان نایل می‌شدند.

این سفیران یا نواب چهارگانه، به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. ابو عمر عثمان بن سعید عمری اسدی عسکری:

او از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام بود و مراسم غُسل، کفن و دفن امام یازدهم را بنا به وصیت آن حضرت انجام داد. او به حکم امام عسکری علیه السلام پیشکاری حضرت مهدی علیه السلام را بر عهده گرفت و تا زنده بود، این خدمت را ادامه داد.

۲. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید:

وی بعد از مرگ پدر عهده دار سفارت امام علیه السلام گردید. در زمان حضرت عسکری علیه السلام نیز دستیار پدر بود. او کتاب‌هایی در فقه تألیف نموده که مطالب آن را از امام یازدهم و امام دوازدهم شنیده و پاکنویس کرده بود.

ابو جعفر روز آخر جمادی الاولی ۳۰۴ ه یا ۳۰۵ ه در بغداد در گذشت و همان جا مدفون شد. او مدتی حدود پنجاه سال پیشکار و سفیر امام زمان علیه السلام بود.

۳. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی:

ابو جعفر محمد بن عثمان دو سال پیش از مرگ، مشایخ و اعیان شیعه را جمع کرد و حسین بن روح را - که سال‌ها دستیار مورد اعتمادش بود - به جانشینی خود معرفی نمود. وی از عقلای زمان خود بود، وفاتش در شعبان ۳۲۶ ه در بغداد اتفاق افتاد و در گورستان نوبختیه مدفون گردید.

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری:

وی بنا به وصیت حسین بن روح و به امر امام زمان علیه السلام به سفارت و نیابت خاصه امام برگزیده شد و مدّتی نزدیک به دو سال یا سه سال رابط بین امام غایب و شیعیان بود - وفاتش در نیمه شعبان ۳۲۸ ه یا ۳۲۹ ه در بغداد اتفاق افتاد و در آنجا به خاک سپرده شد. بعد از وفات او، مدت غیبت صغری و عصر سفارت و نیابت خاصه پایان پذیرفت.

(دایرةالمعارف تشیّع، ج ۲، ص ۳۷۴.)

عملکرد نواب خاص

برخی از وظایف نایبان خاصّ - که از طرف امام مهدی علیه السلام بر عهده آنان گذاشته شده بود - عبارت است از:

یک:

پنهان نگه داشتن نام و مکان حضرت مهدی علیه السلام و رفع شک و تردید درباره آن حضرت از احادیث نقل شده توسط نوّاب خاصّ و توقیعات صادر شده از طرف امام زمان علیه السلام به دست آنان، معلوم می‌شود که نوّاب یک وظیفه دو جانبه داشته‌اند:

از یک طرف نام و محل زندگی امام را نه تنها از دشمنان؛ بلکه از شیعیان مخفی نگه می‌داشتند و به وکلای خود آموزش می‌دادند که مبادا اسمی از آن حضرت به میان آورند. از این رو توانستند شیعیان را از خطر عباسیان مصون دارند. از سوی دیگر، بر آنان لازم بود که وجود مبارک امام را برای هواداران مورد اعتماد به اثبات رسانند تا خط انحراف نتواند شک و تردیدی در میان آنها به وجود آورد. ایشان در موقعیت‌های مختلف، به افراد مورد اطمینان می‌گفتند که حضرت را دیده‌اند و مکان‌های حضور او را یادآوری می‌شدند تا غبار شک از قلوب آنها زدوده شود.

دو:

جلوگیری از فرقه گرایی و انشعابات شیعیان فعالیت‌های سفیران، به این هدف صورت می‌گرفت که جماعت امامیّه را از انشعابات بیشتر با اثبات امامت پسر امام عسکری علیه السلام مصون دارد. برای وصول به این هدف، اینان آن دسته از گفتارهای پیامبر و ائمه علیهم السلام را - که دلالت دارد مجموع امامان به دوازده ختم می‌شود و آخرین آنان غیبت خواهد نمود - بیان می‌کردند. نوّاب در این مرحله، به موفقیت چشمگیری دست یافتند و توانستند انشعابات به وجود آمده در مکتب تشیّع را کمتر کرده و در نهایت به صفر برسانند.

سه:

پاسخگویی به سؤالات فقهی و مشکلات علمی و عقیدتی نایبان خاصّ، سؤالات فقهی و شرعی شیعیان را خدمت امام علیه السلام می‌رساندند و پاسخ آنها را به مردم ابلاغ می‌کردند. در دوره نیابت نایب دوم، محمد بن عثمان، سؤالات فقهی بسیاری مطرح گردید و امام علیه السلام در ضمن توقیعات متعدد و طولانی به آنها جواب داد. فعالیت‌های نایبان خاصّ به مسائل فقهی محدود نمی‌شد؛ بلکه وظیفه دیگر آنان حل مشکلات علمی و شرکت در بحث‌ها و مناظرات عقیدتی بود.

چهار:

مبارزه با مدعیان دروغین نیابت

پنج:

اخذ و توزیع اموال متعلق به امام نوّاب خاصّ امام علیه السلام، هر کدام در دوران سفارت خود، وجوه و اموال متعلق به حضرت را تحویل می‌گرفتند و به هر طریق ممکن، به امام می‌رساندند و در مواردی که امام دستور می‌داد، مصرف می‌کردند.

شش:

سازماندهی وکیلان «سیاست تعیین وکیل برای اداره امور نواحی گوناگون و ایجاد برقراری ارتباط میان شیعیان و امامان، از دوران‌های ائمه پیشین وجود داشت. در عصر غیبت، این تماس با امام زمان علیه السلام، قطع گردید و محور ارتباط وکیلان با امام علیه السلام، نایبی بود که امام زمان علیه السلام تعیین می‌کرد. مناطق شیعه نشین تقریباً مشخص بود و بنا به ضرورت در هر منطقه‌ای، وکیلی تعیین می‌شد و گاهی چند وکیل در مناطق کوچک‌تر، تحت سرپرستی وکیلی بودند که امام و یا نایب خاصّ برای آنها تعیین می‌کردند.

این وکلا اموالی را که بابت وجوهات می‌گرفتند، به شیوه‌های گوناگونی به بغداد، نزد نوّاب می‌فرستادند و آنان نیز طبق دستور امام علیه السلام در موارد بایسته به کار می‌گرفتند. در مواردی ممکن بود که برخی از وکیلان برای یک بار امام زمان علیه السلام را ملاقات کنند؛ چنان که «محمد بن احمد قطّان» (از وکیلان ابو جعفر نایب دوم) به ملاقات امام علیه السلام نایل آمد.

(کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۴۴۲.)

اما معمولاً آنان تحت نظر نایب خاصّ امام، انجام وظیفه می‌کردند. به نقل از احمد بن متیل قمی، ابو جعفر ده وکیل در بغداد داشته که نزدیکترین آنان به وی «حسین بن روح» بود - که بعداً نایب سوم شد.

(الغیبهٔ، ص ۲۲۵.)

از دیگر نزدیکان وی، «جعفر بن احمد بن متیل» بوده که از دید بسیاری وی جانشینی ابو جعفر خواهد بود. از روایتی دیگر، معلوم می‌شود که در برابر اموال داده شده به وکیلان، قبوضی از آنان دریافت می‌شد؛ امّا از نائب خاصّ، چنین قبوضی دریافت نمی‌گردید و زمانی که ابوالقاسم حسین بن روح را به جانشینی برگزید، دستور داد که از وی قبوضی نخواهند.

(همان، ص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیه السلام، ص ۲۳۶، پژوهشی پیرامون زندگانی نواب خاصّ امام زمان علیه السلام، ص ۸۵.)

حضرت در انتخاب نواب خاصّ، به افرادی توجه داشت که از درجه اخلاص بالاتری بهره‌مند باشند و به هیچ عنوان، اسرار نیابت و محل و مکان امام را نشان ندهند، این طور نبود که بگوییم این نایبان «فقیه‌ترین و دانشمندترین» افراد زمان خود بودند و البته نیاز هم به این مسأله نبود؛ چون مهم‌ترین وظیفه آنان، وساطت بین امام و مردم بود و همه مسائل فقهی، شرعی و مشکلات علمی را از امام علیه السلام می‌گرفتند و در اختیار مردم قرار می‌دادند، پس آن چیزی که در «وکالت» و نیابت مهم و رکن اساسی محسوب می‌شد، اخلاص، رازداری و بردباری بود.

(تاریخ غیبت صغری، ص ۳۷۲.)

نیابت خاص

نیابت خاصّ، آن است که امام شخص معیّن و مشخصی را نایب خود قرار دهد و به اسم و رسم او را معرفی کند؛ همان طوری که امام حسن عسکری علیه السلام این کار را انجام داد و فرمود:

«اَلعَمْرِیُّ وَ اِبنُهُ ثِقَتانِ فَما اَدَّیا اِلَیکَ عَنّی فَعَنّی یُؤَدِّیانِ وَ ما قالا لَکَ فَعَنی یَقُولان.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۱؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۲۴۳، ص ۳۶۰.)

(عمری و پسرش (عثمان بن سعید، نائب اوّل و محمد بن عثمان نائب دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه آنان به تو برسانند، از من می‌رسانند و آنچه به تو بگویند از جانب من می‌گویند.» و در جای دیگر فرمود:

«وَاشْهَدُوا عَلی اَنَّ عُثمانَ بنِ سَعیدِ العَمْرِیّ وَکیلی وَ اَنَّ اِبْنَهُ محمداً وَکیلُ اِبْنیَ مَهْدِیِّکُمْ»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۵۵.)

(گواه و شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری (نایب اول) وکیل من و فرزندش محمد بن عثمان (نایب دوم) وکیل فرزند من مهدی شما است.» حضرت حجهٔ بن الحسن المهدی علیه السلام، نایبان بعد از عثمان بن سعید (نایب اوّل) را به وسیله نایب قبلش معیّن می‌کرد و به مردم معرفی می‌نمود.

(ر.ک: پژوهشی پیرامون زندگانی نواب خاصّ امام زمان علیه السلام، ص ۳۴.)

نیابت و سفارت حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری، از پست‌ها و مسؤولیت‌های بسیار خطیر و پر اهمیت شناخته شده است.

این مقام والا، تنها برازنده کسی است که کران تا کران وجودش از ویژگی‌ها و ارزش‌های آراسته باشد؛ چون: ایمان خلل ناپذیر، امانت‌داری به مفهوم واقعی آن، تقوا پیشگی و پرهیزکاری، راز داری و پوشیده داشتن اموری که باید نهان بماند، دخالت ندادن رأی و نظر شخصی خویش در امور مخصوص به آن حضرت، اجرای دستورات و تعلیمات رسیده از جانب مقام والای امامت و

ولایت راستین و ... روشن است که «نیابت خاصّ» آن حضرت، از «نیابت عام» - که مجتهد جامع شرایط از آن برخوردار است - مسؤولیتی بس برتر و خطیر است؛ گرچه در دوّمی نیز اجتهاد به مفهوم حقیقی کلمه، همراه ویژگی‌های دیگر ضروری است؛ مانند: عدالت در میدان عمل، مخالفت واقعی با هوای نفس، التزام و تمسّک خالصانه به معیارها و موازین شرعی در ابعاد گوناگون حیات، پروا پیشگی، درست اندیشی، ژرف نگری، شناخت عمیق و ... در نیابت خاصّ - بر خلاف نیابت عام - حضرت اشخاص معیّن و مشخصی را نایب خود قرار داده و به اسم و رسم آنان را معرفی کرده است. اگرچه در نیابت خاصّ ویژگی‌هایی مد نظر بود، ولی آنچه در درجه اهمیّت ویژه‌ای بود سرّ نگهداری نواب خاصّ بود.

شیخ در کتاب الغیبهٔ نوشته است:

عده‌ای از ابوسهل نوبختی پرسیدند:

چطور شد که امر «نیابت» به ابوالقاسم حسین بن روح واگذار شد، ولی به تو واگذار نگردید؟

او پاسخ داد:

آنان (ائمه اطهار علیهم السلام) بهتر از هر کس می‌دانند چه کسی را به این مقام برگزینند. من آدمی هستم که با دشمنان رفت و آمد دارم و با ایشان مناظره می‌کنم. اگر آنچه را که ابوالقاسم بن روح درباره امام می‌داند، می‌دانستم؛ شاید در بحث‌هایم با دشمنان و جدال با آنان، می‌کوشیدم تا دلایل بنیادی را بر وجود امام علیه السلام ارائه دهم و در نتیجه محل اقامت او را آشکار سازم!

اما اگر ابوالقاسم امام را در زیر جامه خود پنهان کرده باشد و بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۳۹۱، ح ۳۵۸.)

اهداف نیابت خاصّ نمایندگی و نیابت امام زمان علیه السلام، دو هدف اساسی داشت:

یک:

آماده کردن اذهان عمومی برای «غیبت کبری» و عادت دادن تدریجی مردم به پنهان زیستی امام علیه السلام و جلوگیری از غافلگیر شدن در موضوع غیبت. اگر امام مهدی علیه السلام به طور ناگهانی غیبت می‌کرد، چه بسا موجب انکار مطلق وجود آن حضرت و انحراف افکار عمومی می‌شد. نمایندگان خاصّ امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری، به این هدف و غرض نایل آمدند و افکار و اذهان عمومی برای «غیبت کبری» آماده ساختند.

دو:

رهبری دوستداران و طرفداران امام زمان علیه السلام و حفظ مصالح اجتماعی شیعیان. خلأ و کمبودی که از ناحیه عدم حضور و فقدان امام علیه السلام در اجتماع شیعیان پیدا شده بود، پر شد و امام زمان علیه السلام توانست به وسیله نایبان خاصّ رهبری خویش را در جامعه اعمال کند و خسارت‌های ناشی از عدم حضور مستقیم خود را جبران نموده و مصالح اجتماع آن زمان و دوستداران را - در سخت‌ترین و پیچیده‌ترین شرایط اجتماعی و سیاسی - حفظ کند و نگذارد شیعیان منحرف شده و متلاشی گردند.

(تاریخ الغیبهٔ الصُغری، ص ۴۲۶.)

نیابت عام

پس از پایان یافتن دوران غیبت صغری و نیابت خاصه و با آغاز «غیبت کبری» هدایت شیعیان تحت عنوان «نیابت عامّه» از طرف حضرت مهدی علیه السلام به خود شکل گرفت. به این صورت که امام علیه السلام ضابطه‌ای کلی و صفات و مشخصاتی عام به دست داد که در هر عصر، فرد شاخصی که آن ضابطه - از هر جهت و در همه ابعاد - بر او صدق کند، نایب امام شناخته شود و به

نیابت از او در امر دین و دنیا، ولی جامعه باشد. سخنش سخن امام و اطاعتش واجب و مخالفش حرام خواهد بود.

در این باره دلایل فراوانی نقل شده است؛ از جمله:

۱. اسحاق بن یعقوب درباره تکلیف شیعیان در غیبت کبری از امام مهدی علیه السلام سؤال کرد و توقیع ذیل در پاسخ او صادر گردید:

...«وَ اَمَّا الْحَوادِثُ الوقِعَةُ فَارجِعُوا فیها اِلی رُواةِ حَدیثِنا فَاِنَّهُمْ حُجَّتی عَلیکُمْ وَ اَنَا حُجةُ اللهِ علیهم.»

(کتاب الغیبة، ص ۲۹۰، ح ۲۴۷؛ کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۴.)

(در پیشامدهایی که برای شما رخ می‌دهد، باید به راویان اخبار ما (علما) رجوع کنید، ایشان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدایم.»

۲. امام حسن عسکری علیه السلام درباره علما فرموده است:

...«وَ اَمّا مَنْ کانَ مِنَ الفُقَهاءِ صَائِنا لِنَفْسِهِ حافِظاً لِدینِهِ مُخالِفاً لِهَواهُ مُطیعاً لِاَمرِ مَولاهُ فَلِلْعَوامِ اَنْ یُقَلِّدُوهُ»...

(وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ح ۳۳۴۰۱.)

(هر یک از فقها که بر نفس خود مسلّط باشند و دین خود را حفظ کنند و با هوای نفس خود مخالفت ورزد و امر خدا را اطاعت کند، بر همگان واجب است که از او تقلید نمایند.»

۳. کلینی، صدوق و طوسی روایتی را - که معروف به «مقبوله عمر بن حنظله» است - از امام صادق علیه السلام به مضمون ذیل نقل کرده‌اند:

...«مَنْ کانَ مِنکُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَی حَدیثَنا و نَظَرَ فی حَلالِنا وَ حَرامِنا و عَرَفَ اَحْکامَنا فَلْیَرْضَوا بِهِ حَکَماً فَاِنّی قد جَعَلْتُهُ عَلَیْکُم حاکماً ...»

(الکافی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۶.)

...(هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما صاحب نظر باشد و احکام ما را بداند، او را به حکومت برگزینند که من او را بر شما حاکم قرار دادم»...

۴. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«عُلَماءُ اُمَّتی کَاَنبیاءِ بَنی اِسرائیل.»

(مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۰.)

یعنی، همان طور که انبیای بنی اسرائیل حافظ دین موسی بودند و اطاعت آنان بر بنی اسرائیل واجب بود، علمای اسلام نیز حافظ دین پیغمبراند و اطاعت از آنان دراحکام شرع واجب است.

امام عسکری علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمود:

«لَو لا مَنْ یَبقی بَعدَ غَیبَةِ قائِمِکُم علیه السلام مِنَ العُلَماءِ الدّاعین اِلَیهِ وَ الدّالین عَلَیهِ وَالذّابّین عَنْ دینِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ المُنقِذینَ لِضُعَفاءِ عِبادِ اللّهِ مِنْ شُبَّاکِ اِبلیس وَ مَرَدَتِهِ وَ مِنْ فخاخ النَّواصِبِ لَما بَقِیَ اَحَدٌ اِلاَّ اِرْتَدَّ عَنْ دینِ‌اللهِ وِلکِنَّهُم الذینَ یمسِکُونَ ازمة قُلوبِ ضُعفاءِ الشیعةِ کَما یُمسِکُ صاحِبِ السَّفینَةِ سُکّانها اُولئکَ هُم الاَفضَلُونَ عِندَاللهِ عَزَّوَجَلَّ»

(الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸ و ج ۲، ص ۴۵۵؛ منتخب الاثر، ص ۲۲۳.)

(اگر نبود دانشمندانی که بعد از غیبت قائم شما به سوی او دعوت می‌کنند و به سوی او رهنمون می‌شوند و از دین او دفاع می‌کنند و بندگان ناتوان را از دام‌های شیطان و مریدهای شیطانی نجات می‌دهند، احدی باقی نمی‌ماند جز اینکه از دین خدا مرتد می‌شدند، ولی این دانشمندان، زمام دل ضعفا را به دست می‌گیرند، همان‌گونه که ملوان‌ها زمام کشتی را به دست می‌گیرند و سرنشین‌های

کشتی را از خطر مرگ حفظ می‌کنند. اینها در نزد خدای - تبارک و تعالی - برترین هستند. به راستی همین نایبان عام حضرت مهدی علیه السلام هستند که در طول غیبت کبری، دین مقدس اسلام را از انحراف حفظ نموده، مسائل مورد نیاز را برای مسلمانان بیان کرده‌اند و دل‌های شیعیان را بر اساس عقاید صحیح، استوار ساخته‌اند. به راستی تمامی موفقیت‌ها و پیروزی‌های مختلف، با مجاهدت و تلاش خستگی ناپذیر محدثان و فقیهان شیعه - از اواخر غیبت صغری تا به امروز - بوده و حیات و نشاط و پویایی تشیّع را تضمین نموده است.

نیمه شعبان

«نیمه شعبان» در نزد شیعه و محبان اهل بیت علیهم السلام، به عنوان روز میلاد نجات بخش موعود مطرح است. نیمه شعبان اگرچه شرافتش را وامدار مولود خجسته‌ای است که در این روز زمین را با قدوم خویش متبرک ساخته است؛ اما در تقویم عبادی اهل ایمان، نیز از جایگاه و مرتبه والایی برخوردار است.

در روایاتی که از طریق شیعه و اهل سنّت (ر.ک: کنزالعمال، ج ۳، ص ۴۶۴، ح ۷۴۶۱ و ۷۴۵۱ و ۷۴۵۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۲، ص ۱۶۷ و) ... نقل شده، فضیلت‌های بسیاری برای عبادت و راز و نیاز در شب و روز خجسته نیمه شعبان بر شمرده شده است.

این خود تمثیل زیبایی است از این موضوع که برای رسیدن به صبح وصال موعود، باید شب وصل را با خدا پشت سر گذاشت و تا زمانی که منتظر، عمر خویش را در طریق کسب صلاح طی نکند، میتواند شاهد ظهور مصلح موعود باشد. رسول گرامی اسلام فرمود:

«مَنْ اَحْیا لَیلَةَ العِیدِ وَ لَیلَةَ النِّصفِ مِنْ شَعبانَ لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَمُوتُ القُلوبُ.»

(وسائل الشیعهٔ، ج ۷، ص ۴۷۸، ح ۹۹۰۳.)

(هر که شب عید و شب نیمه شعبان را با عبادت زنده بدارد، در روزی که قلب‌ها همه بمیرند، قلب او نخواهد مرد.»

امیرمؤمنان در فضیلت شب نیمه شعبان می‌فرماید:

«یُعجبُنی اَنْ یُفَرِّغَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ فِی السَّنَةِ اَرْبَعَ لَیالٍ لَیلَةَ الفِطرِ وَ لَیْلَةَ الاَضْحی وَ لَیلَةَ النِصفِ مِنْ شَعبانَ وَ اَوَّلَ لَیلَةٍ مِنْ رَجَبٍ.»

(وسائل الشیعهٔ، ج ۸، ص ۱۰۹، ح ۱۰۱۸۹.)

(در شگفتم از کسی که چهار شب از سال را به بیهودگی بگذراند:

شب عید فطر، شب عید قربان، شب نیمه شعبان و اولین شب از ماه رجب.»

از امام صادق علیه السلام روایت شده که پدر بزرگوارشان — در پاسخ کسی که از فضیلت شب نیمه شعبان پرسیده بود - فرمود:

«این شب برترین شب‌ها بعد از شب قدر است. خداوند در این شب فضلش را بر بندگان جاری می‌سازد و از منّت خویش گناهان آنان را می‌بخشد. پس تلاش کنید که در این شب به خداوند نزدیک شوید. همانا این شب، شبی است که خداوند به وجود خود سوگند یاد کرده که در آن درخواست کننده‌ای را - مادام که درخواست گناه نداشته باشد - از درگاه خود نراند.

این شب شبی است که خداوند آن را برای ما خاندان قرار داده است؛ همچنان که شب قدر را برای پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است. پس بر دعا و ثنای خداوند تعالی بکوشید، که هر کس در این شب صد مرتبه او را «تسبیح» گوید و صد مرتبه «حمد» الهی را بر زبان جاری سازد و صد مرتبه زبان به «تکبیر» گشاید و صدمرتبه بگوید:

«لااله الاّاللّه»، خداوند از سر فضل و احسانی که بر بندگان دارد، همه گناهان او را بیامرزد و درخواست‌های دنیوی و اخروی او را برآورده سازد؛ چه درخواست‌هایی که بر خداوند اظهار کرده و چه درخواست هایی که اظهار نکرده وخداوند با علم خود بر آنها واقف است.»

(بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۸۵، ح ۵؛ همچنین ر.ک: الدرالمنثور، ج ۶، ص ۲۷.)

بنابراین شایسته است علاوه بر برپایی جشن و سرور در شب با عظمت نیمه شعبان، از بزرگی و عظمت آن شب غافل نشد اعمال عبادی را به دقت انجام داد. مطابق روایت‌های بسیاری که شیعه و برخی از اهل سنّت نقل شده، میلاد خجسته امام عصر علیه السلام در شب نیمه شعبان ۲۵۵ واقع و باعث مزید فضیلت این شب مبارک شده است.

(الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴؛ کمال‌الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۴۲۴؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۱۴۷.)

حرف «و»

واقفه

اگرچه واقفه اسم عام برای هر گروهی است که بر خلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در قبول رأی اکثریت توقف می‌کردند ولی در مباحث مهدویّت مقصود فرقه‌ای از شیعه هستند که امام موسی بن جعفر علیه السلام را آخرین امام می‌دانند و می‌گویند: او زنده است و همو مهدی منتظر می‌باشد. بنیان گذاران این مذهب، از قبیل علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد قندی، عثمان بن عیسی رواسی و احمد بن ابی بشر سرّاج نمایندگان آن حضرت در کوفه، مصر، خراسان و ... بودند. در دورانی که امام علیه السلام در زندان هارون بود، اموال فراوانی از خمس به نزد آنان گرد آمده بود و چون امام وفات یافت، نزد خود گفتند که اگر به امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام اعتراف کنند بایستی همه این اموال را به آن حضرت تسلیم کنند. طمع به مال دنیا، آنها را بر این داشت که منکر امامت حضرت رضا علیه السلام شده، دست از دین خود بکشند و خود و گروهی را به الحاد و زندقه سوق دهند!!

یونس عبدالرحمن گوید:

«موقعی که امام موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافت، نزد زیاد بن مروان قندی، هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه، سی هزار دینار بود. آن دو سمت نمایندگی آن حضرت را داشتند، من در آن روزگار حسب وظیفه، مردم را به حضرت رضا علیه السلام دعوت کردم که حقیقت امر بر من روشن بود. آن دو به من پیغام دادند:

تو از این کار دست بردار که اگر مال بخواهی، تو را بی‌نیاز سازیم ... هم اکنون ده هزار دینار به تو خواهیم داد.

من گفتم:

ما از پیشوایانمان شنیده‌ایم که چون بدعت ظهور کند، دانشمند وظیفه دارد علم خویش را به مردم برساند و مردم را از فتنه و ابهام نجات دهد؛ وگرنه نور ایمان از او سلب گردد. من به امامت علی بن موسی علم دارم؛ از این جهت موظفم آن حضرت را به مردم معرفی کنم. آنان چون دانستند که من تسلیم آنها نخواهم شد، سخت با من دشمن شدند.»

احمد بن حماد گوید:

«یکی از نمایندگان حضرت کاظم علیه السلام عثمان بن عیسی در مصر بود که اموال فراوانی از امام به نزدش گرد آمده بود. حضرت رضا علیه السلام اموال را طلبید؛ اما وی به حضرت نامه نوشت که پدرت نمرده است!

حضرت در پاسخ فرمود:

پدرم در گذشت و جمع بسیاری از مردم بغداد شاهد مرگ او بودند و اموالش میان ورثه تقسیم شده است. وی در پاسخ حضرت نوشت: اگر پدرت زنده باشد، تو حق مطالبه اموال او را نداری و اگر مرده باشد، او به ما نگفته: اموالش را به تو بسپاریم. اینک اموال به مصرف رسیده و کنیزان را آزاد و تزویج کرده‌ام!» کشی نیز در «رجال» خود به این واقعه تصریح کرده می‌نویسد:

در هنگام محبوس بودن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دو وکیل او در کوفه سی هزار دینار بابت سهم امام از شیعیان آن

حضرت جمع‌آوری کردند و چون امام در زندان بود با آن پول برای خود خانه‌ها و چیزهای دیگر خریدند و چون خبر مرگ امام را بشنیدند برای این که پول‌ها را پس ندهند با کمال بی‌شرمی منکر مرگ امام موسی کاظم علیه السلام شدند و درباره او درنگ و توقف کردند از آن جهت پیروان ایشان را «واقفه» خواندند.

(ر.ک: المقالات و الفرق، ص ۲۳۶؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۰؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۵۵.)

وقت ظهور

در فرهنگ «مهدویّت» یکی از موضوعات مهم و مورد توجّه، مسأله «وقت ظهور» است؛ به گونه‌ای که حتی سال‌ها قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام، درباره آن از معصومین علیهم السلام پرسش می‌شد.

(الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۲.)

ائمه معصومین علیهم السلام نیز همواره مسائل مربوط به حضرت مهدی علیه السلام - به ویژه زمان ظهور آن حضرت - را از اسرار الهی دانسته و وقت‌گذاران را تکذیب کرده‌اند. با سیری کوتاه در بوستان کلام الهی و بیانات نورانی ائمه اطهار علیهم السلام درباره وقت ظهور، به مطالب ذیل بر خواهیم خورد:

۱. علم و آگاهی از زمان دقیق ظهور، تنها به خداوند متعال اختصاص دارد.

۲. همواره معصومین علیهم السلام مردم را از تعیین وقت و وقت گذاری درباره ظهور حضرت مهدی علیه السلام، برحذر داشته و وقت‌گذاران را تکذیب کرده‌اند.

۳. روایات فراوانی رخداد ظهور را ناگهانی دانسته و احادیث دیگری اصلاح امر فرج را یک شَبِه ذکر کرده است (البته این نیز با تعیین وقت ظهور منافات دارد).

۴. اگر چه پنهان بودن زمان ظهور از اسرار الهی است و حکمت الهی اقتضا نموده این وقت نزد مردم مجهول و مکتوم باشد؛ ولی در بعضی روایات به پاره‌ای از حکمت‌های آن، اشاره شده و تا حدودی محدوده زمانی آن معین گشته است.

۵. با مراجعه به کلام نورانی معصومین علیهم السلام می‌توان چگونگی آگاه شدن حضرت مهدی علیه السلام از هنگام ظهور را به راحتی دریافت. از روایاتی که علم به زمان ظهور را ویژه خداوند دانسته، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

در روایت مشهوری آمده است:

«وقتی دعبل، شاعر بلند آوازه شیعی، در محضر امام رضا علیه السلام در ضمن قصیده‌ای، سخن از ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام بر زبان جاری ساخت؛ آن حضرت در حالی که سرشک از دیدگانش جاری بود، رو به دعبل کرد و فرمود:

ای خزاعی!

همانا روح القدس بر زبانت این دو بیت را جاری ساخت. آیا می‌دانی این امام کیست؟ و چه زمانی قیام می‌کند؟

آنگاه خود آن حضرت به معرفی امام مهدی علیه السلام پرداخت.

سپس درباره زمان ظهورش چنین فرمود:

«وَاَمَّا «مَتی» فَاِخْبارُهُ عَنِ الوَقْتِ. فَقَدْ حَدَّثَنی اَبی عَنْ اَبیهِ عَنْ آبائِهِ علیهم السلام اَنَّ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله قیلَ لَهُ یا رَسُولَ اللَّهِ مَتی یَخْرُجُ القائِمُ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ؟

فَقالَ صلی الله علیه و آله: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَةِ اَلَّتی لا یُجَلّیها لِوَقْتِها اِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الاَرْضِ لا تَأْتِیَنَّکُم اِلاَّ بَغْتَةً.»

«اما اینکه «چه زمانی ظهور خواهد کرد»، این خبر دادن از وقت است. پدرم از پدرش و ایشان از پدرانش از رسول گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که وقتی از آن حضرت سؤال شد:

ای رسول خدا!

چه زمانی قائم از ذریه شما ظهور می کند؟

آن حضرت فرمود:

مثل او مانند قیامت است که [خداوند درباره زمان وقوع آن چنین] فرمود:

هیچ کس جز او به هنگامش آن را آشکار نمی‌سازد.

این امر بر [اهل] آسمان‌ها و زمین دشوار است، جز به صورت ناگهانی به سراغ شما نمی‌آید.»

(اعراف، ۱۸۷.)

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۶؛ کمال الدین و تمام النعمهٔ، ج ۲، ص ۳۷۲.)

از آنجایی که آن حضرت، مخفی بودن زمان ظهور را همانند زمان قیامت و رستاخیز قلمداد فرموده است؛ می‌توان نتیجه گرفته که: با مخفی بودن قیامت، یک نوع آزادی عمل برای همگان پیدا می‌شود و از سوی دیگر چون وقت آن به طور دقیق معلوم نیست و در هر زمان محتمل است، نتیجه‌اش حالت آماده باش دائمی است. درباره قیام حضرت مهدی علیه السلام نیز اگر تاریخ تعیین می‌شد و زمان ظهور دور بود، همه در غفلت و غرور و بی‌خبری فرو می‌رفتند و اگر زمانش نزدیک بود، ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند و اعمالشان جنبه اضطراری پیدا کند. همان گونه که علم به زمان قیامت فقط در اختیار خداوند است، علم به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز در عهده خداوند است. در احادیث فراوانی از ظهور حضرت مهدی علیه السلام در کنار قیامت یاد شده است؛ از این رو، برخی از ویژگی‌های آن همانند رستاخیز است. خداوند در ادامه آیه یاد شده، علم به قیامت را حتّی از پیامبر خود منتفی ساخته است:

«از تو می‌پرسند، چنان که گویا تو از چون و چند آن آگاهی، بگو همانا علم آن نزد خداوند است.» از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به زمان دقیق ظهور حضرت مهدی علیه السلام آگاه نیست و اینکه عده‌ای به خود جرأت می‌دهند و به راحتی وقت ظهور را تعیین می کنند، جای بسی تأمل است!!

نه تنها این سؤال از اولین معصوم پرسیده شد و ایشان این گونه جواب فرمود که علم به زمان ظهور نزد خداوند است؛ بلکه وقتی از آخرین معصوم نیز چنین پرسشی شد، آن حضرت در ضمن توقیعی این سان جواب داد:

«و اما ظهور فرج همانا در اختیار خداوند متعال است و وقت گذاران دروغ گفتند.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۲۹۱.)

آن حضرت در آخرین توقیع به سفیر چهارم خود، ظهور را تنها در اراده و اختیار خداوند دانسته، می‌فرماید:

«و ظهوری نخواهد بود مگر آنگاه که خداوند تبارک و تعالی اجازت فرماید.»

(الخرایج و الجرایح، ج ۳، ص ۱۱۲۸؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۳۹۵.)

پس روشن می‌شود که زمان آغاز ظهور، یکی از اسرار الهی است و اندیشه و فکر بشر از رسیدن به آن، سخت کوتاه و ناتوان است. همان گونه که بیان شد در روایات فراوانی از ظهور آن حضرت به عنوان حادثه‌ای ناگهانی یاد شده و واضح است ناگهانی بودن آن، با تعیین قبلی وقت منافات دارد؛ چرا که وقتی برای امری زمان مشخص شد، دیگر دفعی و ناگهانی بودن آن معنا نخواهد داشت. به طور مسلم کسانی که تعیین وقت می کنند، سخنشان خلاف این گروه روایات است. پاره‌ای از این روایات را این گونه می‌توان دسته بندی کرد:

الف. اصلاح شدن امر ظهور در یک شب امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مهدی از ما اهل بیت است که خداوند امر [فرج] او را در یک شب اصلاح می‌فرماید.»

«اَلْمَهْدِیُّ مِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ یُصْلِحُ اللَّه لَهُ اَمْرَهُ فِی لَیْلَهٍ»

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۵۲.)

امام باقر علیه السلام نیز این معنا را این گونه بیان کرده است:

«خداوند امر [فرج] او را در یک شب اصلاح می کند.»

(الغیبهٔ، ص ۱۶۳.)

ب. آمدن همانند شهاب فروزان امام باقر علیه السلام پس از بیان غیبت حضرت مهدی علیه السلام، فرمود:

«او همانند شهابی شعله‌ور ظاهر خواهد شد.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۱۵۹؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۴.)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در این باره می‌فرماید:

«در آن هنگام همچون شهابی فروزان خواهد آمد.»

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۸۷.)

روشن است که کلام معصومین علیهم السلام گزاف نیست و تشبیهات ایشان بدون حساب نبوده است. از سوی دیگر، «فرا رسیدن همچون شهاب» سخن از ناگهانی بودن، بدون پیش بینی قبلی، غافل‌گیرانه و سریع بودن آن می‌باشد.

البته در برخی روایات به صورت محدود زمان‌هایی برای رخداد این حادثه بزرگ ذکر شده است.

این گونه روایات به چند دسته تقسیم می‌شود.

یک:

روایاتی که «جمعه» را به عنوان روز ظهور معرفی کرده است:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«قائم ما اهل بیت در روز جمعه ظهور خواهد کرد.»

(الخصال، ح ۲، ص ۳۹۴.)

دو:

روایاتی که روز ظهور را مصادف با روز عاشورا ذکر کرده است:

امام باقر علیه السلام ضمن بیاناتی درباره روز عاشورا فرمود:

...«و این روز (عاشورا) روزی است که در آن قائم قیام خواهد کرد.»

(تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۳۰۰.)

سه:

روایاتی که ظهور حضرت مهدی علیه السلام را در سال فرد ذکر کرده است:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«قائم ظهور نمی کند مگر در سال فرد.»

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۵۳؛ روضهٔ الواعظین، ص ۲۶۳؛ اعلام الوری، ص ۴۵۹.)

چهار:

برخی روایات نیز روز ظهور را شنبه ذکر کرده است:

امام باقر علیه السلام فرمود:

«قائم در روز شنبه که روز عاشورا است خروج می‌کند.»

(تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۳۳۳؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۵۳.)

اگرچه قرائنی چند بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام در روز جمعه وجود دارد؛ ولی این روایت و امثال آن را می‌توان به این صورت توجیه کرد که اولین روز ظهور جمعه است و از آنجایی که قیام و خروج آن حضرت پس از ظهور است، قیام و خروج آن حضرت در روز شنبه اتفاق خواهد افتاد. اطلاع حضرت مهدی از وقت ظهور حال این پرسش پیش می‌آید که اگر خود حضرت مهدی علیه السلام، از زمان دقیق ظهور آگاهی ندارد، پس چگونه درآستانه ظهور از وقت آن آگاه خواهد شد؟

در این بخش نیز روایات فراوانی ذکر شده که راه‌های حصول علم حضرت به زمان ظهور را بیان کرده است؛ مانند:

یک:

آگاه شدن از طریق الهام بدون شک معصومین علیهم السلام مورد الهام خداوند قرار می‌گیرند و اگر چه وحی به صورت رسمی با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان گرفت؛ ولی در موارد فراوانی به اهل بیت علیهم السلام الهاماتی می‌شده و خواهد شد.

برخی روایات چگونگی آگاه شدن حضرت مهدی علیه السلام از زمان ظهور را از طریق الهام ذکر کرده است.

امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه «فَاِذا نُقِرَ فِی النَّاقُور»، فرمود:

«به درستی که از ما امامی پنهان است و چون خدای تعالی بخواهد او را ظاهر سازد، نکته‌ای در قلبش ایجاد می‌کند، پس او ظاهر شود و به دستور خدای تعالی قیام نماید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳؛ کتاب الغیبهٔ، ص ۱۶۴؛ رجال کشی، ص ۱۹۲.)

دو:

آگاه شدن از طریق برافراشته شدن پرچم قیام در روایاتی چند اشاره شده که وقتی ظهور آن حضرت نزدیک شد و زمان قیام فرا رسید، پرچمی که آن حضرت هنگام ظهور در دست خواهد داشت، به اذن و اراده الهی برافراشته شده، امام علیه السلام را به فرمان قیام آگاه خواهد کرد.

(ر.ک: کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۵۵؛ الخرائج و الجرائح، ح ۲، ص ۵۵۰، کفایهٔ‌الاثر، ص ۲۶۶.)

سه:

آگاه شدن از طریق بیرون آمدن شمشیر آن حضرت از غلاف رسول گرامی اسلام فرمود:

«برای او شمشیری است در غلاف، پس هنگامی که وقت ظهورش فرا رسید، آن شمشیر از غلافش خارج می‌شود. خداوند آن شمشیر را به سخن در می‌آورد و شمشیر به حضرتش می‌گوید:

ای ولی خدا!

خارج شو که دیگر نشستن در مقابل [ستم] دشمنان خدا جایز نیست. پس او ظهور می‌کند.»

(کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۵۵.)

در پایان گفتنی است که مخفی بودن زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام، دارای حکمت‌های فراوانی است؛ از جمله:

۱. زنده نگه داشتن روح امید و انتظار در جامعه در طول غیبت حضرت مهدی علیه السلام.

۲. معنا پیدا کردن امتحان شیعیان در عصر غیبت.

۳. غافلگیر کردن مخالفان و دشمنان. از آنجایی که یکی از دلایل غیبت حضرت مهدی علیه السلام تلاش دشمنان برای نابودی آن حضرت بود؛ از این رو روشن بودن زمان ظهور، دشمنان را برای از بین بردن و مقابله با آن حضرت آماده می‌سازد؛ در حالی که

نامعلوم بودن و ناگهانی بودن زمان ظهور، باعث غافلگیری دشمنان خواهد شد.

وقت معلوم

عبارت «وقت معلوم» یک بار در آیه ۳۸ سوره «حجر» و بار دیگر در سوره «ص» آیه ۸۱ به کار رفته است. آن هنگام که ابلیس مأمور به سجده بر آدم شد؛ ولی سجده نکرد، خداوند فرمود:

«ای ابلیس!

چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم گردید؟ آیا تکبر کردی. یا از برترین‌ها بودی؟

گفت:

من از او بهترم! مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!

فرمود:

از آسمان‌ها [و از صفوف فرشتگان] خارج شو که تو رانده درگاه منی! و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود.

عرض کرد:

پروردگار من! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می‌شوند، مهلت ده.

فرمود تو از مهلت داده شدگانی؛ ولی تا روز و زمان معینی.»

(ص (۳۸)، آیات ۸۱ – ۷۵.)

ابلیس هنگامی که خود را رانده درگاه خدا دید و احساس کرد که آفرینش انسان سبب بدبختی او شده، آتش کینه در دلش شعله‌ور گشت و خواست انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد.

البته مقصد اصلی خود او بود – نه آدم و نه فرمان خدا – ولی غرور و خودخواهی توأم با لجاجتش اجازه نمی‌داد این واقعیت را درک کند. از این رو عرض کرد:

پروردگارا!

اکنون که چنین است مرا تا روز رستاخیز مهلت ده.

این اجازه گرفتن برای این بود که به لجاجت، عناد، دشمنی و خیره سری خود ادامه دهد! خداوند هم این خواسته او را پذیرفت و فرمود:

مسلما تو از مهلت یافتگانی؛ ولی نه تا روز مبعوث شدن خلایق در رستاخیز، بلکه تا وقت و زمانی معین. مفسّران در اینکه منظور از «یوم الوقت المعلوم» چه روزی است، احتمالات متعددی داده‌اند.

برخی آن را پایان این جهان می‌دانند؛ چرا که در آن روز همه موجودات زنده می‌میرند و تنها ذات خداوند می‌ماند. (قصص (۲۸)، آیه ۸۸.)

گروهی احتمال داده‌اند:

منظور از آن روز قیامت است؛ ولی این احتمال نه با ظاهر آیات مورد بحث می‌سازد – که لحن آن نشان می‌دهد با تمام خواسته او موافقت نشد – و نه با آیات دیگر قرآن که خبر از مرگ عموم زندگان در پایان این جهان می‌دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه یاد شده، اشاره به زمانی باشد که هیچ کس جز خدا نمی‌داند.

(تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۴۳.)

آنچه این عبارت را در بحث «مهدویّت» وارد ساخته؛ برخی روایاتی است که «یوم الوقت المعلوم» را دوران ظهور حضرت مهدی

علیه السلام دانسته است. از وهب بن جمیع آزاد شده اسحاق بن عمار نقل شده که گفت:

«از حضرت صادق علیه السلام درباره این گفته ابلیس پرسیدم که. پروردگارا پس مرا تا روزی که خلایق برانگیخته شوند، مهلت ده؛ خداوند فرمود:

البته تو از مهلت داده شدگانی تا به روز و هنگام معیّن و معلوم» - آن چه روزی خواهد بود؟

فرمود:

وقت معلوم روز قیام قائم آل محمد است. هرگاه خداوند او را برانگیزد ... ابلیس می‌آید، در حالی که بر زانوانش راه می‌رود و می‌گوید:

ای وای از این روزگار!

آنگاه از پیشانی‌اش گرفته شده، گردنش زده می‌شود. آن هنگام روز وقت معلوم است که مدت او به پایان می‌رسد.»

(دلائل الامامهٔ، ص ۲۴۰.)

بعید نیست مقصود از روایت، این باشد که با روشن شدن حقایق در عصر ظهور و رشد بسیار بالای عقلانی انسان‌ها در آن عصر، دیگر مجالی برای اغوای شیطان باقی نخواهد ماند و عملاً خلع سلاح و نابود می‌گردد و این پایان مهلت او است.

(ر.ک: کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۲، ح ۵؛ الثاقب فی المناقب، ص ۳۱۰؛ دلائل الامامهٔ، ص ۲۴۶؛ اثبات الوصیهٔ، ص ۱۵.)

وکلای حضرت مهدی

یکی از تشکل‌های مهمی که در دوران ائمه متأخر شکل گرفت، «تشکیلات وکالت» بود که ایشان جهت آماده کردن هرچه بیشتر مردم، برای تحمّل دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام به وجود آوردند. ایشان هر چه بیشتر می‌کوشیدند تا از مواجهه مستقیم کم کرده، امور را به عهده افراد لایقی بگذارند.

این تشکیلات رسماً در زمان امام کاظم علیه السلام به وجود آمد و در زمان حضرت مهدی به اوج خود رسید. در زمان غیبت صغری این تشکیلات، به وسیله چهار تن (در طول هم) رهبری می‌شد؛ به این صورت که شیعیان از حضرت مهدی علیه السلام در زمینه مسائل فقهی، مالی و حتی امور شخصی سؤال کردند، این پرسش‌ها از طریق نواب اربعه (سفرای حضرت) انجام می‌پذیرفت و پاسخ نیز بعد از مدتی کوتاه، به آنان داده می‌شد.

این نایبان نیز وکلایی در بسیاری از شهرهای اسلامی داشتند که با سرعتی فراوان، در آسان ساختن کارهای نایبان حضرت، انجام وظیفه می‌کردند. وکیلان، افرادی خوش‌رفتار، استوار در عقیده، ثابت قدم و معروف به زهد و تقوا و صلاح بودند.

(امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۲۳۶.)

این وکیلان بعد از نواب اربعه، عبارت بودند از:

۱. احمد بن اسحاق (وکیل در قم)

۲. محمد بن شاذان (نائب در نیشابور)

۳. محمد بن حفص

۴. محمد بن صالح همدانی (وکیل در همدان)

۵. قاسم بن علا (وکیل در آذربایجان)

۶. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی (وکیل در ری)

(کتاب الغیبهٔ، ص ۴۱۵، ح ۳۹۱؛ کمال‌الدین، ح ۲، باب ۱۶ و ۴۳.)

۷. ابراهیم بن محمد همدانی

۸. ابراهیم بن مهزیار (وکیل در اهواز)

۹. محمد بن ابراهیم بن مهزیار

۱۰. احمد بن حمزهٔ بن یسع قمی

۱۱. داوود بن قاسم بن اسحاق

۱۲. محمد بن علی بن بلال

۱۳. ابومحمد وجنائی

۱۴. عبداللّه بن ابی غائم قزوینی

۱۵. حسین بن علی بزوفری

۱۶. احمد بن هلال عبرتائی

۱۷. حاجز بن یزید ملقب به وشاء وکیل در بغداد

(ر.ک: رجال کشی، کمال الدین و تمام النعمهٔ، کتاب الغیبهٔ.)

البته سه تن از این افراد – محمد بن علی بن بلال، محمد بن صالح همدانی و احمد بن هلال – منحرف و از وکالت امام علیه السلام عزل شدند! وکیلان در کنار نواب اربعه (سفیران) ایفای نقش می‌کردند. بخشی از تفاوت‌های اینان و نایبان چهارگانه، عبارت بود از:

۱. نواب اربعه «نایب خاصّ» بودند و «سفیر» خوانده می‌شدند. دیگران نیابت یا وکالت داشتند؛ اما از عنوان «سفارت» بهره نمی‌بردند.

۲. نواب اربعه با امام علیه السلام ارتباط مستقیم داشتند؛ اما وکلای امام علیه السلام به واسطه نوّاب اربعه با امام مرتبط بودند.

۳. مسؤولیت نوّاب اربعه از نظر جغرافیایی فراگیر بود؛ اما سایر وکیلان هر یک در منطقه‌ای خاصّ فعالیت می‌کردند.

(ر.ک: تاریخ الغیبهٔ الصغری، ص ۶۰۹.)

۴. نواب اربعه مسؤولیت هدایت همگانی و نیابت عام و مطلق و فراگیر داشتند؛ یعنی، به بیان احکام، شرح و تفسیر احکام و قرآن کریم، تبیین دین، سرپرستی ایتام و وقف، اجرای حدود، رسیدگی به شیعیان، جمع‌آوری خمس و زکات و ... می‌پرداختند؛ ولی دیگر نایبان و وکیلان تنها مسؤولیت مشخصی داشتند و نیابتشان خاصّ بود؛ برای مثال برخی از آنان در اخذ وجوه شرعی وکیل بودند و گروهی در سرپرستی وقف یا ایتام انجام وظیفه می‌کردند.

ولایت فقیه

اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت کبری با نظریه «ولایت فقیه» گره خورده است. از نظر لغوی، «ولایت» مشتق از «و، ل، ی» است و به کسر و فتح «واو» استعمال می‌شود.

این کلمه بر معانی متعددی نظیر نصرت و یاوری، تصدّی امر غیر و سلطه و سرپرستی، دلالت دارد. از میان این معانی متعدّد، معنای تصدی و سرپرستی و تصرّف در امر غیر، با آنچه از ولایت فقیه اراده می‌شود، تناسب بیشتری دارد. کسی که متصدّی و عهده‌دار امر می‌شود، بر آن ولایت یافته و مولا ـ و ولیّ آن امر محسوب می‌شود. بنابراین، کلمه ولایت و هم ریشه‌های آن (مانند ولیّ، تولیت، متولّی و والی) دلالت بر معنای سرپرستی، تدبیر و تصرف دارد.

این گونه کلمات، معنای تصدّی و سرپرستی و اداره شئون فرد دیگر – مولا علیه – را افاده می‌کند و نشان می‌دهد که ولیّ و مولا سزاوارتر از دیگران در این تصرف و تصدی است و با وجود ولایت این مولی و ولیّ، دیگران فاقد حق تصرّف و تصدّی و

سرپرستی در شئون آن فرد هستند.

(ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص ۶۴۹ – ۶۰۹.)

در اصطلاح «زعیم و ولی فقیه» کسی است که عالم به سیاست‌های دینی و برقرار کننده عدالت اجتماعی در میان مردم باشد. طبق اخبار، او دژ اسلام و وارث پیامبران و جانشین پیامبر خدا و همچون پیامبران بنی اسرائیل بوده، بهترین خلق خدا بعد از ائمه است. مجاری امور و احکام و دستورها، به دست او بوده و حاکم بر زمامداران است.

(امام خمینی رحمه الله، الرسائل، ج ۲، ص ۱۰۲ – ۹۴.)

مسأله «ولایت فقیه» گرچه ریشه کلامی دارد؛ ولی جنبه فقهی آن موجب گردیده تا فقها از روز نخست، در ابواب مختلف فقهی از آن بحث کنند و موضوع ولایت فقیه را در هر یک از مسائل مربوطه روشن سازند. در باب جهاد و تقسیم غنایم و خمس و گرفتن و توزیع زکات و سرپرستی انفال و نیز اموال غایبین و قاصرین و باب امر به معروف و نهی از منکر و باب حدود و قصاص و تعزیرات و مطلق اجرای احکام انتظامی اسلام، فقها از مسأله «ولایت فقیه» و گستره آن بحث کرده‌اند.

(محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، مقدمه.)

مقصود از مطلقه بودن ولایت فقیه گستره دامنه ولایت فقیه است، که در شعاع مسؤولیت رهبری سیاسی او است و تمامی ابعاد مربوط به مصالح امت را شامل می‌شود (از جمله اجرای تمامی احکام انتظامی اسلام). در مقابل آن، ولایت‌های خاصّ، مانند ولایت پدر درباره ازدواج دختر یا ولایت پدر و جد در رابطه با تصرفات مالی فرزندان صغیر قرار دارد. اساساً اضافه شدن ولایت به وصف عنوانی «فقیه» محدودیت آن را در چارچوب فقه می‌رساند، در واقع فقه او است که حکومت می‌کند، نه شخص او. پس هیچ گونه قاهریت و حاکمیت اراده شخصی در کار نیست. از همین جا، مسؤولیت مقام رهبری – در اسلام – در پیشگاه خدا و مردم روشن می‌گردد.

او در پیشگاه خدا مسؤول است تا احکام را کاملاً اجرا نماید و در مقابل مردم مسؤول است تا مصالح همگانی را به بهترین شکل ممکن تأمین نماید و عدالت اجتماعی را در همه زمینه‌ها و به صورت گسترده و بدون تبعیض اجرا کند و هرگز در این مسؤولیت کوتاه نیاید.

(همان، ص ۱۰ و ۱۱.)

فرق میان ولایت فقیه و مرجعیت فتوا میان زعامت و مرجعیت فتوا چند فرق می‌توان ذکر کرد:

یک:

زعیم و ولی فقیه، گذشته از علم به قوانین الهی و عدالت و اجتهاد، باید دارای احاطه به سیاست‌های دینی و شجاعت و مدیریت الکافی برای رهبری بوده و از مسائل اجتماعی و سیاسی روز آگاه باشد.

دو:

وقتی زعیم و ولی فقیه بنا به مصالح مردم حکمی صادر می‌کند، بر همه – حتی بر کسانی که از دیگری تقلید می‌کنند – آن حکم واجب می‌شود؛ چنان که وقتی مرحوم میرزای شیرازی رحمه الله زعیم دینی و سیاسی، حکم تحریم تنباکو را صادر فرمود یا مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی حکم جهاد دادند، همه حتی علما تبعیت کردند. اگر فرد لایق که دارای این دو خصلت (علم به قانون و عدالت) است، به پا خاست و تشکیل حکومت داد؛ همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در امر اداره جامعه داشت، دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

(امام خمینی رحمه الله، ولایت فقیه، ص ۱۶۳.)

سه:

مقام مرجعیت فتوا می‌تواند در یک زمان متعدد باشد و هر کس هر مجتهدی را پارسا و داناتر تشخیص دهد، از وی پیروی کند. اما مقام زعامت و ولایت فقیه نمی‌تواند متعدد باشد؛ چه این مقام با ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دفاعی باید دارای یک قدرت مرکزی باشد وگرنه موجب تشتت و چند دستگی امت خواهد شد و وحدت کلمه از بین خواهد رفت. از این رو در هیچ زمانی بیش از یک امام نبوده است.

چهار:

کار مرجعیت فتوا را می‌توان تداوم کار نبوّت؛ یعنی، ابلاغ قوانین الهی به مردم و کار ولایت فقیه را تداوم کار امامت، یعنی، مسؤولیت اجرا و پیاده کردن قوانین دانست.

پنج:

از شرایط مرجعیت فتوا اعلمیت است؛ ولی برای ریاست دینی، زعامت و ولایت فقیه آگاهان دینی، اعلمیت و یا اولویت را شرط می‌دانند. اساساً فقها، ولایت فقیه را در راستای خلافت کبری و در امتداد امامت دانسته‌اند و مسأله رهبری سیاسی را - که در عهد حضور برای امامان معصوم ثابت بوده - همچنان برای فقهای جامع شرایط و دارای صلاحیّت در دوران غیبت ثابت دانسته‌اند. آنان مسأله «تعهد اجرایی» را در احکام انتظامی اسلام، مخصوص دوران حضور ندانسته، بلکه آن را پیوسته ثابت و برقرار می‌شمارند.

امام خمینی رحمه الله در این باره می‌فرماید:

«تمامی دلایلی که برای اثبات امامت، پس از دوران عهد رسالت آورده‌اند، به عینه درباره ولایت فقیه، در دوران غیبت جاری است. عمده‌ترین دلیل، ضرورت وجود کسانی است که ضمانت اجرایی عدالت را عهده دار باشند؛ زیرا احکام انتظامی اسلام مخصوص عهد رسالت نبوده یا عهد حضور نیست؛ لذا بایستی همان‌گونه که حاکمیت این احکام تداوم دارد، مسؤولیت اجرایی آن نیز تداوم داشته باشد و فقیه عادل و جامع الشرایط، شایسته‌ترین افراد برای عهده دار شدن آن می‌باشد.»

(محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۴۳.)

از آنجایی که این بحث دامنه گسترده‌ای دارد تنها در اینجا ارتباط بین این واژه و مهدویّت به اجمال بیان شد. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب‌های مفصل مراجعه نمایند.

حرف «ی»

یأجوج و مأجوج

در دو سوره قرآن مجید، از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده است:

یکی در آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره «کهف» و دیگر در آیه ۹۶ سوره «انبیاء.» آیات قرآن به خوبی گواهی می‌دهد که این دو نام، متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشتند. در تورات در کتاب «حزقیل» (فصل ۳۸ و فصل ۳۹) و در کتاب رؤیای «یوحنا» (فصل ۲۰) از آنها به عنوان «گوگ» و «مأگوگ» یاد شده است که معرّب آن یأجوج و مأجوج است.

به گفته مفسر بزرگ، علامه طباطبایی در المیزان از مجموع گفته‌های تورات استفاده می‌شود که مأجوج یا یأجوج و مأجوج، گروه یا گروه‌های بزرگی بودند که در دور دست‌ترین نقطه شمال آسیا زندگی می‌کردند، آنان مردمی جنگجو و غارتگر بودند.

(المیزان، ج ۱۳، ص ۴۱۱.)

برخی معتقدند:

این دو کلمه عبری است؛ ولی در اصل از زبان یونانی به عبری منتقل شده است و در زبان یونانی «گاگ» و «ماگاگ» تلفظ می‌شده که در سایر لغات اروپایی نیز به همین صورت انتقال یافته است.

دلایل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شمال شرقی زمین، در نواحی مغولستان در زمان‌های گذشته گویی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته است. مردم این منطقه به سرعت زاد و ولد می‌کردند و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق، یا جنوب سرازیر می‌شدند و همچون سیل روانی این سرزمین‌ها را زیر پوشش خود قرار می‌دادند و تدریجاً در آنجا ساکن می‌گشتند. برای حرکت سیل آسای این اقوام، دوران‌های مختلفی در تاریخ ذکر شده است. یکی از آنها دوران هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری «آتیلا» بود که تمدن امپراتوری روم را از میان بردند.

آخرین دوران هجوم آنها، در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیز خان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران کردند. در عصر کورش نیز هجومی از ناحیه آنها اتفاق افتاد که در حدود پانصد سال قبل از میلاد بود؛ ولی در این تاریخ، حکومت متحد ماد و فارس به وجود آمد و اوضاع تغییر کرد و آسیای غربی از حملات این قبایل آسوده شد. به این ترتیب به نظر می‌رسد که یأجوج و مأجوج از همین قبایل وحشی بوده‌اند که مردم قفقاز به هنگام سفر کورش به آن منطقه، تقاضای جلوگیری از آنها را کردند و او نیز اقدام به کشیدن سدّ معروف ذوالقرنین نمود.»

(تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۵۲ - ۵۵۱.)

امّا ارتباط اینها با «مهدویت» از روایاتی به دست می‌آید که از آنها به عنوان یکی از «اشراط الساعة» یاد شده است.

(الخصال، ج ۲، ص ۴۴۹ و ۴۴۶ و ۴۳۱؛ همچنین ر.ک: الدرالمنثور، ج ۳، ص ۵۹، ج ۴، ص ۲۵.)

البته برخی درباره اینکه حقیقت وجودی آنها چگونه است، خواسته‌اند با استفاده از روایات در انسان بودن آنها تردید کنند! (ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۸۷.)

از دیدگاه اینان برخی روایات آنها را از بنی آدم ندانسته‌اند.

(همان، ج ۵۴، ص ۳۳۴.)

در روایاتی چند پراکنده شدن یأجوج و مأجوج بر روی زمین، در کنار خروج دجّال و نزول حضرت عیسی علیه السلام ذکر شده است.

(ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۶.)

بنابراین می‌توان این احتمال را مطرح کرد که این رخداد در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام و یا در آستانه قیامت رخ خواهد داد.

(ر.ک: کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۹۹.)

همچنین ممکن است گفته شود:

مقصود از پراکنده شدن یأجوج و مأجوج، افراد شرور با ویژگی خاصّ نیست؛ بلکه می‌تواند این حقیقت در هر گروهی باشد که در مقابل حق در آخِرُ الزّمان می‌ایستند و اقدام به شرارت می‌کنند.

یاران حضرت مهدی (خاص)

یاران حضرت مهدی (خاص)

یاران حضرت مهدی علیه السلام ۳۱۳ نفرند. احادیث فراوانی در ستایش این گروه ممتاز وارد شده و در قرآن کریم آیاتی است که

تأویل به آنان شده است:

۱. از امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام در تأویل سخن خدای متعال «وَلَئِنْ اَخَّرْنا عَنهُم العَذابَ اِلی اُمَّةٍ مَعدُودَةٍ»...

(هر آینه اگر از آنان عذاب را تا مدتی معیّن [یا تا فراهم آمدن دسته‌ای به تعداد مشخص] به تأخیر اندازیم» ... هود، آیه ۸.)

روایت شده است:

«مراد از امت معدود یاران مهدی در آخر الزمانند؛ ۳۱۳ نفر به تعداد افراد جنگ بدر. آنان در ساعتی جمع شوند؛ مانند ابرهایی که در پاییز جمع می‌شوند.»

(بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۵، ح ۴۲؛ الغیبهٔ، ص ۲۴۱.)

۲. از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خدای تعالی «فَاستَبِقُوا الخَیرات، اَینَما تکونوا یأت بکم اللّه جمیعاً»

(در نیکی‌ها بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا باشید، خدا همه شما را خواهد آورد.» بقره (۲)، آیه ۱۴۸.)

روایت شده است:

«یَعنِی اَصحَابَ القائِمِ الثَّلاثَ مِائَةٍ وَ البِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلاً قالَ وَ هُمْ وَ اللَّهِ الاُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ قَالَ یَجْتَمِعُونَ وَ اللّهِ فِی سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَزَعٌ کَقَزَعِ الْخَرِیفِ.»

«مقصود سیصد و اندی یار قائم است و آنان - واللّه - امت معدوده‌اند. در یک ساعت جمع می‌شوند؛ همان گونه که ابرها در پاییز جمع می‌شوند.»

(الکافی، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۴۸۷؛ همچنین ر.ک: کتاب الغیبهٔ، ص ۴۷۷؛ الغیبهٔ، ص ۲۸۲.)

۳. امام صادق علیه السلام در وصف یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

«مردانی که گویی قلب‌هایشان مانند پاره‌های آهن است. هیچ چیز نتواند دل‌های آنان را نسبت به ذات خداوند گرفتار شک سازد. سخت‌تر از سنگ هستند. اگر بر کوه‌ها حمله کنند، آنها را از هم خواهند پاشید ... گویی که بر اسبان خود، مانند عقاب هستند. بر زین اسب امام دست می‌کشند و از این کار برکت طلب می‌کنند. گِرد امام خویش گردیده، در جنگ‌ها جان خود را سپر او می‌سازند و هر چه را بخواهد برایش انجام می‌دهند. مردانی که شب‌ها نمی‌خوابند؛ در نمازشان همهمه‌ای چون صدای زنبور عسل دارند. شب‌ها بر پای خویش ایستاده و صبح بر مرکب‌های خود سوارند. پارسایان شبند و شیران روز. اطاعت آنان در برابر امام شان، از اطاعت کنیز برای آقایش زیادتر است. مانند چراغ‌ها هستند ... گویی که دل‌هایشان قندیل است. از ترس خدا بیمناک و خواهان شهادت‌اند. تمنایشان شهید شدن در راه خدا است. شعارشان این است:

«ای مردم!

برای خونخواهی حسین بپا خیزید.» وقتی حرکت می‌کنند، پیشاپیش آنان به فاصله یک ماه ترس و وحشت حرکت کند، آنان دسته دسته به سوی مولا می‌روند. خدا به وسیله آنان امام راستین را یاری می‌فرماید.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.)

فرق بین یاران خاص و یاوران

بین یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام و یاوران آن حضرت تفاوتی هست: اصحاب و یاران خاصّ ۳۱۳ نفرند. آنان کسانی‌اند که حضرات امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام از آنان به «پرچمداران» تعبیر فرموده‌اند و هر یک از این یاران خاصّ، نقش عظیمی در فرماندهی سپاه و گشودن شهرها و اداره امور و ... دارند.

«یاوران» مؤمنان صالحی‌اند که به حضرت مهدی علیه السلام در مکه و غیر آن ملحق می‌شوند. زیر پرچمش گرد می‌آیند و با

دشمنان خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌جنگند.

از روایات استفاده می‌شود حضرت مهدی علیه السلام از مکه خارج نخواهد شد؛ مگر آنکه همراهشان ده هزار تن از یاوران خواهند بود.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱.)

البته این تعداد، جمعی از یاوران ایشانند و نه همه آنان به عنوان نمونه تنها سید هاشمی با دوازده هزار نیرو به حضرت مهدی علیه السلام در عراق ملحق می‌گردند ... این همه غیر از یاورانی است که از فرشتگان‌اند. آنان نیز یاوران حضرت بوده و اوامر آن بزرگوار و تعالیمش را فرمانبردار خواهند بود. امدادهای غیبی

ویژگی‌های یاران خاص

بیشتر یاران خاصّ حضرت در سن جوانی‌اند و بزرگسالان در میان آنان کم هستند.

این یاران دارای افکاری متحد و آرایی یکنواخت بوده و دل‌هایشان به هم پیوسته است.

امام علی علیه السلام در این باره فرموده است:

«اِنَّ اَصحابَ القائِمِ شَبابٌ لا کُهولَ فیهِم اِلاَّ کَالکُحْلِ فِی العَینِ، اَوْ کَالمِلْحِ فِی الزّادِ و اَقَل الزّادِ المِلْحُ.

(الغیبهٔ، ص ۳۱۵، ح ۱۰.)

(همانا یاران قائم علیه السلام همگی جوانند و پیر در میانشان نیست، مگر به اندازه سرمه در چشم یا به قدر نمک در توشه راه و کمترین چیز در توشه راه نمک است.» در آنان اختلافی در اندیشه و رأی و یا گفتار نتوان یافت. گویی همه ایشان دارای دل واندیشه و زبانی واحدند. از تنهایی هراسی ندارند؛ چرا که انسانی که با خدای عزوجل مرتبط باشد، هرگز هراس ندارد. آرزویشان این است که در راه خدا شهید شوند.

(ر.ک: امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور، ص ۵۰۷ – ۵۰۶.)

یا لثارات الحسین

«ثار» در لغت به معنای خونخواهی است.

(ر.ک: لسان العرب، ج ۴، ص ۹۷؛ کتاب العین، ج ۸، ص ۲۳۶.)

«یالثارات الحسین علیه السلام» شعار یاران حضرت مهدی علیه السلام است که به خون خواهی امام حسین علیه السلام، هنگام قیام آن حضرت سر خواهند داد. به این معنا که «کجایند قاتلان حسین علیه السلام»

(ر.ک: مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۳۵.)

و یا به این معنا که «کجایند خونخواهان حسین علیه السلام.»

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

...«وَ هُمْ مِنْ خَشیَةِ اللَّهِ مُشْفِقُونَ یَدعُونَ بِالشَّهادَةِ وَ یَتَمَنَّونَ اَنْ یُقتَلُوا فِی سَبیلِ اللّهِ شِعارُهُم یَا لَثاراتِ الحُسَینِ علیه السلام اِذا سَارُوا یَسیرُ الرُّعبُ اَمَامَهُمْ مَسِیرَةَ شَهرٍ»

(مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۱۴، ح ۱۲۵۶۵.)

(یاران مهدی ... تنها از خدا می‌ترسند و فریاد «لا اله الاّ اللّه» آنان بلند است و همواره در آرزوی شهادت و کشته شدن در راه خدایند. شعار آنان «یالثارات الحسین» است. (بیایید به طلب خون حسین و یاران حسین علیه السلام). به هر سو که روی آورند، ترسِ

از آنان، پیشاپیش در دل مردم افتد.»

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸، باب ۲۶.)

البته در پاره‌ای از روایات، از آن به عنوان شعار فرشتگانی که هنگام قیام برای یاری حضرت مهدی علیه السلام حضور می‌یابند، یاد شده است.

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹؛ صدوق، الأمالی، ص ۱۲۹.)